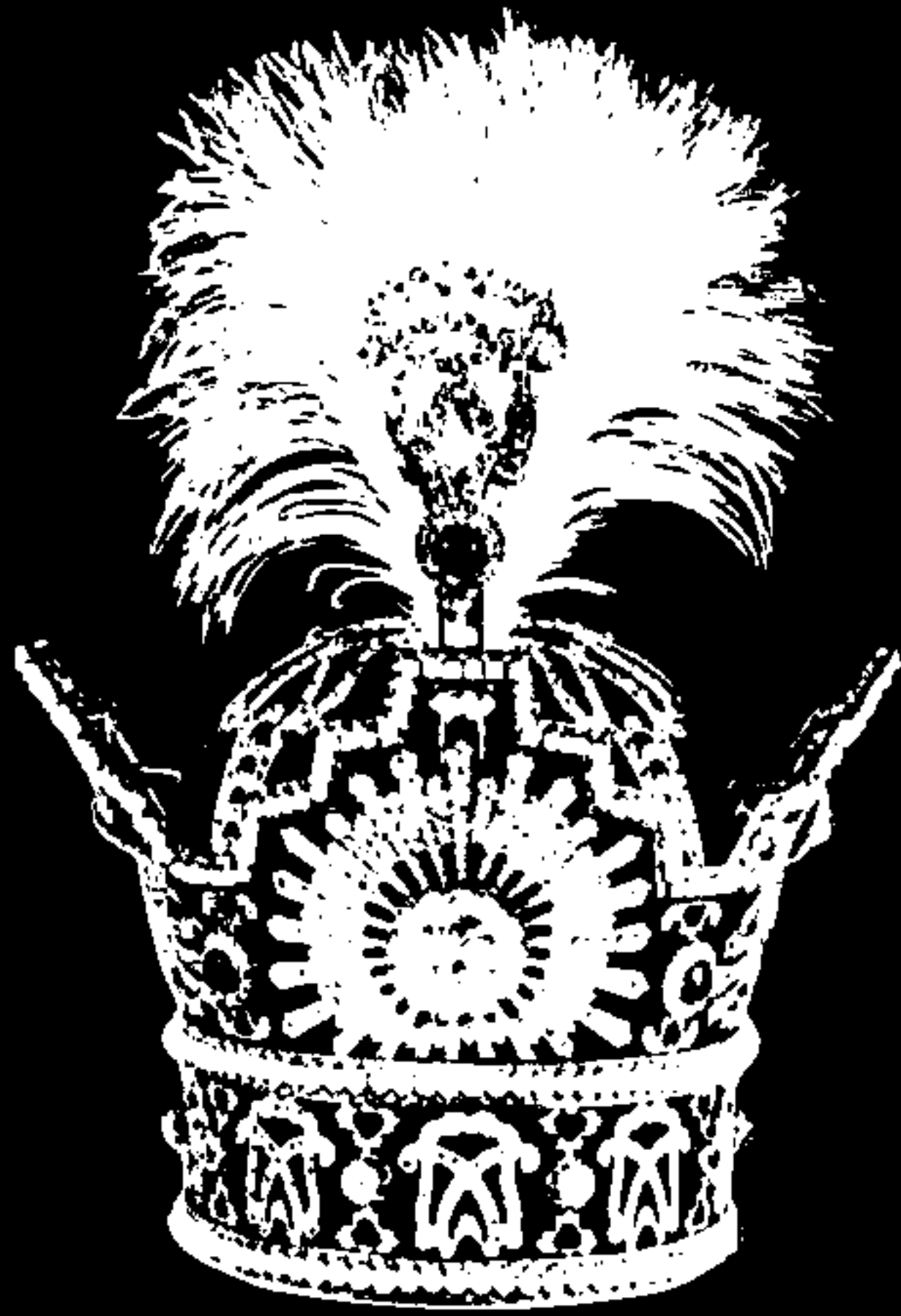




نَهْیِ عَزِزِیَه

شماره صد و هفتم و صد و هشتم



شَهِيدٌ عَلَى رَأْسِهِ

Serial Numbers 107 - 108

September — October, 1971

**HONAR va MARDOM**

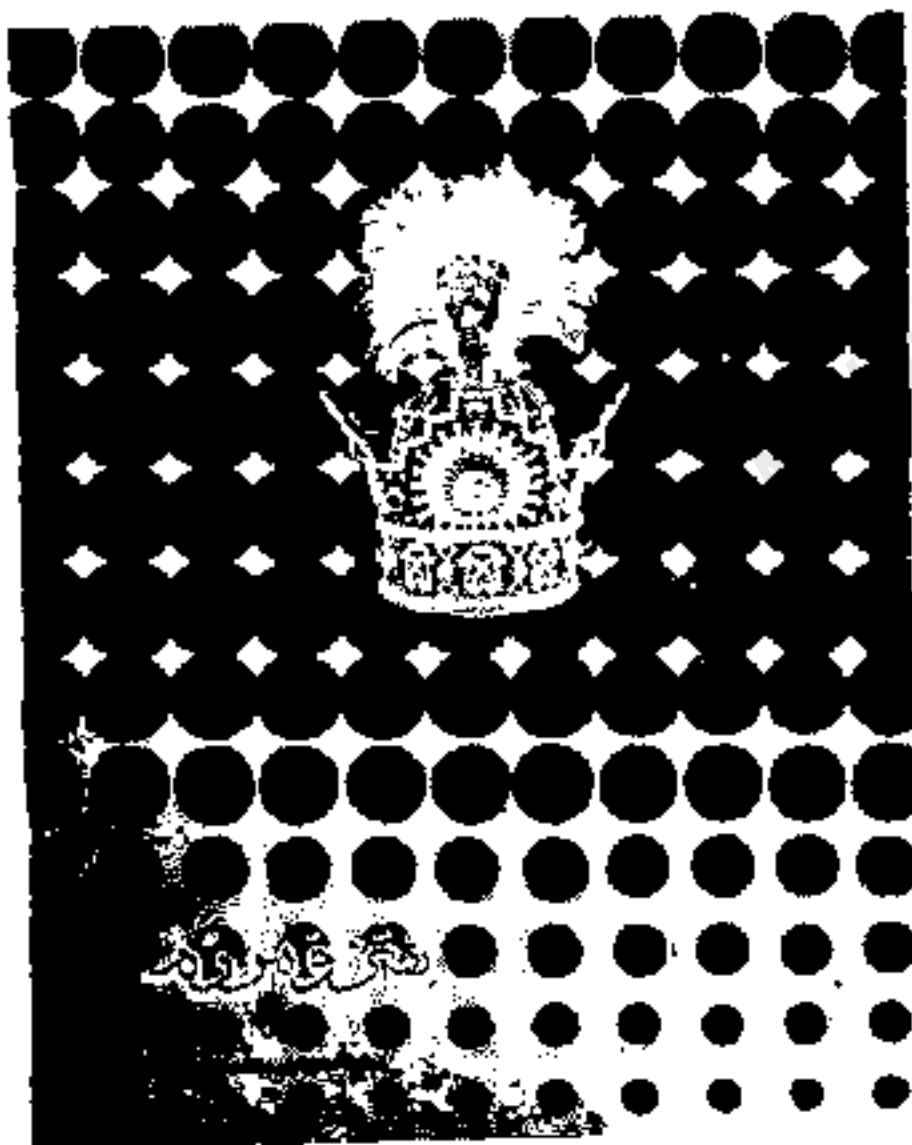
(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C  
No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassiredding Tusi.  
Tehran, Iran.



از پوستر «شاهشاهی خجسته وییوسته ایران را  
ستایش می‌کنیم»  
طرح از : بریرانی

# هنرمردم

## از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

دوره جدید - شماره صد و هفتم و صد و هشتم

شهریور و بهمن ماه ۱۳۵۰

در این شماره :

|     |                                                                  |
|-----|------------------------------------------------------------------|
| ۲   | ایران جاوید . . . . .                                            |
| ۴   | فرهنگ دوستی و هنر پروری در آئین پادشاهان ایران . . . . .         |
| ۲۱  | انعکاس روحیات ایران در نقش‌های تخت جمشید . . . . .               |
|     | تأثیر شگرف ادب روزگار ساسانی در ادب روزگار عباسی . . . . .       |
| ۲۷  | «جاویدان خرد» . . . . .                                          |
| ۳۵  | پیوند شاه و مردم . . . . .                                       |
| ۴۶  | کاخ پذیرائی کوروش بزرگ در پاسارگاد . . . . .                     |
| ۵۲  | شاهنشاهی ایران و آرمانهای والای انسانی . . . . .                 |
| ۶۰  | مرغ صراحی . . . . .                                              |
| ۷۰  | الایت یکی از پایه‌های علمی مداومت تاریخی موسیقی ایرانی . . . . . |
| ۷۶  | شبهت‌های تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی . . . . .           |
|     | چگونگی استمرار شاهنشاهی ایران با نگاهی بفرازونشیب . . . . .      |
| ۸۸  | در تاریخ و افسانه‌های ما . . . . .                               |
|     | اثرات هنر و معماری هخامنشیان در خلق شاهکارهای هنری . . . . .     |
| ۹۷  | عصر آشوکا امپراتور بزرگ هند . . . . .                            |
| ۱۱۸ | شاهنشاهی ایران بر نقش سکه‌ها . . . . .                           |

مدیر: دکتر ا. خداپننده‌لو  
 سردبیر: عنایت‌الله خجسته  
 طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی: خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۵۱۰۵۷ و ۷۵۳۰۷۳

## ایران جاوید

برای کمر ملت مملکتی در جهان ممکن است موردی پیش بیاید که تواند خاطره‌ای بدین عظمت را  
تایخ خود جشن بگیرد و یادبودی نظیر نیباد و دهر و پانصدین سال تاسیس شاهنشاهی خویش را  
مورد تحلیل قرار دهد. بدیهی است باید از این فرصت کمال استفاده کنیم و کاری کنیم که نه فقط  
گذشته ما بهتر و بیشتر شناسانده شود، بلکه علل این عظمت و رمز پشیمانی‌های ما مورد تحلیل و تجزیه قرار گیرد  
و روشن شود که ما چه فضائل داشتیم و چه عوامل روحی و اخلاقی این عظمت را ایجاد کرد.  
کافی نیست که بگوئیم مرزهای امپراتوری ما از کجا تا کجا بوده است و ما چه قدرتی داشته ایم بلکه باید  
بینیم ریشه این قدرت و عظمت کجا بوده و چگونه نیروی فعالیت ایمان، بغرضی و شهادت، بنا  
چنین استوار پیدا کرده که بیش از بیست و پنج قرن دام کرده است.  
من یقین دارم این فضائل و محاسن هنوز هم در نهاد ملت مانده است و فقط میباید چنانکه  
لازم است بمعرض آورد و درآید.  
برگزاری این یادبود فرصت خوبی است که ما به این فضائل را نشان دهیم و به پرورش آنها

همت گاریم و این کارطوری صورت گیرد که امروز مردم مابکوشند تا این فضائل را دارا شوند .  
ما باید ایران گذشته همچین ایران فعلی را که دوران کوشش بسیار بقده ای را در راه تجدید عظیمی  
باستانی خود آغاز کرده است بمردم خود و سایر مردم جهان معرفی کنیم و نشان بدهیم که وضع ما از نظر  
سیاسی اجتماعی صیت امکانات فعلی و آینده ما کدام است و بخصوص چه پایدانی برای آینده  
میتوانیم داشته باشیم .

فراموش نکنیم که این جشن فقط یک جشن شاهنشاهی و دولتی نیست بلکه چنین جشنی متعلق تمام  
مردم ایران و مربوط بتاریخ ایران است باید امکان کامل داده شود که عموم طبقات افراد ایران  
در آن بنحوا تم شرکت نمایند .

از کتاب ایران جاوید

حادی قسمت ثانی از نوشته ها و بیانات شاهنشاه آرمهر

# فرهنگ دستی هنرپوری در آیین پادشاهان ایران

«از آغاز دوران اسلامی تا پایان عصر صفویه»

لطف الله هنر فر . دکتر در تاریخ  
استاد دانشگاه اصفهان

## مقدمه

سلطنت به مسئله ملیت و مظاهر ملی علاقه مخصوص نشان دادند. آئین زردشت نیرو گرفت و دین رسمی مملکت شد و برای اینکه مردم بتوانند از تعالیم زردشت و اوستا مستقیماً بهره‌مند شوند متن کتاب را به پهلوی ساسانی که زبان مردم بود تعبیر و تشریح کردند و آنرا زند (یعنی شرح) خواندند بعداً نیز هزارشها را از زند خارج کردند و تفسیر اوستا به زبان پهلوی سره درآمد و موسوم شد به پازند .

شهرت پادشاهان ساسانی به حمایت اصحاب فضل موجب شد که در قرن پنجم میلادی عده‌ای از دانشمندان و مسیحیان بطوری که شورای مذهبی افسوس ( واقع در ساحل آسیای صغیر ) آنها را محکوم کرده و از قسطنطنیه رانده بود به ایران پناه آوردند و بدین افراد اجازه داده شد که در نصیبین مدرسه دائر کنند یا در گندی شاپور بتدریس پردازند ، از شاهنشاهان ساسانی کسی که پیش از همه به ادبیات و فلسفه و علوم توجه داشت خسرو انوشیروان بود که دانشگاه گندی شاپور را توسعه داد و شخصاً در بعضی از مجالس مناظره و امتحان دانشجویان حضور پیدا کرد . وی برزویه حکیم را به ریاست هیئتی از دانشمندان ایرانی به هندوستان اعزام داشت و آنان کتب طبی و اخلاقی و از آنجمله کلیله و دمنه را با خود به ایران آوردند که بدستور انوشیروان به زبان پهلوی ترجمه و منتشر شد کتب علمی و فلسفی بسیار نیز از یونانی به پهلوی نقل گردید مانند مختصری از منطق ارسطو که پولوس پرسا Paulus Persa برای انوشیروان به پهلوی ترجمه کرد ، وی نزد معلمی از همین سریانی‌ها بنام اورانیوس Uranius فلسفه میخواند . دانشگاه گندی شاپور چندین قرن دوام داشت و در صد سال قبل از ظهور اسلام بزرگترین مرکز علمی و فرهنگی جهان بود . یکی از گرفتاریهای مداوم پادشاهان در این چهارده قرن دفع اقوام و قبائل بیابان گرد بود مانند ماساوتها و سکاها

پیش از ورود اقوام آریائی به فلات ایران بومیانی در این سرزمین میزیستند که با تمدن و فرهنگ عیلام و بابل و آشور ارتباط داشته و از آن بهره‌مند شده بودند . سلاطین ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی نزدیک به چهارده قرن بر این مملکت فرمانروائی کردند و برای نخستین بار دودمان هخامنشی باعث وحدت ایران و بانی شاهنشاهی بزرگی شد که نظیر آن تا آثرمان بوجود نیامده بود چون تمام دنیای متمدن آن عصر را دولت هخامنشی در زیر لوای خود گرفت و امنیت و قانون و مسکوک واحد و شاهراههای تجارتی بوجود آورد و محیط مساعدی برای بسط و توسعه و پیشرفت فرهنگ و بازرگانی و کشاورزی و صنایع در جهان آنروز فراهم آورد . شاهنشاهان هخامنشی توجه زیادی به اخلاق و مذهب و مخصوصاً توحید داشتند و در نتیجه نسبت به قوم یهود مساعدت و بزرگواری نشان دادند و باعث بقا ملت و دولت و مذهب یهود شدند مذهبی که مقدمه و طلعه مسیحیت بود . بنابراین سیاست دولت هخامنشی دنیا را در طریق توحید بطرفی سوق داد که از آثرمان پیموده است .

اشکانیان ( ۲۵۶ قبل از میلاد تا ۲۲۴ میلادی ) که قبل از سلطنت چادر نشین بودند در آغاز به مذهب و فرهنگ توجهی نداشتند ولی بتدریج که با سایر مردم محصور شدند و فتوحاتی در مقابل امپراطوری روم نصیب آنها گردید حس ملیت آنان بیدار شد و در قرن اول میلادی فرمان بلاش اول سکه‌ها را با حروف پهلوی زدند و متن کتاب اوستا را که پراکنده بود جمع کردند ، اشکانیان خود را وارث سلسله هخامنشی میدانستند و دولت مقتدری که تشکیل دادند واسطه و پیوند شد بین شاهنشاهی هخامنشی و ساسانی .

شاهنشاهان ساسانی ( ۲۲۴ تا ۶۵۲ میلادی ) از آغاز

و کوشانها و هیاطله و هیونها که از نواحی شمالی بدین مرز و بوم حمله میکردند. در این مبارزه و کشمکش طولانی سلاطین ایران کامیاب شدند و مانع انهدام تمدن و فرهنگ ایران و مشرق زمین گشتند و از این راه خدمتی شایان به عالم مدنیت کردند.

با ظهور اسلام در سرزمین عربستان و حمله مسلمانان به کشور ایران و کشته شدن آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم دوره تاریخی دیگری در سرزمین ایران آغاز میشود که آرا دوران اسلامی تاریخ ایران نامیده اند و در این دوره که چهارده قرن از آغاز آن میگذرد سلسله های مختلفی مانند طاهریان و صفاریان و سامانیان و آل زیار و آل بویه و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان و جانشینان چنگیز و جانشینان تیمور و امرای فراقویونلو و آق قویونلو و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و بعضی سلسله های کوچک دیگر فرمانروائی و سلطنت کرده اند و به دوره شاهنشاهی پهلوی که زمان معاصر است می پیوندند. در این دوره ها که پادشاهان و امرای ایرانی مسلمان بوده اند تمدن و فرهنگ و هنر ایران هم تجلیات خاصی داشته است. در این مقاله به اختصار جلوه های فرهنگ دوستی و هنر پروری پادشاهان ایران ذکر میشود.

## طاهریان

با ظهور طاهر بن حسین ملتب بدخوالیمینین (۲۰۶-۲۰۷) در خراسان آرزوی ایرانیان در تحمیل استقلال تا درجای بد حصول نزدیک شد و نخستین ضربت قطعی بر امپراطوری عرب در ایران وارد آمد یعنی اولین بار پس از سال ۲۱ هجری که ایرانیان در جنگ نهاوند از اعراب شکست قطعی خوردند بجای حکامی که از جانب خلفا فرستاده میشدند در قسمتی از ایران زمین از یک خاندان ایرانی عده ای حکومت کردند که فقط در ظاهر امر از خلیفه اطاعت داشتند. طاهر در سال ۲۰۵ حکومت تمام بلاد واقع در شرق بغداد تا اقصی نقاط شرق ممالک اسلامی را از مأمون گرفت ولی اعلام استقلال او در جمادی الاخر سال ۲۰۷ با انداختن نام مأمون از خطبه با مرگ ناگهانی و اسرار آمیز وی مقارن شد و حکومت نیم مستقل او به طلحه و سپس به عبدالله و طاهر و محمد واگذار شد. یعقوب لیث صفار در سال ۲۵۹ نیشابور را مسخر ساخت و با زندانی کردن محمد سلسله طاهری را پس از ۵۳ سال حکومت بر انداخت. بگفته مورخین طاهریان علم دوست و هنر پرور بودند خاصه طاهر ذوالیمینین که در توجه به شعرا سعی بلیغ میکرد و محلات گرانبها به ایشان میداد. معروف است که روزی هزار دینار در مقابل سه بیت شعری که یکی از شعرا سروده بود بوی بخشید. عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰) نیز مانند پدر خویش توجه

فراوان به شعر و ادب داشت و شهر نیشابور در دوران حکومت او محل اجتماع فضلاء و شعراء بود و ابوتمام طائی در مدح وی قصاید بسیار سروده و محلات گرانبها گرفته است. عبدالله طاهر جز فضیلت شعر و شاعری در موسیقی نیز مهارت تمام داشت و الحان فراوان میساخت اما هیچگاه نمیخواست در این فن شهرت یابد و بهمین مناسبت الحانی را که میساخت به خودش نسبت نمیداد.

عبدالله بن عبدالله نیز در علم و ادب یکی از رجال مهم عصر خود بشمار میرفت و در موسیقی و هندسه استادی کامل عیار بود. وی نیز مانند پدر نمیخواست در علم موسیقی شهرت یابد و موسیقی را دوزن شأن و مقام خویش میدانست و همواره میگفت اشتها در این فن سزاوار امیران نیست بهمین لحاظ الحانی را که میساخت به شایع کنیزك خویش نسبت میداد. عبدالله بن طاهر در نظم و نثر نیز مقامی ارجمند داشت. از تألیفات اوست: *الإشارة فی اخبار الشعراء* و *كتاب البرائه والفصاحه*. طبق بعضی از اقوال بنای قصر شادیاخ<sup>۲</sup> در نیشابور از عبدالله بن طاهر بوده است. مسئله ای که کاملاً مسلم نیست آنستکه آیا طاهریان در ترویج زبان فارسی و ادبیات آن سعی و کوشش از خود نشان داده اند یا خیر و اگر در این مورد قدمهایی برداشته اند معلوم نیست تا چه حد و چه اندازه بوده<sup>۳</sup>.

## یعقوب لیث

یعقوب لیث صفار (۲۵۷-۲۶۵ هجری) که او را *ملك الدنيا* و صاحب قران میگفتند و حوزه فرمانروائی او خراسان و سیستان و تخارستان و کرمان و فارس و کابل و قسمتی از دره سند و مدتی نیز خوزستان بوده است و نسب خود را به «گرشاسب» و از او به «جمشید» میرسانید مردی میهن پرست با اخلاق و آئین ایرانی و معتقد به ملت خود و از مخالفین سرسخت.

۱- اقتباس از تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۴۸ تا ۵۰ و صفحه ۸۰ و ۸۱.

۲- یاقوت در قرن هفتم در مورد نیشابور میگوید که پس از ناخوت و تاز غرها که بداسار سلطان سنجر و حرابی شهر منجر شد قسمت عمده مردم آنجا بمحله قردمك شهر که آنرا شادیاخ می گفتند کوچ کردند به آبادی آن برداختند. بابوی شادیاخ را مؤید عامل سلطان سنجر وقتی که سلطان خود در اسارت بود کسید. «حاجه شادیاخ در ابتدا باغی بود که در اوایل قرن سوم هجری عبدالله طاهر زمانی که نیشابور را مرکز فرمانروائی خویش قرار داد آنرا در تصرف داشت لشکریان وی در اطراف آن باغ اقامت گزیدند و بدریج آن محله بزرگترین محلات نیشابور گردید و پس از محوم غرها مرکز ایالت بزر شد.

۳- جده فارسی صفحه ۴۱۱.

۴- از عرب تا دالمه تألیف عباس بروبر صفحه ۲۹۴ و ۲۹۵.

خلیفه بغداد بود و نقشه او تشکیل يك حکومت مستقل وسیع ایرانی بود. «او بسیار گفتی که دولت عباسیان بر غدرومگر بنا کرده اند. نبینی که به ابوسلمه و بومسلم و آل برامکه و فضل سهل با چندان نیکزئی کایشان را اندر آن دولت بود چه کردند با کسی مباد که بر ایشان اعتماد کند»<sup>۴</sup>.

یعقوب به آئین و رسوم ایرانی خاصه به زبان خود علاقه ای تام داشت و زبان تازی نمیدانست و یا در ظاهر به ندانستن زبان عربی تعمد میورزید و همین امر باعث شد که وی شاعران را دستور دهد تا به عربی او را در فتحها تهنیت نگویند و به فارسی گویند و این خود مایه رواج شعر فارسی در دربارهای سلاطین ایرانی مشرق گردید، وی با ایجاد حکومت مستقل صفاری و علاقه ای که به زبان خود داشت و بی اعتنائی به زبان عربی توانست بزرگترین مایه استقلال خود یعنی زبان ملی را زنده کند و پس از چند سال که زبان رسمی و سیاسی ایرانیان عربی بود لهجه دری را جانشین آن سازد و همین امر بعد از آن بی کم و کاست در دوره سامانیان دنبال شد و در نتیجه ادبیات وسیعی بوجود آمد و ملت ایران بواقع از سایر ملل اسلامی جدا گشت.

جانشینان یعقوب هم همه بر سیرت او رفتند و از میان آنان برخی مانند ابوجعفر احمد بن محمد و خلف بن احمد خود مردمی دانشمند و علاقه مند به علم و ادب بودند چنانکه خلف فرمان داد تا تفسیری بزرگ به قرآن نویسند و خود عالمان و شاعران را تشویق میکرد<sup>۵</sup>.

برادر یعقوب بنام عمرو لیث (۲۶۵ - ۲۸۷) پس از مرگ وی زمام امور را بدست گرفت و برای تثبیت موقعیت خود چندی با خلیفه بغداد از در دوستی درآمد و بدفع مخالفین پرداخت اما سرانجام میان او و خلیفه اختلاف افتاد و خلیفه محرمانه اسماعیل بن احمد سامانی را علیه او برانگیخت و در جنگی که بین طرفین در گرفت عمرو دستگیر شد و در زندان خلیفه المعتضد در سال ۲۹۸ درگذشت، عمرو لیث علاوه بر قوت در سیاست و جنگجویی شعر دوست و شاعر پرور نیز بود و شعرائی چون فیروز مشرقی و ابوسلیک گرگانی در دوران او ظهور کردند، وی عشق مفرط به ایجاد ابنیه و کاروانسرا و رباط جهت آسایش مسافرین داشت، بعضی از مورخین بنای جامع عتیق شیراز را از آثار او میدانند، بناگفته اغلب مورخین موقعی که عمرو لیث صفاری در سال ۲۸۱ هجری مشغول آماده کردن لشکریان خود جهت جنگ با خلیفه بوده است دست بکار ساختن مسجد جامع گردیده است. ابوجعفر احمد بن محمد معروف به بانویه (۳۱۱ - ۳۵۲) مردی دانشمند بود و به مجالست با حکما میلی وافر و از علوم خود اطلاع داشت. پسرش خلف بن احمد (۳۵۲ - ۳۹۳) نیز مردی ادیب و دانشمند و حامی ادب و علما بوده است در ترجمه تاریخ یمینی چنین

آمده است که وی مردی کریم و سخی و انعام او درباره اهل علم و ارباب هنر شایع و مستفیض بود، وی علما و فضلاء معروف را گرد آورد تا تفسیری کامل بر قرآن مجید بنویسند و بیست هزار دینار برای انجام این خدمت اختصاص داده بود و این نسخه نفیس در مدرسه صابونیه نیشابور مخزون بود تا حادثه غز در سال ۵۴۸ اتفاق افتاد و سپس اضافه مینماید که این نسخه امروز بتمام و کمال در شهر اصفهان در کتابخانه آل خجند موجود است<sup>۶</sup>. میگویند عمرو در دوران امارت خویش هزار رباط و پانصد مسجد آدینه و مناره احداث کرد و پلهای فراوان در نقاط مختلف قلمرو حکومت خویش ساخت<sup>۷</sup>.

## آل زیار

در ۳۱۵ هجری مرداویج زیاری که نسبش به قباد ساسانی میرسد بر گرگان و طبرستان دست یافت و همدان و اصفهان را نیز تصرف کرد و دودمانش حدود ۱۵۰ سال فرمانروائی داشتند و طبعاً حامی و مروج زبان و فرهنگ ملی بودند. مرداویج در احیاء آداب و رسوم ساسانی کوششی بسزا داشت چنانکه جشن مهرگان و سده را باشکوهی تمام تجلیل کرد.

شمس المعالی قابوس بن وشمگیر (۳۶۶ - ۴۰۳) هجری از افراد مشهور خاندان زیاری است، وی مردی فاضل و کریم و ادب دوست و شاعر پرور و خوش خط بود و در عهد خود حتی در همان هیجده سالی که در خراسان میزیست و دستگاه شاهانه نداشت پیوسته با علماء و فضلاء در معاشرت و مکاتبه بود و آنها را انعام و اکرام میکرد و صیت فضائش به همه اطراف بلاد اسلامی رسیده بود. در انشاء نثر عربی با بهترین بلغای این زبان دم برابری میزد و در شعر فارسی و تازی هر دو ماهر بود و دربارش پناهگاه فضلاء و شعرا بود و در نوروز و مهرگان بهر يك از شاعران مقداری وظیفه میداد، از شعرای معروف دربار او یکی حکیم ابوبکر محمد بن علی خسروی سرخسی و دیگر ابوالقاسم زیاد بن محمد قمری گرگانی است که هر دو بفارسی او را ستوده اند، شعرا و معاشرین عربی زبان او بسیارند. دانشمند بزرگ ایرانی ابوریحان محمد بن احمد بیرونی کتاب مشهور خود الآثار الباقیه عن القرون الخالیه را در سال ۳۹۱ بنام قابوس تألیف کرده و ابوالفرج علی بن حسین بن هندو ادیب و حکیم بزرگ چندی در خدمت او به اعزاز و اکرام میزیست، و حکیم و پزشک بزرگوار ابوعلی حسین بن سینا هم بعشق درك خدمت او از خوارزم عازم گرگان شد.

فلك المعالی منوچهر فرزند قابوس (۴۰۳ - ۴۲۳)

اگرچه در هنر و کمالات پیدر خود قابوس نمیرسیده اما باز در جلب فضلاء و نوازش شعرا بر همان سیره قابوس میرفته و یکی از مشخصات دوران او ظهور شاعر نامی ایران منوچهری

دامغانی است که تخلص خود را از نام این امیر زیاری گرفته است.

دیگر از شاهزادگان معروف زیاری **امیر عنصر المعالی کیکاوس** فرزند اسکندر بن شمس المعالی قابوس است که کتاب معروف **قابوسنامه** را در سال ۴۷۵ بعنوان نصیحت نامه برای فرزند خود گیانشاه برشته تحریر در آورده و از شاهکارهای نثر فارسی و نماینده کمال مهارت و مقام بلند این شاهزاده زیاری در فضل و ادب و اطلاع است.

## آل بویه

مؤسس خاندان بویه که از سلاله بهرام گور ساسانی و اهل دیلم بود علی پسر ابوشجاع بویه است که از طرف مرداویج حکومت کرج (جنوب شرقی همدان) را داشت. در ۳۲۰ اصفهان را تصرف کرد و با کمک دو برادر دیگر حسن و احمد فارس را در ۳۲۳ و سال بعد همدان و کردستان و در ۳۲۸ کرمان را اشغال کرده حکومت ایالات را بین خود تقسیم کردند. احمد معزالدوله در ۳۳۴ بغداد را تصرف نمود و المستکفی بیست و دومین خلیفه عباسی را معزول کرده المطیع را بجای او به خلافت نشاند و او بمثابة بازیچه ای در دست معزالدوله بود. آل بویه مذهب تشیع داشتند و آنرا ترویج کردند و در مدتی که بر بغداد استیلا داشتند آزادی بحث و فکر در آنجا رونق گرفت و از ثمرات آن پیدایش جمعیت اخوان الصفا بود.

پادشاهان ایرانی این عهد غالباً مردمی دانشمند و دانش دوست بودند و وزراء آنان نیز از مشاهیر علماء و بلغا عصر خود محسوب میشده اند مانند ابن العمید و صاحب بن عباد و المهللی و شاپور بن اردشیر و ابن سعدان و ابوعلی سینا که همه از وزراء مشهور آل بویه و هر یک در یکی از فنون و علوم سرآمد اقران بوده اند و از میان پادشاهان بویی عضدالدوله و عزالدوله ابو منصور بختیار و تاج الدوله پسر عضدالدوله علاوه بر تشویق علما و ادبا خود هم از علم و ادب اطلاعات وافر داشته اند. این پادشاهان بجمع آوری کتاب و تشکیل کتابخانه های بزرگ هم رغبتی فراوان داشته اند.

عضدالدوله که در بین پادشاهان خاندان بویه لقب **شهناشاه** به او داده شد در هر فرصتی به کسب علم اشتغال میورزید و علما را گرامی میداشت، وی در منزل خود خانه ای در جنب مجلس خاص خویش به حکما و فلاسفه اختصاص داده بود که دور از غوغای خارج به بحث و تحقیق مشغول شوند. در علم نجوم تبصر داشت و مجالست با ادیبان را بر امیران ترجیح میداد و شخصاً شعر میگفت، یکی از کتابهای مورد علاقه عضدالدوله کتاب **الآغانی** تألیف ابوالفرج اصفهانی بود که در حضور و سفر آنرا از خود جدا نمیکرد. صاحب بن عباد وزیر مشهور دیالمه

نیز در بین کتابهای متعدد کتابخانه خود کتاب **آغانی** را بر سایر کتب کتابخانه خویش ترجیح می نهاد و در سفر و حضر مونس او بود.

**ابن جوزی** از تذکره ای که به عضدالدوله تعلق داشته از قول او چنین نقل میکند که چون از حل مسائل کتاب اقلیدس فارغ شوم بیست هزار درهم صدقه بدهم که معلوم میدارد از شدت ولعی که به فرا گرفتن علوم و از جمله هندسه داشته برای اینکه خوب یاد بگیرد نذر میکرده و صدقه میداده است و چون علاقه شدیدی به علم هیئت داشت دانشمندان ریاضی و هیئت آنروز به وی هدایای مناسبی در این زمینه تقدیم میکردند از جمله **ابراهیم صابی** نویسنده معروف آل بویه **اسطرلاب** و زیج و اشیاء دیگری را به او هدیه کرده و **ابوالحسین صوفی** منجم معروف کرمه ای از نقره برای او ساخت که سه هزار درهم وزن داشت.

شرف الدوله فرزند عضدالدوله نیز به هیئت و نجوم علاقه وافر داشت و هم اوست که با کمک جمعی از دانشمندان بنام در بغداد رصدخانه ای را در خانه خود ساخت و دانشمندانی مانند **ابوالوفای بوزجانی**<sup>۹</sup> ریاضی دان و منجم قرن چهارم و بیژن بن رستم کوهی که در علم هیئت بی مانند بود و ابواسحاق صابی و احمد بن محمد سامانی که در ساختن اسطرلاب مهارت و شهرت داشته است در بنای این رصدخانه از عوامل مؤثر بوده اند.<sup>۱۰</sup> عضدالدوله برای طبقات مختلف دانشمندان از فقیهان، مفسران، متکلمان، محدثان، علمای نسابه، شاعران، نحویان، علمای عروض، پزشکان، منجمان، حسابداران و مهندسین مقرری خاص برقرار کرده بود و بطور کلی نسبت به دانشمندان هر رشته توجه مخصوص داشت.

عضدالدوله در شیراز سرائی عظیم ساخت که مقدسی درباره آن گفته است من در شرق و غرب زمین سرائی به این

۴ - تاریخ سیستان صفحه ۲۶۷ - ۲۶۸.

۵ - جلد اول تاریخ ادبیات ایران، تألیف دکتر ذبیح الله صفا.

۶ - آل ساعد و آل خجند دو خانواده معروف اصفهان در قرن ششم و هفتم هجری بودند که ساعدها حنفی و خجندیها شافعی بودند و پیوسته مابین آنها خصومت برقرار بود تا زمانی که مغول به اصفهان آمدند و هر دو خانواده را قتل عام کردند. بزرگان آنها از محمد و حسین جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسماعیل دوشاعر معروف اصفهان در بسمه قرر ششم و نهمه اول قرن هفتم بشمار میروند.

۷ - از عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز صفحه ۷۸۴.

۸ - رجوع شود به تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۱۹.

۹ - بوزجان محلی در چهارمترلی نیشابور بوده است (تاریخ دیالمه و غزنویان صفحه ۴۸۶).

۱۰ - رجوع شود به شاهنشاهی عضدالدوله تألیف علی اصغر فقیهی صفحه ۹۶ تا ۱۰۰.

زیبائی و عظمت ندیده‌ام. اطاقها به رنگهای گوناگون است. بعضی به رنگ چینی سبز، برخی سنگ گونه میباید، پاره‌ای با مرمر فرش شده و بعضی دیگر طلاکاری شده و دارای نقش و تصویر است. در این بنا ۳۶۰ خانه بنا شده که هیچکدام در طرز ساختمان و فرش و پرده و تخت شبیه دیگری نیست. عضدالدوله در هر روز از ایام سال در یکی از خانه‌ها می‌نشست. در نیم فرسنگی شیراز شهری احداث کرد بنام «گردفناخسرو» و پشمریسان و بافندگان خز و دیبا را به آنجا منتقل نمود. پارچه‌هایی برای لباس در آنجا بافته میشد و نام عضدالدوله را در کنار پارچه می‌نوشتند. بازاری بنام سوق‌الامیر مطابق نقشه بازار جورین<sup>۱۱</sup> اصفهان بنا کرد تا مردم شیراز و نواحی اطراف آن در ایام نوروز همان مراسم معمول در اصفهان را در آنجا بپا دارند، در راهها برای آسایش مسافران دستور داد چاه حفر کردند و آب‌انبار ساختند. در استخراج آب‌انباری بنا کرد که اگر مدت یکسال در هر روز هزار مرد از آن آب برمیداشتند یک پله از هفت پله آن تمام نمیشد. بر روی رودخانه کتر بندی از سنگ و ساروج بنام بند امیر در سال ۳۶۵ بنا کرد که بلوک کوبال فارس را مشروب مینمود. در بغداد بیمارستانی بنا نهاد و پس از اتمام آن بیست و چهار نفر از مشاهیر پزشکان آن عصر را از اطراف و اکناف خواست و در آن بیمارستان بکارگماشت. مشهورترین آنها یکی علی بن ابراهیم و دیگری ابوعلی احمد بن عبدالرحمن بن مندویه اصفهانی بود. وی توجه خاصی به بنای مرقد امام اول و امام سوم شیعیان داشت و هر سال مقداری تحفه و هدایا به اماکن متدینه مزبور میفرستاد.

در این عصر در ایران کتابخانه‌هایی بزرگ وجود داشتند. مقدسی کتابخانه عضدالدوله دیلمی را در شیراز دیده و درباره آن گفته است هیچ کتابی تا عهد عضدالدوله در انواع علوم تألیف نشده بود مگر آنکه در آن کتابخانه جمع شده باشد و کتب مربوط به بزرگ از انواع علوم در اطاقهای معینی جمع آمده بود و این کتابخانه فهرست‌هایی داشت که اسامی کتب در آنها ثبت شده بود.

ابوالفضل بن عمید وزیر معروف آل بویه نیز کتابخانه بزرگی حاوی صدها کتاب در علوم مختلف و انواع حکم و آداب داشت که نزد او از همه اموالش عزیزتر بود و خازن آنها ابوعلی مسکویه ادیب و مورخ و حکیم بزرگ ایرانی بوده است.

صاحب اسماعیل بن عباد وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله دیلمی نیز در این امر از استاد خود ابن‌العمید پیروی کرده بود چنانکه وقتی نوح بن منصور سامانی او را به وزارت خود دعوت کرد از عذرهایی که آورده بود یکی آن بود که حمل اموالش برای او دشوار است زیرا فقط از کتب علم چهارصد

یار شتر یا بیشتر دارد.

صاحب اسماعیل بن عباد در اصفهان مسجدی در محله جورجیر بنا کرد که در مقابل مسجد جامع کبیر بنام جامع صغیر شهرت داشت و هم‌اکنون سردر آن در اصفهان از مهمترین آثار تاریخی و هنری عصر دیالمة در اصفهان محسوب میشود<sup>۱۲</sup>.

بطور کلی در دوره سلطنت خاندان بویه اهل فضل و کمال مورد حمایت و تشویق قرار گرفتند و زبان فارسی و عربی هر دو مورد توجه آنان بود. علاوه بر بغداد، ری و اصفهان نیز مرکز علم و فرهنگ شد، از شعراء این دوره منطقی و خسروی را میتوان ذکر کرد. کسانی که در علم و ادب مقام شامخ احراز کردند عبارتند از ابوسعید ابوالخیر عارف شهیر. ابوالفرج اصفهانی صاحب کتاب اغانی ابن سینا که طب را به زبان عربی و حکمت را به عربی و فارسی هر دو نوشت. صاحب بن عباد، ابن بابویه صاحب کتاب من لایحضره الفقیه (متوفی در ۳۸۱) علی بن عباس مجوسی پزشک عضدالدوله که پدرش زردشتی بوده و کتاب کامل‌الصناعه را در طب تألیف کرده (متوفی در ۳۸۳) کوشیار منجم گیلانی، بدیع‌الزمان همدانی اولین گوینده مقامات (متوفی در ۳۹۸).

ایرانیانی که در این دوره به عربی شعر سروده‌اند بسیارند. ثعالبی نیشابوری (متوفی در ۴۲۸) در کتاب یتیم‌الدهر قطعاتی از اشعار عربی جمع و با ذکر اسامی گویندگان در چهار جلد تألیف کرده که سه جلد آن مربوط است به شعرائی که تحت حمایت سامانیان و آل زیار و بویه شعر گفته‌اند و برای نمونه میتوان اسامی بعضی از آنان را که فارسی است در اینجا ذکر کرد مانند: ماه اقزود - مجوسی - ماهیار - خسرو فیروز - درستویه - پناه خسرو<sup>۱۳</sup> . . . . .

## سامانیان (۲۷۹ - ۳۸۹)

دولت سامانی سومین دولت مقتدر و موروث ایرانی دوره ابیلامی تاریخ ایران است که در مدتی کوتاه علاوه بر ماوراءالنهر سیستان و خراسان را تا حدود ری تصرف خود درآوردند. جد آنها سامان خدا در آغاز امر آئین زردشتی داشت و سپس قبول اسلام کرد. نسبت این مرد به بهرام چوبینه سردار بزرگ دوره ساسانی میرسد. فرد معروف این دودمان امیر اسماعیل سامانی است که دولتی نیرومند بوجود آورد و جانشینان او تا غلبه سلطان محمود غزنوی بر خراسان حکومت کردند.

سامانیان که بالطبع به فرهنگ ملی خود دلبستگی داشتند از حمایت اهل فضل و ادب دریغ نکردند و بخارا را مرکز دانش و فرهنگ نمودند و شعراء نامی مانند ابوشکور بلخی و رودکی و دقیقی را تشویق و نوازش وافر کردند و نشر فارسی جدید بتقویت آنان صورت ثابت یافت و شاهنامه مشهور

ابومنصوری که مأخذ شاهنامه منظوم فردوسی است در همین دوره تألیف گردید که متأسفانه اصل آن از بین رفته و تنها مقدمه آن که قدیمی‌ترین تألیف نثر فارسی است و در ۳۴۶ هجری نوشته شده در دست است. در ۳۵۲ بلعمی تاریخ طبری را به فارسی نقل کرد و کتاب الادویه ابومنصور موفق هراتی به فارسی تألیف گردید کتاب حدود العالم در جغرافیا در همین عصر و سال ۳۷۲ نوشته شد. شاهنامه فردوسی نیز در همین عصر تدوین یافت و در آغاز سلطنت محمود غزنوی به سال ۴۰۰ انتشار حاصل کرد.

در این دوره زبان عربی همچنان زبان علمی و فلسفی بود و عده‌ای از ایرانیان مانند محمد جریر طبری (متوفی در ۳۱۰) و محمد زکریای رازی (متوفی در ۳۲۰) و ابو نصر فارابی (متوفی در ۳۳۹) و ابن سینا و بلاذری صاحب فتوح البلدان و ابوحنیفه دینوری صاحب اخبار الطوال و محمد بن احمد خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم و غیره کتب خود را در پزشکی و شیمی و ریاضی و تاریخ و جغرافیا به زبان عربی نوشتند.<sup>۱۴</sup>

نکته‌ای که در دوره سامانیان مورد توجه است عدم مزاحمت آنانست نسبت به فرق و مذاهب چنانکه غالباً اتفاق می‌افتاد که در دربار شاهان سامانی افرادی از مذاهب گوناگون مانند مذاهب اهل سنت و شیعه و دین زردشتی و عیسوی با نهایت آزادی و عقیده و مصونیت زندگانی و کار می‌کردند و هیچکس از حیث اظهار عقاید علمی و دینی و مذهبی دچار تضییقاتی که در دوره غزنوی و سلجوقی پیش آمد نبوده است و این امر چنانکه میدانیم از مهمترین اسباب رواج علم و نظر و اشاعه حکمت و علوم عقلی می‌تواند باشد و از اینجاست که میتوان گفت دوره سامانی دوره رونق علم و ادب و عصر آزادی افکار و کمال تمدن اسلامی در ایران است.<sup>۱۵</sup>

از سلسله مأمونیه که در خوارزم استقلال داشتند و بر ظل عنایات امرای سامانی بسر میبردند علی بن مأمون بن محمد در دربار خود همواره عده‌ای از بزرگان علم و ادب را مانند ابوریحان بیرونی و ابونصر عراق و ابوسهل مسیحی و ابوعلی سینا نگاه میداشت و برادرش ابوالعباس مأمون بن محمد نیز مانند وی مشوق دانشمندان بود سلسله مأمونیه خوارزمشاهی را محمود غزنوی در سال ۴۰۸ هجری برانداخت

شاران غرجستان نیز خاندان ایرانی بودند که در دوره سامانیان نسبت به آنان اظهار اطاعت میکردند و برخی از آنها مانند ابونصر محمد بن اسد خود بکار علم و ادب اشتغال می‌ورزیدند و افاضل جهان بجانب ایشان روی می‌آوردند.

از خاندان آل محتاج نیز افراد دانشمند و شاعر دوستی برخاسته‌اند مانند ابوعلی ابوالمظفر (یا ابویحیی) طاهر بن فضل

که مردی بغایت فاضل و هنرپرور بود و خود شعر میگفت و شاعران را دوست داشت و فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد که ممدوح دقیقی و فرخی و در شاعر دوستی شهره عمر خویش بوده‌است. با استیلاي محمود غزنوی این سلسله ادب‌پرور و علم دوست ایرانی هم بر افتاد.

پادشاهان سامانی در بخارا کتابخانه عظیمی داشتند حاوی انواع کتب که ابوعلی سینا از آن استفاده کرده، وی درباره این کتابخانه گفته است که اطاقهای بسیار داشت و در هر یک صندوقهایی از کتب بود. در اطاقی کتب عربی و شعر و در دیگری قصه و همچنین در هر یک از اطاقها کتبی در یکی از ابواب علم موجود بود و من فهرست کتب اوائل را خواندم و بهر چه حاجت داشتم مراجعه کردم و کتابهایی دیدم که بسیاری از مردم اسم آنها را هم هرگز نشنیده بودند و من نیز پیش از این آنها را ندیده بودم و پس از آن هم نیافتم.

۱۱ - مافروخی مؤلف رساله محاسن اصفهان درباره بازار جورین اصفهان در نیمه قرن پنجم هجری چنین نوشته است:

«بازاری بود بر دروازه جور که آنرا جورین گفته‌اند، در فصل نوروز هر سال تمام اهل اصفهان از صغیر و کبیر و وضع و شریف و خاص و عام و اطفال و عورات هر کس بحسب حال طبقات و درجات بالوان اسباب ماکول و مشروب و انواع مشروب و عنت و آلت معلول و مرعوب مدت يك دوماه بدانجا نقل کرده‌اند و از استیفاء لذات و استماع عیش و عشرت از لعل و لعب و نشاط و طرب حظی اوفی و ذوقی اوفر از زندگانی برداشته چون روز نوروز رسیده چندین بازارها ساخته طوافان و بازاریان گوناگون نعمتها در آنجا پرداخته و عوام در میان آنجا چون دریا بر دریا در تملوج و خواص از دور و نزدیک و بالا و نشیب در تفرج و پیوسته آن مدت را گذرانیده بفکاهت و خوش‌عیشی و افسانه و خلیع‌العدار دیوانه‌وار آشنا و بیگانه مشغول بکاس و پیمانه و چون فنا خسرو عضدالدوله را آنجا در حال صغر سن و ایام نقوش آن اوضاع و رسوم و اسباب ملاهی در نفوس مرتکر گشته بود بوقت آنکه نهال عمرش از زهاب دولت و شهر یاری سیراب و بالیده شد و بکمال رشد و جلال سعادت جهان‌نداری رسید و بر مملکت پارس مستولی گشت بر در شیراز در موضعی که آنرا سوق‌الامیر گویند مسائل و مشاکل بازار جورین اصفهان بنائی باتمام فرمود و از اصناف ناس اکابر و اصاغر پارس از جنس هر لطیفی معجب و ظریفی مضحك و شیرینی مغرب بدانجا دعوت کرد چنانکه تمامت شیراز و جملگی نواحی آنجا جمع شد و فرمود تا بر مثال سوق جورین بازارها بر آورده و عضدالدوله با خواص ندما و مقربان مجلس بر گوشکی که در پیشانی آن، ساخته بود بلبل و طرب و معاشرت و مطایبت مشغول».

(رساله محاسن اصفهان چاپ تهران صفحه ۱۷)

۱۲ - رجوع شود به کتاب «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» تألیف نگارنده صفحه ۴۰ تا ۴۴.

۱۳ - تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۲۰.

۱۴ - تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۱۸.

۱۵ - تاریخ ادبیات در ایران. جلد اول تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا صفحه ۲۰۲.

ابوعلی مسکویه رازی صاحب تجارب الامم و کتاب الطهاره (متوفی در ۴۲۹) و عتبی نویسنده تاریخ پیمینی مورخ سلطان محمود (متوفی در ۴۲۵) ابومنصور ثعالبی نیشابوری صاحب تیممة الدهر و غرر الاخبار ملوک الفرس (متوفی در ۴۲۸) در این عصر می زیستند<sup>۱۶</sup> در دوره دوم حکومت غزنوی که با امیر مودود فرزند سلطان مسعود در ۴۳۲ آغاز شد و تا سال ۵۸۲ یا ۵۸۳ یعنی یکصد و پنجاه سال ادامه یافت اگرچه از حیث تأثیر در سر نوشت سیاسی ایران بی ارزش است لیکن برای اشاعه زبان و ادب فارسی خالی از اهمیت نیست زیرا اولاً ادامه حکومت در تصرفات غزنوی هند باعث شد که زبان و ادب فارسی در آنجا بیشتر ریشه کند و رواج یابد و ثانیاً بعضی از پادشاهان غزنوی که بعد از مسعود حکومت کردند غالباً دوستانان شعر و ادب بودند و عده ای از شاعران بزرگ مانند مسعود سعد سلمان و عثمان غزنوی و سید حسن غزنوی و سنائی و ابوالفرج رونی در دستگاه آنان زیسته و آنها را مدح گفته اند<sup>۱۷</sup>.

### سلجوقیان (۴۳۹ - ۵۹۰)

نسبت پادشاهان این سلسله به سلجوق بن دقاق (بمعنی سخت کمان) میرسد و از ۴۳۹ تا ۵۹۰ سلطنت داشته اند و در بین آنها پادشاهانی مانند المبارسلان و ملکشاه و سلطان سنجر در تاریخ ایران شهرت و اهمیت بیشتری کسب کرده اند. سلاجقه با سرعتی تمام توانستند فتوحات خود را تا سواحل مدیترانه و سرحدات امپراطوری روم شرقی در آسیای صغیر و مرزهای متصرفات خلفای فاطمی پیش ببرند و در حدود سال ۵۷۰ هجری یکی از وسیع ترین امپراطوری زمان را بوجود آورند.

بعقیده عده ای از مورخین خواجه نظام الملک بزرگترین وزیر و سیاستمداری است که ایران در دامان خود پرورده است و از خصائل عدالتخواهی و کشورداری و فرهنگ دوستی بهره وافر داشت. وی مدت سی سال حدارت الب ارسلان و ملکشاه را بعهده داشت و در زمان حدارت او دولت سلجوقی به اوج عظمت خود رسید. از لحاظ توجه به گسترش علم و معارف بزرگترین اقدام او تأسیس نظامیه هاست در شهرهایی مانند نیشابور و بلخ و هرات و اصفهان و بخره و موصل و بغداد و نقاط دیگر که از همه بزرگتر و مهمتر مدرسه بغداد بود که سال ۴۵۷ ساختمان آن آغاز شد و دو سال بعد رسماً گشایش یافت. بزرگترین دانشمندان عصر مانند شیخ ابواسحق شیرازی و امام محمد غزالی در مدرسه نظامیه بغداد تدریس کردند و نویسندگان و شعرائی مانند انوری و ظهیر قاریابی در نظامیه نیشابور و رشید و طواط در نظامیه بلخ و سعدی

به رقابت با پادشاهان سامانی و دیلمی و زیاری محمود غزنوی (۳۸۷ - ۴۲۱) از هرسو شعرا و دانشمندان را طوعاً و کرهاً بدربار خود جلب میکرد. وی ترك نژاد بود و درست لطایف زبان فارسی را درك نمیکرد و بعلت تعصب شدید در مذهب تسنن با هرچه که از آن بوی حکمت و آزادی فکر میآمد بسختی دشمنی داشت. هیچگاه نمیتوانست با میل دل و ذوق طبیعی طالب شعر و ادبیات و جویای علم و حکمت باشد. تمام تظاهراتی که در این راه از محمود دیده شده از آن نظر بوده است که وجود شعرا و علمای معروف در گرد دربار در آن ایام از اسباب شکوه و جلال محسوب میشده و شعرا با سرودن مدایح امرا و سلاطین و فضلاء با نوشتن کتب و رسائل بنام آنها بهترین وسیله نشر مفاخر و بلند آوازه ساختن نام ممدوحین خود بودند تا آنجا که هر درباری که عده شعرا و فضلاء آن بیشتر و نام و نشان ایشان معروفتر و درخشانتر بود بر دربارهای دیگر فخر می فروخت و محمود که در عصر خود نمیتوانست درباری را از هیچ جهت نامی تر از دربار غزنه ببیند هر جا از این شعرا و دانشمندان اثری می یافت آنان را بوعده و وعید به غزنین میکشاند چنانکه غضایری را از دربار مجدالدوله از ری با دادن صلات فراوان پیش خود خواند و از خوارزمشاه فرستادن ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی و ابوسهل مسیحی و ابونضر بن عراق و ابوالخیر بن خمار را که مایه رونق دربار جرجانیه بودند خواست و از ایشان ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی که از تعقیب محمود بیم داشتند در پناه آل زیار و آل بویه رفتند و بقیه که در جرجانیه مانده بودند پس از فتح آنجا اضطراب را در دستگاه محمود داخل شدند.

تعصب محمود و سخن فاشناسی او وی را بر آن داشت که با فردوسی که به مذهبی غیر از مذهب سلطان معتقد بود بدزشتی معامله نماید و این گوینده بلند مقام را رنجاند و ذکری ناستوده در تاریخ بجا گذارد و حق با فردوسی بود که گفت:

بدانش نبد شامرا دستگاه و گرنه مرا بر نشاندی بگام

بهر حال در عصر محمود غزنه کانون فرهنگ ایران شد و همین حال را داشت نیشابور که در دست نصر برادر محمود بود و کماکان از مراکز فرهنگی بود. عنصری و عسجدی و فرخی و عده ای دیگر از شعرا در دربار محمود می زیستند، فردوسی در این دوره شاهنامه را پایان رسانیده و ابوسعید ابی الخیر (متوفی در ۴۴۰) در این عصر رباعیات خود را گفت. زبان فارسی و عربی هر دو در فلسفه و علوم بکار میرفت چنانکه ابوریحان بیرونی کتاب تفهیم را در نجوم هم به عربی هم بفارسی و ابن سینا حکمت خود را بنام شفا به عربی و دانشنامه علائی را به فارسی تألیف کرد.

در نظامیه بغداد تحصیل مینمودند. نویسندگان و سخن‌سرایان مشهور این دوره که مورد حمایت پادشاهان و وزرای دانشمند آنان بودند عبارتند از: اسدی طوسی (متوفی در ۴۶۵)، ابوالفضل بیهقی (متوفی در ۴۷۰)، شیخ عبدالله انصاری (متوفی در ۴۸۰)، حکیم ناصر خسرو (متوفی در ۴۸۱)، امام محمد غزالی (متوفی در ۵۰۵)، عمر خیام (متوفی در ۵۱۷)، امیر معزی (متوفی در ۵۲۰)، سنائی (متوفی در ۵۴۵)، انوری (متوفی در ۵۸۵)، جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی (متوفی در ۵۸۸). بعضی از دانشمندان این عصر مانند زوزنی و حریری و زمخشری و شهرستانی کتب خود را به زبان عربی که زبان علمی و مذهبی بود نوشتند و بعضی دیگر تألیفات مهم خود را به زبان فارسی نوشتند مانند ابومنصور هروی نویسنده کتاب *الابنیه عن حقایق الادویه* در داروشناسی<sup>۱۸</sup> و ناصر خسرو علوی نویسنده *زاد المسافرین* در حکمت نظری و امام محمد غزالی نویسنده *کیمیای سعادت* در حکمت عملی.

در دربار سلجوقیان بعضی از سرپرستهای شاهزادگان نیز که عموماً ترک بودند و اتابک خوانده میشدند بتدریج بمناصب بلند فایل شده و در ایالاتی که به آنها سپرده شده بود قدرت یافته خود را تقریباً مستقل نمودند از آنجمله اتابکان *سلغری* را باید نام برد که از ۵۴۳ تا ۶۶۲ حکومت داشتند و معروفترین آنها *اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی* است که سعدی گلستان را بنام وی کرد. این سلاله نزدیک یک قرن ونیم سلطنت کردند و پادشاهان آنها در فارس عمارت و آبادانی بسیار کردند و بر اثر دوراندیشی و درایت و سازش با خوارزمشاهیان و مغول توانستند فارس را از شر حملات خوارزمیان و سپس مغول در امان بدارند و فاضلان و شاعران و هنرمندان فارسی را در کنف حمایت خود پرورانند.

سلطان سنجر که بیش از ۷۰ سال عمر کرد یکی از سلاطین بزرگ سلجوقی است که از اقصای کاشغر تا مدیترانه و از قفقاز تا ساحل هرموز و حرمین بنام او خطبه میخواندند، وی توجه کامل به شعر و ادب فارسی داشت و دوفتر از سخن‌سرایان طراز اول زبان فارسی یعنی معزی و انوری ذکر بلند او را با قصاید غرای خود جاوید ساخته‌اند و شعرای دیگر نیز مانند ادیب صابر و کمال‌الدین کمالی بخارائی و عبدالواسع جبلی و حکیم سنائی از او مدحها گفته‌اند.

سلاطین سلجوقی قرن پنجم و ششم از حامیان بزرگ صنعت بودند و هنرمندان و صاحبان حرفه را در دربارها و مقر حکومت خود در مرو و نیشابور و هرات و ری و اصفهان گرد آوردند. در دوره سلجوقیان و جانشین آنها خوارزمشاهیان سفال‌سازان ایران ظروف سفالی عالی میساختند که میتوان آنها را در زمره بهترین و زیباترین کارهای این صنعت بشمار آورد و ری که از شهرهای آباد و معتبر دوره سلجوقی

و نزدیک تهران فعلی بوده است یکی از مراکز مهم صنعت گردید در حفريات غیرمجاز ری مقادیر زیادی ظروف سفالی بدست آمده که موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی از آنها پر است. در این دوره کاشان و سلطان‌آباد و ساوه و نیشابور نیز از مراکز سفال‌سازی بود و نمونه‌هایی از سفالهای مختلف این دوره در موزه متروپولیتن آمریکا موجود است.

فلزکاری هم در دوره سلجوقی رونقی داشته است، اکثر ظروف نقره این دوره که بین قرن پنجم تا قرن هفتم ساخته شده در موزه‌ها و مجموعه‌های روسیه موجود است که اغلب آنها در آسیای وسطی یا قفقاز پیدا شده و عبارتست از کاسه و گلدان و بطری با تعماویر پرندگان و حیوانات و اشکال نباتی<sup>۱۹</sup>.

هنر معماری در دوره سلجوقیان بدرجه کمال رسید و معماران مبرز این دوره آثاری مانند *گنبد نظام‌الملک* و *تاج‌الملک* در مسجد جامع و مساجد اردستان و زواره و گلیایگان و برسیان (۴۲ کیلومتری مشرق اصفهان) و مناره‌های شیوا و زیبایی مانند مناره ساربان و مناره زیار و مناره چهل دختران و مناره مسجد علی را بوجود آوردند.

*گنبد تاج‌الملک* در شمال مسجد جامع اصفهان که در سال ۴۸۱ هجری به رقابت با *گنبد نظام‌الملک* بوسیله ابوالقاسم تاج‌الملک خسرو فیروز شیرازی و بدستور ملکه خاتون زوجه ملک‌شاه بنا گردیده یکی از آثار بسیار ارزنده معماری جهان است و پروفیسور ارتور اپهام پوپ (Prof. Arthur Upham Pope) ایران‌شناس و باستان‌شناس معروف امریکائی و مؤلف کتاب «*بررسی هنر ایران A survey of Persian Art*» درباره این اثر معروف جهانی نوشته است:

«این بنا بزرگترین حماسه‌ایست که دست بشر تاکنون آفریده است.»

### از خوارزمشاهیان تا صفویه

خوارزمشاهیان جانشین سلاجقه شدند و سلسله آنها از ۴۹۰ تا ۶۲۸ سلطنت کردند اتسز خوارزمشاه از این دودمان امیری عادل بود و دوستدار شعر و ادب و کریم و جوانمرد بود رشید و طواط رئیس دیوان انشاء و شاعر دربار او نام وی را

۱۶ - تاریخ فرهنگ ایران صفحه ۱۲۲.

۱۷ - جلد دوم تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا صفحه ۵.

۱۸ - اسدی طوسی کتاب *الابنیه عن حقایق الادویه* تألیف ابومنصور موفق هروی را در ۴۴۷ بخط خویش استنساخ کرده که اکنون در وینه میباشد قدیمی‌ترین نسخه خطی فارسی موجود است (کتاب تاریخ فرهنگ ایران تألیف دکتر عیسی صدیق صفحه ۱۲۵).

۱۹ - رجوع شود به کتاب *صنایع اسلامی* صفحه ۱۳۷.

در اشعار فارسی و عربی خود جاویدان ساخته و این شاعر و نویسنده زبردست که در سال ۵۷۳ وفات یافته و در نظم و نثر عربی در زمان خود کمتر نظیر داشته بفرمان اتسر به تألیف کتاب مشهور خود یعنی *حدایق السحر فی دقایق الشعر* دست زده است.

**جرجانیه** یا **خوارزم** در دوره اتسر خوارزمشاه از مراکز عمده علم و ادب و محل اجتماع عده کثیری از فضایی بنام بود و اتسر مخصوصاً در جلب اهل فرهنگ و دانش این شهر جدی بلیغ داشت چنانکه در سال ۵۳۶ موقعیکه پس از شکست سنجر از قراخانیان بر خراسان استیلا یافت جمعی از دانشمندان آن دیار را به همراه خود به خوارزم برد و از مفاخر عهد او یکی امام علامه کبیر زمخشری خوارزمی صاحب کتاب *کشاف* است در تفسیر قرآن و دیگر زین الدین سید اسماعیل جرجانی که در ۵۳۱ فوت کرده از پزشکان نامی و مؤلف کتاب *ذخیره خوارزمشاهی*.

**سلطان تکش خوارزمشاه (۵۶۸ - ۵۹۶)** نیز جماعتی از اهل فضل و ادب را گرد خود جمع کرده بود مانند بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی صاحب کتاب *التوسل الی التوسل* و علامه فخر الدین محمد بن عمر رازی که چند کتاب از تألیفات خود را بنام همین سلطان تکش به رشته نگارش آورده است.

در ماه رجب سال ۶۱۶ هجری سپاهیان چنگیز در مقابل حصار اترار که از طرف مشرق اول خاگ سلطان محمد خوارزمشاه بود حاضر شدند و در این محل چنگیز برای حمله به ایران به سپاهیان خود دستور حمله داد و بدنبال این حمله محیبتی بزرگ گریبانگیر مملکت ما شد و فاجعه‌ای جهانی بوقوع پیوست و شهرهای آباد و معتبر ایران که بعضی از آنها در دنیا نظیر و مانند نداشتند مانند بخارا و سمرقند و بلخ و مرو و هرات و نیشابور و خوارزم یکی پس از دیگری طعمه قتل و غارت و حریق قوای جرار مغول شد و قسمتی از آبادترین نقاط ایران به گورستانی بزرگ تبدیل شد زیرا پس از این حمله اثری از حیات در آنجا دیده نمیشد.

جانشینان چنگیز تا سال ۶۹۴ هجری که سال قتل بایدو است بر ایران حکمرانی کردند و پس از آنها سلطنت به شاهزادگانی رسید که قبول دین اسلام کردند و در تاریخ ایران دوره‌ای را بنام **دوره ایلخانان مسلمان** بوجود آوردند. سه ایلخان مسلمان مغول بنام سلطان محمود غازان و سلطان خداوند (اولجایتو) و سلطان ابوسعید بهادرخان از ۶۹۴ تا ۷۳۶، در ایران سلطنت کردند و وزیرای مشهور ایرانی آنها مانند صدر جهان و سعد الدین محمد ساوجی و خواجه رشید الدین فضل الله که مورخ و طبیب بود به دوران سلطنت آنها رونق خاصی بخشیدند.

غازان خان علاوه بر زبان مغولی و فارسی اطلاع کمی از

عربی و زبانهای چینی و تبتی و لاتین داشت و بدانستن تاریخ و آداب و اخلاق سلاطین مخصوصاً پادشاهان معاصر خود سخت مایل بود و تاریخ آباء و اجداد مغولی خود را بیش از هر کس دیگر میدانست و خواجه رشید الدین فضل الله يك مقدار از اطلاعات نفیسی را که در جامع التواریخ ضبط کرده شخصاً از غازان شنیده است، وی مردی هنرمند بود و با بعضی از صنایع دستی و حرفه‌های مختلف مانند بنائی و نقاشی و آهنگری و اسلحه‌سازی آشنائی داشته و مقداری از عمر خود را هم بهرزه در طلب کیمیا و اشتغال بدرمل و ستاره‌شناسی و تحصیل نباتات عجیب به عادت مغول صرف کرده است و خیال بنای رصدخانه‌ای در نزدیک تبریز نیز داشته و در شام غازان نمونه‌ای از آنرا ساخته بوده است. غازان اهل ادب و حکمت و فضل را دوست میداشت و غالباً با ایشان می‌نشست و در محضر آن جماعت سؤالاتی طرح مینمود. ازادیان و مذاهب و ملل و نحل اطلاعات کافی داشت و اکثر اوقات با فرق مذهبی مختلف مباحثه و مناظره میکرد. وی قواعد و یاساهائی برای رفاه حال مردم و رفع ظلم و تعدی و حسن اداره امور وضع نمود که در تاریخ شهرت دارد.

غازان خان از سلاطین آبادکننده بود و ابنیه و عمارات بسیار ساخت. در شام غازان یا شنب غازان تبریز قبه‌ای ساخت که از عجایب ابنیه اسلامی و بزرگترین و عظیم‌ترین قبه‌ای بوده است که تا آن تاریخ در ممالک اسلامی ساخته شده بود و سپس در اطراف آن بناهایی مانند مسجد و مدرسه و خانقاه و حمام و دارالکتب ساخت و تولیت آنجا را به خواجه سعد الدین ساوجی و خواجه رشید الدین فضل الله سپرد. شهر اوجان را نیز در تاریخ ۶۹۸ از نو بنا کرد و بازارها و حمام‌های جدید در آنجا ساخت و خانقاه‌ای نیز در همدان بنا نمود و در اطراف تبریز و شیراز بارو کشید و قلعه تبریز را در سال ۷۰۲ تعمیر نمود.

**سلطان محمد خداوند اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶)** که جانشین غازان شد در سال ۷۰۹ به تشویق یکی از امرای متنفذ خود و اصرار علمای شیعه به این مذهب گروید و پیشوایان این مذهب را از اطراف جلب کرد و مدارس خصوصی برای تعلیم اصول و عقاید فرقه شیعه ترتیب داد چنانکه در جنب گنبد سلطانیه مدرسه‌ای ساخت که شصت نفر معلم و مدرس در آنجا باین کار اشتغال داشتند و دویست نفر شاگرد به آموزش عقاید شیعه می‌پرداختند و مدرسه‌ای دیگر در اردو بنام مدرسه سیاره از خیمه و کرباس ترتیب داد و آنرا دائماً با اردو میگرداندند و جماعتی از بزرگان علمای دینی با آن حرکت میکردند و به طالبین علم درس میدادند.

**علامه جمال الدین حسن بن مظهر حلی** و **پسرش فخر المحدثین فخر الدین محمد** از علمای بزرگ شیعه در دربار او از احترام

کامل برخوردار بودند و علامه حلی که از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی است برسم تحفه دو کتاب در اصول عقاید شیعه تألیف کرده به پیشگاه اولجایتو آورد.

اولجایتو یکی از ایلخانان خوب ایران است و در عهد او مردم در رفاه بوده اند و کمتر بدست او ظلم و سخت کشی جاری شده. مذهب شیعه در عصر او قوام گرفت و علم و ادب رونق یافت. وی پادشاهی آبادکننده بود و شهری مشهور بنام سلطانیه در مدت ده سال بنا کرد که از اعظم بلاد اسلامی شرق گردید. این شهر باروئی مربع شکل داشت که طول آن سی هزار قدم میشد و ضخامت دیوارهای آن به اندازه ای بود که چهار سوار پهلوی یکدیگر میتوانند روی آن حرکت کنند و در وسط آن قلعه بزرگی بنا شد که از جهت عظمت مانند شهری بود و در آن گنبدی جهت مقبره خود بنا کرد که همان گنبد معروف شاه خداپنده است که بعد از وفات سلطان را در آنجا ب خاک سپردند. وی پس از بنای شهر و گنبد در اطراف مقبره خود به بنای هفت مسجد امر داد و یکی از آنها را خود بخرج خویش از مرمر و چینی ساخت و ابنیه بسیار دیگر نیز از دارالشفای دارالسیاره و دارالسیاره و خانقاه در سلطانیه برپا شد و قعری جهت اقامت خویش ساخت و مدرسه بزرگی از روی کرده مدرسه مستنصریه بغداد ایجاد نمود و از هر طرف مدرسین و علما و اهل بحث و درس را به آنجا خواند.

در ساختن پایتخت جدید امرا و وزرای البجایتو نیز هر کدام سهم خود شرکت کردند از آنجمله خواجه رشیدالدین یک محله تمام از سلطانیه را که مشتمل بر هزار خانه بود بانضمام مدرسه و دارالشفای خانقاهی بخرج خود ساخت.

اولجایتو بعد از بنای سلطانیه جماعتی از پیشه‌وران و اهل حرف و صنایع تبریز را بسلطانیه آورد و آنها را به ترویج صنایع دستی مشغول داشت ولی این شهر مورد علاقه اولجایتو که سرعت بعد از تبریز اولین شهر ممالک او بشمار میرفت سرعت هم ستاره اقبال آن رو با فول گذاشت و حدود هفتاد و اندی سال پس از ایجاد آن بوسیله امیر تیمور که گویا ذاتاً با آبادی دشمنی داشت با خاک یکسان شد و از آن تاریخ ببعد دیگر جانی نگرفت.<sup>۴۰</sup>

در این دوره بافت پارچه‌های ابریشمی و قالی و سجاده و گلیم‌های عالی نیز رونق بسیار داشته و مقدار زیادی از آنها بوسیله بنادر خلیج فارس و یا بتوسط تجار ونیزی و ژنی به اروپا حمل میشده است.

تیمور گورکان طی یورشهای خود به ایران بسیاری از مردم را بقتل رسانید و شهرهای بسیاری را به خاک و خون و آتش کشید و این بیدادگرها برصفحات تاریخ ایران ثبت شد وی در شعبان سال ۸۰۷ در شهر اترار در کنار سیحون در حالیکه خود را برای لشکرکشی به چین آماده میکرد

در گذشت و جانشینان او در تاریخ ایران فصلی دیگر گشودند که با زندگی آن مرد سفاک تفاوت بسیار داشت. اگر سپاه تیموری بسی آثار صنعتی و علمی را ویران ساخت. جانشینان او آثاری در صنایع بوجود آوردند که بدون آنها جهان صنعت از آن آثار محروم میماند. در دوره جانشینان تیمور هنرهای زیبا به اوج ترقی رسید، این افراد که در مهد ایران متمدن نشوونما یافته و تربیت شده بودند همه از عاشقان هنر بودند و خود نیز از هنرمندان بزرگ محسوب میشدند و در دستگاه آنها حسن معاشرت و لطف گفتار و کردار در مجامع و محافل بحد اعلی رسید. شاهرخ فرزند تیمور مردی بخشنده و علم دوست و ادب‌پرو و هنرپرور بوده و بسیاری از خرابیها که بدست پدرش روی داده بود بوسیله او مرمت یافت. در سال ۸۱۳ هجری به محاذات قلعه اختیارالدین در هرات مدرسه و خانقاهی بنا کرد و باغ سفید را بین شمال و مشرق هرات طرح انداخت. شاهرخ هم شعر میگفت و هم خوش می‌نوشت و هرات در عصر او علاوه بر کتابخانه بزرگی که به امر او در آنجا تأسیس یافته بود مرکز اجتماع علما و ادبا و شعرا و خطاطان و نقاشان بود و مخصوصاً در عصر او یک عده از بهترین کتب تاریخی زبان فارسی به تشویق و امر او تألیف یافته و این کار در عهد فرزندان او نیز ادامه پیدا کرده و تا اوایل عصر صفوی کشیده شده است. از زنان شاهرخ یکی که گوهرشاد خاتون نام داشت نیز به انشاء آثار خیر معروف است و او در هرات و مشهد و طوس ابنیه چندی ساخت که مشهورترین آنها مسجد گوهرشاد در مشهد است.

بابا سودائی و مولانا محمود عارفی و امیرشاهی موسوم به آقملک از شرای عصر شاهرخ و از ندمای فرزند ادب دوست و هنرپرور او میرزا بایسنقر بودند و مولانا شمس‌الدین هروی و مولانا جعفر تبریزی و شاگردان او مانند مولانا اظهر و مولانا شهاب‌الدین عبدالله آشپز و مولانا شیخ محمود از استادان معروف خط بشمار میرفتند.

شاهرخ عده زیادی از هنرمندان را برای استنساخ و مصور ساختن کتب جهت کتابخانه مشهور خود استخدام کرد که در بین آنها خلیل نقاش را میتوان نام برد که در آترمان یکی از عجایب اربعه عصر و تالی مانی بشمار میرفت.<sup>۴۱</sup>

یک نسخه عالی خطی خمسه نظامی که در مجموعه لوی کارتیه Louis Cartier در پاریس موجود است مهور به مهر شاهرخ است.

شاهرخ و الغریک و بایسنقر و سلطان حسین میرزا بایقرا از عاشقان کتاب بودند و کتابخانه‌های بزرگ فراهم آوردند.

۴۰ - تاریخ عمومی و ایران تألیف عباس اقبال چاپ تهران ۱۳۱۹.

۴۱ - راهنمای صنایع اسلامی صفحه ۵۴.

و در زمان آنها نقاشی و تذهیب و خط و صحافی به اوج ظرافت رسید. بایسنقر یکی از بزرگترین کتابدوستان عالم بشمار میرفت و در تهیه کتاب روش خاصی بکار برد. بدستور او چهلتن صنعتگر به استنساخ کتب خطی در تحت ریاست جعفر تبریزی کار میکردند. وی با دادن انعام و حقوق گزاف ماهرترین هنرمندان عصر را در خدمت خود نگاه میداشت. بدستور او کتاب شاهنامه فردوسی یار دیگر جمع آوری شد و از آن شاهنامه بایسنقری ترتیب داده شد و مقدمه‌ای بر آن نوشتند. از شعرائی که در کف حمایت او می‌زیستند میتوان بابا سودائی و مولانا یوسف امیری و امیرشاهی سبزواری و مولانا کاتبی ترشیزی و امیر یمین‌الدین نزل‌آبادی را نام برد.

نسخه‌ای از گلستان سعدی که در مجموعه چستر بییتی Chester Beatty در لندن است توسط جعفر بایسنقری در تاریخ ۸۳۰ هجری استنساخ شده و علامت کتابخانه بایسنقر میرزا را دارد. در موزه گلستان تهران نسخه‌ای از شاهنامه بایسنقری بخط جعفر تبریزی موجود است که در سال ۸۲۳ هجری نوشته شده و از شاهکارهای نقاشی ایران در دوره جانشینان تیمور محسوب میشود و تا سال ۱۹۳۱ میلادی که نمایشگاهی از صنایع ایران در لندن ترتیب داده شد کسی از وجود این نسخه اطلاع نداشته است. متن این کتاب بخطی زیبا نوشته شده و تزیینات آن طرحهایی است که در میان دوخط مطالای ترسیم گردیده. مقدمه آن سه صفحه ترین خالص دارد و در پایان آن دوخاتمه خیلی مفصل نقاشی شده است. در این نمایشگاه نسخه‌ای از کتاب کلیله و دمنه برای اولین بار بمعرض نمایش گذاشته شد که از حیث زیبایی تصاویر و مینیاتور بی‌نظیر است. در این دوره بهترین کارهای صحافی و تجلید کتاب صورت عمل بخود گرفت و صحافی‌های مدرسه هرات و تجلید و چرم‌کاری بحد کمال رسید.

ابراهیم سلطان پسر دیگر شاهرخ نیز هنرمند و شعرشناس و شاعر نواز و خوشنویس بود و در شیراز کتیبه‌هایی بخط ثلث از او باقی مانده است. در سال ۸۱۳ هجری مجموعه مصوری از بهترین اشعار فارسی برای او نوشته شد که در مجموعه گلبنگیان و نسخه‌ای از آن در موزه بریتانیا محفوظ است<sup>۲۲</sup>. درباره ابراهیم سلطان گفته‌اند که وی میتواند به شش سبک مختلف بنویسد. یک جلد قرآن بخط او مورخ سال ۸۲۷ هجری در کتابخانه آستان قدس و نسخه دیگر مورخ بدی چهارم رمضان سال ۸۳۰ هجری در موزه متروپولیتن موجود است<sup>۲۳</sup>. شاهرخ در ۸۵۰ وفات یافت و فرزندش امیرزاده الغریبک در سمرقند بجای وی نشست. وی مردی عالم بود و با شوق فراوان اوقات خود را مصروف علم هیئت نمود تا آنجا که تحقیقات علمی او وی را از انجام وظایف حکمرانی باز میداشت.

در سال ۸۳۲ هجری در سمرقند و در ساحل رود كوهك رصدخانه‌ای بنا کرد. این رصدخانه با همکاری استاد قوام‌الدین معمار و مولانا علی قوشچی بنا شد و چهار نفر از فحول دانشمندان ریاضی‌دان ایرانی آنزمان بنام صلاح‌الدین موسی قاضی‌زاده رومی و غیاث‌الدین جمشید کاشانی و معین‌الدین کاشی و مولانا علی قوشچی بکار مطالعه و رصد مشغول شدند و زیجی بستند بنام زیج الغریبک یا زیج جدید سلطانی که بعدها در اروپا شهرت فراوان یافت و علم هیئت جدید بر اساس مطالب آن بنیاد گذاشته شد. رصدخانه سمرقند از عجایب ابنیه آنزمان بشمار میرفت و گوهرشاد آغا مادر الغریبک برای تماشای آن به سمرقند مسافرت نمود.

در این دوره معماری و تزیینات دیواری پیشرفت نمود و آثار برجسته‌ای بشرح زیر بوجود آمد:

- ۱- مسجد الغریبک که تزیینات داخلی آنرا با اسلوب چینی درست کرده بودند و با چوبهایی منبت کاری نموده بودند. ساختمان این مسجد در سال ۸۲۳. پایان رسید.
- ۲- خانقاه الغریبک که بلندترین گنبد دنیا را داشت.
- ۳- مسجد شاه زند که در سال ۸۳۸ بانجام رسید.
- ۴- مدرسه الغریبک که در سال ۸۳۸ بنا شده و کاشیکاری ظریفی داشته است.

- ۵- عمارت چهلستون که دارای چهار مناره مرتفع بوده و ستونهای آن تماماً از سنگ مرمر یکپارچه بوده است.
- ۶- قصر تختگاه بنام (کورنوش‌خانه) که پایه‌های سنگی بی‌نظیری داشته است.
- ۷- چینی‌خانه که دیوارهای آن بطرز نقاشی‌های چینی تزیین شده بود.

تیمور در یورشهای خود به ایران در هر جادستور قتل‌عام میداد سفارش میکرد که علماء و فضلا و صنعتگران و هنرمندان را از کشتن معاف بدارند و آنها را وادار به ترك یار و دیار کرده به سمرقند گسیل میداشت و همین دستجات معماران و صنعتگران و هنرمندان ایرانی بودند که اجتماع آنها در سمرقند موجب پیشرفت عظیم این شهر شد و جانشینان هنرپرور تیمور مانند الغریبک از وجود آنها برای آبادی سمرقند و بنای آثار مذکور استفاده کردند.

سلطان حسین میرزا بایقرا نیز یکی از امرای مشهور تیموری است که مردی فاضل و شاعر بود و در گردآوریدن دانشمندان و هنرمندان در دستگاه خویش جدی بلیغ داشت و مدرسه و کتابخانه بزرگی در هرات بوجود آورد که تا آنزمان نظیر آن دیده نشده بود و قریب ده هزار نفر طالب علم بخرج او در آنجا تحصیل میکردند و در هرات بوسیله او و امرای دربارش ابنیه و عمارات بسیار ساختند که از بهترین شاهکارهای معماری و ظرافت کاری صنایع اسلامی است.

مشهورترین نقاش ایرانی این دوره کمال‌الدین بهزاد است که از نوادر عصر خود بشمار می‌آید و مورخ ایرانی خواندمیر درباره او چنین نوشته است :

« بهزاد اشکال شگفت‌انگیز و نوادر صنعت خویش را در مقابل ما مجسم میکند . طراحی و هنرمندی او چون قلم مانی آثار همه‌نقاشان دنیا را از صفحه روزگار سترده و انگشتان معجزه‌آسایش صبور و نتوش همه صنعتگران و نقاشان و فرزندان آدم را محو کرده است . موئی از قلم او با مهارت و استادی بداشکال بیجان جان می‌بخشد . »

مؤید و همدست سلطان حسین میرزا در اعمال نیکو و توجه به فضلاء و هنرمندان وزیر معرفت‌دوست او امیرعلیشیر نوائی است که در شعر فارسی و ترکی نوائی تخلص می‌کرده . شاعر معروف قرن نهم نورالدین عبدالرحمن جامی با امیرعلیشیر پیوند دوستی داشت و سلطان علی مشهدی از مشاهیر خطاطان ایندوره در هرات در دربار سلطان حسین میرزا نایق‌را کار میکرد . نسخه‌ای از دیوان امیرعلیشیر بخط او و مورخ سال ۹۰۵ هجری درموزه متروپولیتن موجود است ، کسان دیگری که از حمایت این پادشاه و وزیر دانشمندش برخوردار بوده‌اند عبارتند از : کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی صاحب کتاب مطلع‌السعدین ، محمد اسفرازی مؤلف تاریخ هرات ، حسین واعظ کاشفی صاحب انوار سهیلی و اخلاق محسنی و شاه مظفر نقاش .

## سلاطین کوچک ایرانی

غیر از سلسله‌های بزرگ که اجمالاً از جهت دانش‌دوستی و هنرپروری ذکر آنها در این مقاله بمیان آمد سلاطین کوچک دیگری هم در ایران وجود داشته‌اند که هر یک بر قسمتی از ایران و در دوره‌ای محدود فرمانروائی داشته‌اند مانند اتابکان آذربایجان و اتابکان فارس و اتابکان یزد و لرستان و ملوک شبانکاره و شروانشاهان و ملوک نیمروز خاندان اینجو و آل مظفر و مانند اینها .

**اتابکان آذربایجان** نسبت به شاعران توجه و علاقه‌ای داشتند و از جمله بزرگترین شاعران دستگاه آنها ظهیرالدین فاریابی بود که به قزل ارسلان و اتابک نصرالدین ابوبکرین محمد اختصاص داشت . دوره اتابکان فارس به وجود شیخ‌سعدی امتیازی خاص دارد .

**اتابکان یزد** که بدست امیر مبارزالدین محمد مظفری بر افتادند همگی بدایجاد ابنیه و عمارت و آبادانی ولایت خود توجه و علاقه داشتند .

بعضی از ملوک شبانکاره که محدوده آنها از شرق به کرمان و از جنوب به خلیج فارس محدود میشد و در قرن

پنجم و ششم حکمرانی میکردند مانند ملک مظفرالدین محمدبن قطب‌الدین مبارز مردی فاضل و شاعر دوست بوده‌اند .

**شروانشاهان** که بر شروان در مشرق رود کورا و مغرب دریای خزر در قرن ششم حکومت داشتند ، از آن بابت که ممدوح عده‌ای از شاعران بزرگ آذربایجان مانند ابوالعلاء گنجوی و خاقانی شروانی و فلکی بوده‌اند اهمیت وافر دارند و چنانکه از مطالعه در احوال این شاعران برمیآید پادشاهان شروان را بداشتن این شعرا در دربار خود علاقه بسیار بود و این امر را بنا بر رسم زمان از جمله شئون درباری خود می‌شمردند .

**ملوک نیمروز** که در ابتدای قرن هفتم هجری بر افتادند همه مردمی فاضل و فاضل‌پرور و عمارت‌دوست بودند ، غالباً با دانشمندان در مجالس بحث بسر میبردند و از جمله شاعران دستگاه آنان شرف‌الدین ابونصر احمد فراهی است که مداح الملك الغازی یمین‌الدوله بهرامشاه بن حرب متوفی به سال ۶۱۸ بوده و نصاب‌الحبیان را او نظم کرده است . شاه شیخ ابواسحق اینجو مردی شعر‌دوست و شاعر و مصاحب فاضلان بود و بهمین سبب شاعران بزرگی مانند حافظ و عبیدزاکانی و شمس‌فخری و فضائلی مانند قاضی عضدالدین ایچی (اهل ایگ) در دربار او اجتماع داشته‌اند .

**شاه شجاع** فرزند امیر مبارزالدین محمد مظفری معاصر و ممدوح خواجه حافظ شیرازی بود . خانواده او از ۷۳۳ تا ۷۹۵ بر قسمتی از ایران فرمانروائی داشتند خود او کرمان و سلطانیه و آذربایجان و بغداد و شوشتر را ضمیمه قلمرو حکمرانی خود کرد و باین ترتیب بر قسمت عمده ایران بجز خراسان تسلط یافت . وی و خانواده‌اش حامی اهل علم بودند و شعرا و فضلا را نوازش میکردند . شاه شجاع در شیراز مدرسه دارالشفای ساخت و میر سیدشرف جرجانی مؤلف کتب صرف و نحو و منطق و عرفان را در آنجا بتدریس گماشت و شخصاً در مجلس درس معین‌الدین یزدی مؤلف کتاب مواهب الهی در تاریخ خاندان مظفری حاضر میشد .

در قرن هشتم هرات و سبزوار و تبریز و بغداد و شیراز و کرمان و یزد و اصفهان از مراکز مهم علم و ادب بود و بواسطه رقابت بین دربارها و پادشاهانی که هر یک بر قسمتی از ایران فرمانروائی داشتند عده فضلا و شعرا در ایندوره زیاد بود زیرا اگر به دلایلی از یکی از آنها در درباری قدردانی نمیشد به دربار دیگر میرفتند . ابن یمین معاصر سربداران سبزوار (متوفی در ۷۶۹) و خواجه کرمانی (متوفی در ۷۵۳) عبیدزاکانی (متوفی در ۷۷۲) سلمان ساوجی (متوفی در ۷۷۹) خواجه حافظ شیرازی (متوفی در ۷۹۲) و ابواسحق شاعر

۲۲ - راهنمای صنایع اسلامی صفحه ۵۵ .

۲۳ - راهنمای صنایع اسلامی صفحه ۸۲ .

اطمعه و نظام‌الدین قاری یزدی شاعر البسه از شعرای ایندوره بشمار می‌روند.

اهمیت ایلکانیان یا آل جلالیه که بعد از ضعف حکومت ایلخانان در ایران و عراق به حکومت برخاستند در آنست که همواره شاعران بزرگی در دستگاه خود داشته و آنانرا مورد تشویق قرار میدادند. از بین پادشاهان این دودمان سلطان اویس جلایری از جهت شاگردی در نزد سلمان ساوجی خود در زمره ادبا و از طرفداران اهل علم و ادب بوده است. عبیدزاکانی و خواجه محمد عصار و شرف‌الدین رامی و حافظ نیز با دربار ایلکانان در ارتباط بوده‌اند.

## دوران صفویه

در دوران طولانی سلطنت پادشاهان صفویه از ۹۰۶ که سال جلوس شاه اسماعیل اول به تخت سلطنت است تا ۱۱۴۸ که سلسله صفویه بطور یقین انقراض می‌یابد و نادریه شاهنشاهی میرسد عنايتی به شعر و ادب و عرفان و حکمت نشد در این دوره ادبیات و شعر فارسی به پایداری پست افتاد و حتی يك شاعر درجه اول هم ظهور نکرد و بزرگترین علت آن ظاهراً آنستکه سلاطین صفویه بر حسب نظریات سیاسی و ضدیتی که با دولت عثمانی داشتند بیشتر قوای خود را صرف ترویج مذهب شیعه و تشویق علمائی که از اصول و قوانین این مذهب اطلاع کامل داشتند مینمودند و بالتبع بجای شعراء و حکمای بزرگ فقهائی مانند: مجلسی - محقق ثانی - شیخ حرعاملی - و شیخ بهائی و مانند اینها ظهور نمودند. ولی از طرف دیگر پادشاهان این دودمان به توسعه و پیشرفت هنرهای زیبا توجه خاص داشتند و بالتبع در این قسمت پیشرفتهای شگرف حاصل شد و هنرمندان بزرگ بوجود آمدند. در صنایع قالی‌بافی - زری‌بافی - مخمل‌بافی - تذهیب - نقاشی - حسن خط - مینیاتورسازی - کاشی‌سازی - معماری - فلزکاری و زرگری و صنایع چوبی حد اعلای مهارت و ظرافت در این دوره بکار رفته و نمونه شاهکارهای این عصر زینت‌بخش بزرگترین موزه‌های جهان در پاریس و لندن و نیویورک و لندن گراد شده است. در شهر اصفهان که از سلطنت شاه عباس بعد پایتخت ثابت دولت صفویه بود آثار عظیم معماری بوجود آمد و اصفهان نصف جهان لقب یافت.

در سال ۹۱۶ هجری پس از فتح هرات شاه اسماعیل بهزاد نقاش معروف را با خود به تبریز برد و وی در مغرب ایران به تأسیس مکتب نقاشی جدیدی اقدام کرد که بعد در نقاشی ایرانی مؤثر واقع شد. در سال ۹۲۰ هجری در موقع حمله ترکان عثمانی و جنگ بین قوای دو کشور شاه اسماعیل بقدری درباره حفظ جان و سلامت هنرمندان دربار خویش

مضطرب شد که دستور داد بهزاد و شاه محمود نیشابوری خطاط در غاری پنهان شوند و بعد از جنگ شکر خدای تعالی را بجای آورد که آنان از مصائب و خطر جنگ محصون ماندند. شاه اسماعیل اداره کتابخانه سلطنتی را که شامل کارگاههای مربوط به صنایع کتاب بود به بهزاد واگذار کرد.

در دوران شاه طهماسب اول (۹۸۴ - ۹۳۰) سلطان محمد که شاگرد میرک و خود میرک شاگرد بهزاد بود سمت نقاشباشی و رئیس کارگاههای نقاشی دربار منصوب شد. کتابهایی که در این دوره در شهر تبریز موجود شده در زمره مجلل‌ترین کارهای هنری این رشته و از لحاظ خوبی جنس و مرغوبیت کار با بهترین محصول دوره تیموری همطراز می‌باشد. نسخی که در تبریز برای شاه طهماسب استنساخ میشد از عالی‌ترین و نفیس‌ترین کتب آن دوره است. نمونه سبک هنرمندان دربار شاه طهماسب در نسخه‌ای از خمسه نظامی که در موزه بریتانیاست دیده میشود این نسخه بین سالهای ۹۴۶ و ۹۵۰ هجری برای پادشاه نوشته شده و بخط شاه محمود نیشابوری از خطاطان معروف آن زمان است و چند هنرمند معروف از جمله آقا میرک و سلطان محمد آنرا مصور نموده‌اند.

يك ابداع مهم عبارت از جلدهای نقاشی لاکي و لعابدار بود که هر چند از سال ۸۸۵ هجری آغاز شده بود ولی در زمان سلطنت شاه طهماسب باب شد. جلد این کتابها از چرم و بیشتر اوقات از مقوای نرم بود که ورقه نازکی از لعاب و سپس لاک روی آن میکشیدند و سطح آخری زمینه خوبی برای آبرنگ فراهم میساخت سپس چند ورقه لعاب شفاف حاکی ماوراء برای حفظ نقاشی روی آن می‌کشیدند. دو نمونه عالی از این جلدها در موزه بریتانیا موجود است. سطح خارجی جلد عبارت از صحنه‌های باغ بر زمینه مشکی است و سطح داخلی نیز صحنه‌های شکار را روی زمینه طلایی نشان میدهد. این دو اثر نمونه کارهای سلطان محمد و شاگردان او و تقریباً همزمان با کتاب نظامی متعلق به همین موزه است.

شاه طهماسب به نقاشی علاقه داشت و نزد استادان شاخص این فن مانند سلطان محمد و آقامیرک نقاش اصفهانی در این فن تمرین میکرد. از نقاشان دیگر دربار شاه طهماسب نام مولانا مظفر علی و میرزین‌العابدین و صادقی بیک افشار و سیاوش بیک و مولانا علی اصغر کاشی و مولانا شیخ محمد سبزواری و در فن تذهیب مولانا حسن بغدادی و مولانا عبدالله شیرازی قابل ذکر است.

شاه عباس اول از ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ سلطنت کرد و بمناسبت خدمات ارزنده‌ای که به کشور انجام داد او را شاه‌عباس کبیر گفتند. وی به هنرهای زیبا مانند مینیاتورسازی و نقاشی و تذهیب و خوشنویسی و کاشی‌کاری و زری‌بافی توجه و علاقه بسیار داشت و خوشنویسان و هنرمندان و نقاشان دیگر را از

هر شهر به اصفهان پایتخت خود فرا میخواند و برای آنها حقوقی تعیین میکرد و بکاری شایسته میگماشت از خوشنویسان بزرگ زمان او یکی علیرضای تبریزی است که چون بخدمت شاهعباس درآمد خود را علیرضای عباسی خواند وی در روز پنجشنبه اول شوال سال ۱۰۰۱ هجری بخدمت شاهعباس درآمد و در زمره ندیمان مخصوص وی گردید و شاه جمعی از خوشنویسان مانند محمدرضا امامی و محمد صالح اصفهانی و عبدالباقی تبریزی را بدو سپرد تا زیردست او خط ثلث را بیاموزند، محبت و علاقه شاهعباس به علیرضا تا آن اندازه بود که گاه پهلوی او می نشست و شمع بدست میگرفت تا علیرضا در روشنائی آن کتابت کند.

دو کتیبه کمربندی فوقانی داخل مسجد شیخ لطف الله (مسجد سلطنتی) در اصفهان و کتیبه سردر این مسجد و مسجد شاه بخط علیرضا عباسی است.

شاهعباس به استادی علیرضا در خط نستعلیق تا آنجا عقیده داشت که وقتی دستور داد مجموعه ای از خطوط میرعلی هروی یگانه استاد معروف خط نستعلیق گرد آوردند و از علیرضا خواست که در برابر هر صفحه ای بهمان شیوه و اسلوب بنویسد سپس بدستور او از خطوط این دو استاد مرقعی در یک مجلد ترتیب دادند بطوریکه هر صفحه از خط میرعلی در مقابل صفحه نظیر آن بخط علیرضا قرار گرفته بود و میخواست بدینوسیله ثابت کند که مهارت علیرضا در خط نستعلیق از میرعلی هروی کمتر نیست<sup>۲۴</sup>. خوشنویسان دیگری که در دربار او می زیستند عبارتند از:

میرعماد قزوینی - میرزا ابوتراب اصفهانی - میرزا نورای اصفهانی - ضیاء اصفهانی - بابا شاه اصفهانی - عبدالرزاق قزوینی - ملا محمد حسین تبریزی استاد میرعماد و علیرضای عباسی، میرزا شعیب اصفهانی که شعر هم میگفت و صاحب مثنوی و امق و عذراست، صادق بیك افشار معروف به صادقی که شاعر و نقاش هم بود.

شاه عباس مانند نیاکان خویش نقاشان چیره دست را تشویق میکرد و عزیز میداشت و در کاخهای سلطنتی یا در کتابخانه خود بکار نقاشی و تزیین اطاقها و تالارها مشغول میساخت. با نقاشان بیگانه ای هم که همراه سفیران یا تنها به ایران میآمدند مهربانی بسیار میکرد و به آنها اجازه میداد که از وی نقاشی کنند و با خود ببرند. بهمین جهت اکنون از این پادشاه تصاویر مختلفی که نقاشان هندی یا اروپائی کشیده اند در دست است، معروفترین نقاشان زمان او آقارضا پسر علی اصغر کاشانی است که نقاش چیره دست شاه طهماسب بود و در خدمت برادرزاده او سلطان ابراهیم میرزا بر میبرد و مخصوصاً در ساختن کوه و درخت مهارت بسیار داشت. شاه عباس به آقارضا با آنکه کاهل طبع بود و بیشتر با طبقات زیردست

معاشرت میکرد و بکار کشتی گیری و زور آزمائی بیش از نقاشی میل داشت علاقه و توجه بسیار نشان میداد چنانکه یکبار چون آقارضا صورتی بسیار زیبا ساخته بود بردست او بوسه زد<sup>۲۵</sup>.

نقاش چیره دست دیگری نیز با شاهعباس و آقارضا معاصر بوده است که آثار خود را رضا عباسی رقم میکرد است. وی به شبیه سازی بیشتر مایل بوده و در میان آثاری که از او باقی مانده صورتهای تنها از اشخاص یا مجالس چند نفری با صورتهای انسان و حیوان بیشتر دیده میشود. نقاشیهای دیواری کاخ عالی قاپو و سردر بازار شاهی در اصفهان و یکی از منازل قدیمی جلفای ارامنه در اصفهان کار رضای عباسی و شاگردان اوست.

نقاشان دیگر دربار شاهعباس که مورد مهر و ملامت او بودند عبارتند از: صادق بیك افشار - حبیب الله ساوجی - مصور کاشی - سیاوش بیك - شیخ محمد سبزواری نقاش و خوشنویس که کشیدن تصاویر فرنگی را در ایران متداول ساخت - علی اصغر کاشی پدر آقارضا - میریحیی تبریزی - مولانا کپک هراتی - حکیم لایق - ملا یگانه - ملا یکتا - ملا مفید و ملا ترابی که این پنج نفر آخری از مردم بلخ و در خدمت امام قلی خان امیرالامرای فارس بودند<sup>۲۶</sup>.

شاهعباس به موسیقی توجه و علاقه بسیار داشت و هر گاه که از کار سیاست و ملکداری فراغت می یافت بمجلس بزم و طرب می نشست. نوازندگان چیره دست را عزیز میداشت و در حلقه ندیمان خود داخل میکرد. خود نیز از فن موسیقی و رموز نوازندگی آگاه بود گاه ساز میزد و گاه تصنیف میساخت تصنیفات او در سراسر ایران مشهور و زیاتر در خاص و عام بوده است. در مجالس خصوصی و در میهمانیهای رسمی او همیشه مطربان و نوازندگان حاضر بودند و با نغمات موسیقی شخص شاه یا مهمانانش را سرگرم میکردند حتی وقتی که شاه با مهمانان خود مشغول صحبت بود نوازندگان دست از کار خود نمی کشیدند و همچنان میخواندند و میزدند و از دستگاهی به دستگاه دیگر می پرداختند ولی در اینگونه مواقع چنان آهسته میزدند که صدای ساز و آواز ایشان مانع صحبت شاه و دیگران نشود. شاه اصولاً موسیقی آهسته و ملایم را بسیار دوست میداشت و غالباً بی آنکه سخنی گوید تنها می نشست و ساعتها به نوا و آوازی که می پسندید گوش میداد و در اینگونه مواقع قیافه اش غمگین و متأثر می نمود و چون بحال طبیعی باز

۲۴ - اقتباس از مجلد دوم کتاب زندگانی شاهعباس اول تألیف استاد نصرالله فلسفی صفحه ۵۵.

۲۵ - جلد دوم زندگانی شاه عباس دوم تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۷۱.

۲۶ - رجوع شود به جلد دوم زندگانی شاهعباس اول تألیف استاد فلسفی صفحه ۷۳.

می گشت ناگهان از جای برمیخاست و همچنان اندوهناک به حرم میرفت. مظربان حتی وقتی که شاه از جای برخاسته بود و دست از نوازندگی باز نمیداشتند بلکه به او نزدیکتر میشدند و مدتی ساززان بدنبالش میرفتند.

رامشگران مجلس شاه گاه مرد و گاه زن و گاه از هر دو دسته بودند. از نوازندگان معروف مجالس بزم شاه عباس یکی میر فضل الله پسر میر مقصود بود که طنبور می نواخت و چون آوازی خوش داشت نزد شاه عزیز شد و در حلقه مجلس نویسان وی درآمد و بعد از آن به منصب وزارت غلامان شاهی رسید. دیگر سه نوازنده و خواننده بنام افندی خواننده و حافظ نائی و حافظ جامی که از رامشگران مخصوص او بودند و برای هر يك از ایشان در یکی از محلات اصفهان خانه ای ساخت و آن محله را محله نغمه نامید. دیگر احمد کمانچه ای و شاه مراد خوانساری که در کار موسیقی هنرمند و در تصنیف سازی استاد بود و تصنیفی در مقام دوگاه و نوروز و صبا ساخته بود که بدین بیت آغاز میشد:

صد داغ به دل دارم زان دلیر شیدائی

آزرده دلی دارم من دامن و رسوائی

شاه عباس این تصنیف را بسیار دوست میداشت و شاه مراد را به پاداش ساختن آن انعام و خلعت داد.<sup>۴۷</sup>

هنر معماری در دوران شاه عباس اول به اوج اعتدالی خود رسید و معماران قابل این دوره مانند استاد حسین اصفهانی و استاد محمدرضا اصفهانی و استاد علی اکبر اصفهانی توانستند آثاری بدیع و پاینده بوجود آورند. شاه عباس شخصاً به مهارت و قابلیت این استادان توجه خاص داشت و در بزرگداشت آنها میکوشید نام استاد محمدرضا فرزند استاد حسین و معمار لایق مسجد شیخ لطف الله بدستور شاه در محراب این مسجد پیادگار گذاشته شد و در دو لوحه كوچك كه بخط نستعلیق سفید بر زمینه کاشی لاجوردی معرق که در داخل محراب مسجد شیخ لطف الله در بین کاشیهای معرق محراب جای داده شده این عبارات را هنوز قرائت میکنیم:

« عمل فقیر حقیر محتاج برحمت خدا. محمدرضا بن

استاد حسین بناء اصفهانی ۱۰۲۸ ».

استاد حسین پدر استاد محمدرضا که در این کتیبه بنام او اشاره شده نیز همان کسی است که پل اللهوردیخان یا پل چهارباغ را بنا کرده است.

در سردر مجلل مسجد شاه اصفهان که در جنوب میدان نقش جهان بنا شده و يك اثر بیمانند جهانی و يك مجموعه عظیم معماری بی نظیر و منحصر بفرد دنیاست برای تجلیل از مقام استادی معمار عالیقدر آن استاد علی اکبر اصفهانی نام

او در ذیل کتیبه ای که نام پادشاه را دربر دارد در يك جمله شرح زیر ذکر شده:

« . . . . و بمعماریه من فی العمل کالمهندسین وهونادر الاوانی استاد علی اکبر اصفهانی . . . »

علاقه شاه عباس به عمران و آبادی و ساختمان مساجد و قصرها و پلها و بازارها و میادین و راهها در همه نوشته های نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی منعکس است. مجموعه آثار بی نظیر میدان نقش جهان و طرح خیابان عظیم چهارباغ از عظمت فکر و نبوغ ذاتی وی و فکر خلاقه معماران و هنرمندان ایرانی آن عصر حکایت دارد و در این شیوه مرضیه امراء و ندما و نزدیکان شاه هم به او تأسی کرده و هر يك اثری بوجود آوردند که امروز در ردیف آثار تاریخی و هنری ارزنده اصفهان محسوب میشود مانند مسجد مقصودیك که ناظر او مقصودیك بنا کرد و مسجد سفره چی که خلف بیك سفره چی وی بنا نمود یا مسجد جارچی که جارچی باشی وی در بازار اصفهان بنا نمود.<sup>۴۸</sup>

توجه شاه عباس دوم (۱۰۷۷ - ۱۰۵۲) نیز به هنرمندان و توسعه پایتخت و ایجاد ساختمانهای جدید بسیار بوده است. شاردن (Jean Chardin) جهانگرد فرانسوی که مدتی در اصفهان بسر برده درباره او چنین نوشته است:

« آنچه را شاه ساخته از حیث وسعت شگرف است زیرا محیط بناها و باغها باندازه يك فرسخ است و رودخانه از وسط آن میگذرد. محله مردانه در يك سمت و محله زنانه در سمت دیگر است و بوسیله پل جویی (یکی از پلهای تاریخی اصفهان از دوره صفویه که بین پل اللهوردیخان و پل خواجو قرار دارد) با هم ارتباط دارند. خیابانهای باغهای این کاخ باشکوه پر از درخت و باغچه های آن میلوا از گل است. شاه ایران در تمام قلمرو خود صاحب کاخهای بسیار است. زمانیکه این کتاب را می نوشتم تنها در شهر اصفهان ۳۷ قصر سلطنتی وجود داشت و روز بروز رو به تزايد میرود. »

اتمام قصر چهارستون و آینه خانه و بنای عمارت هفت دست و نمکدان و کاخهای باغ سعادت آباد اصفهان (باغ وسیعی که بین پل اللهوردیخان و پل خواجو در ساحل جنوبی رودخانه قرار داشته است) و بنای کلیسای وانك در جلفا و مسجد حکیم از آثار دوران پادشاهی وی در اصفهان است. چون این پادشاه به نقاشی اشتیاق فراوان داشته است از طرف نماینده شرکت هلندی در اصفهان دو نفر نقاش بخدمت وی گماشته شده بود بنام آثرل (Angel) و لوکار (Lokar) تصور می رود وجود این دو نفر در کشیدن بعضی از تابلوهای اروپائی در کاخ چهارستون و همچنین بعضی از تصاویر مذهبی کلیسای وانك مؤثر واقع شده باشد.

## منابع این مقاله

- ۱ - تاریخ ادبیات ایران، جلد اول و دوم و سوم تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا
- ۲ - تاریخ عرب تا دیالمه تألیف عباس پرویز
- ۳ - دیالمه و غزنویان تألیف عباس پرویز
- ۴ - تاریخ ادبیات ایران، جلد اول و دوم و سوم تألیف پروفیسور ادوارد برون
- ۵ - تاریخ فرهنگ ایران دکتر عیسی صدیق
- ۶ - تاریخ اجتماعی ایران در سه جلد تألیف مرتضی راوندی
- ۷ - ایرانشهر در دو جلد از انتشارات کمیسیون ملی یونسکو در ایران
- ۸ - تاریخ عمومی و ایران تألیف عباس اقبال چاپ ۱۳۱۸
- ۹ - شاهنشاهی عضدالدوله تألیف علی‌اصغر فقیهی - چاپ تهران
- ۱۰ - صنایع اسلامی تألیف دکتر س. م. دیماند ترجمه دکتر عبدالله فریار
- ۱۱ - میراث ایران تألیف سیزده تن از خاورشناسان
- ۱۲ - زندگانی شاه عباس اول تألیف نصرالله فلسفی
- ۱۳ - شاهکارهای هنر ایران اثر پروفیسور آرتور ایهام پوپ
- ۱۴ - گنجینه آثار تاریخی اصفهان تألیف دکتر لطف‌الله هنرفر
- ۱۵ - جلد سوم و چهارم تاریخ حبیب‌السیر تألیف خواندمیر

- ۲۷ - جلد دوم زندگانی شاه‌عباس اول تألیف نصرالله فلسفی صفحه ۲۴۵
- ۲۸ - برای اطلاع از شرح مفصل آثار تاریخی و هنری دوران شاه‌عباس کبیر در اصفهان مراجعه شود به کتاب «گنجینه آثار تاریخی اصفهان» از نگارنده این مقاله
- ۲۹ - تاریخ تمدن ویل دورانت جلد ۲۱ صفحه ۵۷۰
- ۳۰ - تاریخ تمدن ویل دورانت - آغاز عصر خرد صفحه ۵۶۵

بزرگترین شاعر دوران صفویه صائب تبریزی در دوران این پادشاه می‌زیست و عده‌ای از علمای بزرگ مذهب شیعه نیز دوران سلطنت او را درک کرده‌اند.

با آنکه شاهان آخری سلسله صفویه مانند شاه سلیمان و شاه سلطان‌حسین افرادی عیاش و نالایق برای امر سلطنت بودند ولی باز در توجه به هنرمندان و افزودن بر آثار هنری اصفهان نقش مؤثری داشتند. بقایای کاخ معظم هشت بهشت و تالار اشرف و مجموعه نفیس مدرسه سلطانی چهارباغ و کاروانسرای مادرشاه (محل فعلی مهمانسرای شاه‌عباس کبیر) و بازار سلطانی چهارباغ دلیل بارزی بر جنبه هنرپروری پادشاهان آخری سلسله صفویه است. در عصر صفویه پارچه‌بافی صنعت و هنر عده‌ای بود. پارچه‌هایی که نساجان ایران در این دوره بخصوص در زمان شاه‌عباس بافته‌اند در تمام تاریخ هنر نساجی ایران نظیر ندارد. طراحان و بافندگان و رنگرزان قسمت عده‌ای از شهر اصفهان را به‌خود اختصاص داده بودند و شماره آنان به‌هزاران نفر میرسید. محصولات آنان قسمت اعظم صادرات ایران را تشکیل میداد و شهرت ایران از لحاظ بافتن اطلس و مخمل و تافته و پارچه‌های گلدوزی شده در اطراف و اکناف جهان بیشتر میشد. شاه‌عباس هنگامی که میخواست هدیه مخصوصی به کسی بدهد معمولاً یکی از شاهکارهای بافندگی ایران را انتخاب میکرد. شاردن می‌نویسد: تعداد جامه‌هایی که وی بدین ترتیب می‌بخشد بشمار است. در موارد رسمی شاه و درباریان جامه‌ای ابریشمی و زری برتن میکردند و در نظر شاردن هیچ درباری از این حیث به پایه دربار ایران نمی‌رسید همچنین می‌نویسد: هنر رنگرزی در ایران ظاهراً بیش از اروپا پیشرفت کرده است و رنگهای ایرانی بمراتب یکدست‌تر و روشن‌تر و ثابت‌ترند نظیر مخملهای کاشان در هیچ‌کجا بافته نمیشد. قطعاتی از آنها جزء اشیاء ذیقیمت موزه‌های بستان، نیویورک، سانفرانسیسکو و واشنگتن است. در میان غنائمی که پس از طرد ترکان عثمانی از وین بدست عیسویان افتاد (۱۶۸۳) یک تخته قالی از مخمل ابریشمی زری بود که ظاهراً در اصفهان در دوره شاه عباس بافته شده بود<sup>۲۹</sup>.

این مقاله را با اظهار نظر مورخ معروف معاصر ویل دورانت Will Durant درباره شاه‌عباس و عصر صفویه و هنرپروری این سلسله پایان میدهم. ویل دورانت چنین نوشته است: مرگ او در سال ۱۶۲۹ به دوره عظمت هنر و فرمانروائی سلسله صفویه پایان داد اما نظم و ترتیبی که بر اثر کوششهای هماهنگ او بوجود آمده بود تقریباً یک قرن دیگر دوام یافت. سلسله صفویه با وجود داشتن عده‌ای پادشاه بی‌کفایت توانست تا دوره انقراض خود بدست افغانان پایدار بماند (۱۷۲۲ - ۱۷۳۰) هنر دوره صفوی حتی در آن دوره انحطاط سیاسی جزء محصولات مذهب ذوق و مهارت بشر بشمار میرفت<sup>۳۰</sup>.

# انعکاس حیات ایرانیان در نقش های تخت جمشید

دکتر عیسی بهنام  
استاد دانشگاه تهران

آنجائی که هنر زبان می گشاید و سخن خاموش می شود .

در می آمدند نشان می دهد که این مرد بزرگ برای نخستین بار در تاریخ جهان به دنبال طرحی می رفت که تمام ملل جهان یا لاقلاً متبذنی را که در آن زمان در مشرق زمین می زیستند و ناامنی و تجاوز قوی تر بر ضعیف و اعمال بردگی و ظلم و استبداد مانع پیشرفت آنها در راه ترقی و تمدن می گردید تحت اراده یک حکومت در آورند که در آن تمام ملت ها با برابری و بر خور داری کامل از آزادی بسر برند .

این مطالبی نیست که من از خود بگویم و من در اینجا فقط گفته های داریوش و جانشینش خشایارشا را تکرار می کنم . داریوش در کتیبه بیستون و در نقش رستم بارها این مطلب را صراحتاً یا بطور غیر مستقیم بیان کرده است که دروغ موجب شد که قوای اهریمنی برای مدت کوتاهی پیروز گردند و او به کمک اهورامزدا که پروردگار عناصر نیکی است موفق شد بر پلیدی ها چیره شود و خصوصاً تأیید می کند که دستور داد این مطالب را در سنگ بتراشند تا آیندگان آنرا ببینند و بارها آرزو می کند که خداوند دروغ را از این سرزمین دور کند . او مانند پادشاهان آشور و حتی پادشاهان دیگری که پیش از آشوری ها از دو هزار سال پیش از هخامنشیان بر این سرزمین ها حکومت می کردند نمی گوید شهرها را غارت کرد و آنها را طعمه آتش نمود . او بادروغ می جنگد نه با مردم و قصد او از جنگیدن بادروغ و قوای اهریمنی برقراری صلح بر جهان است .

در هفت لوحه سنگی که در خزانه تخت جمشید پیدا شده و اکنون در موزه ایران باستان است خشایارشا اظهار می دارد که با پلیدی ها جنگید و صلح و آرامش را در جهان برقرار کرد و اضافه می نماید که این کار را با کمک اهورامزدا انجام داد .

ساختمان کاخ های تخت جمشید اتفاقی نیست . مجموع آن مفهوم معین و مشخصی دارد که کمتر به آن توجه کرده ایم . برپا کردن يك ساختمان هر قدر هم بزرگ باشد بخودی خود واقعه مهمی نیست که تاریخ آنرا در صفحات خود ضبط کند . در حال حاضر ساختمان های بسیار بزرگتر و عظیم تر از تخت جمشید در دنیا موجود است که ما حتی نام آنها را نمی شناسیم . مجموع ساختمان های تخت جمشید در واقع بصورت زنده ای عمل ایجاد شاهنشاهی هخامنشی را مجسم مینماید . برای بوجود آوردن آن تمام مللی که جزو شاهنشاهی هخامنشی بودند شرکت نموده اند . در هر گوشه از تخت جمشید نقوش برجسته ای دیده می شود که ملل متشکله شاهنشاهی را بطریقی نشان می دهد که شناخته شوند . آنها را بالباس محلی خودشان مجسم کرده اند که تخت شاهنشاهی را بردوش گرفته اند و یا خراج سالیانه خود را که شامل فرآورده هایی از ناحیه مسکونی آنهاست برای تقدیم بحضور شاه می آورند . در واقع نقوش برجسته تخت جمشید مانند صفحه تاریخی است که از ۲۵۰۰ سال پیش پادشاهان و امرا مانند شاهد گویایی از واقعه مهمی که ۲۵ قرن پیش انجام گرفته یعنی از ایجاد يك شاهنشاهی عظیم و پر قدرت که جانشین حکومت های پراکنده ای گردیده حکایت می کند . این حکومت ها به سبب ضعفشان هر سال مورد تجاوز لشکریان مجهز آشور قرار می گرفتند و از مزایای امنیت بی بهره بودند .

در واقع تصرف ماد و بابل و آشور و پلیدی و شهرهای یونانی نشین ساحلی آسیای صغیر را که بوسیله کوروش بزرگ انجام یافت نمیتوان نتیجه میل به لشکر کشی و کشور گشایی دانست . طرز رفتار کوروش بزرگ با مللی که تحت تصرف او

اگر بخواهیم گفته‌های داریوش و خشایارشا را با پادشاهان آشور و بابل و حتی با امرای کوچک سومر و اکد که پیش از آنها فرمانروایی داشته‌اند مقایسه کنیم می‌بینیم آنها فقط به این امر مباحثات میکرده‌اند که شهرها را از سکنه خالی کرده‌اند و زن‌ها و کودکان را بداسارت برده‌اند و جوانان را از دم تیغ گذرانده‌اند.

بنابراین این فکر تازه‌ای بود که ظلم و بردگی و استبداد را از این سرزمین‌ها براندازند و بجای آن همانطوری که داریوش و خشایارشا اظهار داشته‌اند صلح و امنیت را در جهان برقرار کنند. متأسفانه ما از کوروش بزرگ کتیبه‌های متعدد نداریم که بتواند ما را از عقاید باطنی او نیز آگاه سازد ولی حتی نویسندگان یونانی که اصولاً ایرانی‌ها را بصورت رقیب خود بشمار می‌آوردند هر بار که از کوروش بزرگ صحبتی بمیان آمده است او را مانند رهبری مهربان برای تمام ملل آسیای غربی معرفی نموده‌اند.

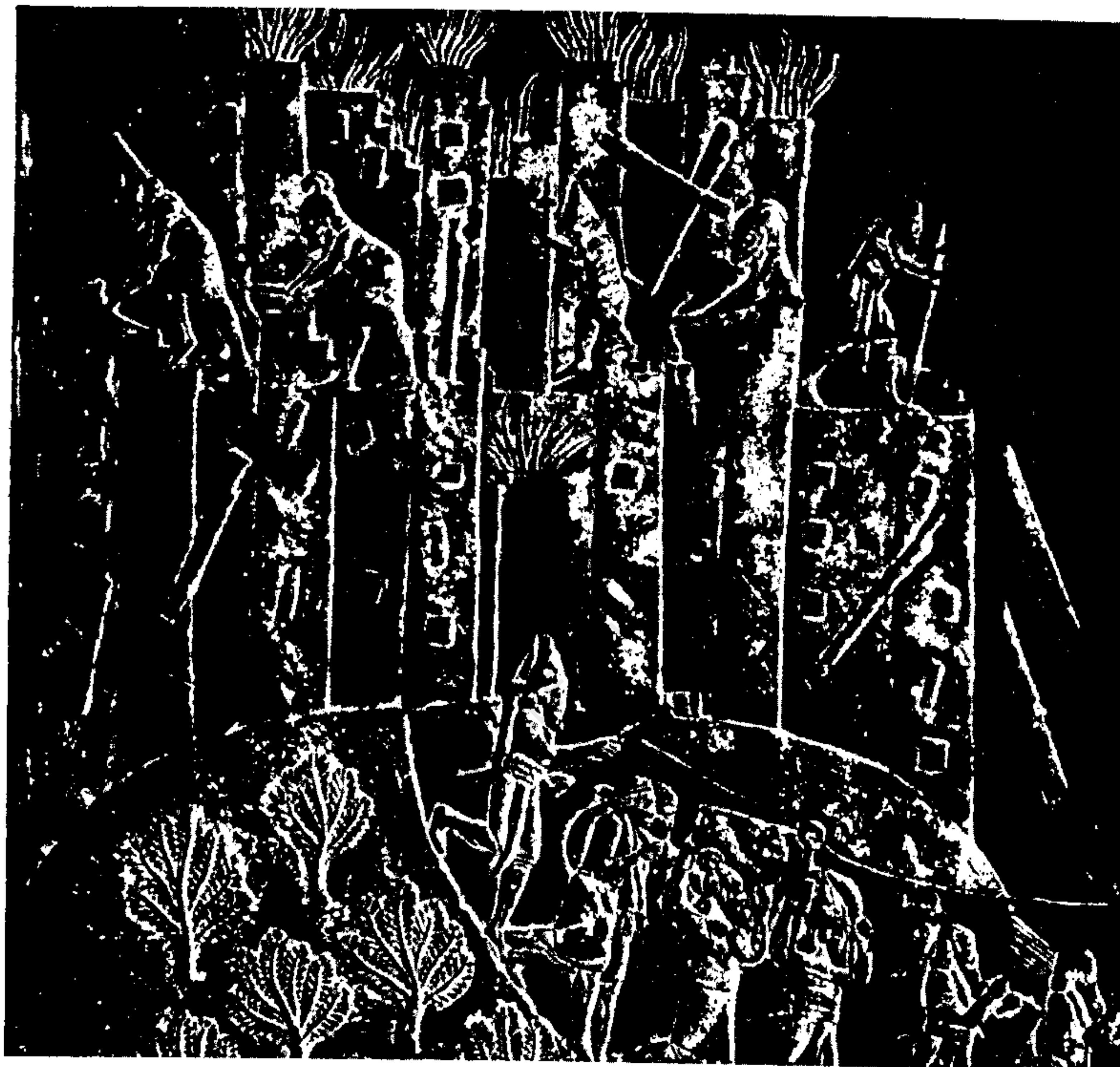
بعلاوه کتیبه معروف استوانه بابل که بدستور کوروش صادر شده و امروز در موزه بریتانیاست صراحتاً از دی تمام ملل متشکله شاهنشاهی را اعلام مینماید و کاملاً پیداست که صادرکننده این کتیبه بسیار خوشحال است از اینکه توانسته‌است بر تخت شاهی بابل جلوس کند و خدای بابل مردوک را حامی خود بداند بدون اینکه برای تصرف این شهر قطره خونی ریخته شده باشد.

بنظر من تمام این مطالب برای يك بیننده بعیر از همین نقوش برجسته تخت جمشید درك میشود. در هیچ يك از این نقوش شدت عمل و قیافه عبوس مانند نقوش برجسته آشوری‌ها درنیمرو و درخرسباد دیده نمیشود و وقتی انسان يك بار از برابر این نقوش میگذرد و آنها را نگاه میکند مثل این است که تمام زشتی‌ای این جهان را فراموش میکند و آرامش روحی بخموشی رنست میدهد.

من تصور میکنم که داریوش پس از برقراری مجدد امنیت در سراسر شاهنشاهی ایران خواسته است بطریقی این نکات معنوی را به مردم این سرزمین نشان دهد و بنایی بسازد که بتواند بصورتی مظهر شاهنشاهی ایران، اتحاد ملت‌ها، برابری و آزادی، صلح و امنیت باشد.

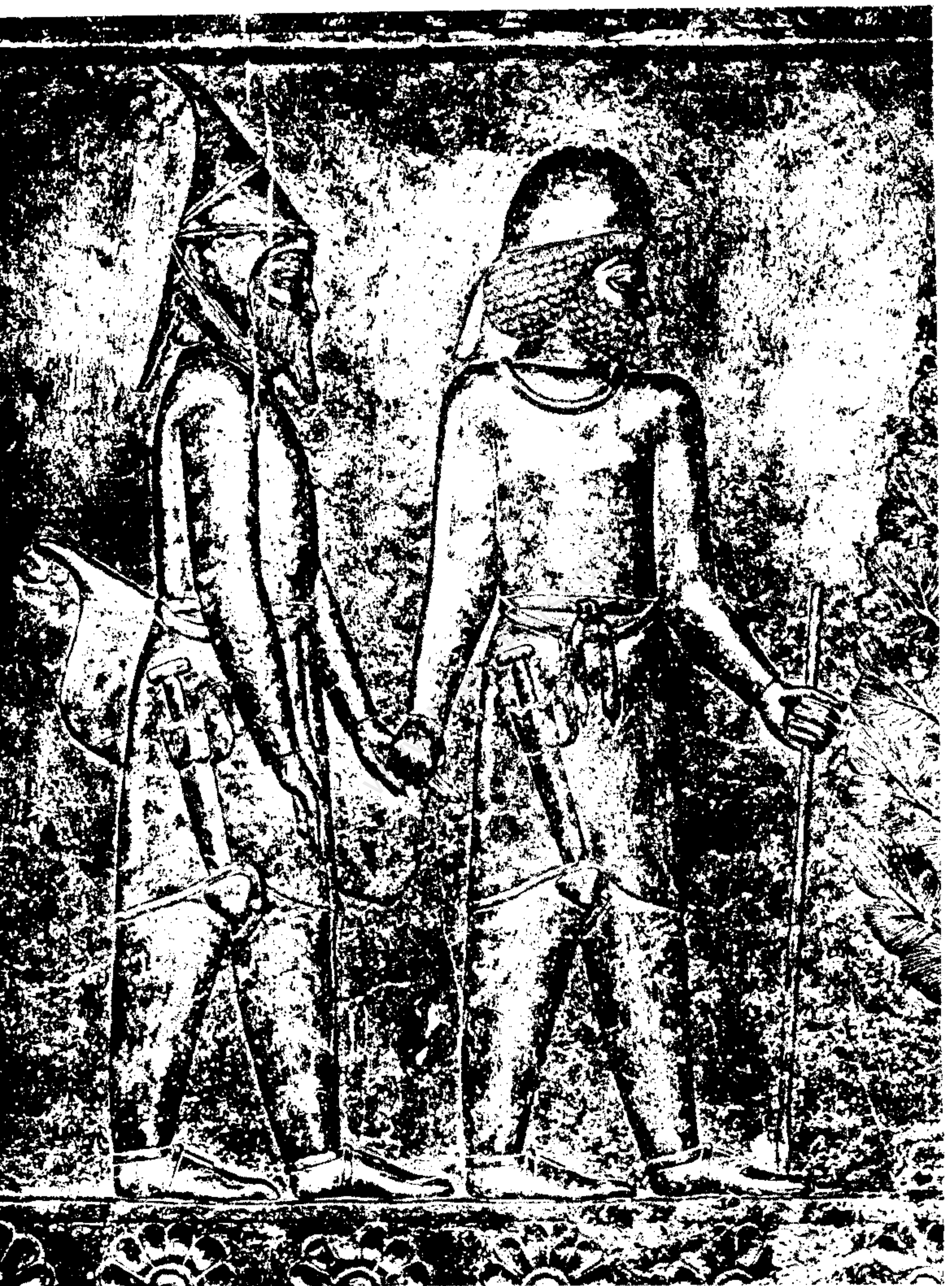
سارگون دوم پادشاه آشور از خونریزی‌های خود حکایت میکند، نقش برجسته مکشوف از «دور شارو کین»، قرن هفتم پیش از میلاد، موزه «تورن» در ایتالیا





پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران قتل و غارت و بردگی و سوزاندن شهرها از افتخارات پادشاهان بود و به همین سبب با ایجاد چنین نقوش برجسته‌ای خواسته‌اند نسل‌های آینده از خونریزی‌هایشان آگاه گردند. نقوش برجسته مکشوف از ویرانه‌های شهر نینوا، یکی از پایتخت‌های کشور آشور اوایل هزاره اول پیش از میلاد مسیح، موزه بریتانیا

شرح عکس مقابل: پارسیان با شاخه‌های گل نیلوفر آبی که مظهر صلح است برای فتح دل‌ها، نه کشورها، مجهز بودند. نقش برجسته یکی از دیوارهای پلکان کاخ آپادانای تخت جمشید



امروز، پس از ۲۵۰۰ سال، شاهنشاه بزرگ ما از این فکر داریوش اول الهام گرفته، مردم ایران و نمایندگان کشورهای جهان را به تخت جمشید دعوت میکند تا از نزدیک شاهد فکر بلند این مردان بزرگ که ۲۵ قرن پیش از این اصل اتحاد ملل، برانداختن جنگ و استقرار صلح و امنیت را در فکر خود میپروراندند از نزدیک ببینند و مقامی را که ایران شایسته آن است درک کنند.

در این مقاله من چهار عکس را برای مقایسه و برای تأیید مطالب بالا بهشهادت میآورم.

عکس اول از سارگون دوم پادشاه آشور است که در خرساباد، یکی از پایتخت‌های آشوریان، که در آن زمان «دور شارو کین» یعنی شهر سارگون یا باصطلاح امروز «سارگون آباد» کشف شده و امروز در موزه «تورن» در ایتالیا حفظ میشود. در برابر این عکس نقش برجسته یکی از نجبای پارسی را که بخند شاه میرسد و در کنارهای پله‌های آپادانای داریوش نشان داده شده ارائه میدهم. در نقش اولی خشم و غضب و کینه و استبداد و زورگویی و ستم و پلیدی‌های دیگری از این نوع بوسیله هنرمند ماهری برای ما بیادگار گذاشته شده. نقش دوم را احتمالاً نوادگان یا پسرهای همان هنرمند در تخت جمشید بوجود آورده‌اند، ولی از این نقش که يك نجیب‌زاده پارسی را نشان میدهد صلح و آرامش و نیکوخواهی و صداقت و اصالت نژادی تراوش میکند. گلی در دست دارد که نشانه این است که از خاندان پادشاهی است و این گل مظهر صلح و خیرخواهی است. وی شمشیری بر دست ندارد و باشاخی گلی همراه برادران مادی و بختیاری و کرد و لر و خوزستانی ندای اهورمزدارا به آسیای صغیر و سواحل مدیترانه از يك سو و دره سند و پنجاب از سوی دیگر میبرد.

مقایسه دو عکس دیگر در ضمن این صفحات خالی از مفاهیم معنوی دیگری نیست. عکس اول نقش برجسته‌ای است که در ویرانه‌های نینوا بدست آمده و اکنون در موزه بریتانیا است. این نقش برجسته که در دوران حکومت آشوری‌ها بوجود آمده غارت شهر «حمان» و به آتش کشیدن آنرا بوسیله سربازان آشوری نشان میدهد. شعله‌های آتش از بالای دیوارها زبانه میکشد و لشگریان آشور با کلنگ مشغول خراب کردن حصار

شهر میباشند. در پائین نقش، سربازان دیگری اسرا را با ضرب چوب و شمشیر از شهر خارج میکنند و مایملک آنها را بردوش گرفته به غارت میبرند. عکس دوم باز یکی از نقوش برجسته تخت جمشید است که یکی از سربازان ماد را نشان میدهد که با محبت مخصوصی دست یکی از نمایندگان سکایی را که در زمره کشورهای متشکله شاهنشاهی ایران درآمده بر دست گرفته و برای معرفی برادر تازه وارد خود به شاهنشاه ایران او را راهنمایی مینماید. برادری و برابری، آرامش روحی و امنیت و حسن نیت و آسودگی خیال از قیافه هر دوی آنها پیداست.

این است آنچه که داریوش بزرگ میخواست به مردمی که وارد این «اتحاد ملت‌ها» یا شاهنشاهی ایران شده بودند نشان دهد و این همان است که امروز شاهنشاه بزرگ ما میخواهد بهما و جهانیان نشان دهد. برانداختن اختلاف و عناصر اهریمنی و برقراری صلح و آشتی و پیروی از عناصر نیکی. برقراری گفتار و رفتار و پندار نیک بجای دروغ و ترویر و خودپسندی. هنرمندانی که نقوش برجسته تخت جمشید را بوجود آوردند از فرزندان همان‌هایی بودند که در زمان سارگون و آشور بانیپال میزیستند ولی محیط جدیدی که برای آنها بوجود آمده بود به آنها اجازه داد که در هنرشان این تحول عظیم را بوجود آورند.

درود ما بر معمار بزرگی که توانست فکر شاهنشاه ایران را باین طریق برای ابد جاودان بدارد. او آنقدر متواضع بود که حتی نام خود را در هیچ نقطه از این کاخ‌های بزرگ بیاد نیاورد. هنری که بوجود آورد تا آن اندازه کامل و پیشرفته بود که پس از ویرانی تخت جمشید بسیاری از صنعتگران و هنرمندان خواستند گوشه‌ای از آنرا تقلید کنند و هیچگاه به این امر موفق نشدند. هنر تخت جمشید که در واقع هنر شاهنشاهی هخامنشی بود پس از انقراض دودمان هخامنشی از میان رفت و جای خود را به سبک‌های دیگری که از هر جهت یا آن متفاوت بود داد. ولی شاهنشاهی ایران پس از ۲۵۰۰ سال امروز از زیر خاکسترهای کاخ‌های بلندی که در کنار کوه رحمت برپا گردیده بود سر بیرون آورده‌اند و برای تجلیل این شاهنشاهی است که بار دیگر چادرهای زرین در کنار تخت، در جلگه مرو دشت برپا میگردد.

شرح عکس صفحه مقابل: نقش برجسته پلکان آپادانای تخت جمشید. يك نفر از اهالی ماد نماینده سکایی‌ها را که وارد در کشورهای متشکله شاهنشاهی ایران شده برای معرفی نزد شاهنشاه میبرد

شرح عکس صفحه بعد: نقش برجسته یکی از درهای ورودی کاخ صد ستون در تخت جمشید. تخت شاهنشاه ایران در جای بلندی قرار گرفته. معمولاً نمایندگان ملل متشکله شاهنشاهی آنرا بردوش میبرند. در اینجا خشیارشا یکی از بزرگان کشور که از اهل ماد است بار میدهد. تخت او را سربازان جاویدان مرکب از پارس‌ها و مادها بردوش دارند. در بالای سر شاهنشاه اهورامزدا در پرواز بود ولی نقش آن سرنگون شده است.



# تأثیر سلف ادب و روزگار ساسانی در ادب و روزگار عباسی

## کتاب جاویدان حسد

ترجمه و پیشگفت از: امام شوشتری

«... دیدم بزرگترین و ارجدارترین چیزها خرد است و داشتن خوی‌های نیکو و بردباری آراسته‌ترین رفتارهاست و دلسوزی بدیگران والاترین کارهاست و میانه‌روی نیکوترین روش‌ها و فروتنی ستوده‌ترین روال‌ها. خداوند ما را بس است و او نگهبان خوبی‌هاست...»

انوشروان دادگر - (از کتاب تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه)

فارسی قرار گرفت، بلکه فرهنگ توده مردم ایران تأثیر بسیاری از شیوایی و رسائی و گسترش در آن زبان پدید آورد. برای اثبات سخنی که گفتیم دلیل‌های فراوان در شاخه‌های گونه‌گون فرهنگ روزگار عباسی وجود دارد که نویسنده به پاره‌ای از آنها در گفتاری که سال گذشته برای مجله «تلاش» نوشته بودم اشاره کرده و مثال‌هایی نشان داده بودم و چندی پیش نیز در يك سخنرانی که در انجمن قلم کردم گواه‌های فراوانی از نفوذ مثل‌زدها و مجازهای ایرانی که به زبان عربی روزگار عباسی درآمده است و مایه زیبائی آن زبان در شعر و نثر گردید، نیز نشان دادم.

در اینجا بر آنم يك گواه دیگر را در این زمینه بشناسم و در میانه یکی از کتابهای اخلاقی روزگار ساسانی را که پاره‌ای از ترجمه عربی آن بازمانده است، بار دیگر به فارسی برگردانم تا ترازگاه اندیشه‌های فرهنگی ایرانیان آن زمان به ویژه در زمینه

کسانی که در ادب عربی و تاریخ آن بررسی ژرفی می‌دارند نيك می‌دانند همین که زبان عربی از بیابانهای عربستان به عراق که کانون ادب فارسی روزگار ساسانی بود و «دل ایران‌شهر» نام داشت، در پی گسترش دین اسلام درآمد، دیگر گونی محیط نخستین، یادومین، به ناچار زبان و ادب عربی را زیر تأثیر خود گرفت تا آنجا که میتوان گفت زبان عربی نه تنها از دیدگاه پذیرش واژه‌های نو بلکه در شیوه بیان نیز يك دیگرگون گردید و آن خشکی که ویژه زبان مردمان بیابانگردست، رفته‌رفته از سیمای زبان زدوده شد و با کوشش ترجمانان ایرانی و شاعران ایرانی عرب زبان، زبان عربی زبانی گردید که شایسته گروه‌های متمدن و فرهنگی بوده باشد و آماده شد که وسیله رسانیدن معنی‌ها و مفهوم‌های تازه که ناپیش از آن زمان به بیان چنان مفهوم‌هایی توانا نبود، توانا شود. زبان عرب در عراق نه تنها زیر تأثیر ترجمه کتابهای

فلسفه و اخلاق نموده شود.

یکی از هنرهای ادبی فارسی که در روزگار ساسانیان رواج بسیاری داشته «هنر گفت و گو» یا صنعت «سؤال و جواب» است. به این گونه که شاعر یا نویسنده مطلبی را که میخواهد بیان کند از زبان دو گوینده که بایکدیگر گفتگو دارند به شکل پاسخ و پرسش می نویسد یا می سراید. از نمونه این هنر در ادب عربی پیش از اسلام و تأپیش از روزگار عباسیان، هیچ اثری سراغ نداریم ولی در ادب ایرانی پیش از اسلام، این هنر رواج بسیاری می داشته است.

این شکل نویسندگی در ادب فارسی پس از اسلام نیز رواج داشته و دارد و چگونگی نوشتن رساله های مذهبی خودمان نمونه ای از این هنر ادبی است که در ایران پیش از اسلام نیز پیشینه بسیاری می دارد.

تا آنجا که نویسندگان در ادب عربی جستجو کرده ام نخستین کسی که در شعر عربی این هنر را بکار برده، حسن بن هانی اهوازی معروف به ابونواس است که مرگ او را میانه ۱۹۵ تا ۲۰۵ هجری نوشته اند.

ابونواس در چکامه ای که در نکوهش ابان لاحقی شاعر همزمان خود، آن کسی که کتاب کلیله و دمنه را بشعر عربی ترجمه کرده بود، سروده در آن چکامه این هنر ادبی را خیلی زیبا بکار برده است.

از جمله شعرهای آن چکامه یکی اینست:

پس به ابان گفتم: خدایم منزله است

او گفت، مانی منزله است<sup>۱</sup>

باری ابونواس در همه چکامه صنعت سؤال و جواب یا به فارسی گویم هنر گفت و گورا خیلی زیبا به کار برده که بی گمان يك پیروی از ادب ایرانی زمان ساسانیان است. چون شعرهای او خیلی تند است از ترجمه همه آنها خودداری نمودم.

نمونه این هنر ادبی در اثر عربی به ویژه جاهائی که از کتابهای فارسی ترجمه کرده اند خواه ترجمان گفته باشد که سرچشمه سخن او کجاست و خواه نگفته، خیلی فراوانتر از شعر عربی است. در اینجا یکی از کتابهای روزگار ساسانی که بر پایه این هنر ادبی نگاشته شده بوده است اشاره میکنم. شیوه نوشتن آن کتاب خود گواه روشنی است بر آنچه گفتم.

این کتاب در روزگار خسرو انوشروان نگاشته شده بنام «جاویدان خرد» و برای ترجمه عربی آن نام «الحکمه الخالده» را برگزیده اند.

ترجمه عربی کتاب «جاویدان خرد» که به شکل گفت و گو میان خسرو انوشروان و گروهی از پیرامونیان او نگاشته شده است در کتاب «تجارب الامم» ابوعلی مسکویه معروف به خازن،

خزانهدار پناه خسرو (عضدالدوله) بویه و نده باز مانده است و آقای دکتر محمد محمدی رئیس کنونی دانشکده الهیات آنرا در کتاب «الروافد الفارسیه فی الادب العربی» پژوهیده و به شکل زیبا و ویراسته ای در بیروت چاپ کرده است.

چون این کراسه هم از دید زمینه مطلب و اندیشه های والا ئی که در آن آمده است دارای ارج فراوانی است و هم از دید شیوه نوشتن، هنر گفت و گو را در ایران زمان ساسانیان نیک نشان میدهد دارای ارزش میباشد. از این رو نویسنده از روی متنی که در کتاب آقای دکتر محمدی آمده است کراسه «جاویدان خرد» را به فارسی ترجمه کردم و برای چاپ در مجله هنر و مردم فرستادم به امید آنکه خواندن آن پاره ای از کج فهمی هایی را که در زمینه زبان فارسی روزگار ساسانیان به غلط انتشار دارد از مغزها بزدايد و جوانان بدانند زبان فارسی روزگار ساسانی که همان زبان رودکی و فردوسی است بسیار مایه ور و زیبا و رسا و توانگر بوده است.

\*\*\*

از کتابهای منسوب به انوشروان کتابی بوده بنام «پرسش نامه»، احمد بن محمد مسکویه در کتاب «الحکمه الخالده» زیر عنوان «فرزانگی هایی که از انوشروان گفته اند» سخنانی آورده است بدین گونه:<sup>۱</sup>

۱- هر چه را در راه شهوت خود بکار بردی تا از آن به چیزی رسی، بدان که آنرا فراچنگ نیاورده ای و او ترا فراچنگ آورده و پاره ای از ترا تباه کرده است. خردمندی که از هوس دست میکشد مانند کسی است که دست از خوراکی باز میدارد تا بتواند بر خوراکهای دیگر دست یابد یا کسی که زشت کاری های خود را نهفته میکند تا زشت کاری او نهان ماند و از آنها بتواند بیشتر کام گیرد.

انوشروان گفته:

۲- هرگاه کسی هوس را بر خرد چیره کرد خوی های نیک خود را بد کند، خرسندی را به دل گرفتگی، دانشمندی را به ریاکاری، بخشندگی را به ولخرجی، میانه روی را به بخل و بخشایش را به ترس برمی گرداند.

هرگاه یکی را خودخواهی به چنین جائی کشانید دیگر هیچ آدمی را بجز خود و تندرستی خود و هیچ دانشی را بجز آنکه با آن برتری فروش و ایمنی را جز برای زیر دست ساختن مردم و توانگری را جز برای بدست آوردن مال و دل آسودگی را جز برای داشتن گنج ها انباشته، نشناسد. همه این خوی ها دشمن میانه روی و دورکننده آرمان ها و فراز آورنده زیان ها است.

گفته است:

۳- مستی درد و آزارده چیز است. در کسی مستی پدید

نیاید مگر بكمك همه آنها ویا برخی از آنها . آن دوازده چیز اینهاست .

مستی شراب ، مستی خودپرستی ، مستی زیارویی ، مستی شهوت ، مستی باده ، مستی هوس ، مستی زور ، بدان که شکم پرستی گونه‌ای از مستی است . و بسیار خوابیدن نیز مایه‌مستی . چیرگی نادانی مستیست و چیرگی غم‌مستی و چیرگی هرخواهی رشتی مستی .

انوشروان گفته است :

۴ - کسی که خرد ندارد نیرومندی سرافرازش نکند . آنکه خرسندی ندارد بسیاری مال توانگرش نسازد . آنکه باوری ندارد از بسیاری روایت فقه نیاموزد . آنکه خرد را از دست داد و تنها به‌قلب‌ها دل بست اگرچه در ظاهر تن و جانی دارد از آدمی‌گری بی بهره‌است .

۵ - پرسیدند بی‌نیازکننده‌ترین دارایی چیست ؟

گفت : پاکی‌منش و چیرگی بر آرزوها .

۶ - پرسیدند چه شکوهی در فرمانروایان برای فرمانروا بهتر است و سود آن برای مردم بیشتر ؟

گفت : شکوه دادگری و پاک‌منشی و کوتاه‌کردن دست بدکاران و بزه‌کاران .

۷ - پرسیدند : آیا برای پادشاهان خوشبختی بهتر است یا خرد ؟

گفت : خوشبختی بخرد پیوسته است و خوشبختی از نشانه‌های خردمندی است .

۸ - پرسیدند : چه کسی به‌شهریاری شایسته‌تر است .

گفت : آنکه به‌بهسازی مردم بیشتر دل‌بند و به‌راه‌بردن کارها داناتر باشد .

گفتند : پس از آن که :

گفت : آنکه بر هوای نفس لگام زده و بیشتر از دیگران بر آن چیره شده است .

گفتند : فرمانروا از چه راهی پی به‌خشنودی خداوند از خودش خواهد برد .

گفت : خدا از فرمانروائی خشنودست که مردم را از تنبلی بازدارد و دنبال هوس‌هایش را رها سازد و به‌بهسازی مردم و برانداختن ستم از میان ایشان بکوشد .

پرسیدند : آن شادی که شهریاران را خشنود می‌سازد چیست ؟

گفت : مایه شادی برای هر شهریار و دیگران آن چیزی است که امیدی نیکو و فرجامی خوب در آن باشد و نزد خردمندان هرچه جز این باشد ، دورانداختنی است .

پرسیدند : آیا از مایه‌های شادی چیزی که از چنین امیدهایی آزاد باشد می‌تواند لذت بخشید ؟

گفت : من چیزی که از چنین امیدی آزاد باشد و لذت بخشد سراغ ندارم جز دل خنك ساختن در يك گونه‌کینه‌توزی .

گفتند : خرسندی و فروتنی در چیست ؟

گفت : خرسندی درخشنودی به‌بهره خویش است و دل‌بستن به چیزی که نباید به‌پیش‌از آن دل بست . فروتنی پذیرفتن رنج از هر کسی است و نرمی برابر فرودستان خود .

گفتند : میوه خرسندی و فروتنی چیست ؟

گفت : میوه خرسندی دل‌آسودگی‌ست و میوه فروتنی دوستی .

پرسیدند : خودبینی و ریا چیست ؟

گفت : خودبینی آن است که آدمی در خود چیزی پندارد که ندارد تا آنجا که همیشه رأی خود را درست و رأی دیگران را نادرست پندارد . ریا آنست که نزد مردم ، خویشتر را جز آنچه هست بنمایاند و دارای ویژگی‌هایی نشان‌دهنده‌ند .

گفتند : کداميك از اینها برای او زیانمندتر است ؟

گفتند : بخودش خودبینی و برای هم‌نشینانش ریا . زیرا چون ریاکار است هم‌نشینانش از او ایمن نباشند و او از خیانت به‌ایشان امین نیستند .

گفتند : آرز و بخل چیست و کدام يك زیانمندتر است :

گفت : آرز آنست که مرد دنبال چیزی افتد که از حق او نیست . بخل بازداشتن حق مردم از ایشان است و آرز زیانمندترین اینهاست زیرا آرز ریشه بدی‌ها و پایه ستم‌کاری‌هاست . بخل از آرز برمی‌خیزد . آزمند را هیچ چیز در جهان سیر نسازد .

گفتند : تخم نیکو چیست ؟

گفت : خرد و دانش .

گفتند : آیا برتر از خرد و دانش چیزی هست ؟

گفت : رستگاری که آنها را می‌آراید و ناکامی آنها را آلوده سازد .

گفتند: صبر ستودنی چیست؟  
گفت: پافشاری بر هر کار خوب و بازداشتن هوس از هر کار زشت.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: آنچه فراخی زندگیت را دیگر گونه نکند و ترا از نیکی به بدی دریاندازد.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: آنکه هوس خود را هنگام جنبش لگام کند و چیره شدن بر خشم زمانی که کینه جوشیدن گرفت.

گفتند: دیگر چه؟  
گفت: برداشتن بار ستمها از مردم. کوشش در راه فراهم آوردن نیکیها. پافشاری در چهار چیز: ایستادگی، خویشنداری، رنج برداری، کوشائی، ایستادگی بر نیکیها. خودداری از ناسزاها و زشتیها، رنج پذیری در راهی که برای بدست آوردن والایی و بزرگواری بآن نیاز باشد. کوشائی در کارهای بزرگ که رستگاری آدمیان در آنهاست. و نیز گفته است: ایستادگی از سیاه کاری و سپاسگزاری از نیکیها و آن بر دو گونه است. ایستادگی در فرمان بردن از خدای بزرگ و ایستادگی در خودداری کردن از نافرمانی خدا. ایستادگی در فرمانبری خدا، انجام دادن بایاهاست و ایستادگی در خودداری از نافرمانی، دوری گزیدن از ناسزاها.

پرسیدند: رهبری چیست؟  
گفت: چیزی که بهبود جهان در آنست.

پرسیدند: بهبود جهان در چیست؟  
گفت: شناختن بیماریها و درمان آنها در هر چیزی.  
گفتند: آیا آرمانی بالاتر از این آرمان در رهبری هست؟  
گفت: آری.

گفتند: آن چیست؟  
گفت: آگاهی و دست یابی بدریزه کاریهایی که بتوان از آنها راز هر چیزی را باز شناخت و بر آمدن به چنین پایگاهی جز با اراده و خواست خدا آسان نیست.

پرسیدند: نشان خوشبختی چیست؟  
گفت: خشنودی به داده خدا از پسند و ناپسند. خرسندی به چیزی که در این جهان که بدست آمده و به یاد خدا دل برداختن و بیرون راندن هوسها از آن. اینها نشانه خوشبختی است.

گفتند: گوهر جوانمردی چیست؟  
گفت: پابندی بر پیمانها.

گفتند: گوهر پستی چیست؟  
گفت: بزهکاری که مانند ی آن گرگی است که چون بره یکساله را خواست بدرد باو گفت: تو دو سال پیش مرا دشنام داده ای.

گفتند: فرهیخت سودبخش چیست؟  
گفت: کوشش در نیرومند کردن خرد.

گفتند: شنیده ایم می گفتید: چهار چیز است که خردمند در هیچ حال نباید آنها را فراموش کند. دوست میداریم بدانیم آن چهار چیز چیست؟

گفت: آری آنها را برایتان باز می گویم و از آنها غافل مشوید. گذشت زمان، پندگیری از آن، نگرش در دیگر گونیهای جهان، آسیب هائی که چاره پذیر نیست.

گفتند: شنیده ایم می گفتید: هر کس توانست خود را از چهار چیز نگهدارد شایسته است که بدی نه بیند و خود بزهکار خویشتن نباشد. دوست داریم این چهار چیز را بشناسیم.

گفت: شتابکاری، خودبینی، ستیزه کاری، تنبلی - زیرا میوه شتابکاری پشیمانی است و میوه خودبینی دشمنی. و میوه ستیزه کاری سرگردانی و تنبلی بینوائی و تنگدستی.

پرسیدند: آیا آدمی در هر حالی بر کار خیر تواناست؟  
گفت: آری. زیرا هیچ نیکی نمیتواند همسنگ اندیشه خوب در سپاسگزاری از خداوند و دل پاکیزه داشتن از بدیها باشد.

گفتند: آیا خیر کسی میتواند به همه مردم برسد؟  
گفت: با بسیاری مال نه. اما اگر کسی همیشه برای همه مردم نیکی آرزو کند، نیکی او به همه رسیده است.

پرسیدند: مرد چگونه میتواند ایمن زید؟  
گفت: زمانی که از گناه بیمناک باشد و از سرنوشتی که به ناچار روی خواهد آورد، اندوهگین نشود.

پرسیدند: اندیشه راست در زندگی چیست؟

گفت : برای کسی که بخواهد شادان زید ، قناعت کردن .  
برای کسی که خواهان نام است کوشیدن در نیکوکاری و بهمه  
خیر رسانیدن . کسی که خواهان فراخی و افزون داری است  
خود را برای گناهکاری و انده خواری ورنج کشیدن آماده  
کرده است .

گفتند : برای بنست آوردن نام نیک کدام کوشش سازگارتر  
است و کدام کوشش برای بهزیستی و کدام کوشش برای ایمنی .  
گفت : سازمندتر از هر تلاش کوشش در نیک نامی است .  
و دادن داد از خوبستن است و دوری کردن از ستم و یارمندترین  
کوششها برای ایمنی پرهیزیدن از گناه کردن است و برای  
بهزیستی کوشیدن در راه حق و پرهیز از ستمکاری و آزمندی .

گفتند : کدام مردمان خردمندند و کدام هوشمند و کدام  
گربز .

گفت : خردمند آنکه هر چه را برای جهان دیگرش نیاز  
دارد می شناسد و اراده اش را باینائی بکار می اندازد . هوشمند  
آنکه هر چه را در کار این جهان ناگزیر پیش خواهد آمد ،  
میشناسد . گربز آنکه در رفتارش با مردم هر چیزی را به آسانی  
خواهد شناخت و با ژرف کاری بهر کاری خواهد نگریست ؟

گفتند : آیا خوشگذرانی را نیز زیانی است ؟  
گفت : اگر باشد نباید از زیانهای باشد که آدمی را از  
کارهای آن جهانی و نیک کردن زندگی این جهان بازدارد .

گفتند : کدام خوش زیستی گوارنده تر است ؟  
گفت : بآن خوش زیستی که پس از انجام دادن کارهای  
بایسته به آن پردازند .

گفتند : شادی کدام مردمان گوارتر است ؟  
گفت : در این جهان کسی که نیازی به یاری دیگران ندارد  
و گردش دربند دیگری نیست . در آن جهان آنکه کارهای  
نیکویش بیشتر است .

گفتند : کی آرامدل تر است ؟  
گفت : آنکه بنا بودی دیگری شتابی ندارد و دیگری  
بنا بودی او .

گفتند : کدام دانش برای فرمانروا سودمندتر است ؟  
گفت : آنکه بداند بستن دهن مردم از باز گفتن بدیها  
و زشتی هایش در توانائی او نیست . در چنین حالی هرگز

نخواهد کوشید مردم را با بیم دادن خاموش سازد و بر آن شود که  
به جز از راه زدودن زشتیهای خودش ، مردم را از باز گفتن آن  
زشتی ها بازدارد .

پرسیدند : باز خردمندی چیست ؟  
گفت : بارهای ارجدار و والای آن بسیار است . من  
آنچه را که هم اکنون بیادم می آید برایتان می شمارم . از  
آنهاست که :

آدمی بر آن باشد همیشه به پاداش دادن نیکی ها دل بندد  
و تا آنجا که تواند چنین کند .

دیگر آنکه پرهیزیدن از گناهان را سبک نگیرد .  
دیگر آنکه : در هیچ حالی از زمانه ایمن نگردد  
و به خوشی های آن دل بندد .

دیگر آنکه : به هیچگونه بدی دست نیازد .  
دیگر آنکه : نیک اندیشی را از دشمن خود نیز باز نگیرد .  
دیگر آنکه : از نادانان پیروی نکند و بدنهال سودهای  
بزرگ این جهان نیفتد . زیرا سودهای آنجهانی است که نادان  
از آنها بهره ای ندارد .

دیگر آنکه : به هیچ کاری دست نیازد مگر پس از جستجو  
کردن و درنگیدن و آهستگی .  
دیگر آنکه : هرگز فراخ دستی او را خود پرست نسازد  
و تنگ دستی نابردبار نکند .

دیگر آنکه : کردارش بادشمن نیز چنان باشد که از رأی  
هیچ داور بی بی بخود راه ندهد و میانه او و دوستانش کار  
چنان رود که هرگز به گله گذاری نیازی نیافتد .

دیگر آنکه : هیچکس را از فروتنی که در برابر او کرده  
کوچک شمارد و از ارج ناداران در برابر دارایان نکاهد مگر  
آنکه دارا مردی دانشی باشد و نادار مردی نادان .

دیگر آنکه : نزد او ، هوشمندی در برابر خردمندی کاری  
بیهوده آید .

دیگر آنکه : ناتوانی نشان ندهد و از کوشش باز  
نیایستد .

دیگر آنکه : از گناهی که کرده و از بادافره آن ایمن مانده  
است گستاخ نشود که بار دیگر آن گناه را کند .

دیگر آنکه : در هیچ حالی بردباری و گران سنگی خود  
را از دست ندهد . و نیز از ستایش ستایشگران به چیزی که در او  
نیست ، هرگز شادمان نشود .

دیگر آنکه : اگر کسی او را به رفتار زشتی که خود در  
خوبستن آنرا می شناسد نکوهید ، کینه ای از او بدل نگیرد .  
دیگر آنکه : بکاری دست نزند که بیم دارد سرانجام آن  
کار پشیمانی است .

دیگر آنکه: برداشتن رنج نیکوکاری و دست نیازیدن به هوسها و لذت گیری‌هایی که آمیخته به گناه است.

پرسیدند: برگردن شهریاران در برابر مردم چه چیزی افتاده و برگردن مردم در برابر شهریاران چه چیز؟

گفت: بر شهریاران است که بامردم به داد رفتار کنند و داد ایشان بدهند و خانه ایشان ایمن نگهدارند و مرزهایشان را استوار سازند و مردم نیز نیکخواه شهریار باشند و سپاسگزار او.

پرسیدند: شادی در چیست؟

گفت: شادی در چیزی است که روز پسین نیز شادی آورد و جز آن بازیچه است.

پرسیدند: آیا يك شادخواری دور از گناه هست؟  
گفت: نه.

گفتند: چا پلوسی و خودبینی چیست؟

گفت: چا پلوسی آن است که کسی را بستائید به چیزی که در او نیست. چا پلوس از پذیرفت چیزهای اندك و دست نیازیدن به آنها تنگی ندارند. خودبین ستایش از کسی نمی پذیرد زیرا دارنده خودبینی خویش را تا آنجا برتر از ستودن‌ها میگیرد، که پاسخ گفتن به دورد فروستان را نیز بخود نمی پسندد.

گفتند: ریا چیست و ظاهرسازی چه؟

گفت: ریا آنست که کسی ید باشد و نیکی کند و خوبی نشان دهد. ظاهرسازی آنست که خویش را بگونه نماید که نهدر سرشت اوست.

پرسیدند: از این دو تا کدام بدتر است؟

گفت: نزد خود او ظاهرسازی. در کارها ریاکاری.

گفتند: چه چیز زبانه خشم را فرو نشاند.

گفت: یادآوری خشم خدای بزرگ درباره بنده‌ای که در زیانکاری‌ها سرکشی میکند و بردباری خدا در برابر او.

گفتند: آن چهار خوبی که می گفتید در خوبی‌ها برتر از آنها نیست، کدامند؟

گفت: فرمانبری خدای بزرگ. برتر گرفتن آن جهان بر این جهان. فرمانبری پادشاه در آنچه حق است. درنگ نکردن در پاداش دادن به نیکوکاران. و کار بدکاران به خدا سپردن.

گفتند: شنیده‌ایم می گفتید تباهی شاهان در این جهان و جهان دیگر در چیزی است که بودن آن هیچ نیکی سودی ندارد. ما دوست میداریم آنرا چنانکه شایسته است بشناسیم. گفت: كوچك داشتن دانشمندان و نیکان.

گفتند: شنیده‌ایم می گفتید آنکه رسوائی را بخود نمی پسندد از پنج چیز دوری می گیرند. آن پنج چیز کدام است؟

گفت آری: آز، بخل، خوار گرفتن دیگران، پیروی از هوس، بدبر انداختن نویدها.

پرسیدند: بالاترین تنگ نزد شما چیست؟ آیا تنگی بدتر از آنچه ستوده‌اید هم هست؟  
گفت: آری. گناهان بزرگ.

گفتند: گناهان بزرگ کدامند؟

گفت: باز گرفتن از نیازمندان. بدتر از آن اینکه نویدی دهی و آنرا بجا نیاوری. رسوائی آورتر از آن اینکه به چیزی که از آن تو نیست و حقی در آن نداری، چشم بدوزی. سرآمد همه گناهان بزرگ شکستن مرزهای دین است.

گفتند: چه بهزیستی گواراتر و آسوده‌تر است:

گفت: آسوده زیستن در میانه روی است در هنگام تنگدستی آسودگی در بسیاری توانگری نیست.

گفتند: مرد از چه راه ایمن زید؟

گفت: آنکه بامدادان فرمان خدا را برد و شامگاهان در بندگی او کوشد و هنگام نماز بردن به خدا شادان باشد.

گفتند: آدمی چگونه تواند در هر حال به یاد خدا باشد و او را فراموش نکند؟

گفت: اگر در حالی باشد که از گناه بترسد آسان به یاد خدا افتد.

و نیز می گفت: بخل ورزیدن از بهیر انداختن وعده‌ها بهتر است. زیرا نومیدی رشته چشم داشت و امید را می گسلد و بهیر انداختن وعده‌ها به ویژه اگر وعده بزرگ هم باشد، مایه کینه است.

گفتند: دنیا دار به چه نیاز دارد؟

گفت: فراخی روزی بی رنج، و شادی به گناه و خوشی به تن آسائی و تباهاکاری.

باز می گفت: مرگ نیکان مایه آسایش خودشان است  
و مرگ بدان مایه آسایش دیگران.

پرسیدند: حال یکی را که از دوستانش بریده بود چگونه  
بریده است؟

گفت: از کم وفائی او بوده و ارج نهادن بدستی که دوستان  
به گردن او میدارند و بسا از نابردباری او در برابر بدرفتاری  
دوستانش چنین کرده باشد.

پرسیدند: سپاسگزاری با گناهکاری چگونه است؟  
گفت: آنکه سپاسش به خدای بزرگ از دل باشد از گناه  
بدور است.

گفتند: بار کدام يك از گناهان برگردن آدمی گران تر  
است.  
گفت: بدی های کسی را از او نهان داشتن.

گفتند: چه چیز شایسته است که هیچ فراموش نشود؟  
گفت: نزد خردمندان گناهی که کرده اند و نزد نادانان  
کینه ای که بدل دارند.

گفتند: رشك بر چه چیز در رها کردن رشك یاری دهد؟  
گفت: اینکه رشكیر بداند رشك رنجی است که همواره  
بر دل اوست. و بداند هیچ دلیلی برای باز گرفتن نعمت از کسی  
در دست ندارد و بارشك بردن هیچ کس را جز خودش نمی آزارد.

گفتند: آیا رشك بر تواند به رشك برده زیانی زند؟  
گفت: چون جز بارسائیدن گزندى بخود نمیتواند چنین  
کند. چگونه تواند به رشك برده زیان رساند؟ بویژه که آن نعمت  
ناوهم نخواهد رسید.

گفتند: چه آرایه ای پادشاهان را بهتر می آراید؟  
گفت: پاکی.

گفتند: از چه چیز؟  
گفت: از ناسزاها.

گفتند: باز چه؟  
گفت: از آنچه در دست مردم است. دست نگه دارد.

گفتند: دیگر چه؟

گفت: به آزمندی شناخته نشود تا ننگ از به او سست  
نگردد و به افزون خواهی رسوا نشود و فروغ شکوه شهر یاری  
از او زدوده نگردد.

گفتند: چه چیز برای پادشاهان ستایش آور است و چه  
چیز حزم است و چه چیز بدنامی آور؟

گفت: کارهای ستایش آور همه يك چیز است و آن  
اینکه چون پادشاهی اندیشه نیکی کند آن اندیشدرا بکاربرد.  
حزم نیز يك چیز است و آن ژرف نگری در کارهاست. کارهای  
زشت نیز یکی است و آن اینکه زمانی که خشم گرفتند، آنچه  
خشمشان فرمان داد همان را روان نکنند.

گفتند: یگانه راه برای زدودن شر رشك بران و دشمنان  
پادشاه چیست؟

گفت: اینکه پادشاه به هم نشینی دانشمندان و نیکان دل  
بسته باشد و نیکی های رفتار ایشان را فرا گیرد.

گفتند: چه چیز مرد را به ناروا کشاند و رسوائی بار آورد؟  
گفت: هم نشینی بدان و تبه کاران و نادانان.

گفتند: کمال خرد آدمی در چیست؟  
گفت: کوچک شمردن این جهان و بی ارزش دانستن آن  
در برابر ارزش جهان دیگر. و بدور انداختن خوشی های فریبنده  
آن که هیچ گاه از بار گناه آنها ایمن نتوان بود.

گفتند: دنبال کردن خوشی ها برای بزرگان زشت تر است  
یا بازاری ها؟

گفت: برای بزرگان که آگاهند از سرگذشت گذشتگان  
و می دانند چگونه از نعمت ها کم بهره برده اند. و چه تلخ کامی ها  
که در زندگی کشیده اند.

گفتند: آراستگی مرد در کدام خوی اوست؟  
گفت: بردباری در حال خشم، بخشودن در چیرگی.  
بخشیدن بی چشم داشت. دل بستن به زندگی جاویدان نه باین سرای  
سینجی.

گفتند: از چه کسی باید بیشتر پرهیزید؟  
گفت: فر مانروایان ستمکار. دشمنان نیرومند. دوستان  
فریب کار.

گفتند : کدام بدی است که بهساختن آن دشوار است ؟  
گفت : خودبینی و ستیزه‌جویی .

گفتند : پرهیز از چه چیز شایسته‌تر است .  
گفت : از هر چه بهوس نزدیکتر است .<sup>۱</sup>

گفتند : چه چیز منش را پاکیزه میدارد .  
گفت : دوستان اندرزگر .

ابوعلی مسکویه در پشت سر این گفت‌وگوها چنین آورده  
است :

«چون انوشروان کتاب پرسش‌امدرا به پایان رسانید در  
پایان آن چنین افزود : من در جوانی خرد خود را برتر  
می‌گرفتم و دوستدار دانش بودم و از هر آموزاکی جستجو  
میکردم . دهم بزرگترین و ازجداترین چیزها خرد است .

و داشتن خوی‌های نیکو و پرباری آراسته‌ترین رفتارهاست  
و دلسوزی به دیگران والاترین کارهاست و هیانه‌روی نیکوترین  
روش‌ها و فروتنی ستوده‌ترین روال‌ها . خداوند ما را بس است  
و او نگهدارنده خوبی‌هاست» .

\*\*\*

در مفهوم برخی پرسش‌ها و پاسخ‌ها تکرار و آشفتگی در  
پاره‌ای از جاها دیده میشود که باید گفت : سرچشمه آن اشتباه کاری  
نساخان یا کاستن و افزودن بر آنها در دوره‌هایی از روزگاران  
گذشته است . بهر حال کتاب «جاویدان خرد» که گفته‌اند  
به‌خامه خود انوشروان بوده از کتابهای اخلاقی روزگار ساسانی  
است . آنچه هست از يكسو والائی ادب فارسی را در آن زمان  
نشان میدهد ، از دیگر سو هنر گفت‌وگو در نگارش آن به‌خوبی  
نمایان است .



# پندشاه مردم

ز ما باد بر جان شاه آفرین

علیقلی اعتماد مقدم

در ایران رسم بر این بوده است که هرگاه ایرانیان خوان می‌گسترده‌اند پیش از آنکه به خوردن پردازند نیایش می‌کردند و از خداوند بزرگ خواستار تندرستی و کامیابی هم‌میهنان خود می‌شدند و پس از آن بر خوان می‌نشستند و می‌خوردند. در هنگام میگزاری نخستین جام را به شادی و یاد شاهنشاه می‌نوشیدند<sup>۱</sup>. ایرانیان دوستار شاه بودند و سخت می‌کوشیدند تا او را از خود خشنود سازند. آنان پادشاه را سایهٔ پروردگار می‌دانستند و پایگاهش را مقدس می‌شمردند. فرمان شاه و پروردگار را یکی می‌دانستند و آن‌کس که فرمان شاه را بدجا نیاورد خود را در برابر یزدان گنهگار می‌شناخت و همیشه از کردهٔ خود شرمسار و از پایان کارش نگران بود. در به‌کار بردن فرمانش کوتاهی نمی‌کردند و بردشمنانش نفرین می‌فرستادند و در راه انجام فرمانش از جاسپاری دریغ نمی‌نمودند و پیش از فرا رسیدن مرگ آرزوئی جز دیدار چهرهٔ پروردگارشان نداشتند. چون کشور را در خطر می‌دیدند با شتاب به یاری شاه می‌آمدند و با نبرد خونین می‌کوشیدند تا پادشاه را از سختی رها بخشند<sup>۲</sup>. هنگامی که آگاه می‌شدند که خطری از شاه گذشته است کردگار را می‌ستودند و شادیها می‌کردند و درم می‌افشاندند.

پادشاهان نیز خود را در خوشبختی هم‌میهنان خویش انباز می‌دانستند و در آبادانی کشور کوشا بودند و به دادگری می‌پرداختند و چون خطری به کشور روی می‌آورد از آزادگی و مردانگی به‌دور می‌دانستند که از پیش دشمن بگریزند و هرگز چنین اندیشه‌ای به‌دل راه نمی‌دادند و جان خود را در راه میهن فدا می‌کردند<sup>۳</sup>.

اینک چند نمونه ازین داستانها را از روی شاهنامه یاد می‌کنیم :

چون کاوهٔ آهنگر با فرزندش از تَرْد ضحاک بیرون شتافت مردم را به یاری فریدون

خواند :

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| همی بر خروشید و فریاد خواند | جهان را سراسر سوی داد خواند  |
| از آن چرم کاهنگران پست پای  | پیوشند هنگام زخم درای        |
| همان کاوه آن بر سر نیزه کرد | همانکه ز بازار برخاست گرد    |
| خروشان همی رفت نیزه به دست  | که ای نامداران یزدان پرست    |
| کسی کو هوای فریدون کند      | سر از بند ضحاک بیرون کند     |
| یکایک به تَرْد فریدون شویم  | بدان سایهٔ فَر او بغنویم     |
| پیوئید کاین مهتر آهرمن است  | جهان آفرین را به دل دشمن است |
| بدان بی بها ناسزاوار پوست   | پدید آمد آوای دشمن ز دوست    |
| همی رفت پیش اندرون مرد گرد  | سپاهی برو انجمن شد نه خرد    |

- ۱ به آئین شهریاری در ایران گردآورده نگارنده نیز نگاه کنید.
- ۲ به «شاه و مردم» و «پادشاهی و پادشاهان» از دیدهٔ ایرانیان گردآورده نگارنده نیز نگاه کنید.
- ۳ به «شاه و سپاه» گردآورده نگارنده نیز نگاه کنید.

بدانست خود کافریدون کجاست  
 بیامد به درگاه سالار نو  
 سر اندر کشید و همی رفت راست  
 بدیدندش از دور و برخاست غو  
 دهاک چون داستان بر تخت نشستین فریدون را شنید و از شبستان خود آگاهی یافت :

بفرمود تا بر نهادند زین  
 بیامد دهمان با سپاهی گران  
 بر آن راه پویان باریک بین  
 همه نمر دیوان و جنگ آوران  
 گرفت و به کین اندر آورد سر  
 همه سوی آن راه پی ره شدند  
 در آن جای تنگی برآویختند  
 کسی کش ز جنگ آوری بهر بود  
 که از جور ضحاک پر خون بدند  
 به کوی اندرون تیغ و تیر خدنگ  
 کسی را بند بر زمین جایگاه  
 چو پیران که در جنگ دانا بدند  
 ز نیرنگ ضحاک بیرون شدند  
 زمین شد ز نعل ستوران ستوه  
 به نیزه دل سنگ خارا بخت  
 سراسر به جنگ اندرون همگروه  
 بر آمد که خورشید شد لاجورد

پس از گرفتار شدن دهاک به فرمان شاهنشاه او را به کوه بردند و زندانباشی کردند

به بندی بستش دو دست و میان  
 نشست از بر تخت زرین اوی  
 که نگشاید آن بند پیل ژیان  
 بیفکنند ناخوب آئین اوی

— ستاره شمران چون به طالع زال و رودابه نگریستند گفتند که از ایشان پسری

به هم می رسد :

کمر بسته شهریاران بود به ایران پناه سواران بود

— چون آگاهی کشته شدن نوذر را گستهم و طوس به زال دادند او برخاک نشست و جامه

خود بدرید و خروش برآورد و گفت تیغم تا رستخیز به نیام نمی رود تا کین آن شاه آزاده را باز نخواهم .

... همه تیغ زهراب گون برکشیم  
 بپوشید جوشن همه کینه را  
 همانا برین سوک با ما سپهر  
 شما نیز دیده پر از خون کنید  
 که با کین شاهان شاید که چشم  
 همه انجمن زار و گریان شدند  
 بدرتید جامه به تن زال زر  
 زبان داد دستان که تا رستخیز  
 همان چرمه در زیر تخت من است  
 رکیب است پای مرا جایگاه  
 برین کینه آرامش و خواب نیست  
 روان چنان شهریار جهان  
 شما را به داد جهان آفرین

به کین جستن و دشمنان را کشیم  
 بسازید نو کین دیرینه را  
 ز دیده فرو باردی خون به مهر  
 همه جامه ناز بیرون کنید  
 نباشد پر از آب و دل پر ز خشم  
 چو بر آتش نیز بریان شدند  
 بموئید و بنشت برخاک بر  
 نبیند نیام مرا تیغ تیز  
 سنان دار نیزه درخت منست  
 یکی ترگ تیره سرم را کلاه  
 به مانند چشمم به جوی آب نیست  
 درخشنده بادا میان مهان  
 روان تازه بادا به آرام و دین

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم برینیم و گردن و را داده‌ایم  
 - پس از رفتن کیکاوس به جنگ شاه مازندران و گرفتاریش به جنگ دیوسفید زال  
 چون آگاهی یافت رستم را فرمان داد تا برای رهائی شاهنشاه و دیگر ایرانیان آماده شود و بشتابد  
 و آنگاه او را گفت که خداوند ترا برای چنین روزی آفریده است تا شاه خود را از گردن برهانی .

به رستم چنین گفت دستان سام  
 شاید کزین پس چمیم و چریم  
 که شاه جهان در دم ازدهاست  
 کنون کرد باید ترا رخس زین  
 همانا که از بهر این روزگار  
 مر این کارها را تو زیبایی کنون  
 ازین کار یابی تو نام بلند  
 نشاید بدین کار آهرمنی  
 برت را به بیر بیان سخته کن  
 هر آن تن که چشمش سنان تو دید  
 اگر جنگ دریا کنی خون شود  
 نباید که ارژنگ و دیو سپید  
 همان گردن شاه مازندران  
 رستم چون سخنان پدر را شنید در پاسخش گفت که فرمانبردارم :  
 که من بسته دارم به فرمان کمر  
 بزرگان پیشین ندیدند رای  
 نیاید کسی پیش درنده شیر  
 نخواهم جز از دادگر دستگیر  
 طلسم تن جادوان بشکنم  
 بیارم بیندم کمر بر میان  
 نه سنجه نه پولاد غندی نه بید  
 که رستم نگرداند از رخس پای  
 فکنده به گردنش بر پالهنک  
 پی رخس برده زمین را ز جای

- هنگامی که تهمتن با دیگر پهلوانان ایران در شکارگاه توران به شادی پرداخته بود  
 فرمان داد تا جامی پر از باده در کف او بنهند و چون به دست گرفت نخست یاد شاه کرد و از  
 پروردگار خواهان شد تا تن و جان شاه را تندرست و آباد بدارد .

به کف بر نهاد آن درخشنده جام  
 نخستین ز کاوس کی برد نام  
 که شاه زمانه مرا یاد باد  
 همیشه تن و جانش آباد باد  
 چون نوبت به زواره رسید جامش را به یاد شاهنشاه نوشید و آنگاه روی زمین را بوسید .  
 زواره چو ساغر به کف بر نهاد  
 همان از شه نامور کرد یاد  
 بخورد و بوسید روی زمین  
 تهمتن برو بر گرفت آفرین

- کیکاوس پس از آنکه به رستم تندی کرد از کار خود پشیمان شد و او را گفت که  
 پروردگار مرا چنین آفریده است :

بدو گفت رستم که گیهان تراست  
 همه کهترانیم و فرمان تراست  
 همان بر در تو یکی کهترم  
 و گر کهتری را خود اندر خورم

کنون آمدم تا چه فرمان دهی تو شاه جهان‌داری و من رهی  
 — چون تهمتن آماده جنگ با سهراب شد به برادر خویش گفت که به زال بگوی که از  
 فرمان شاهنشاه روی نتابد و در کار جنگ سستی نکند .

... چو خرسند گردد به دستان بگوی که از شاه گیتی میر تاب روی  
 اگر جنگ سازد تو سستی مکن چنان رو که او راند از بن سخن  
 — چون مردم آگاهی یافتند که سیاوش از آتش می‌گذرد بد جایگاه او آمدند و هنگامی که  
 شاهزاده بر آتش می‌گذشت خروش برخاست و مردم خشمگین شدند .

خروشی برآمد ز دشت و ز شهر غم آمد جهان را از آن کار بهر

یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او کی آید ز آتش برون  
 زمانی که سیاوش خندان از آتش بیرون شد از هر سو فریاد شادی برخاست :

چو او را بدیدند برخاست غو که آمد ز آتش برون شاه نو  
 چو زان کوه آتش به هامون گذشت خروشدن آمد ز شهر و ز دشت  
 سواران لشکر برانگیختند همه دشت پیش درم ریختند  
 یکی شادمانی بد اندر جهان میان کهان و میان مهان  
 همی داد مرده یکی را دگر که بخشود بر بیگنه دادگر

— ایرانیان یا شنیدن آگهی مرگ سیاوش بدجوش و خروش آمدند و چون تهمتن از آن  
 آگاهی یافت از هوش رفت و پس از يك هفته سوگواری با سپاه بد سوی درگاه آمد .

تهمتن چو بشنید زو رفت هوش ز زابل به زاری بر آمد خروش  
 به درگاه کاوس بنهاد روی دو دیده پر از خون و دل کینه‌جوی  
 چو نزدیکی شهر ایران رسید همه جامه پهلوی بر درید  
 به دادار دارنده سوگند خورد که هرگز تنم بی سلیح نبرد  
 نباشد نه رخ را بشویم ز خاک سزد گر نباشم ازین سوگناک  
 که تا کینه شاه باز آورم سر دشمنان زیر گاز آورم  
 مگر کین آن شهریار جوان بخوام از آن ترك تیره روان

سرداران به پیشبازش رفتند و چون او را دیدند شیون سردادند . آنگاه رستم نالید و برمرگ  
 چنین شاهی افسوس فراوان خورد .

ابا زاری و ناله و درد و غم رسیده بزرگان و رستم به هم  
 به پرسش گرفتند مر یکدگر به درد سیاوش پر از خون جگر

سپس چون به پیشگاه کاوس رسید بر از دست رفتن چنین شاهزاده‌ای دریغ فراوان خورد و گفت :

ز شاهان کسی چون سیاوش نبود چو او راد و آزاد و خامش نبود  
 کنون من دل و مغز تا زنده‌ام به کین سیاوختش آگنده‌ام  
 همه جنگ با چشم گریان کنم جهان چون دل خویش بریان کنم

ایرانیان در مرگ سیاوش سوگواری کردند .

همه شهر ایران به ماتم شدند پر از درد نزدیک رستم شدند  
 بدیشان چنین گفت رستم که من بدین کین نهادم دل و جان و تن  
 چنین کار یکسر مدارید خرد که این کینه را خرد نتوان شمرد

ز دلها همه ترس بیرون کنید  
 به یزدان که تا در جهان زنده‌ام  
 بدان شخ بی‌نم کجا خون اوی  
 بمالید خواهم همی چشم و روی  
 دگر همچنانم برو بسته چنگ  
 به خاک افکند خوار چون گوسفند  
 و گرنه من و گرز و شمشیر نیز  
 نبیند دو چشمم مگر گرد رزم

ایرانیان چون گفتار رستم را شنیدند :

همه بر گرفتند یکسر خروش  
 از ایران یکی بانگ بر شد به ابر  
 جهان شد پر از کین افراسیاب  
 نبد جای پوینده را بر زمین  
 بیستند گردان ایران میان  
 گزین کرد پس رستم زابلی  
 از ایران و از پیشه نaron

— هنگامی که رستم فرمان داد تا سرخه پسر افراسیاب را سر ببرند طوس نردش آمد  
 و میانجیگری کرد .

چنان داغدل شاید و سوگوار  
 پر از درد بادا دو دیده پر آب  
 سرافراز کاوس با آفرین  
 ز ترکان اگر شاه و گر بنده را  
 بیرم از آن مرز وز انجمن  
 چنین گفت رستم که گر شهریار  
 همیشه دل و جان افراسیاب  
 به جان و سر شاه ایران زمین  
 که تا من به گیتی بوم زنده را  
 هر آن کس که یابم سرش را ز تن

— گودرز به پسرش گیو فرمان داد تا به توران برود و از گرفتاریهائی که می‌یابد  
 و رنجهائی که بدو می‌رسد نترسد و فرزند سیاوش کیخسرو را ازان کشور با خود آورد .

بدو گفت گیو ای پدر بنده‌ام  
 خریدارم این را گر آید به جای  
 بکوشم به رای تو تا زنده‌ام  
 به فرخنده نام تو ای رهنمای

گودرز روی به پرودگار کرد و ازو دستگیری خواست تا گیو تندرست بماند و کیخسرو  
 را با شادی به ایران آورد و کشور را از تنگی رهائی بخشد .

به یزدان بنالید گودرز پیر  
 سپردم ترا هوش و جان و روان  
 که ای دادگر مرا دست گیر  
 چنین نامبردار پور جوان  
 به من باز بخشش تو ای پادشا  
 مگر کشور آید ز تنگی رها

گیو به توران زمین رفت و هفت سال ناشناس در آن سرزمین گشت و رنجها کشید تا  
 کیخسرو را بیابد .

همی رفت هر جای چون بیهشان  
 چنین تا برآمد برین هفت سال  
 خورش گور و پوشش هم از چرم گور  
 همی گشت گرد بیابان و کوه  
 مگر یابد از شاهزاده نشان  
 میان سوده از تیغ و بند دوال  
 گیا خورد گاهی و گاه آب شور  
 به رنج و به سختی و دور از گروه

چون شاهزاده را در مرغزاری یافت و او را شناخت :

ز اسپ اندر آمد جهان‌دیده گویو      همی آفرین خواند بر شاه نیو  
که روز و شبان بر تو فرخنده باد      دل بد سگالان تو کند باد  
که با برز و اورنگی و جاء و فر      ترا داده یزدان هنر با گهر  
— چون رستم را کیخسرو به پیشگاه خواند :

چنین گفت رستم گو نیکبخت      که جانم فدای شه و تاج و تخت  
بگفت این و پررخش رخشان نشست      بر خسرو آمد یل چیره دست  
زمین بوس کرد و ثنا گسترید      بدان سان که او را سزاوار دید

چون به پیشگاه آمد شاه فرمود که سپاه ایران چشم به راه تست و باید که به یاری آنان بشتابی .

به پاسخ چنین گفت رستم به شاه      که بی تو مبادا نکین و کلاه  
تو شاه جهان هستی و من رهی      میان بسته‌ام تا چه فرمان دهی  
از آن کشتگان شاه بی درد باد      رخ بد سگالان تو زرد باد  
شوم تا سپهند کمر بر میان      بینم برین کین ایرانیان  
— رستم پس از فیروزی فرمود تا جامی می به کف او نهند .

می خسروانی بیاورد و جام نخستین ز شاه جهان برد نام

— گویو همراه رستم به سوی پایتخت آمد و گویو ازو دستوری خواست تا زودتر نزد شاهنشاه رود و او را از آمدن رستم آگهی دهد .

چو نزدیک کیخسرو آمد فراز      فراوان ستود و ببردش نماز  
بدو گفت گویو ای شه نامدار      بر آمد به بخت تو هرگونه کار  
تنباید رستم ز فرمان تو      دلش بسته دیدم به پیمان تو  
چو آن نامه شاه دادم بدوی      بمالید نامه ایر چشم و روی  
عنان با عنان من اندر بیست      چنان چون بود مرد خسرو پرست

رستم در نخستین برخوردش با پیشبازکنندگان از تندرستی شاه پرش کرد .

پرسید مر هریکی را ز شاه      ز تابنده خورشید و رخشنده ماه

چون به پیشگاه رسید شاهنشاه را نیایش کرد و کیخسرو از چگونگی پدر و پسر و برادر او پرسید.

فرو رفت رستم ببوسید تخت      که ای پر هنر شاه بیدار بخت  
نه بخت تو هر سه درستند و شاد      انوشه کسی کش کند شاه یاد

هنگامی که دستوری بازگشت خواست پس از ستایش شاه گفت :

منم گوش داده به فرمان شاه      بدان سو روم کو نمایم راه  
مرا مادر از بهر رنج تو زاد      تو باید که باشی به آرام و شاد  
بر آرم به قَر تو این کار کرد      سپهند نخواهم نه مردان مرد

— چون گودرز خواست که بیژن را به جنگ هومان سردار تورانی بفرستد گویو نزد

گودرز آمد و گفت که بیژن تنها فرزند من است و نمی‌خواهد ازو جدا شود . گودرز وی را پاسخ داد :

به کین سیاوش به فرمان شاه      شاید به پیوند کردن نگاه

وگر بارد از میخ پولاد تیغ      نشاید که داریم جان را دریغ  
 — شاهنشاه نامدای به گودرز فرستاد و چون سپهد آنرا به دست گرفت نخست بر چشم  
 و روی مالید و پس از گشودن و خواندن نامه بر شاه آفرین خواند و روی زمین را بوسید .

پس آن نامه شهریار جهان      به گودرز داد و درود مهان  
 نوازدین شاه بشنود ازوی      بمالید آن نامد بر چشم و روی  
 چو بگشاد مهرش به خواننده داد      سخنها بدو کرد خواننده یاد  
 سپهدار بر شاه کرد آفرین      به فرمان ببوسید روی زمین

— چون سپهد گودرز خود را آماده جنگ با پیران کرد لشکرش او را ستود و گفت :

ستون سیاهی و سالار شاه      ز تو بر فرازنده گردان کلاه  
 فدا کرده ای جان و فرزند و چیز      ز سالار شاهان چه خواهند نیز

— بیژن چون تن نیمه جان گسستم را نزد کیخسرو آورد به شاهنشاه گفت :

کنون آرزو گسستم را یکی است      که آن کار بر شاه دشوار نیست  
 به دیدار شاه آمدشش هوا      و گر جان از آن پس گذارد روا

— هنگامی که پهلوانان به درگاه کیخسرو بار یافتند گفتند :

همه پهلوانان ترا بنده ایم      سراسر به دیدار تو زنده ایم  
 همه پاسبانان گنج تو ایم      پر از درد گریان ز رنج تو ایم

— در پیشگاه کیخسرو طوس برخاست و زمین بوسی کرد و روی به شاهنشاه نمود .

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| بدو گفت شاهان انوشد بدی      | همیشه ز تو دور دست بدی     |
| منم زین بزرگان فریدون نژاد   | ز ما قهرخان تا پیامد قباد  |
| کمر بسته ام پیش ایرانیان     | که نگشادم از بند هرگز میان |
| به کوه هماون ز جوشن تنم      | بخست و نبود ایچ پیراهنم    |
| به کین سیاوش بدان رزمگاه     | بدم هر شبی پاسبان سپاه     |
| به لادن سپه را نکردم رها     | همی بودم اندر دم ازدها     |
| به هاماوران بسته کاوس بود    | دگر بند بر گردن طوس بود    |
| به مازندران نیز با او به بند | ز بهر جهاندار بودم نژند    |
| همه جای پیشش سپهد بدم        | اگر نیک بودم اگر بد بدم    |
| نکردم سپه را به جائی یله     | نه از من کسی کرد هرگز گله  |

زمانی که کیخسرو بزرگان را برای پدرود کردن دربر گرفت از سپاه او خروشی برخاست.

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| خروشی برآمد ز ایران سپاه     | که خورشید بر چرخ گم کرد راه  |
| پس پرده ها کودک و مرد و زن   | به کوی و به بازار و بر انجمن |
| خروشدن و ناله و آه بود       | به هر برزنی ماتم شاه بود     |
| سزان سر نهادند یکسر به خاک   | همه جامه ها کرده زین دردچاک  |
| زمین سر به سر لرزه اندر گرفت | بزرگان ازین مانده اندر شگفت  |
| به ایرانیان آن زمان گفت شاه  | کنید اندرین پند يك يك نگاه   |
| هر آن کس که دارید قهر و نژاد | به داد خداوند باشید شاد      |
| من اکنون روان را همی پرورم   | که بر نیکنامی همی بگذرم      |
| نه بستم دل اندر سینه جی سرای | بدان تا سروش آمدم رهنمای     |

بگفت این و شبرنگ بهزاد خواست وزان لشکر آواز فریاد خاست

آنگاه که شاهنشاه با کنیزکان خود پدرود کرد :

بشد هوش از آن چارخورشید چهر  
شخودند روی و بکنند موی  
وزان پس هر آن کس که آمد به هوش  
که ما را بر زین سپنجی سرای  
خروشان شدند از غم و درد و مهر  
گستند پیرایه رنگ و بوی  
چنین گفت با ناله و با خروش  
تو باش اندرین نیکوئی رهنمای

— هنگامی که کیخسرو خواست که نزد یزدان رود سران و بزرگان همراهش به راه افتادند .

زن و مرد ایرانیان صد هزار  
همه کوه پر ناله و پر خروش  
خروشان برفتند بر شهریار  
همی سنگ خارا برآمد به جوش

همی گفت هر کس که شاهان چه بود  
گر از لشکر آزار داری همی  
بگوی و تو از خاک ایران مرو  
همه خاک باشیم اسپ ترا  
که روشن دلت شد پر از داغ و دود  
مر این تاج را خوار داری همی  
جهان کهن را مکن شاه تو  
پرستنده آذر گشسپ ترا  
به آتشکده در نیایش کنیم  
دل موبدت بر درخشد به ما  
مگر پاک یزدان ببخشد به ما

— چون لهراسب بر تخت نشست زال برخاست و روی به شاه کرد و گفت :

تو شاهی و ما یکسره کهتریم  
من و رستم زابلی هر که هست  
هر آن کس که او جز برین ره بود  
ز رای و ز فرمان تو بگذریم  
ز مهر تو هرگز نشوئیم دست  
ز نیکی ورا دست کوتاه بود

پس از آن گودرز گفت :

توئی شاه و ما سر به سر کهتریم  
ز پیمان و فرمان تو بگذریم

— رستم پیامی به اسفندیار فرستاد و گفت :

ز یزدان همی آرزو داشتیم  
که بینم پسندیده چهر ترا  
نشینیم يك با دگر شاد کام  
کنون آنچه جستم همه یافتم  
به پیش تو آیم همی بی سپاه  
پرستیدن شهریاران همان  
که اکنون بدان دل پیارستم  
بزرگی و مردی و مهر ترا  
به یاد شاهنشاه گیریم جام  
به خواهشگری نیز بشتافتم  
ز تو بشنوم آنچه فرمود شاه  
از امروز تا روز پیشین زمان

گرامی کن این خانه ما به سور  
چنان چون بدم کهتر کیقباد  
چو آنی بنزدیک من با سپاه  
بپاساید از رنج مرد و ستور  
چو خواهی که لشکر به ایران بری  
گشایم در گنجهای کهن  
به پیش تو آرم همه هر چه هست  
میاش از پرستنده خویش دور  
کنون از تو دارم دل و مغز شاد  
هم ایدر بیاشی به شادی دو ماه  
دل دشمنان گردد از رشک کور  
به نزدیک شاه دلیران بری  
که ایدر فکندم به شمشیر بن  
کجا گرد کردم به نیروی دست

بدار آنچه داری و دیگر ببخش  
چو هنگام رفتن فراز آیدت  
عنان از عنافت نییچم به راه  
به پوزش کنم نرم خشم و را  
مکن بر دل ما چنین روز پخش  
به دیدار خسرو نیاز آیدت  
خرامان بیایم بتزدیک شاه  
بیوسم سر و پا و چشم و را

— اردشیر بابکان اندرز به ایرانیان داد و خُراد به وی پاسخ گفت .

همه آفرین را فرایش کنم  
که ما زنده اندر زمان توایم  
خریدار دیدار و چهر ترا  
تو ایمن بزی کز تو ما ایمنیم  
بنی در فگندی به ایران ز داد  
بدین انجمن هر که دارد نژاد  
جهان ایمن از برز و از قَر تست  
همیشه سر تخت جای تو باد  
خدای جهان را نیایش کنم  
به هر کار نیکی گمان توایم  
همان خوب گفتار و مهر ترا  
مبادا که پیمان تو بشکنیم  
که فرزند ما باشد از داد شاد  
به تو شاد مانند و از داد شاد  
خنك آنکه در سایه پر تست  
جهان زیر فرمان و رای تو باد

— هنگامی که گنج جمشید را یافتند به شاهنشاه بهرام آگهی آن را دادند و شاه فرمود  
تا آنرا به بینوایان و بیوه زنان بخشند . پیرمردی به نام ماهیار آنجا بود و به شاه گفت :

خبر یافتم از فریدون و جم  
چو تو شاه نشیند کس در جهان  
دلت گر به پهناش دریاستی  
که نورسروش از روان تو خاست  
تو گنجی پراگندی اندر جهان  
به هنگام جم چون سخن راندند  
ندانست کس در جهان کان کجاست  
تو چون یافتی ننگریدی به گنج  
به دریا همانا که چندین گهر  
به درویش بخشیدی آن گوهران  
که تاج و کمر بی تو هرگز مباد  
وزان نامداران به هر پیش و کم  
امید کھانی و قَر مهان  
ز دریا چنان موج برخاستی  
خرد در دل مرد دانا بکاست  
که آن کس ندید از کھان و مهان  
ورا گنج گاوان همی خواندند  
به خاک است یا در دم ازدهاست  
که تنگ آمدت زین سرای سپنج  
نبیند همی دیده جانور  
هم آن گاو زر از کران تا کران  
تو آباد و پیروز و بخت تو شاد

— مردم ایران چون از اندرزنامه بهرام گور آگهی یافتند خداوند را سپاس گراری  
کردند که چنین شهر یاری به آنان بخشیده است .

همی گفت هر کس که یزدان سپاس  
زن و مرد و کودک به هامون شدند  
همی خواندند آفرین نهان  
— هنگامی که بهرام به ایران بازگشت مردم به شادی پرداختند .  
همه کس به شادی نهادند روی  
زبان شاه گوی و روان شامجوی

— در پیشگاه خسرو انوشیروان از بزرگمهر پرسش ها کردند و او پاسخ داد :

چنین گفت کز خسرو دادگر  
که او چون شبانست و ما گوسفند  
ن شاید گذشتن ز پیمان اوی  
به شادیش باید که باشیم شاد  
هنرهاش گسترده اندر جهان  
چنین باید به اندیشه سر  
و گر ما زمین او سپهر بلند  
نه پیچیدن از راه و فرمان اوی  
چو داد زمانه بخواهیم داد  
همه راز او داشتن در نهان

از آهرمن است آنکه زو شاد نیست      دل و مغزش از دانش آباد نیست  
 - انوشیروان از بزرگمهر خواست تا درباره وی آنچه می‌داند به راستی بگوید .  
 بزرگمهر پاسخ داد :

چنین گفت با شاه بیدار مرد      که ای برتر از گنبد لاژورد  
 پرستیدن شهریار زمین      ندارد خردمند جز راه دین  
 به فرمان شاهان نباید درنگ      نباید که گردد دل شاه تنگ  
 هر آن کس که یزادشا دشمن است      روانش پرستار آهرمن است  
 دلی که ندارد تن شاه دوست      نباید که باشد ورا مغز و پوست  
 چنان‌دان که آرام‌گیتی است شاه      چو نیکی کنی او دهد پایگاه  
 تو پسند فرزند را جای او      چو جان‌دار چهر دلارای او  
 به شهری که هست اندرو مهرشاه      نیاید نیاز اندر آن بوم راه  
 بدی پر تو از قر او نگذرد      که بختی همه نیکوی پرورد  
 جهان را دل از شاه خندان بود      که بر چهر او قر یزدان بود  
 چو از نعمتش بهره‌یابی بکوش      که‌داری همیشه به فرمانش گوش  
 به اندیشه‌گر سر بیچی تو زوی      پیچد همانکه ز تو بخت روی  
 به فرمان شاه آنکه سستی کند      همی از تن خویش هستی کند  
 نکوهیده باشد گل آن درخت      که نپراکند بار بر تاج و تخت  
 همان در جهان ارجمند آن بود      که با او لب شاه خندان بود

- در گفتگوهائی که میان خسرو پرویز و بهرام چوبین روی داد شاه بدو گفت که اگر  
 فرمانبردار باشی و خشنودی خداوند را بجوئی هر چه خواهی ترا می‌بخشم تا هم در این جهان  
 شاد باشی و هم در آن سرای به رنج نمانی . زردشت می‌گوید که هر کس ترس خداوند را به دل  
 راه ندهد و از دین برگردد باید یکسالی او را پند دهند و چون پند سودمند نیفتد باید به فرمان  
 شاه خوش را بریزند .

ز خشنودی ایزد اندیشه کن      خردمندی و راستی پیشه کن  
 چو فرمان کنی هر چه خواهی تراست      یکی بهره زین پادشاهی تراست  
 بدین گیتی اندر بوی شادمان      تن آسان و دور از بد بدگمان  
 وگر بگذری زین سرای سپنج      که باز گشتن نباشی به رنج  
 شاید کرین کم کنم ارفزون      که زردشت گوید به زند اندرون  
 که هر کس که برگردد از دین پاک      ز یزدان ندارد به دل ترس و پاک  
 به سالی همی بایش داد پند      چو پندت نباشد ورا سودمند  
 بایش کشتن به فرمان شاه      فگندن تن پر گناهش به راه  
 وگر دیر مانی برین هم نشان      سر از شاه و از داد یزدان نشان  
 پشیمانی آیدت زین کار خویش      ز گفتار ناخوب و کردار خویش  
 کنون زندگانیت ناخوش بود      وگر بگذری جایب آتش بود

- در گفتگوهائی که میان موبدان و بزرگان و خسرو پرویز روی داد چون آنان سخنان  
 شاهنشاه را شنیدند :

همه مهتران خواندند آفرین      که بی تاج و تخت مبادا زمین  
 بهی زان فزاید که تو به کنی      مه آن شد به گیتی که تو مه کنی  
 که هم‌شاه و هم موبد و هم ردی      مگر بر زمین سایه ایزدی

— خسرو پرویز از گردوی خواست تا نامه‌ای به خواهرش گردیه بنویسد و ازو بخواهد که گسـتـهـم را تـبـاه کند .

|                                                                                                                                                                                                                |                                                                                                                                                                                                            |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| بدو گفت گر دوی انوشه بدی<br>تودانی که من جان و فرزند خویش<br>به جای سر تو ندارم به چیز<br>بدین کس فرستم به نزدیک اوی<br>یکی نامه خواهم برو مهر شاه<br>به خواهر فرستم زن خویش را<br>برآید به کام تو این کار زود | چو ناهید در برج خوشه بدی<br>بر و بوم آباد و پیوند خویش<br>گر این چیزها ارجمندست نیز<br>درخشان کنم جان تاریک اوی<br>همان خط او چون درخشنده ماه<br>کنم دور ازین در بد اندیش را<br>برین بیش و کمتر نباید فرود |
|----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

— در نامه‌ای که رستم فرخ‌زاد به برادرش نوشت گفت :

|                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                      |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| چو گیتی شود تنگ بر شهریار<br>کرین تخمه فامدار ارجمند<br>به کوشش مکن ایچ سستی به کار<br>تو پیروز باش و جهاندار باش<br>گر اورا به آید تو شو پیش او<br>ترا ای برادر تن آباد باد<br>دو دیده ز شاه جهان بر مدار | تو گنج وتن و جان گرامی مدار<br>نماندست جز شهریار بلند<br>به گیتی جزو نیست پروردگار<br>ز بهر تن شه به تیمار باش<br>به شمشیر بسیار پر خاشجوی<br>دل شاه ایران به تو شاد باد<br>فدا کن تن خویش در کارزار |
|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

— چون رستم فرخ‌زاد کشته شد برادرش به پیشگاه آمد و گفت کسی از نژاد کیان بر جای نمانده است و همانا بهتر آنست که شاهنشاه به بیشه نارون رود و لشکر گرد کند و آنگاه بردشمن تاخت آورد . یزدگرد در پاسخ سردارانش فرمود که این کار درخور ما نیست . چگونه می‌توان سپاه و بزرگان با تاج و تخت و برو بوم را رها کرد و راه خویش را درپیش گرفت . از مردانگی و آزادگی دورست و جنگ از تنگ بهترست و خیره نباید پشت بردشمن کرد .

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                           |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                               |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| پیامد شهنشاه با قـر به گاه<br>یکی انجمن کرد با بخردان<br>چه بینید گفت اندرین داستان<br>فرخ‌زاد گوید که با انجمن<br>بر آمل پرستندگان تو اند<br>چو لشکر فراوان بود باز گرد<br>شما را پسند آید این گفت اوی<br>شهنشاه گفت این نه اندر خورست<br>بزرگان ایران و چندان سپاه<br>سر خویش گیرم نمانم به جای<br>مرا جنگ دشمن به آید ز تنگ<br>که خیره به بدخواه منمای پشت<br>چنان هم که کهنتر به فرمان شاه<br>جهاندار باید که او را به رنج<br>بزرگان برو خواندند آفرین<br>نگه کن کنون تا چه فرمان دهی | به سر بر نهاد آن کیانی کلاه<br>بزرگان و بیدار دل موبدان<br>چه دارید یاد از گه باستان<br>گذر کن بر بیشه نارون<br>به ساری همه بندگان تو اند<br>به مردم توان کرد تنگ و نبرد<br>به آواز گفتند کاین است روی<br>مرا در دل اندیشه دیگرست<br>بر و بوم آباد و تخت و کلاه<br>بزرگی نباشد نه مردی نه رای<br>یکی داستان زد برین پر پلنگ<br>چو پیش آیدت روزگار درشت<br>بد و نیک باید که دارد نگاه<br>نماند به جا و شود سوی گنج<br>که اینست آئین شاهان دین<br>چه خواهی و بر ما چه پیمان نهی |
|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

# کاخ پذیرائی کورش بزرگ در پاسارگاد

علی سامی

اندازه کل این کاخ و ایوانها و اطاقهای اطرافش حدود ۲۵۶۵ مترمربع (۵۶×۴۴ متر)، و مشتمل بوده بر يك تالار مرکزی و چهار ایوان مستطیل در چهار طرف، و دو اطاق در طرفین ایوان جنوبی:

۱- تالار مرکزی: اندازه درون تالار پذیرائی ۷۱۶ مترمربع (۲۲/۱۴ × ۳۲/۳۵ متر) و از دور ردیف ستون که هر ردیف چهار ستون داشته و جمعاً هشت عدد میشود، و چهار در ورودی و خروجی در چهار طرف، تشکیل دی یافته است. کف تالار از دو طبقه سنگ سفید مرمر نما مفروش بوده که سنگهای طبقه اول برای استحکام و زیرسازی بکار برده شده و سپس سنگ فرش ردیف دوم را بروی آن قرار داده اند. سنگ فرش دومی که فرش کف تالار را تشکیل میدهد، بسیار ظریف و زیبا و صاف میباشد، که با مهارت و دقت کم نظیری درزگیری شده است. ضخامت سنگ فرش چهل سانتیمتر و کوچکترین قطعات آن کمتر از يك متر نیست، ولی بزرگترین آنها از سه متر متجاوز میباشد. يك چهارم از این سنگ فرش عالی بیش باقی نمانده و سه چهارم دیگر را در سندهای پیش و مخصوصاً هنگامی که مسجد اتابکان در دور آرامگاه کوروش بزرگ و کاروانسرای در همان حوالی، زمان شاه شجاع مظفری ساخته شده، از این کاخ و کاخهای دیگر برداشته و در آن دو ساختمان مصرف کرده اند و مقداری هم برای سنگ قبر و ساختمان خانه های روستائی بکاررفته است.

دور تالار تا ارتفاع هشتاد سانتیمتر با دو ردیف سنگ سفید صیقلی شده که بلندی ردیف اول ۴۴ سانتیمتر و دومی ۳۶ سانتیمتر است ازاره بندی شده، و سنگ بالائی دو سانتیمتر از سنگ زیرین عتباتر قرار گرفته است. روی این سنگ کاری دیوارهای آجری و خشتی و طاقچه ها شروع میشده است. ازاره سنگی بقدر قطر دیوار یعنی ۱/۶۰ متر کلفتی داشته و از طرف بیرون هم ازاره ایوانها را تشکیل میداده است. در دیوار شرقی طول يك سنگ بالغ بر ۵/۷۵ متر و در دیوار جنوبی

پاسارگاد یا پارس گده کهنترین پایتخت شاهنشاهی ایران، دارای نقشهای برجسته و بقایای کاخهای کم نظیری است، که روزگاری بهنگام آبادی، یکی از باشکوه ترین دربارهای سلطنتی جهان بوده است و اینک نیز پس از بیست و پنج قرن فراموشی و بی مهری، آنچه مانده است چون خورشید تابناکی در آسمان آثار باستانی دنیای کهن میدرخشد و از لحاظ ظرافت و زیبایی و معماری و هنر اصیل ایرانی در میان آثار قبل و بعد خود برجستگی ویژه و شگفت انگیزی دارد و با آنکه بشر امروز عالیترین و سریعترین مراحل تمدن را پیموده و می پیماید، باز از عظمت و شکوه کمال و هنر این کاخها و آرامگاه کوروش بزرگ در شگفتی میباشد و با نظر تحسین و سپاس بدانها می نگرد.

این همان معماری و هنر ممتاز ایرانی است که در آغاز بنیاد شاهنشاهی، در تخت جمشید به شیوه کاملتری نمایان گردیده و بسهم خود در نظر پاره ای از باستان شناسان و پژوهندگان در بسیاری موارد بر هنرهای بکاررفته در تخت جمشید برتری دارد.

در بین سه کاخ و چند بنای دیگر که آثارشان باقی مانده کاخ بار کوروش که اینک مورد بحث قرار میگیرد بزرگتر و باشکوه تر، و دارای نقشهای برجسته متنوع و منحصر بفردی بوده که به مهمترینش اشاره خواهد شد.

## کاخ بار کوروش بزرگ

در ششصد متری شمال شرقی آرامگاه، کاخ پذیرائی پاسارگاد قرار گرفته است. از این کاخ يك ستون و چند پایه ستون و سنگهای پایه درگاهها و چند جرز سنگی بیش باقی نمانده، و همین مقدار هم که بجامانده نمودار حداعلائی معماری و حجاری میباشد. و مینمایاند که این کاخ هنگام آبادانی تا چه حد زیبا و باشکوه ساختمان و تزئین گردیده بود.



آرامگاه کورش بزرگ در پاسارگاد

پایه‌های ستون مانند زیرستونهای کاخ بار داریوش بزرگ در تخت جمشید چهار گوش و از سنگ سیاه صیقلی شده ساخته گردیده و از دو قسمت تشکیل یافته است: قسمتی که در سنگ کف تالار فرورفته،  $1/36$  متر درازای اضلاع آنست و  $86$  سانتیمتر ضخامت دارد که  $40$  سانتیمتر آن در سنگ فرش فرو رفته و  $46$  سانتیمتر آن بیرون است. قسمت دوم  $9/5$  سانتیمتر از قسمت اول عقب‌تر و  $117$  سانتیمتر اندازه اضلاعش میباشد با  $36$  سانتیمتر ارتفاع. اندازه این دو ارتفاع رویهمرفته  $82$  سانتیمتر و با ارتفاع سنگهای ازاره دور تالار با دو سانتیمتر اختلاف که شیب معمولی اطاق بوده است، برابر میباشد.

تکه‌های شکسته يك سرستون که در همین کاخ در خلال

۱ - قطعات این ستونها در بهار وزمستان امسال (۱۳۵۰) توسط مأموران و کارشناسان وزارت فرهنگ و هنر از دور آرامگاه برداشته شد و بجای خود منتقل گردید.

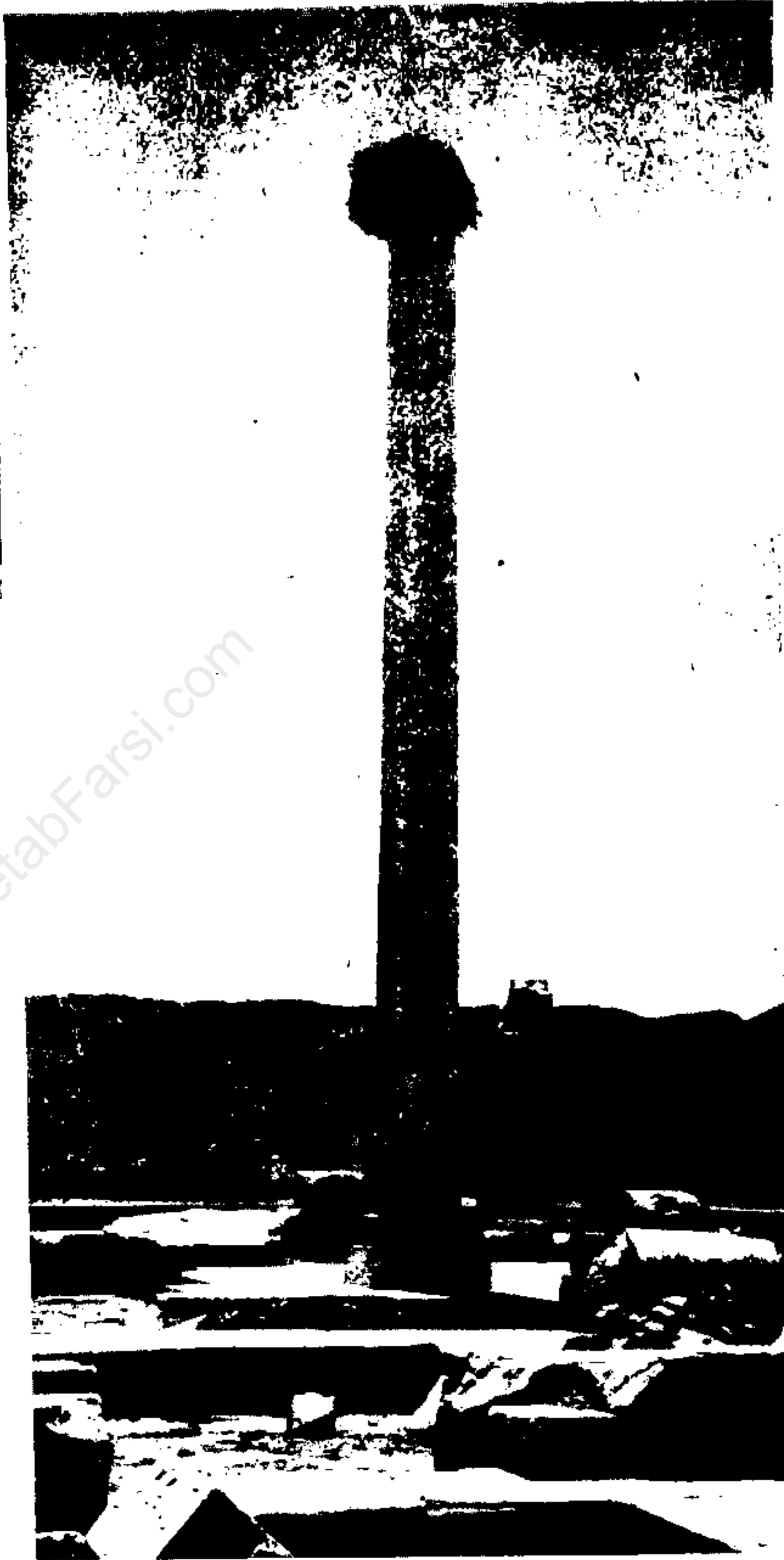
يك سنگ بکاررفته که  $8$  متر درازا دارد. سایر قطعات از يك مترو نیم تا سه متر میباشد.

ستونهای تالار بار صاف و از سنگ سفید مرمر نما ولی زیرستونها و سرستون از سنگ سیاه بوده است. یکی از ستونها برپا مانده و شکسته‌های بقیه مقداری در همان کاخ افتاده و قسمت اعظمش را برای ایوانهای مسجد دور آرامگاه برده‌اند. محیط ستون در قسمت تحتانی  $3/35$  متر و بنابراین قطر آن از يك متر کمی بیشتر میباشد (نصف قطر ستونهای کاخ آپاداناى تخت جمشید). بلندی ستونی که فعلاً برپا مانده  $12/30$  متر و با زیرستون  $13/24$  متر میشود. شال زیر قلمه ستون  $25$  سانتیمتر کلفتی دارد. ستونهای کاخ بار پاسارگاد صاف و بدون شیار میباشد و این خود يك دلیل روشن است که حجاری و معماری پاسارگاد زائیده اندیشه و سلیقه خود هنرمندان و استادان ایرانی بوده و از تأثیر صنایع سایر اقوام برکنار میباشد.



بالا : قسمتی از نقش برجسته را آ بردرگاه شرقی کاخ بارکوروش بزرگ  
(پاسارگاد)

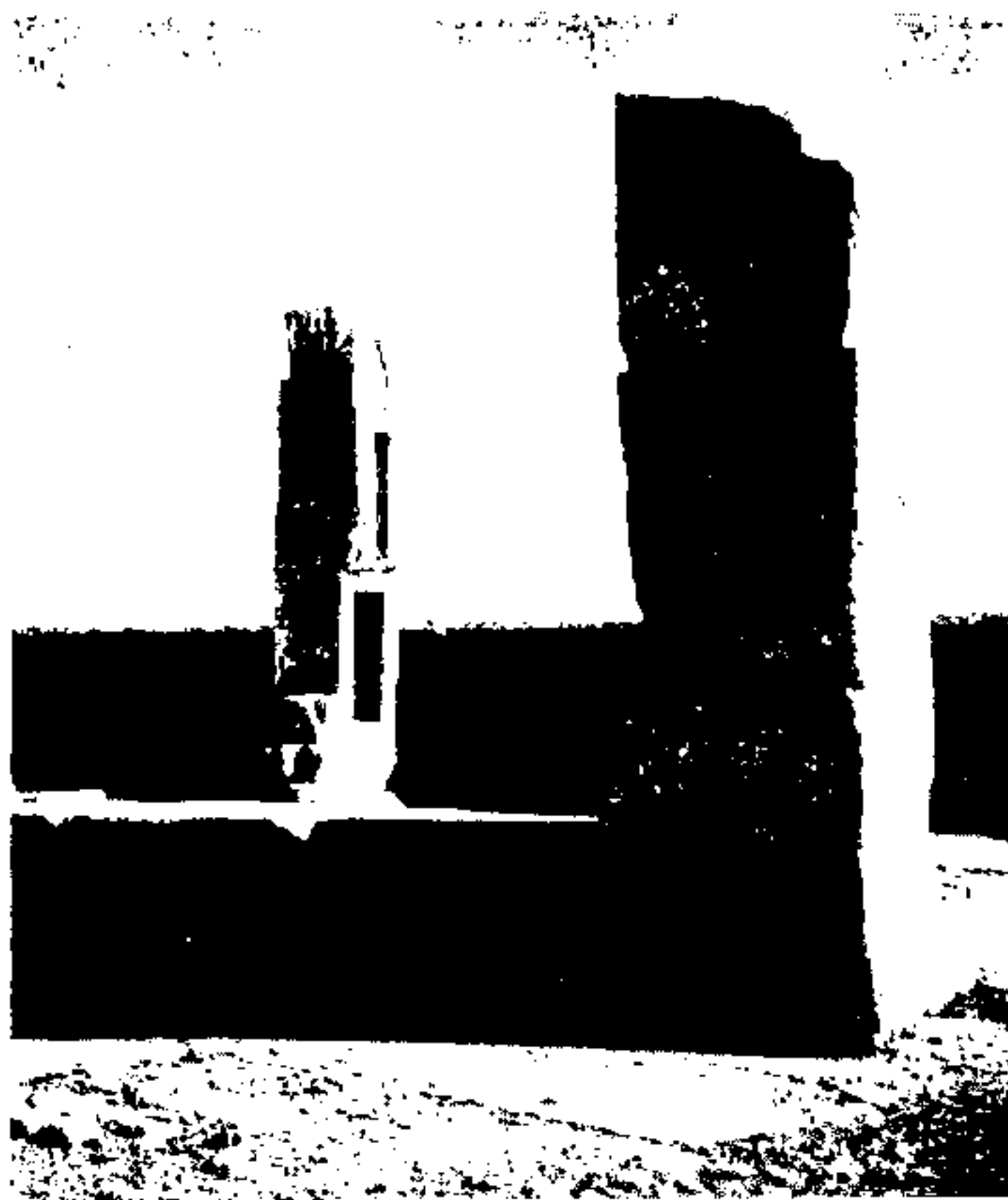
راست : یکی از ستونهای تالار پذیرائی کاخ کوروش بزرگ (پاسارگاد)



کاوش‌ها بدست آمده و سرهم زده شده ، ترکیبی از سرستونها را بدست میدهد ، که همانند سرستونهای کاخ آپادانای تخت جمشید و با دوسر گاو یا دوسر شیر بوده است .

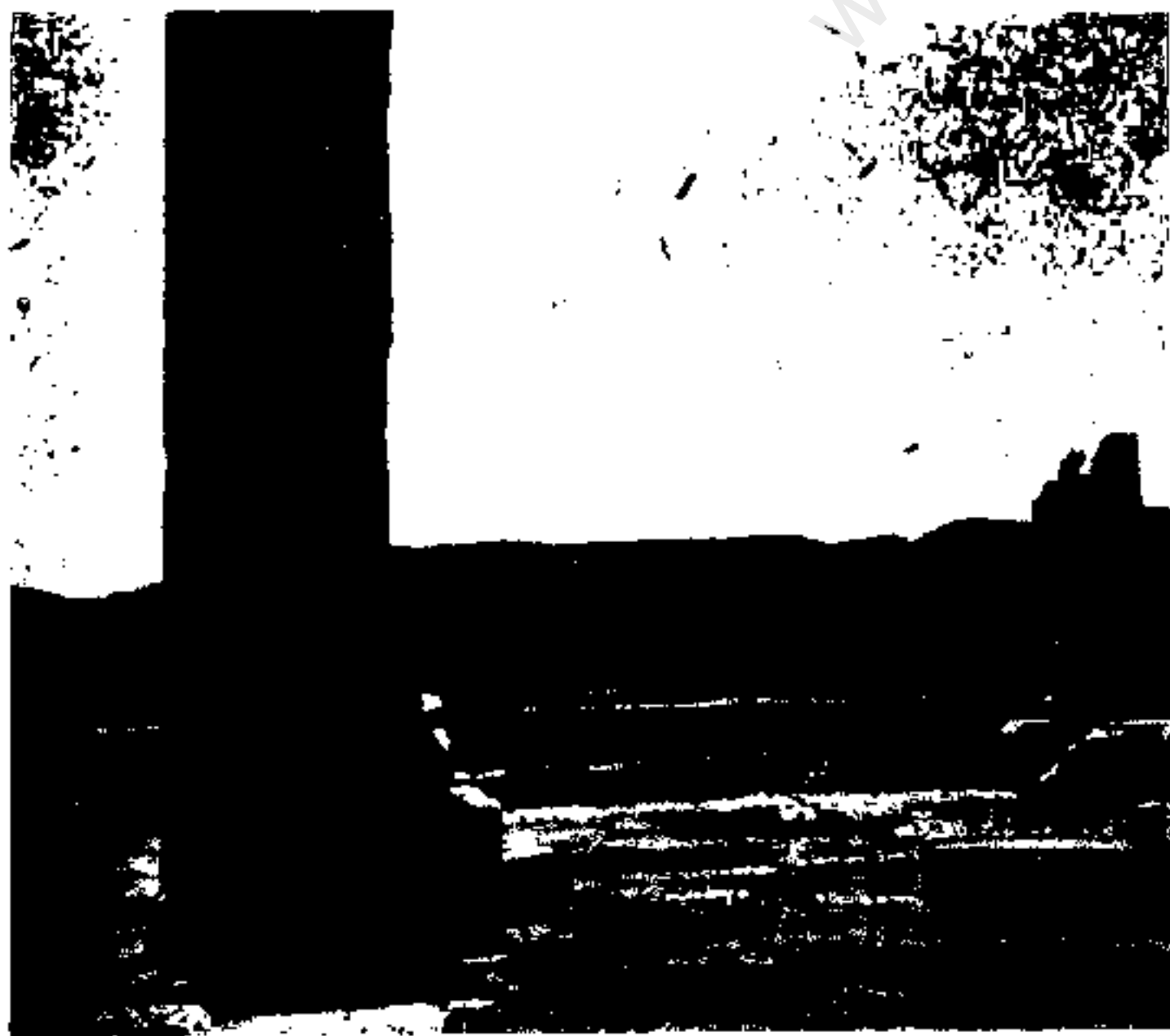
در گاههای چهار در ورودی و خروجی تالار را سنگهای سیاه صیقلی شده ، که روی آنها نقشهای متنوعی حجاری شده تشکیل میداده ، که مقدار کمی از آن نقشها باقی مانده است . دوجرز طرفین درگاه شرقی دارای نقشی شبیه به آ (خدای آب و دریای بابلیهای قدیم) میباشد ، تنه و سر و پایش بشکل انسان ولی يك ماهی از سر تا پایی او کشیده شده است و مظهر دیگری که سم و پایش مانند گاو میباشد در پشت سر او نقش شده است . این نقش با این طرح منحصر بفرد ، و در هیچیک از آثار دوران هخامنشی دیده نشده است و در سهم خود درخور کمال اهمیت میباشد .

راجع بداستان « ا ر آ »<sup>۴</sup> « ا آ نس »<sup>۳</sup> « برسوس »<sup>۵</sup> کاهن بابلی که چند سال پس از مرگ اسکندر داستانهای قدیمی را جمع آوری کرده مینویسد : که مردمان بابل در قدیم الایام از تمدن بی بهره بودند . مخلوق عجیبی که نصف بدنش انسان و نصف دیگرش ماهی بوده بنام « آنس » از دریا بیرون آمد و نوشتن خط و آداب زندگانی و زراعت و علوم را بمردم بابل



درگاه‌های سنگی ایوانهای کاخ بارکورش بزرگ (پاسارگاد)

جرز سنگی ایوان شرقی کاخ بارکورش بزرگ با چهار سطر خط میخی  
دوسطر بالا پارسی باستان (من کورش هخامنشی)



آموخت. این آفریده عجیب (رب النوع زندگانی) شبها در آب  
سرمیبرد، و روزها در خشکی، و نوشته‌اند که او و اخلافش  
۶۹۱۳۰۰ سال مردم را ارشاد کردند و بعد از آن طوفان بزرگ  
آن سلسله را از بین برد!

ویل دورانت مورخ عالیه تمام معاصر درباره «ا آنس»  
می‌نویسد:

«بطور کلی در این افسانه‌ها چنان نیست که آدمی در آغاز  
پیدایش در باغ و بهشتی زندگی میکرده باشد، بلکه انسان  
بمجرد موجودی بوده که با نادانی و سادگی جانوران میزیسته،  
تا آنگاه که جانور سهمناکی بنام «ا آنس» که نیمی ماهی  
و نیمی فیلسوف بوده، بروی ظاهر شد و دانشها و هنر شهرسازی  
و اصول و مبادی حقوق و قانون را بوی آموخت. پس از آن  
ا آنس بدریا فرو رفت و بکار نوشتن تاریخ مدنیت اشتغال  
ورزید. ولی ناگهان خدایان از انسانهایی که آفریده بودند  
ناخشنود شدند و طوفان بزرگی بر ایشان فرستادند تا انسان  
و آثار وی را بیکباره نیست کند. ا آنس خدای حکمت را  
بر انسانیت رحمت آمد و برخود گرفت که لا اقل انسانی بنام  
«شمش نپیشتم»<sup>۶</sup> و همسر او را از هلاک شدن رهائی بخشید. . . .  
این رب النوع پیش از بابلیها مورد پرستش اقوام دیگر  
هم بوده و آنان علاوه بر اینکه دزد شهرت رب النوع مخصوصی  
داشتند سد رب النوع از سایر خدایان برتر و مورد پرستش  
بوده: یکی «آنو»<sup>۷</sup> (خدای آسمان)، دومی «ا آن» (خدای  
دريا و آب) و سومی «بل»<sup>۸</sup> (خدای زمین). سایر الهه‌ها:  
سین، فانا، ایشتار، و شمش بوده است. در لوحه سنگی  
حمورابی «ا آن» رهبری پزشکان را نیز عهده‌دار بوده،  
و دو خدای دیگر «نینورتا»<sup>۹</sup> و زنش «گولا»<sup>۱۰</sup> در اینکار  
نظارت میکرده‌اند.<sup>۱۱</sup>

دو در شمالی و جنوبی نیز بنقوشی مزین بوده که در  
درگاه جنوبی قسمتی از نقش پاهای انسان و حیوانی دیده میشود.  
پهنای درگاهها ۲/۰۸ متر و کف آنها از سنگهای سیاه  
صیقلی مفروش گردیده است. درهم آمیختن سنگهای سفید  
ازاره‌ها و ستونها، با زیر ستونها و درگاههای سنگ سیاه معرّف

۲ — E A

۳ — Orannes

۴ — Berosus حدود ۲۸۰ ق . م .

۵ — صفحه ۳۵۷ مشرق زمین یا گهواره تمدن .

۶ — Shammash - Napishtim

۷ — Anou

۸ — Bel

۹ — Ninourta

۱۰ — Goula

۱۱ — تاریخ کشورهای آسیای غربی تألیف آقای دکتر احمد

بهمنی صفحه ۱۰۹ نشریه شماره ۲۳۹ دانشگاه تهران سال ۱۳۳۳ .



نقش انسان بالدار بردرگاه یکی از کاخهای دیگر (پاسارگاد)



قسمتی از نقش ۱۱ بردرگاه شرقی کاخ بارکورش بزرگ (پاسارگاد)

سنگی یکپارچه انتهای ایوان فقط دوتای آن باقی مانده که بریکی از آنها چهارسطر خط میخی (که دوسطر بالا میخی پارسی و دوسطر پائین میخی عیلامی و بابلی) بمضمون ساده «من کوروش هخامنشی» ذکر گردیده است. از روی بلندی سنگ جزو و جای پوشش سقف ایوان که بالای این جزو درآورده شده، بخوبی میتوان فهمید که سقف ایوان یا سقف تالار مرکزی در یک سطح نبوده، بلکه پائین تر و بیش از ۵/۱۰ متر بلندی نداشته است که با کلفتی پوشش و جمال سقف و شفته و گل پشته بام، روی هم رفته شش متر بلندی ایوانها بوده است و این ارتفاع کمی بیشتر از یک سوم ارتفاع تالار مرکزی است و در این صورت بطور حتم روشنائی تالار از بالا و پس از ختم ارتفاع ایوانها تأمین میشده است. چنانکه روشنائی اغلب از تالار کلیساهای بزرگ و معروف اروپائی نیز امروزه اینطور است. یک تالار طویل و مرتفع در وسط و دوتالار کوتاه تر در دوسوی آنهاست که از بالای آنها نور تالار وسط تأمین میگردد، مانند کلیسای معروف سن پل که از کهنترین کلیساهای اروپائی و مربوط بقرن چهارم میلادی میباشد. دوتالار که ارتفاع آنها نصف ارتفاع

ذوق و سلیقه عالی و بداعت فکر سازندگان و هنرمندان زمان میباشد که در عین سادگی نظر بیننده را جلب و بآن زیبایی ویژه ای می بخشیده است.

۲- ایوانهای تالار: تالار دو ایوان در طرف مشرق و مغرب داشته که بیک وسعت بوده است. از سنگ فرش کف و تعداد ستونهایشان هیچ نمونهای موجود نبود که مقیاس و اندازه ای بدست دهد. ولی از روی فاصله ستونهای دو ایوان شمالی و جنوبی میتوان حدس زد که این دو ایوان هر کدام ۱۶ ستون (۸ × ۲ ردیف) داشته است. ایوان جنوبی ۱۰/۶۰ × ۳۲/۳۵ متر وسعت داشته با ۲۸ ستون (۲ × ۱۴ ردیف). ستونها از سنگ سیاه با پایدی چهار گوش در دوسطح. قلمه ستونها مدور و صاف و از سنگ سیاه بوده که بر ستونهای از اشکال حیوانات (شیر و گاو و گلهای دوطرفی) مانند سر ستونهای تالار مرکزی منتهی میشده است. قطعاتی از اجزاء این سر ستون پیدا شد.

این ایوان بوسیله دو در، که درگاه سنگی یکی از آنها موجود است، بدو اطاق طرفین مرتبط میشده است. از جزو

سقف تالار وسط است در دوسوی آن ساخته شده و از بالای این دوتالار نور بدرون تالار وسط میتابد و آنرا روشن میسازد. ایوان شمالی بقدر تمام طول تالار و عرض دو ایوان شرقی و غربیش یعنی ۵۳ متر درازا داشته که بسوی باغ و آب‌نماهای سنگی باز می‌شده است. این ایوان يك نشیمن سنگی از سنگ سفید به پهنای نیم متر داشته و روی آن يك سنگ سیاه گذارده شده بود که فعلاً از بین رفته ولی نمونه و همانند آن را در ایوان شرقی کاخ اختصاصی کوروش میتوان دید. این ایوان ۴۸ ستون (۲ × ۲۴ ردیف ستون) داشته و از جلو آن آب در آب‌نماهای سنگی در جریان بوده که با درختان باغ منظره زیبایی بوجود می‌آورده است.

بر جرز ایوان شرقی سنگ نبشته‌ای در چهارسطر به سه خط میخی‌پارسی، عیلامی، بابلی، باین مضمون «من کوروش شاه هخامنشی» کنده شده است. این نبشته میخی‌پارسی پس از لوحه‌های سیم و زر آریامنا و ارشاما<sup>۱۲</sup> نیای بزرگ و نیای داریوش تا این تاریخ مقدم‌ترین نبشته پارسی باستان است که در دست می‌باشد. چند تکه شکسته نبشته میخی هم در گوشه و کنار بطور بسیار ناقص دیده شده که نمودار سنگ‌نبشته‌های بیشتری می‌باشد.

در خلال خاکبرداریهای این کاخ چند دانه آجر پخته نازک و ظریف با اندازه‌های  $4/5 \times 32 \times 45$  سانتیمتر پیدا شد که در ساختمان بکار رفته و ملات آجرها باقییر بوده است. بعد از آجرهای پیدا شده در شوش و خوزستان مربوط بدوران عیلامی‌ها که بعضی آنها خط میخی هم دارد، این نخستین بار است که در يك اثر باستانی دیگر آجر در منتهای حد ظرافت

و استحکام، پیدا میشود. آجرهای پیدا شده در تخت جمشید مکعب مستطیل<sup>۱۳</sup> و با اندازه‌های  $32 \times 32 \times 13$  سانتیمتر می‌باشد و هیچگاه به ظرافت آجرهای بکار رفته در بناهای پاسارگاد نمیرسد. قیروفت و موم معدنی (مومیائی) از صادرات خوزستان بوده و از ادوار بسیار قدیم از وجود آن بطور ناخالص و تصفیه نشده آگاهی داشته‌اند و در بناهای باستانی جلگه بین‌النهرین هم دیده شده است<sup>۱۴</sup>. حمیرهای کف اطاقهای بناهایی که در تپه علی‌کش حدود دهلران ۱۲۰ کیلومتری اندیشک (که توسط باستانشناسان دانشگاه شیکاگو و رایس آریزونا یافت شد)، بعضی از آنها قیراندود و بهمین مناسبت از حدود شش هفت هزار سال پیش از میلاد باقی‌مانده در حالیکه هر قسمت که قیراندود نبوده، پوسیده و از بین رفته است<sup>۱۵</sup>.

باتوجه به نقش ۱ آ و شکل ستونها و زیرستون میتوان تصور کرد که ساختمان این کاخ بعد از کاخی که در آن نقش انسان بالدار موجود است، صورت گرفته و کاخ اختصاصی کوروش هم بعد از این کاخ بنا گردیده است. خاکبرداری این کاخ در بهار سال ۱۳۳۰ انجام گرفت.

۱۲ - صفحه ۱۱۶ جلد اول تمدن هخامنشی تألیف مؤلف چاپ سال ۱۳۴۱.

۱۳ - صفحه ۸۸ کتاب پایتختهای شاهنشاهان هخامنشی (جلد سوم تمدن هخامنشی) تألیف مؤلف - نشریه شماره ۹ دانشگاه پهلوی سال ۱۳۴۸.

۱۴ - برای کسب اطلاعات بیشتر از نفت و قیر در ادوار باستانی به صفحه ۱۵۷ جلد دوم تمدن هخامنشی تألیف مؤلف چاپ سال ۱۳۴۳ مراجعه شود.

۱۵ - صفحه ۱۸۱ جلد دوم تمدن هخامنشی تألیف مؤلف.



پای انسان و بچه حیوانی مربوط به نقش درگاه غربی کاخ بارکورش بزرگ در پاسارگاد

# شاهنشاهی ایران در آرمایش‌های الهی انسانی

## از استوانه کورشن تا ریون حدت کزاران شهر

«او، نه يك مسیح آسمانی، كه يك مسیح زمینی بود. او می‌خواست مردم را آشتی دهد و حس همبستگی بشری را زنده کند. فتح بزرگ او همین است»

«کنیا» بسوی «تلا» روان شدم . . . خون‌های بسیار ریختم و با یورش شهر را بگشادم و سه هزار سرباز را از دم تیغ گذراندم . بسیاری را در آتش انداختم و اسرای زیادی زنده گرفتم و پاره‌ای را از دست و انگشت بریدم و به گوش و بینی دیگران تیغ زدم . انبوهی را از دیده مجروح کردم . از زنده‌ها و از سرها پشته ساختم و سرها را به تاکهای بیرون شهر آویختم و دختران و پسران جوان را در آتش افکندم .

(شرح یکی از فتوحات آشور بانی‌بال  
به سال ۸۸۴ پیش از میلاد)

«در مدت یکماه سراسر کشور ایلام را به ویرانه‌ای مبدل ساختم . صدای مردم و صدای چهارپایان کوچک و بزرگ و هر نوع زمزمه و شادی و سرور را در مزارع و دشت‌ها خاموش کردم و آنرا بصورتی در آوردم که گور خروآهو و سایر حیوانات وحشی با آرامش خاطر در آن زندگی کنند .»

این متن که زشت‌ترین و محکوم‌ترین شکل غرور را باز می‌نماید، از آشور بانی‌بال فاتح خودخواه آشور است که به لوحه‌های سنگی نقش بسته است .

این نمونه‌ها و بسیاری دیگر که فرصت نقلشان نیست، نشان می‌دهند که دور ماندن از فضیلت و اصول انسانی از سوئی و سست بودن عناصر و عوامل فرهنگی از سوی دیگر، از ظلم و ستم و از توحش و بی‌داد، برای فرمانروایان دوران باستان، افتخار می‌آفرید . اما در برابر این سنگ‌نبشته‌ها و لوحه‌ها، به لوحه کوروش بر می‌خوریم که صادقانه‌ترین نشان‌دهنده فرهنگ و خصلت متفاوت اوست، و نیز نمایانده‌ی فضیلتی که تا آن

کنت گویی نو، با بیانی چنین ستایش‌آمیز، فضیلت بی‌همنای کوروش را که باشکوه‌ترین سازنده‌ی تاریخ بود، با صمیمانه‌ترین شکل نمایش می‌دهد. و بیان گزنفون تاریخ‌نویس دوران باستان، شکوه این فضیلت را نمایانتر می‌کند:

«او، توانست دل‌های مردم و ملل مغلوب را طوری به خود جلب کند که همه می‌خواستند جز اراده او، هیچ نیروئی به آنان حکومت نکند . . .»

حتی شمشیر کوروش، شمشیر آشتی بود و وسیله‌ی آبادانی سرزمین‌ها و حفظ و رواج فرهنگ. اینست که ظهور او در دنیای باستان، حادثه‌ای بود که بر اساس ضرورت تاریخی و نیاز اجتماعی و سیاسی جوامع آن روز رخ داد و در معرفی عظیمی که کشت و کشتار فرمانروایان راه انداخته بود و آرامش و امنیت جمعی و فردی را از مردم گرفته بود، کوروش هترقی‌ترین و ضروری‌ترین مفاهیم اخلاقی و انسانی و فرهنگی را، البته در پناه و زیر چتر قدرت سالمی که بهم زده بود، به دورترین نقاط جهان برد و بدینگونه بود که از خود انسانی شریف و جاویدان ساخت .

پیش از او، فرمانروایان با بیان اینکه، ما فتح کردیم، ما به زور شمشیر سرزمینی را گرفتیم، کشتیم، سوختیم و از میان برداشتیم، می‌کوشیدند که در طول تاریخ برای خود افتخار بیافرینند:

« . . . به شهر حمله کردم و به یک ضرب شست متهورانه آنرا تسخیر کردم . ۶۰ هزار نفر از جنگیان دشمن را از دم شمشیر گذراندم و پوستشان را بدیوار شهر آویختم . . . از

روز بی سابقه بود :

«هنگامیکه من وارد بابل شدم ، به هیچکس اجازه ندادم که سرزمین سومر و «اکد» را ارباب کند . من ، نیازهای بابل و همه اماکن مقدسه را برای بهبودی در نظر گرفتم . من ، یوغ ناروای شهروندان بابل را برداشتم . خانه های ویران را از نو ساختم و به بدبختی آنان پایان بخشیدم . من مملکت را از فساد پاک کردم .»

و با چنین خصالتی است که وقتی کوروش وارد بابل می شود ، از او چون نجات دهنده و دوست استقبال می کنند . به چون دشمنی سر سخت ، این ، حتی اگر زائیده اختلافات طبقاتی بابل و ظلم و ستم طبقه ی حاکمه باشد ، ذره ای از خصالت انسانی و صفات عالی کوروش نمی گاهد . کوروش خود در لوحه اش می گوید :

«من با صلح و آشتی وارد بابل شدم. در میان عیش و سرور مردم کاخ شاهی را اشغال کردم . « مردوئک » خدای بزرگ قلب نجیب ساکنان «بابل» را بسوی من برانگیخت ... اندیشه امور داخلی بابل و معابد متبرکه که آن مرا متأثر ساخت و ساکنان بابل انجام امیال خویش را دریافتند و یوغ ناشر افتمند از دوش ایشان برداشته شد .»

پیش از ورود کوروش به صحنه ی تاریخ ، که خود بزرگترین حادثه در تاریخ بود ، فرهنگ و ارزش های انسانی تاحدی سقوط کرده بود که ترجم معنای ترس می داد و تنها پادشاه ترس در دوران باستان ، مجازات بود . بنابراین ، هر چه از نیکوکاری و ارزش های نیک انسانی دور بودند ، عزیز می شدند . زمان ، زمان خشونت بود و فرمان فرمان لبه ی تبر شمشیر .

در چنین دنبائی ، به هنگام قتل عام ها ، منشیان مخصوص از تعداد کشته شدگان و کشتن گان آمار می گرفتند و سهم جنگاوران از غنایم جنگی به نسبت کشتاری که بدست آنها صورت گرفته بود ، تعیین می شد .

کور کردن اسرا ، شقه کردن مغلوبان ، به هم ریختن اساس تمدن و فرهنگ ، وسیله تشخیص سران نظامی و کشور گشایان بود . از چنین فضای سهمگین و مسمومی است که کوروش بر می خیزد . ابرمرد نیکی و انسان دوستی ، دریافت که دنیای معاصرش پیش از آنکه به فاتح و جنگجوئی بزرگ نیاز داشته باشد ، محتاج یک مصلح و نجات بخش است ، اما در جهانی که قلب و اندیشه از کار افتاده ، صدای هیچ اصلاحگری بگوش نمی رسد .

در چنین شرایطی باید «نجات بخش» پیروزی عقل را

با برق شمشیر ضمانت کند . چرا که تنها زبان گویا و با نفوذ ، زبان شمشیر است . بر اساس این درک ، کوروش اصلاحگر به کوروش جهانگشا مبدل شد ، اما جهانگشائی که تا آنروز تاریخ نظیر او را بیاد نداشت . جهانگشائی که بجای ویران کردن و آتش زدن و تاراج ، فرهنگی تازه و اخلاقی نو را ترویج می کرد و پیامبر نیکی و صفات عالی انسانی بود . این جهانگشا ، آزادی را بعنوان غرامت به ملل مغلوب می پرداخت . و این حقیقتی است که «گرنفون» در این کلمات بیان می کند : «کوروش فقط یک فاتح چیره دست نبود ، رهبری خردمند و واقع بین بود که برای ملت ها چون پدری مهربان و گرانمایه شمار می آمد»<sup>۱</sup> .

کوروش ، بی آنکه نسبت به آسمان و خدایان بی حرمتی کند ، بزرگترین حرمت را برای انسان ، خواست ورستگاری را برای زمین طلبید .

پیشوایان یهود کوروش را منجی و مسیح موعود می خواندند و آیات کتاب «عزرا» باب های اول و دوم کتاب «اشعیا» فصل ۵۵ مؤید این معنی است .

### او ، به شهر آرامش داد

کوروش پس از تسخیر متصرفات دولت بزرگ مد ، «میر» توری کوچک اما ثروتمند و پرتوان «لیدی» را برانداخت و بسوی «بابل» - یکی از کانون های اصلی دنیای باستان شتافت . او ، هر جا قدم می گذاشت بروزی سایه بد سایه اش بود . و فلسفه این معجزه در رفتاری بود که بر اساس نیکی و انسان دوستی و توجه به فرهنگ و ارزش های انسانی ، با ملل مغلوب در پیش می گرفت . وقتی وارد بابل شد ، مردم جشن گرفتند و سرود خواندند و با شادی به استقبالش آمدند ، نه آنطور که به پیشباز فاتحی می روند ، بل ، آنطور که از یک دوست و منجی استقبال می کنند . همین است که خود می گوید : « با صلح و آشتی وارد بابل شدم .» و در لوحه های بابلی آمده است که : « او به شهر آرامش داد .»

بنیان نیکی در خصالت های انسانی و مرتبه بلند فضیلت او چنان بود که حتی نسبت به «نبونید» سلطان مغلوب بابل مهربانی کرد . کوروش در نخستین سال فرمانروائی به بابل ، به اقدام تاریخی و انسانی بزرگی دست یازید که می شود سرفصل نیکی و انسان دوستی در دنیای باستانش دانست .

او ، فرمان داد تا یهودیانی را که از ۷۰ سال پیش در بابل به اسارت درآمده بودند آزاد کنند . به یهودیان فرصت داد تا به موطن اصلی خود بازگردند و برای دلجوئی از این قوم

۱ - کتاب سیروپدی اثر گرنفون ، ترجمه آقای منایجی .

رنج‌دیده، فرمان تجدید بنای معبد یهودیان را در بیت المقدس صادر کرد.

«یهوه خدای آسمان‌ها جمیع ممالك روی زمین را بمن داد و امر فرمود تا خانه‌ای برای او در اورشلیم بنا کنم.»<sup>۲</sup>  
۴۰ هزار یهودی تحت حمایت کوروش به زادگاهی که از آن‌کنده شده بودند بازگشتند و بدینسان نام کورش چون يك پیامبر به کتاب آسمانی بنی اسرائیل راه یافت.  
«او، شبان من است و عسرت مرا به پایان خواهد رساند.»<sup>۳</sup>

با تعریف کوتاهی که از کوروش بدست دادیم، می‌توان او را در تمام زمینه‌های تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و انسانی، دردنیای باستان «حادثه» ای دانست که بنیان‌های تمدن قدیم را زیرورو کرد و دریچه‌های تازه‌ای بروی تاریخ گشود.

او، نه بخاطر آنکه بزرگترین امپراتوری دوران خویش را به وجود آورد، نه بخاطر اینکه بی‌نظیرترین فاتح زمانه شد و حدود کشورش از یکسو به دریای «مغرب» و «احمر» و از سویی به سیحون رسید، بلکه باین دلیل که اعتبار و هویت تازه‌ای به انسان و مفهوم نیکی داد و برای نخستین بار در جهان حقوق بشری را کشف کرد، مبدء عصر تازه‌ای شد. او به تمدن مسیر گمشده‌اش را نشان داد. او انسان را از صورت يك بازوی جنگی مرگبار بیرون آورد و به او حتی فراتر از وحوش داد. این، کلام اوست که:

«من انسانیت را بیشتر از جنگجویی می‌پسندم.»  
و فضیلت این کلام، درك تازه‌ای از انسان است که دردنیای کهن سابقه نداشت.

## ریشه‌های نیکی، خصلت شاهان

ملت ایران، از آن روزها که از «ایران‌ویج» قصد فلات ایران می‌کرد، تا روزهایی که به قدرتی جهانی رسید، و نیز تا آن سال‌ها که با قبایل وحشی اطراف فلات ایران به زد و خورد برخاست، هیچگاه عامل نابودکننده و از میان‌برنده یا سست‌کننده بنیان‌های تمدن و فرهنگ ملت‌های مغلوب نبود و فتح، همیشه برایش با معنای سازش و آبادانی مترادف بود. براین پایه، همواره از درون و برون می‌ساخت و حتی زمانی که چکمه‌های ویرانگر فاتحان بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد، بدلیل همین جوهر و استحکام، قادر به شکستن استخوان‌هایش نبود. اینست که پس از هر ویرانی و قتل‌عام که متوجهش می‌شد، باردیگر می‌ساخت و می‌پرداخت.

ملت ایران، حتی بر مهاجمان شکست خورده که در برابر مدافعات سخت ایرانیان باسارت درمی‌آمدند، با مهربانی و اصول انسانی رفتار می‌کرد و اگر آنان را بکارهای اجباری

می‌گماشت، بخاطر جبران خرابی‌هایی بود که بر قلمرو عظیم شاهنشاهی ایران وارد آمده بود. تمام کوشش‌های شاپور اول، شاپور دوم و خسرو اول، شاهنشاهان ساسانی در بهره جستن از اسیران رومی، از جمله همین اعمال بوده‌است، و نه استعمار فرد از فرد.

هیچ يك از آثار ملل عالم، همانند حماسه ملی‌شان، بازگوینده اسرار درونی يك قوم در طول تاریخ نمی‌تواند بود. در متن این حماسه‌هاست که تمام آرزوها و آرمان‌های ملی، همراه سرگذشت‌های نیاکان شکل گرفته است. حماسه ملی ایران نیز که دریای شکوه و حرکت است، از همین گونه است. درسراسر این حماسه پرشکوه، ملت ایران و شاهنشاهان ویلان ایرانی را نمی‌یابید که بی‌مقدمه و بویژه بی‌سابقه‌ای انتقامی و بیرون از حدود و مقاصد دفاعی، به گشایش خطه‌ای دست یازیده باشد.

همه جنگاوری‌ها و دلاوری‌ها و پیروزی‌های ایرانیان، دنباله مدافعات آنان در برابر هجوم ملت‌های مجاور است، چه تورانی و چه رومی و تازی.

از این گذشته، حماسه ایران تنها گوینده و گزارش‌دهنده حادثه‌های نظامی و لشکرکشی‌ها و پیروزی‌های مردم ایران نیست، بل، بخش عظیمی از آن، همراهی با خدمت‌هایی که شاهان بشمدين و بوجود آوردن وسایل آسایش و رفاه جامعه‌های بشری انجام داده‌اند. از آن جمله است خانه‌سازی، ایجاد شهر و پوشش و خورش‌ها و نوشتن و خواندن و جشن‌ها و رامش‌ها و کشف‌های گوناگونی که با آسایش آدمیان می‌انجامد.

گوشه‌های درخشان دیگری از بخش‌های اصلی حماسه ملی ما، سرشار است از کوشش‌هایی که شاهان در راه اشاعه و رواج حکمت و دانش داشته‌اند و یا منحصر است به بیان مواعظ و حکم و دستورها و عهدهای آنان و حکیمان و دانشوران درگاهشان.

در شاهنامه فردوسی، بخش وسیعی از سرگذشت خسرو انوشروان، گوینده مجلس‌های علمی و بزم‌های حکیمانه اوست و نیز بیان کلمات فیلسوفانه بزرگمهر در برابر پرسش‌های پرهیز شاهنشاه و بزرگان درگاه.

تحقیق در متون اصیل تاریخ‌نویسان نشان‌دهنده این حقیقت افتخارآفرین است که در حماسه ملی ایران، خدمات فرهنگی، گویاتر از کوشش‌های نظامی و اعمال قهرمانی است. پژوهش در این نکات، نکته‌ای حساس را در زوایای تاریخ برای ما آشکار می‌دارد که توجه فطری ایرانیان است به صلح و داد و تمام کوشش‌هایی که به صلاح جوامع بشری می‌انجامیده است.

بی تردید قصد از این سخن، آن نیست که از ایرانیان ملتی بسازیم که هیچگاه آهنگ جدال با همسایگان نکرده

و همواره ساکن برجای مانده است. ایران دوران‌های پیروزی و کشورگشایی هم داشت. اما با اندک دقتی، در خواهیم یافت که در دوران مادی، خروج ایرانیان از مرزهای طبیعی خود برای دفاع از هستی خویش در برابر دولت جبار نینوا بود و در دوران شاهنشاهی پارسی، بنیانگذار آن حکومت، انسان کاملی است که بجهانیان طرز رفتار انسانی را می‌آموزد، و سلطنت اشکانی مولود دفاع جوانمردانه ایرانیان در برابر جانشینان اسکندر بود و سلسله مقتدر ساسانی بر اساس دفاع از سنن و آداب و دین ملی ایرانی پا گرفت و به خصوص در هیچ يك از کشورگشایی‌ها و جنگاوری‌ها، مگر در فتح نینوا، موضوع سرکوب کردن ملت‌ها مطرح نبود.

## دوره اسلامی

از دوره پیش از اسلام، برگردیم به دوره اسلامی. تمام قیام‌ها و جدال‌های ایرانیان با تازیان که از آغاز تسلط مسلمین بر این سرزمین آغاز شد و در قرن‌های دوم و سوم بشدت تمام امتداد یافت، در راه دفاع از شرف‌نژادی و تمدن و فرهنگ ایران و به ضد مردمی بود که خونریزی و سوگندخوردن در گرداندن آسیا از خون مردم و عمل سوگند خویش، برایشان امری عادی بود. و نابود کردن کتاب‌ها و مبارزه با فرهنگ ملی و درهم کوبیدن بناها و آثار برایشان نوعی از نمایش قدرت بود. پیداست که حاصل چنین قیام‌هایی، تعقیب و کشتار و از میان بردن کسانی بود که چنین غوغایی را در سرزمین‌ها برافراشته بودند. نبرد برای بجایماندن و ادامه داشتن در متن تاریخ و فرهنگ که با نبرد برای نابود کردن بنیان‌های فرهنگ و تمدن و از میان برداشتن ارزش‌های انسانی خطه‌ای از جان تفاوتی عظیم دارد.

با این تعریف، ایرانی‌درهمه مشکلات خردکننده تاریخ، ایرانی باقی‌ماند، اما نه همیشه از راه جنگ و ستیز، بلکه غالباً نخست از راه متمدن ساختن اقوامی که از بیابان‌های اطراف بر او تاخته و او را چند روزی با تکیاد از خود و ازار کرده بودند. سپس با مستحیل کردن آنان در خویش و سرانجام با توسعه قلمرو تسلط فرهنگی خود، هم بدست آن اقوام، زمانی که دیگر نسب و نژاد اصلیشان تغییر شکل داده و از صورت ابتدائی خود بیرون آمده و بصورت ایرانی شده‌ی خود تبدیل یافته بود. این ویژگی شکست‌ناپذیری را ایرانیان از راه جنگجویی و خونریزی و آدم‌کشی بدست نیاوردند، بلکه آنرا مدیون خوی صلح‌جوی و فطرت تمدن‌ساز و فرهنگ‌پرداز خود هستند. تحلیل خصلت نیکی، در اقوام ایرانی که بررسی آنها از کوروش بعد مورد توجه این قلم است ارتباط پیدا میکند به عوامل و عناصری که تشکیل‌دهنده خصلت و فضیلت ایرانی

ست، خصلت و فضیلتی که به شهادت تاریخ در شاهان که پیشوایان اخلاقی اجتماعی و نظامی اقوام ایرانی بوده‌اند همواره به اوج رسیده است. دلیل این ادعا تحلیلی است که تاریخ‌نویسان منصف از رفتار شاهان ایران نسبت به ملت خود و ملت‌های غالب داشته‌اند. در مورد دوم همان‌گونه که در آغاز این مقال رفت کورش پرشکوه‌ترین نمونه تاریخ است. نمونه‌ای که پس از گذشت دوهزار و پانصد سال هنوز میتواند عزیزترین و عظیم‌ترین سرمشق باشد.

در گذشته از عوامل اجتماعی، محیطی، تربیتی، فرهنگی و نوع روابط و نظام اجتماعی که زمینه‌های مستعد نیکی و انسان‌دوستی را در ملت می‌شکوفاند نگاهی به ایران باستان، تأثیر دستورهای کتابهای مقدس و عنصر روحانی ایجادکننده نیکی را که تا حدود زیادی متأثر از این دستور است، آشکار میدارد. دستورهایی که در کتابهای مقدس و رساله‌های دیرین ایران باستان درباره رادی و احسان و نوع دوستی و طرفداری از آنچه نیک و نشانه نیکی است خوانده‌ایم، نشان‌دهنده این معنی است که در مزدیسنا و سنت‌های پیروان آن نیکی کردن، اشاعه خصلت‌های نیک انسانی و دست ناتوانان گرفتن و با هموعان با برادری و جوانمردی رفتار کردن از جمله وظایف دینی بوده است. دستورهایی از این‌گونه که ریشه در زمینه‌های نیک قومی و ملی دارد، هنگامیکه در متن خصوصیات انسانی و اخلاقی ملتی بصورت احکام دینی و نوامیس شرعی شایع شد و رشد کرد، آن قوم را ناچار باوج نیکی و نیکوکاری خویگر میسازد و نوع دوستی و احسان و ایثار را جز، طبیعت و فطرت او میگرداند. قوم ایرانی از آن روزگاران پرشکوه که تعلیماتی از این دست را در روابط اجتماعی و انسانی خود لمس کرد بواقع و حقیقت نشان‌دهنده چنین خوی و فطرتی بوده است. اشاره به وقایع و شواهد تاریخی در مواردی از این‌گونه دشوار است زیرا به روزگاران قدیم و حتی در روزگاران نزدیک بما، تاریخ اغلب منحصر بوده است به بیان حوادث عظیمی که میان قدرت‌مندان بزرگ میگذشت: جدالها، کشتارها، غنیمت گرفتن‌ها، آتش‌زدنها، ویران کردن‌ها، کور کردن‌ها و برهم ریختن فرهنگها و اساس ارزش‌های انسانی.

آشکار است که در روزگاران گذشته کسی قلم بدست نیگرفت تا سرگذشتی راستین از مظاهر نیکی و نیکوکاری ملتها و شخصیت‌های تاریخی که در کیفیت حیات ملتها تأثیر داشته‌اند پدید آورد. زیرا که بشریت هنوز در چنین مرحله‌ای از ترقی نبود. با این حال اگر در بازگویی حادثه‌های تاریخی ملتی با اشاره‌هایی بر می‌خوریم که همراه حوادث عظیم، یعنی

۲ - باب اول، کتاب عزرا.

۳ - تورات، باب ۴۴.

## روحانیون بابل

همراه سرگذشت زورمندان و صاحبان قدرت بزرگ آمده باشد و نشان از نوع دوستی و رادی و بزرگواری روح قومی از اقوام جهان دهد. آنگاه بدین حاصل میرسیم که خصلت انسانی گفته شده، در بیان آن قوم، بعدی از شیوع رسیده بود که حتی می توانست در وقایع عظیم و حوادث بزرگ جنگ و فتح هم خودنمایی کند.

در میان حوادث تاریخی ایران و دیرسرگذشت های پادشاهان بزرگ که بیشتر آنان در مقام جنگجویی و جهانگیری و جهاننداری و بغایت ملت دوستی بوده اند، باشاراتی تاریخی بر می خوریم که بی تردید مایه مباهات و سربلندی است. رفتار و کرداری از این دست نشان دهنده خصلت ها و فضیلت های انسانی پرارزشی است که در دنیای نارسیده باستان در نهایت پختگی انجام شده است. اگر امروز میان ملت های ظاهراً متمدنی و مرفه، در بحبوحه ترقیات تربیتی و علمی و فنی دنیای معاصر، سخن از نوع دوستی و نوع پروری و انسانیت و دفاع از حقوق بشری و احسان و عناوینی از این گونه می رود، یا اعمالی در این زمینه انجام گیرد کاری تازه و اقدامی بی سابقه انجام گرفته است. بیشتر اجتماعات انسانی در روزگار ما بدرجه ای از کمال رسیده اند که جز این مردمیها و رادی ها از آن انتظاری نمیتوان داشت - تازه اگر غلبه خصلت های زشت انسانی مجالی دهد که اغلب نمی دهد - اما اگر در دنیای خونین باستان که فرمان شمشیر و حکم حکم ستمگر بود و اقوام بر سر اشغال منزلگاهها و چراگاهها باهم در می افتادند و در نهایت سنگدلی شهرها و آبادی ها را زیر ستم ستوران به خاک و خون میکشیدند، در دنیایی که عناد و دشمنی میان آدمیان حکم میکرد و قتل عام و غارت و کشتار بر سر اعتقادات دینی و یا برای جلب منافع مادی امری ساده و عادی و پیش پا افتاده بود، اگر ملتی خلاف این شیوه را بکار می بست، یعنی که در مقام پیروزی بخشنده و رؤوف و آزادمنش و جوانمرد و درباره عقاید و ادیان مردم بیطرف و آزاده باقی می ماند، لاجرم مایه ای پر توان از تربیت و بلندمنشی و آزاده خوئی داشت. بنابراین آنچه از اعمال شاهان و پیشوایان ملت ایران در تاریخ منعکس است و دلیل آزادگی و آزادمنشی آنان است، بجای خود نشانه ای شکوهمند از امتیازات نفسانی مردم ایرانی نیز میتواند بود. اما مهم اینست که در تمام قرون و اعصار شاهان ایران نمونه و الگوی نیکی و مروت و رافت و انسان دوستی بوده اند و بدلیل جریان دائمی جوهر نیکی در جوامع ایرانی در هر دوران آثاری بجا مانده که دلیل این ادعا است. این آثار را میتوان در تحلیلی کلی تر و وسیع تر از لوحه کوروش که نخستین اعلامیه حقوق بشری است و آزادی انسان را بشارت میدهد تا فرمان تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر آخرین اثر نیک شاهنشاهی ایران به بررسی کشید:

ورود کوروش به بابل طلب و نیاز اجتماعی بود و نه پیروزی و غلبه ای معمولی بر وال سرداران و سلاطین آن روز. تضاد اجتماعی حاکم بر آن سرزمین که حاصل ستمها و استثمار آشکار نبودند پادشاه بابل و اطرافیان او بود نجات دهنده ای را می طلبید که ستم را برافکند و تساوی و احترام به حقوق بشری را به جای آن بنشاند. این بود که ورود او به بابل بطلب مذهب و حتی فرمانی از جانب مردوک خدای خدایان تلقی شده در حقیقت ورود کوروش به بابل ورودیسا، نیکی و نبرد ضد بدی بود و نه ضد مردمی که به عادت آن روز و روزگاران بعد مغلوب می خواندند.

در کتیبه ای که از روحانیون بابل در باره غلبه کوروش بر نبونید پادشاه بابل و فتح آن شهر باقیست، کوروش پادشاه «آشان» (خوزستان کنونی) سلطانی عادل شمرده شد که بنابه میل مردوک رب الارباب بابل بدان شهر آمد. در این اعلامیه نوشته شده است که «نبونید پادشاه ظالم بابل در پرستش مردوک خدای خدایان مسامحه کرد و هر چه میکرد زیان شهر و شهریان بود. این ستم ادامه ای چنان وحشتناک داشت که آنان را رو به نیستی برده خدای خدایان از تضرع ساکنان شهر به خشم آمد و از ایالت آنان بیرون رفت. خدایان دیگر نیز بدلیل آنکه آنان را به بابل مردوک آورده بودند خشمناک از منازلشان بیرون رفتند. مردم استغاثه کردند و از مردوک تقاضای عطاوت داشتند. او به منزلی که تبدیل به خرابه شده بود و به مردم سومر و اکد که بمرده گانی تبدیل یافته اند نظر کرد و بر آنان رحم آورد. به همه کشورها نظر افکند و در جستجوی پادشاهی عادل برآمد که به قلب او نزدیک باشد، تا دست او را بگیرد. در این هنگام کوروش پادشاه آشان را نام برد و برای سلطنت عالم طلبید. . . . مردوک سرور بزرگ، مدافع و حامی پرستندگان خویش، با مسرت و به کوروش نگریست. به اعمال به قلب عدالت خواهم وی برکات خود را نازل کرد و بدو فرمان داد تا بجانب شهر وی (بابل) عزیمت کند، مانند دوستی رهبر او گردید. بی جنگ و جدال او را داخل شهر بابل کرد و شهر خود را از تعدی رهایی بخشید. نبونید شاه را که نسبت به مردوک بی حرمتی کرده بود بدست کوروش سپرد، همه اهالی بابل و سومر و اکد و بزرگان و فرمانروایان کوروش را تعظیم کردند و بوسه به پای او زدند، همه از پادشاهی وی خشنود شدند و شادی و شمع از چهره های آنان هویدا بود، همه در تقدیس سروری بودند که مردمان را زنده کرد و مردم را از نیستی و تیرم بختی رهایی بخشید»<sup>۴</sup>.

آنچه در این اعلامیه از نقطه نظر بحث ما که نیکی در خصلت شاهان ایران است جلب نظر میکند رضایت روحانیون

بابلی است از کوروش بدلیل آنکه برگزیده مردوک بود و نیز بسبب عدل و انصافی که او در معامله با مردم بکار برد و آنان را از ظلم و عدوان و فقر و تیرمختی رهایی داد و مطلب اساسی در رفتار کوروش با مغلوبین همین است و بس .

کتیبه دیگری که بامر کوروش نوشته شد و به «استوانه کوروش» معروف است مضامین کتیبه‌ای را که نام بردیم تأیید میکند . کوروش در این استوانه پس از مقدمه میگوید :

«وقتی بی‌جنگ و خونریزی وارد «نین تیر» (بابل) شدم با مسرت و شادمانی مردم در قصر پادشاهان بر سریر سلطنت نشستم . مردوک سرور بزرگ ، قلبهای مردم بابل را متوجه من کرد زیرا من همواره در اندیشه پرستش او بودم . لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد . من نگذاشتم دشمنی به سومر و اکد قدم بگذارد . وضع بابل و مکانهای مقدس آن مرا متأثر کرد و مردم بابل به اجرای مراسم دینی خود توفیق یافتند و از قید بی‌دینان رستند . من مانع خرابی خانه‌های آنان شدم و نگذاشتم هستی اهالی به غارت رود . مردوک ، سرور بزرگ ، از اعمال من خرسند شد و وقتی که مرتبه بلند الهی‌اورا از صمیم قلب تجلیل میکردیم ، به من که کوروشم و او را تعظیم می‌کنم و به پسر کمبوجیه و تمامی لشکر من از راه عنایت برکات خود را نازل کرد . پادشاهان که در تمام ممالک عالم در کاخ‌های خود نشسته‌اند ، از دریای بالا تا دریای پایین . . . و پادشاهان غرب که درخیمه زندگانی میکنند ، همگی باج‌های سنگین خود را آوردند و در بابل پاهای مرا بوسیدند . . . خدایانی که در این جاها زندگی میکردند بجایهای مذکور بازگرداندم تا همیشه در همانجا مقیم باشند . اهالی این محل‌ها را جمع کردم ، منازل آنها را از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را که ناپوئید به بابل آورده و مایه خشم خدای خدایان شده بود بامر مردوک ، سرور بزرگ ، بی‌آسیب به قصرهای آن بازگرداندم .»<sup>۵</sup>

همین خصلت است که عمل کوروش را در مورد یهودیان (آزاد کردن آنان و بازگرداندنشان به سرزمین خود) یکی از جوانمردانه‌ترین اقدامات او در تاریخ ثبت کرده است . این اقدام ، چه پیش از کوروش و چه پس از او ، در تاریخ کمتر نظیر داشته است . رفتاری که کوروش با قوم یهود پیش گرفت ، پس از او بوسیله چند تن از شاهنشاهان هخامنشی ادامه یافت و به همین دلیل است که نام شاهنشاهان هخامنشی ، در کتب عهد عتیق به کرات و با احترام آمده است .

احترام بآرمان‌های انسانی و کوشش در راه فضیلت و نیکی ، پس از هخامنشیان ، در سلسله‌های پادشاهی ایران ، همچنان ادامه یافت و پس از دوران‌هایی چند که نتوانست از حد متعارف برگردد به شهادت مظاهری که موجود است و هر کس از هر جای دنیا می‌تواند به آسانی شاهدش باشد ، در زمان پادشاهی شاهنشاه

آریامهر دگر باره به اوجی رسید که به یاد آورنده لوحه کوروش است .

در لوحه کوروش که نخستین اعلامیه حقوق بشر است . ندای تساوی حقوق انسان و آزادی واقعی را می‌شنویم که ایرمردی یارسی در اعصار و قرون سرداده است و پس از قرن‌ها ، می‌بینیم که ایرمردی دیگر ، زنجیر آزادی دهقانان می‌گشاید ، ندای آزادی برای آزادی برای همه ، دانش برای همه ، فرهنگ برای همه ، عدالت برای همه و بهداشت و اقتصاد و زندگی خوب برای همه را سر می‌دهد و به یاد می‌آورد عظمت دیرین ایران زمین را و شاهنشاه ایران پوینده راستین راه‌نیکی و عدل و انصاف و فرهنگ‌پروری است :

«گرامی‌ترین افتخارات تمدن و فرهنگ مردم این سرزمین وسعت و عظمت افکار و اندیشه‌های خیرخواهانه و بشردوستانه است . کورش بزرگ بنیانگذار شاهنشاهی ایران با صدور منشور آزادی خود این دفتر زرین را گشود ، نیاکان نیک‌اندیش ما هر یک بر گی‌بدان افزودند و این گنجینه گرانبهای تمدن بشری را بها سپردند .

ما با الهام از این اندیشه‌های بزرگ انسانی و با استفاده از تجاربی که از کار و خدمت سپاهیان انقلاب بدست آمده بود طرحی در راه تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی انسانها عنوان کردیم که در خانواده ملل جهان با حسن قبول تلقی و پذیرفته شد . مقرر داشتیم لژیون خدمتگزاران بشر با استظهار به عنایات خاصه ما ، تحت حمایت و سرپرستی عالیه ما برای تحقق هدفهای مقدس خود داوطلبان پاکدل را بخدمت دعوت کند و با تجهیز نیروی آنان و وسائل و روشهای پیشرفته امروز را در یکار با رنجهایی که بشریت را آزار میدهند بکار گیرد . شما این دعوت را پذیرفتید . امروز در این خانواده بیش از شصت هزار نفر داوطلب آماده خدمتگزاری بجامعه بشریت هستند .

نخستین خدمتی که شما داوطلبان ایرانی در سطح ملی برعهده گرفتید افتخار آمیز بانجام رسید . در این برنامه موفقیت شما در جلب همکاری و مشارکت مردمانی که بخدمتشان کمر بسته بودید شایسته کمال توجه است .

در خدمات دیگری که در پیش دارید قطعاً چون مهارت و صمیمیت و فداکاری در کار هست موفق و مؤید خواهید بود . خوشوقتیم که تاکنون منشاء خدمات بسیار ارزنده‌ای بوده‌اید و فرصت یافته‌اید که در سازندگی محیط و خدمت بامردم مشارکت داشته باشید .

۴ - نقل از تاریخ ایران باستان ، چاپ اول ، ص ۳۸۵ - ۳۸۶ .

۵ - نقل بانتخاب از تاریخ ایران باستان ، چاپ اول ، ص

۳۸۶ - ۳۸۷ .

سازمان اداری شما با مطالعات کافی و گامهای مطمئن طرح سازمانی را که جوابگوی احتیاجات و توقعات چندین هزار داوطلب باشد ریخته است و اساسنامه‌ای را که با توجه به پیشنهادات ما و مصوبات مجمع عمومی ملل متحد تدوین شده است مبنای گسترش خدمات شما در سطح ملی و بین‌المللی قرار خواهد داد.

سازمانهای عمومی کشور با اهمیت نقش لژیون و سهم شما داوطلبان در تأمین مشارکت بیشتر مردم در خدمات عمومی و رشد ملی توجه دارند و آماده هستند برای پیشرفت و انتشار این فلسفه بزرگ با شما صمیمانه همراهی و همگامی نمایند.»

این سخنان شاهنشاه آریامهر بود خطاب به اعضای لژیون خدمتگزاران بشر که روز بیست و سوم خردادماه ۱۳۵۰ در کاخ سعدآباد ایراد شد. یعنی، سه سال پس از تشکیل این لژیون که آخرین اقدام نیک برجسته و تاریخی بدوران شاهنشاهی ایران بود.

سه سال پیش از آن (۲۳ خردادماه ۴۸) شاهنشاه که خصلت انسانی و جوهر نیکی را از شاهنشاهان بزرگ ایران به ارث برده‌اند و در حقیقت تکمیل‌کننده منشور آزادی‌کورش پس از دوهزار و پانصد سال تاریخ عظیم شاهنشاهی ایرانند، طرحی در راه تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی انسان‌ها عنوان فرمودند که در پائیز همان سال در سازمان ملل متحد با حسن قبول تلقی شد و در اندک زمانی از مراجع مختلف این سازمان گذشت و در آذرماه سال پیش بدون رأی مخالف به تصویب ملل جهان رسید.

این، پس از قرن‌ها، جرقه‌ای از اندیشمندی شاهنشاهی ایران بود که جهانی را خیره کرد، زیرا که زمینه و پایه اقدامی بود به ضد بی‌دانشی و فقر و بخاطر آبادانی و فرهنگ، منتها، با اتحاد جهانی و بی‌آنکه در حدود و ثغور مشخصی محدود شود. در سازمان ملل متحد که با شگفتی و اعجاب به طرحی چنین با ارزش و انسانی می‌نگریست قسمت برنامه‌های عمرانی مسئول ترتیب اجرای تصویب‌نامه شد.

## هدف و آغاز کار

لژیون خدمتگزاران بشر با الهام از اندیشه‌های شاهنشاه و با توجه به مفاد و موازین مصوبات سازمان ملل متحد هدف اساسی خود را جهادی مؤثر در راه خدمت واقعی به عالم بشریت، مبارزه با فقر، گرسنگی، بیماری، جهل، بیسوادی، ستم و همچنین کوشش برای تأمین رفاه و آسایش مادی و معنوی انسانها تعیین کرد و موظف شد داوطلبان را بخدمت دعوت کند و با تجهیز نیروی عظیم آنان را بسوی تحقق هدفهای لژیون بکشد و بنیان لژیون چنین استوار شد:

روز بیست و سوم خردادماه سال چهل و هفت شاهنشاه آریامهر، وارث نیکی و فضیلت شاهنشاهان ایران در سخنان تاریخی خود در دانشکده هاروارد بنیاد و تشکیل لژیون خدمتگزاران بشر برای نخستین بار زمینه‌ای وسیع دادند و در بررسی جوامع بشری که نیازمند تشکیل چنین لژیونی است، فرمودند:

«جامعه کنونی ما بخلاف اجتماعی که دورنمای آن را در برابر خویش داریم، جامعه‌ای بیمار است و این بیماری در تمام سطح‌های آن به چشم می‌خورد. چه در سطح بین‌المللی چه در سطح ملی، چه در سطح‌های شهری و خانوادگی.»

«البته مقصودم این نیست که این بیماری فقط امروز بوجود آمده است، آنچه جامعه کنونی بشری را دچار تشنج و پیریشانی میکند، زاده عواملی است که ریشه مزمن دارد. محرومیت‌ها، تبعیض‌ها، ستمگریها، تعصبات، کینه‌توزیها و دشمنی‌ها، فقر، جهل، گرسنگی، بیسوادی، همه اینها بیماریهایی است که از گذشته برای ما بارز رسیده است. منتها تفاوت اساسی وضع امروز ما با گذشته، این است که اکنون ما دریافته‌ایم وجود این آفات امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست، درست بهمان ترتیب که دریافته‌ایم بیماری‌هایی از قبیل وبا و طاعون بلایائی آسمانی و غیر قابل اجتناب نیستند.

البته توجه بدین واقعیت، برای نوع انسان نگرانی و اضطرابی پدید آورده است که اتفاقاً همان مایه نجات او است. تا وقتی که پدران ما امری طبیعی میدانستند که در صورت بروز وبا و طاعون خود را بدست تقدیر بسپارند و در انتظار مرگ بنشینند، طبعاً حس سرکشی و عصیان نیز نداشتند. ولی ما اکنون این عصیان را داریم، زیرا بخلاف آنها این بیماری را با همه وحشت‌رانی آنها - چاره‌ناپذیر نمیدانیم، و بهمین جهت پیشاپیش بسراغ پیشگیری می‌رویم و در هنگام بروز اپیدمی، تمام افراد جامعه را برای مبارزه با آن بسیج میکنیم. نتیجه این نگرانی و این عصیان، این است که امروزه نوع بشر تقریباً گریبان خود را از این بلایا خلاص کرده است.»

شاهنشاه در این روز بزرگ به برافتادن رژیم‌های استعماری اشاره کردند، تفاوت کیفیت میان ملت‌ها را پیش کشیدند و باین نکته مهم از قول دبیر کل سازمان ملل اشاره داشتند که:

«بین سالهای هزار و نهصد و شصت تا هزار و نهصد و شصت و دو در حالیکه درآمد سرانه سالانه در کشورهای پیشرفته در حدود ۱۰۰ دلار افزایش یافته است، این رقم برای کشورهای در حال رشد به ۵ دلار هم فرسیده است.»

پس از آن پرداختن به مسئله بیسوادان جهان، تبعیض و تجاوز با آرزوی دنیای بهتر و راه رسیدن به هدف محتوای فرمایشات آن روز شاهنشاه بود. آنگاه شاهنشاه ایران برای طرح تر بشری و ارزشمند لژیون خدمتگزاران بشر بدین گونه

از بشریت رنجور تعریفی دقیق بدست دادند :

«همانطور که گفتیم - همه ما خوب بدین واقعیت وقوف داریم - امروزه صدها میلیون نفر از مردم جهان در سراسر روی زمین از بیماری ، از گرسنگی ، از جهل ، از تعصبات مختلف اجتماعی رنج میبرند . این مردم احتیاج بنکو کارانی دارند که با فداکاری و با روح بشردوستی بیاری آنها بشتابند. صدها میلیون مرد و زن و کودک و سالخورده در شمال و جنوب و شرق و غرب جهان دیده براه دارند تا مگر کسانی از راه محبت در رفع آلام آنها بکوشند ، و من یقین دارم که بموازات آنان میلیونها نفر نیز در همین شرق و غرب و جنوب جهان هستند که در قلب خویش آرزوی این خدمت بی شائبه انسانی را به هموعان خود دارند . میلیونها نفر هستند که آرامش روحی و رضایت وجدانی خویش را در این می بینند که احساس کنند بخاطر يك ایده آل عالی زندگی میکنند و در تلاش خویش از يك هدف واقعاً انسانی ، و بهمین دلیل مقدس ، الهام و نیرو میگیرند . »

پس از آن شله ایران در منتهای فضیلت بشری وحد عالی نیکی و خصلت های پر شکوه انسانی ندایی در دادند که بیاد آورنده ندای کوروش بود ، ندایی که قرن ها در انتظار آن میسوخت .

## لژیون خدمتگزاران بشر

« با توجه بدین واقعیت ، من امروز پیشنهاد میکنم که سپاهی بین المللی بنام لژیون خدمتگزاران بشر بوجود آید که در آن افرادی از هر کشور ، هر طایفه ، هر نژاد ، هر مذهب ، هر جنس ، هر سن ، در هر وضع اجتماعی و اقتصادی ، فقط با این وجه اشتراك که قسمتی از عمر خود را وقف خدمتگزاری بد نوع انسان کنند بوجود آید . و چون خواه ناخواه وجود مرکزی برای اداره کلی چنین نیروئی لازم است ، از این لحاظ بد سازمان ملل متحد یعنی سازمانی که بصورت بین المللی و بشری بوجود آمده است وابسته باشد .

البته این راه آسانی است که بگویند وقتی که چنین سپاهی بین المللی بوجود میآید حتماً شایسته است که کشور های مختلف جهان نیز قدمی ولو ناچیز در راه خلع سلاح بردارند و قسمتی

از حرفه جوئی را که بدین ترتیب حاصل میکنند در اختیار این سپاه جهانی بگذارند .

ولی تا وقتی که چنین روزی فرارسد ، میتوان امید داشت که چنین اقدامی اقلاً بصورت داوطلبانه انجام گیرد ، یعنی نه تنها افراد و سازمانهای بشردوست ، بلکه دولتها نیز از طریق سازمان ملل بصورت عطیه بچنین لژیونی که بخاطر سعادت نوع انسان ایجاد میشود کمک مالی کنند ، زیرا بهرحال هزینه زندگی و کار این افراد داوطلب می باید توسط سازمان ملل متحد تأمین گردد . »

« ازدوران امپراتوری روم تا همین عصر ما لژیونهای بسیاری بخاطر پیروزی نظامی پدید آمده است ، بیائید یکبار لژیونی بین المللی بوجود آوریم که هدفش پیروزی دریکار با دشمنان واقعی بشر یعنی با فقر ، با جهل ، با گرسنگی و با بیعدالتی های اجتماعی باشد . بگذارید تاریخ آینده گواهی دهد که نیروی معنوی خدمتگزاران بشر از قدرت هر سپاه و نیروی تخریبی هر اسلحه قویتر و پایدارتر است . بگذارید دردنیای مادی ما آلهائی که میخواهند خود را وقف خدمت بد بشریت کنند ، بدور هم گرد آیند و صدای معنویت را بگوش صدها میلیون از برادران و خواهران بی پناه و نومید خود در سراسر جهان برسانند . بگذارید در تاریکی خودخواهیها ، حسابگریها ، تبعیضها و سندها ، فروغ یزدانی ، از خود گذشتگی و فداکاری و نوع دوستی بدست چنین نیروئی بدرخشش در آید . بگذارید این گفته سعدی ، شاعر بزرگ بشریت ، بدست این افراد تحقق یابد که :

تو کز محنت دیگران بیغمی

نشاید که نامت نهند آدمی»

وبدینگونه می بینیم که این خط طولانی نیکی و خصلت های غریز بشری که از زمان کوروش بزرگ آغاز گردید و امتدادش را میتوان در صدها جلد کتاب دنبال کرد ، سرانجام از لوحه کوروش که عظیم ترین منشور بشری تاریخ است به لژیون خدمتگزاران بشر رسید که تنها راه رهایی انسان امروز از جهل و فقر و گرسنگی و بیماری و بی فرهنگی و در بدری انسانی است و از این رهگذر میتوان دریافت که شاهنشاهی ایران با آرمانهای والای انسانی ، پیوندی تا چه حد صمیمانه داشته است .



صراحی بشکل بط زیویه ۷۰۰ تا ۸۰۰ ق. م موزه ایران باستان

## ۹ «مرع صراحی»

نمونه‌هایی از دوهزاروپانصد سال حفظ سنت در هنر

محمدحسین سمسار  
رئیس موزه هنرهای تزئینی

از جهان پرتو افشانده ، وزمانی نیز در چنگال تیرگیها بیفروغ  
و کم نور گشته ، اما هرگز هیچ تندبادی نتوانسته است آن را  
خاموش سازد . راستی چرا ؟

سده‌های بسیار است که مشعل فرهنگ ایران را همواره  
روشن و تابناک می‌باییم .  
اگرچه این مشعل گاهی چون خورشید بر بخشی بزرگ

چرا هیچ سیلاب بنیان بر انداز، و هیچ گردباد ویرانگری  
این مشعل را نتوانست خاموش سازد؟

از آن زمان که تاریخ و تاریخ نویسی از صورت افسانه پردازی  
و شرح احوال نویسی خارج شده، و دانستنیهای چون جامعه شناسی،  
مردم شناسی، باستان شناسی، تاریخ هنر و حتی ریاضیات  
و بسیاری از دانش های دیگر بخدمت تاریخ نویسی درآمده،  
همه جویندگان راستین تاریخ، همواره این پرسش را از خود  
و دیگران کرده اند.

چرا رویدادها و تاخت و تازها، و دیگر گونیهای دینی  
و سیاسی هیچیک نتوانست مشعل درخشان تمدن و فرهنگ ما را  
خاموش سازد؟

ریشه این پایداری را باید در ایمان فرد فرد ملت ایران  
جستجو کرد.

هر ایرانی همواره نگهبانی بوده، بر آنچه بوطن او تعلق  
داشتند. نگهبانی از جان گذشته که هیچ عاملی در ایمان او رخنه  
نکرده است.

و همین نگهبانان با ایمان بوده اند که با پاسداری در حفظ  
آداب و رسوم، و سنن ملی، سرزمین خود را با همه ویژگیهای

آن در برابر سیلابهای بنیان کن و رویدادهای سهمناک استوار  
داشته اند. بنابراین بخوبی آشکار است پاسخ پرسش گذشته را  
در نهاد ملت ایران باید جستجو کرد.

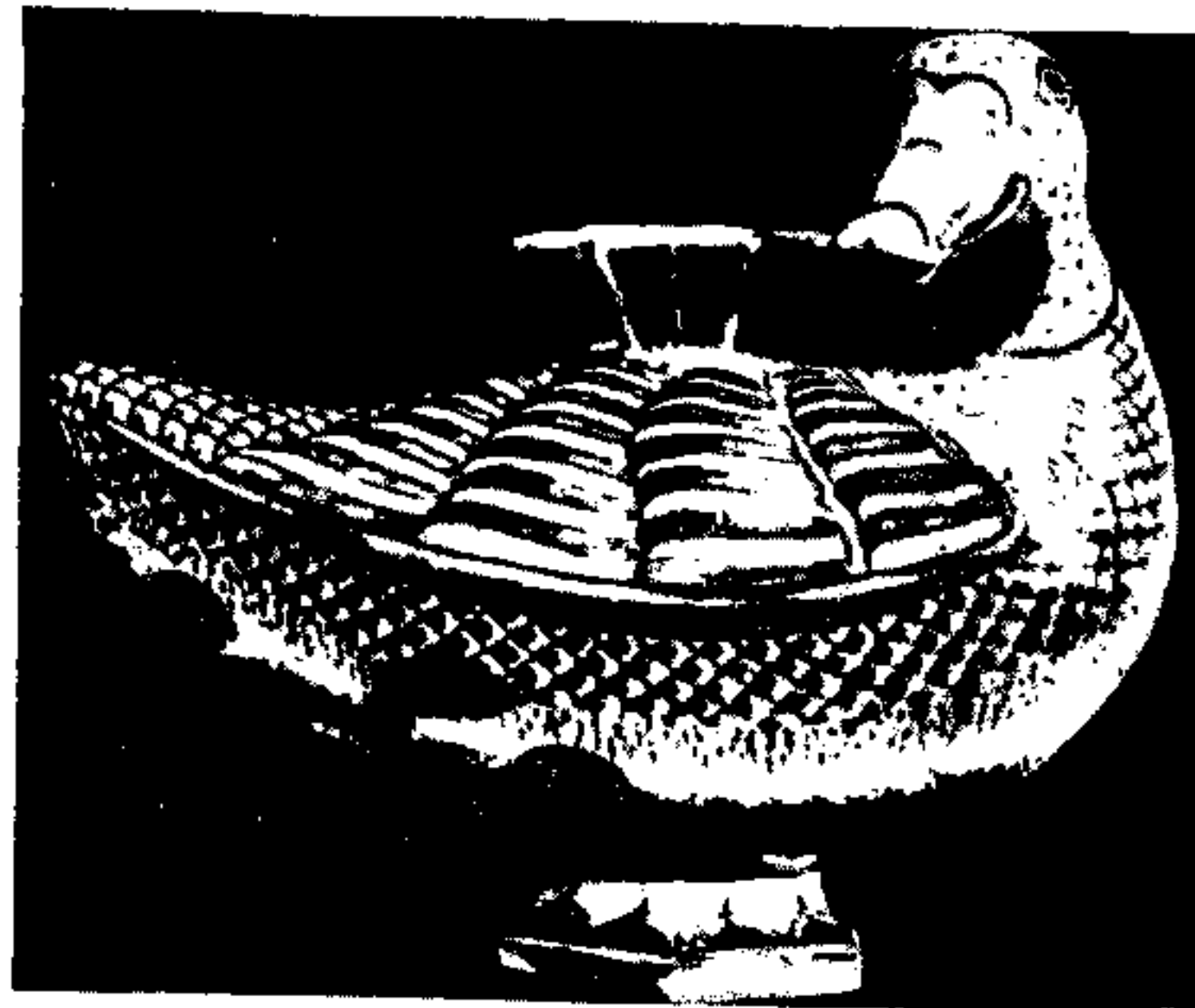
عشق بمیهن و آنچه مربوط بمیهن است، عشق به مرز و بوم  
پدران خویش، و سنتها و رسوم که میراث پدران ما بوده است.  
اگر میهن ما و ملت ما باقی ماند بدان سبب بود که نه تنها  
ملت ما در برابر هیچ نیروئی مغلوب نشد بلکه همیشه نیروی  
غالب را در خود جذب کرد.

این استواری و پایداری را چه کسانی پدید آوردند؟  
تنها شمشیر بثران سردارانی چون سورها، ابو مسلم و بابک  
خرم دین سبب این استواری شد، و یا اندیشه توانای اندیشمندانی  
چون یزرگمهر و فضل بن سهل سرخسی؟

آیا گفتار دل انگیز رودکی، و فردوسی و حافظ و یا با  
سرانگشت هنر آفرین محمد بن علی فارسی (ابن مقله) و کمال الدین  
بهزاد و رضا عباسی این پایداری را نیرو بخشید؟  
پاسخ باین سؤالات بسیار دشوار است.

همانگونه که پاسخ باین پرسش، که در یک نبرد میهنی  
بخش اصلی پیروزی از آن کیست؟ سرباز بی نام و نشانی که جان

صراحی بشکل بط - سده دهم هجری



صراحی بشکل بط - موزه آرمیتاژ سده هفتم یا هشتم میلادی

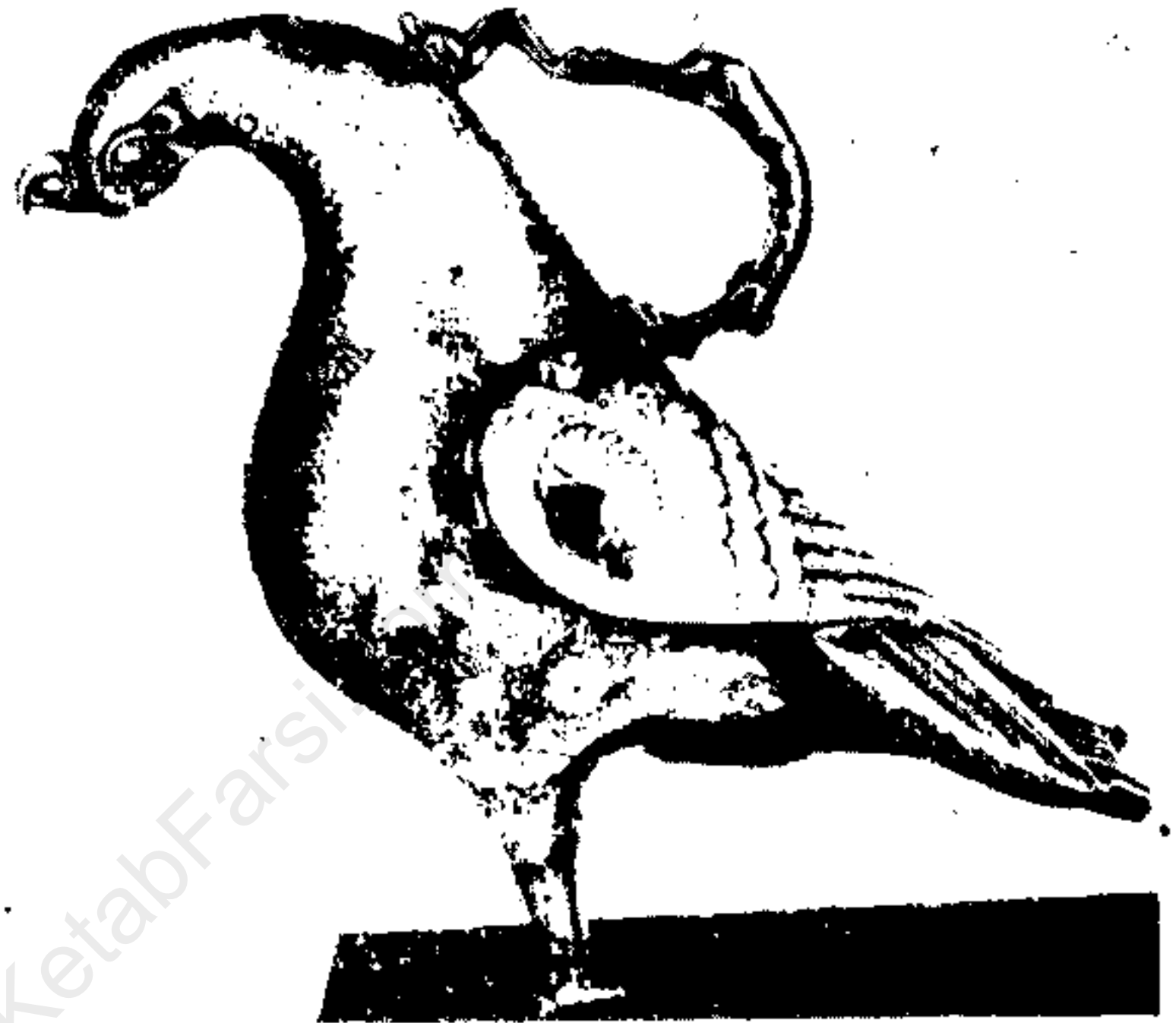


خود را فدا میکند، و پیروزی را با خون خود میخرد؟ یا سرداری که رهبری جنگ را بدست دارد؟

این پرسشی است که یافتن پاسخ آن بسیار سخت است. شاید گفته شود که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، و این یکی بدون آن دیگری کاری از پیش نخواهد برد. در اینجا ما در جستجوی آن نیستیم تا بگوئیم سهم نخستین

بدین سان سرزمین ما با همه ویژگیهای فرهنگی و ملی خود، در برابر سیلابهای بنیان کن، و رویدادهای سهمناک استوار مانده است.

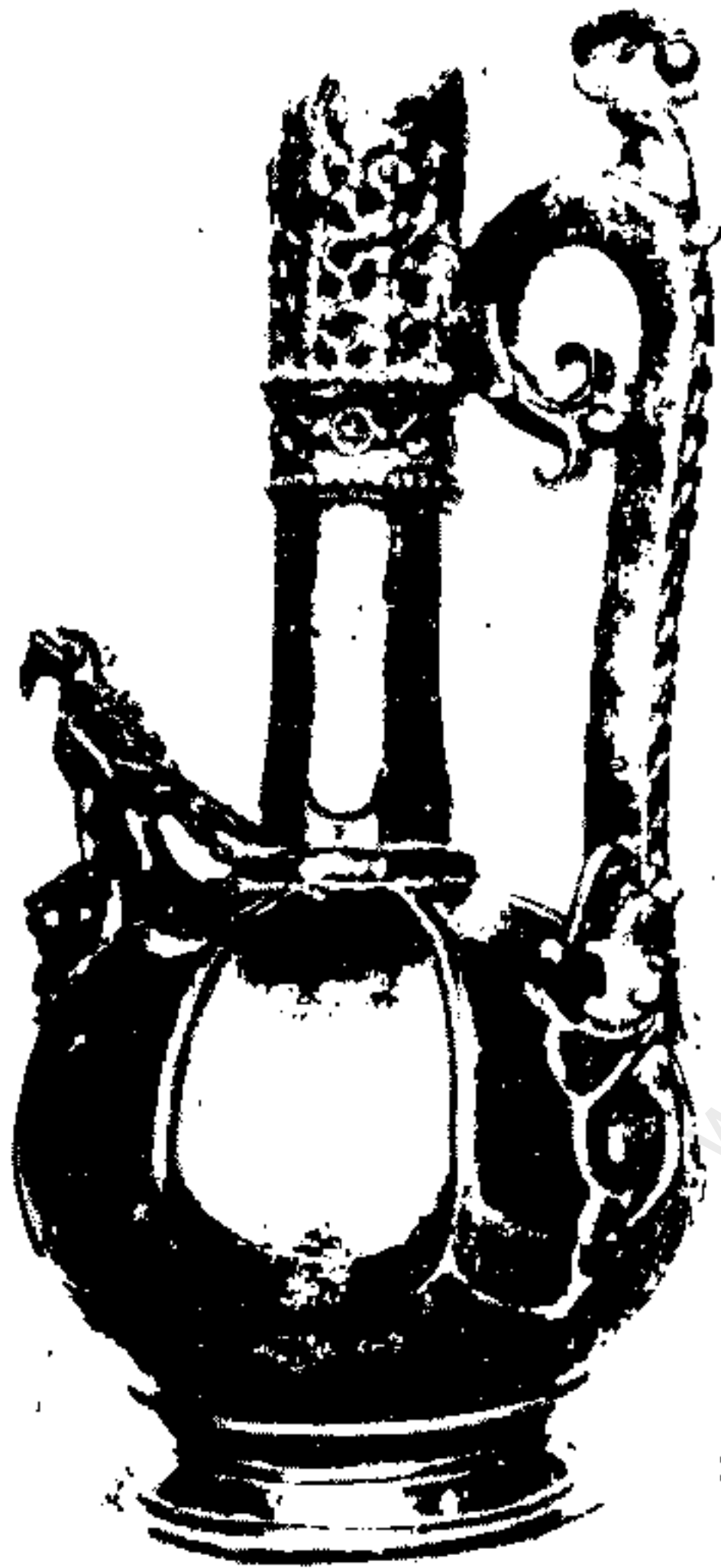
این استواری آسان بدست نیامده هر قطره خون ایرانی که در پهنه دشت ایران بزرگ، یا دور از این سرزمین ریخته شده قطره روغنی بوده است که این مشعل را فروزان نگاه داشته،



راست: صراحی بشکل مرغ - موزه ارمیتاژ سده هفتم میلادی  
چپ: صراحی با لوله بشکل مرغ - موزه ارمیتاژ سده هشتم میلادی

صحنه مقابل راست: صراحی با لوله بشکل خروس - موزه قاهره  
سده هشتم میلادی

چپ: صراحی با نقش مرغ - سده هفتم موزه ارمیتاژ



21

و هر مغز اندیشمندی که اثری از خود در درازای تاریخ ایران برجای گذاشته، و یا سرانگشت توانای هر هنرمند نامور یا گمنامی که اثری هنری بوجود آورده، خشتی بوده است که این کاخ استوار را برپای داشته است.

همه ایرانیان چه آنانکه در مرزهای گسترده شاهنشاهی داریوش بزرگ نیزه های پارسی را در کشورهای دور بدوش

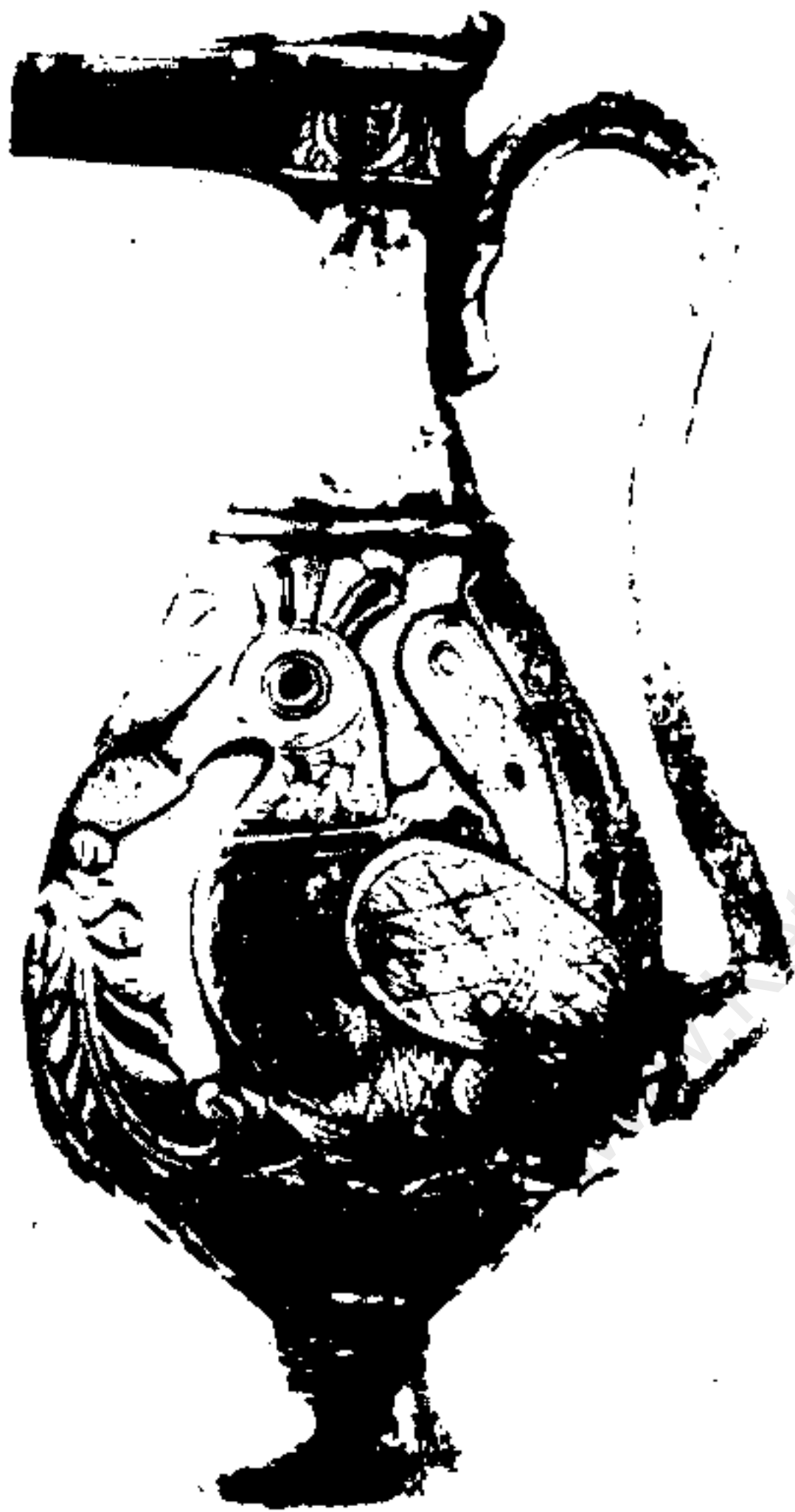
یا بیشترین از آن کیست؟ زیرا همه در جستجوی وثکایوی رسیدن بیک هدف بوده اند. بلکه بر آنیم که بگوئیم فرد فرد ملت ایران در این استواری و پایداری شریک بوده اند. هر ایرانی در سراسر تاریخ چند هزار ساله ایران، سربازی جانفشان بوده تا آنچه را که از پدران خود باز یافته بفرزندان خود سپارد.

کشیدند. وجه ایرانیانی که تمدن اسلامی را که خمیرمایه آن فرهنگ ایرانی بود تا سرحد چین، و دل آفریقا، و مرکز اروپا گسترش دادند، همه درپایداری و بقای ملیت و ملت ما شریکند.

مورد گفتگوی ما در اینجا آنست که بگوئیم هنر ایرانی چه سهمی در روشن نگه داشتن این مشعل فروزان داشته،

و هنر ایران داشته‌اند، هنرمندان فلزکار و سفالگر و دیگر هنرمندان در بقای فرهنگ و هنر ایران دارند.

اگرچه گروه اول نام آور شده و گروه دوم در گمنامی مانده‌اند. در اینجا است که باید سهم گروه دوم را فراموش نکرد، زیرا درپایداری تمدن و فرهنگ وطن ما آنان نیز سهمی بسزا دارند. از این گروه هنرمندان اگرچه بجز معدودی بقیه نامی



در تاریخ ما ندارند، اما آثار آنان گواهی است بر کوششی که در راه روشن نگه داشتن مشعل تمدن کشور ما کرده‌اند، و لازم است که بر کوشش آنان ارج بسیار نهیم، یادشان را گرامی داریم. وفاداری بسنت‌های هنری یکی از ویژگی‌های هنرمندان ایرانی بوده، و این وفاداری خود یکی از پایه‌های استوار ماندن ملت ایران در برابر رویدادهاست.

و هنرمندان ایرانی چگونه و با چه شیوه‌ای عصاره وجود خود را روشنگر این مشعل پاک و درخشان ساخته‌اند. فرهنگ و تمدن مجموعه‌ایست از عوامل مختلف، و پدیده‌های فکری و هنری و مادی و معنوی که مکمل یکدیگرند و نمیتوان هیچ رشته‌ای را بر رشته دیگر برتری داد. همان سهمی که شاعران و نویسندگان در بقای فرهنگ

در اینجا است که ارج و ارزش هزاران هنرمند گمنامی که با وفاداری نسبت به سنتهای اصیل هنری پدران خود، پایه و استقلال و سرافرازی ملت و کشور ما را استحکام بخشیده‌اند روشن می‌شود. گفتیم که ایرانیان همواره کوشیده‌اند تا شخصیت و ارزش راستین خود را نه تنها محفوظ دارند بلکه بر غالبین نیز تحمیل کنند و پیوسته در این راه پیروز بوده‌اند.

نقش هنر و آثار هنری و خلق آثاری که بر پایه آداب و سنن و رسوم ملی استوار بوده‌است در بقای تمدن و فرهنگ ما بسیار پرازش است، و اگرچه در گذشته کمتر باین اصل توجه شده و حتی مورخین کشور ما به هنرمندان کمتر توجه کرده، و چهره بسیاری از آنها را گرد فراموشی پوشانده، اما آثار آنان گواه تلاش آنها است.

دامنه گسترده هنرهای دستی، همیشه یکی از جویانگه‌های هنرنمایی هنرمندان ایرانی، و جلوه گاهی برای آداب و رسوم و سنت‌های هنری میهن عزیز ما بوده‌است. و این سنت گرایی

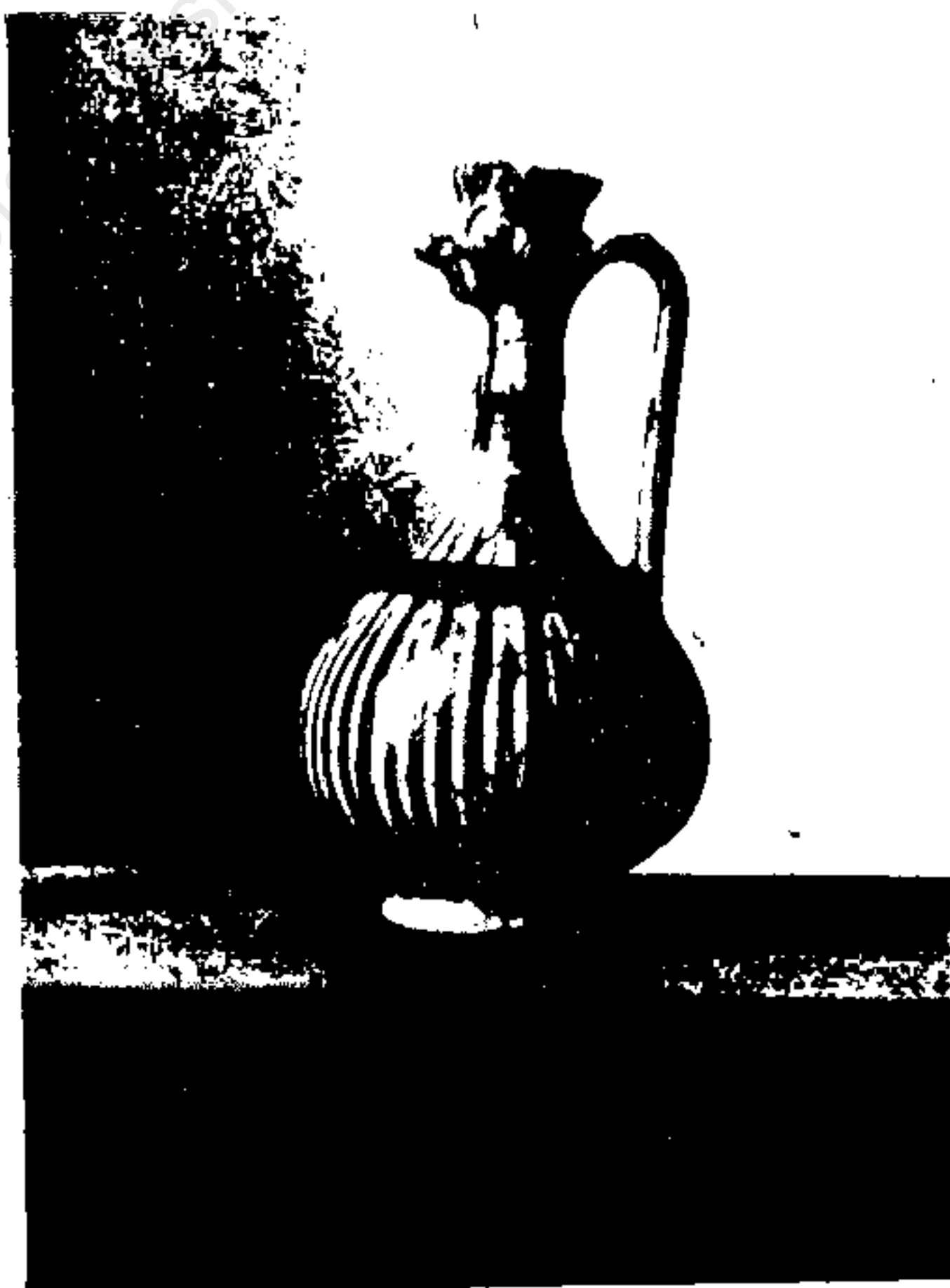
هنرمندان خود از پایه‌های اصلی پایداری و بقای فرهنگ و هنر کهن ایران می‌باشد.

هنرمندان این مرز و بوم در سخت‌ترین روزگارها کوشیده‌اند تا آثاری پدید آورند که نمایشگر فرهنگ پاک ایران باشد.

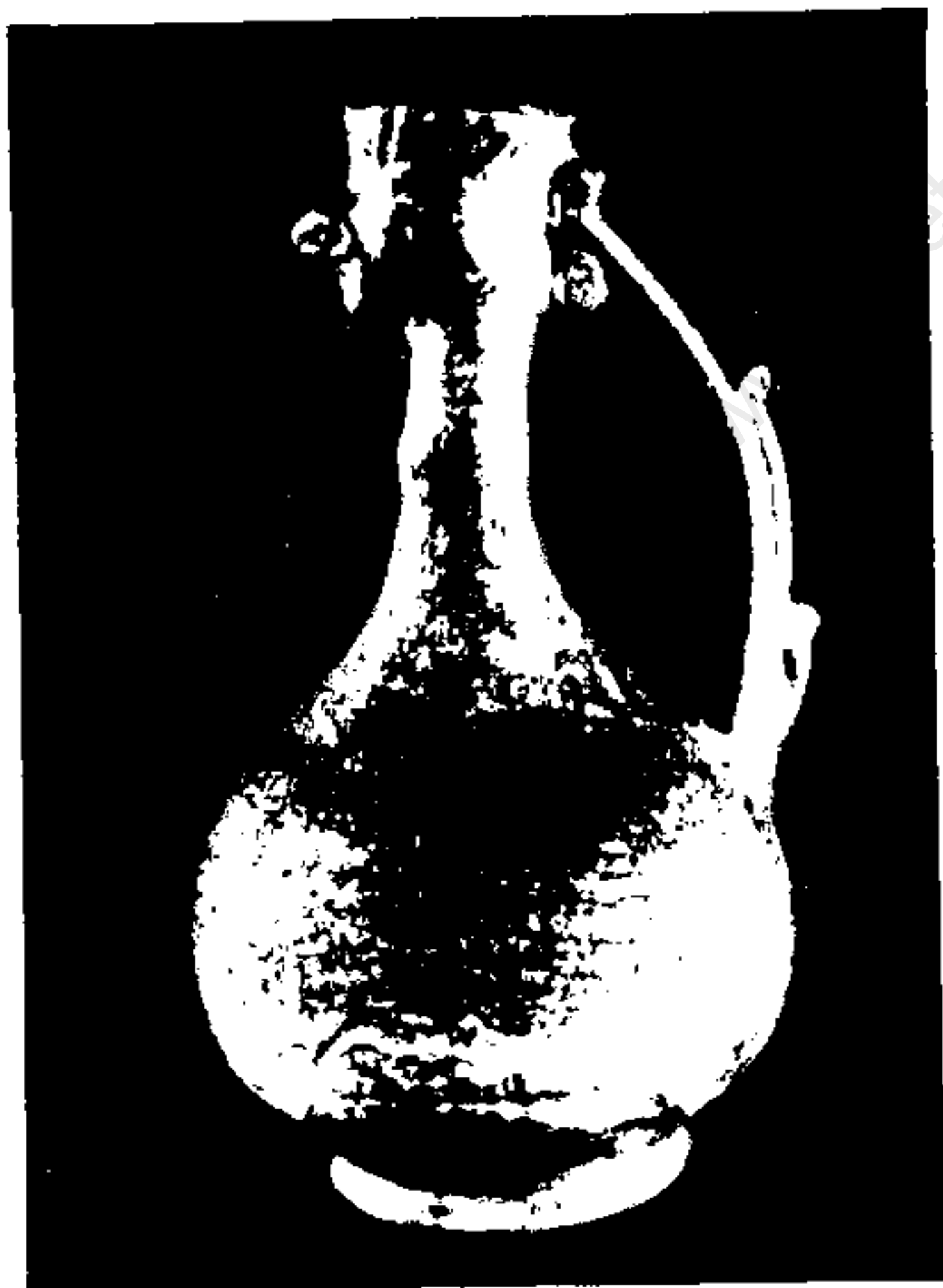
بر ماست که کار آنها را ارج نهیم و در شناسایی و شناساندن آن بکوشیم.

در اینجا ما بر آنیم که در پیرامون گونه‌ای صراحی ایرانی گفتگو کنیم که از سده‌های بسیار دور تا همین چندی پیش، در ایران متداول و مرسوم بود، و هنرمندان ایرانی به پیروزی از سنت پدران خود آثاری بهمان شیوه و شکل پدید می‌آوردند. این گونه صراحی که باعتبار شکل آن در ادبیات فارسی «بهرغ صراحی» مشهور است گاهی بشکل مرغابی «بط» و زمانی بشکل خروس و یا پرندگان دیگر ساخته می‌شده‌است. گونه اول را «بط باده» یا «بط شراب» و گونه دوم

صراحی سفال لعابدار بشکل خروس - گرگان



صراحی سفال لعابدار سده ششم - گرگان - خزانه ایران باستان



را بطور کلی «مربع صراحی» می‌نامیده‌اند.

باین دو نام در ادبیات پارسی بسیار برمیخوریم، اما شاید کمتر توجه شده که این گونه صراحی از کی در ایران ساخته شده است. و شاید باشند کسانی که این دو نام را تنها در اشعار خوانده یا شنیده‌اند و هرگز این دو گونه را ندیده‌اند، و با آنها که دیده‌اند هرگز نپنداشته‌اند که نام آنها در زبان پارسی جد بوده است.

مدارک موجود نشان می‌دهد که ساختن اینگونه صراحی در ایران سابقه‌ای کهن دارد، و آنچه تردید ناپذیر است اینکه، از هزاره اول پیش از میلاد اینگونه صراحی‌ها در ایران متداول بوده است. یکی از نخستین نمونه‌های اینگونه صراحی، بطی است که از حفاریات زیویه در کردستان بدست آمده و در اوایل هزاره اول پیش از میلاد ساخته شده است، و هنرمند با رنگ - آمیزی بدنه بط کوشیده است که پروبال آنها مجسم سازد. (شکل ۱)

دومین نمونه بطی از جنس برنز (شکل ۲) با پروبال رحسته قلمزده زیما که دم آن بدست تبدیل شده است.

این بط اگرچه بایستی بس از دوره ساسانی ساخته شده باشد، اما ویژگیهای فلزکاری عصر ساسانی را بخوبی نشان میدهد. (دهانه قیفی شکل پشت بط که محل ریختن باده در آن بوده شکسته است). زمان ساختن این بط باید اواخر سده هفتم و یا آغاز سده هشتم میلادی باشد و این خود نشان میدهد که اینگونه صراحی در دوره ساسانی رواج داشته است.

از این بط که بگذریم متأسفانه تا دوره صفوی بطی چون دوبط یاد شده در دست نیست. اما شواهد ادبی بسیار در دست است که اینگونه صراحی در ایران متداول و معمول بوده است. در فرهنگهای فارسی اینگونه صراحی را «بط می»، «بط باده»، «بط شراب»، «بط صمها»، «بط سرخاب زای» و غیره نامیده‌اند و همه فرهنگها نوشته‌اند که گونه‌ای صراحی است که

صراحی سفال لعابدار دویسته - گرگان سده هفتم ه. موزه ایران باستان

صراحی سفال لعابدار - سده هفتم - هشتم ه. سلطان آباد - موزه ایران باستان



بصورت بط سازند<sup>۱</sup>، شعرای ایران نیز در وصف این گونه  
صراحی اشعار بسیار سروده‌اند و ابیات زیر نمونه‌هایی است  
از این اشعار:

منوچهری شاعر سده پنجم هجری گوید:

مطرب سرمست را باز هوش آوردنا  
در گلوی او بطی باده فرو کردنا<sup>۲</sup>

\*

و این بیت از شیخ اجل سعدی:

می لاله‌گون از بط سرنگون  
روان همچنان که بط کشته خون<sup>۳</sup>  
که نشان‌دهنده رواج بط باده بروزگار اوست.

امیر خسرو دهلوی گوینده سده هشتم هجری نیز در  
حسرو شیرین خود از بط باده یاد میکند و میگوید:

برسم خسروان مجلس برآراست  
خردمندان نشستند از چپ و راست  
نسیم می شد اندر جانوازی  
درآمد ساغر اندر بوسه بازی  
بیاله برد بر رسم ظریفان  
زمین بوس صراحی بر حریفان  
خرامان گشت ساقی باده در دست  
وی از می مست میخواران از او مست  
زهر سازیکه در آواز می شد  
سر قمرابه‌ای می باز می شد  
شده در دلشکافی زخمه زار  
بدلدوزی شده ابریشم تار  
بطان باده و مرغان آتش  
ز شادی گریه میکردند خوشخوش<sup>۴</sup>

شاعر آسمانی حافظ شیرازی نیز در غزل مشهور خود بمطلع:  
رسید مرده که آمد بهار و سبزه دمید  
وظیفه گر برسد محرفش گل است و نبید  
به بط شراب اشاره میکند و میگوید:

صغیر مرغ برآمد بط شراب کجاست  
فغان فتاده به بلبل نقاب گل که درید<sup>۵</sup>؟

این بیت نیز از ساقی‌نامه منسوب باوست:

بیا ساقی از باده پر کن بطی  
معنی کجائی بزنی بر بطی

این بیت نظیری نیشابوری (در گذشته سال ۱۰۲۳ هجری)

نیز درباره بط می است:

ما برکناره تشنه یک گوش ماهییم<sup>۶</sup>  
طوفان گذشته از شط خم در گلوی بط<sup>۷</sup>

در دیوان<sup>۹</sup> شاعر توانا صائب تبریزی (در گذشته سال

۱۱۹۸ هجری) نیز به «بط باده» بسیار بر میخوریم:



صراحی بشکل خروس - سفال لعابدار - ری سده ششم هجری

از میکده چون خواب برآیم که بط می  
از گرمی هنگامه کبابست در اینجا

\*

ز چشم بد خرابات مغان را حق نگهدارد  
که دارد هر بط می شیر مرغ و جان آدم را

\*

سرود مجلس ما جوش مستی ازل است  
بط شراب در اینجا خروس بی محل است

\*

تا چند پی کبک بکھسار در آئی  
در پای خم امروز شکار بط می کن

\*

تشنه باده توحید بر آن رند حلال  
که بط باده کم از مرغ حرم نشاند

این ابیات از شعرای ایران بخوبی نشان میدهد که در زمان  
آنها «بط باده» بکار میرفته و گرمی بخش بزمگه مردم بوده است.

بخش قیفی شکل این صراحی نیز شکسته است که محل آن در تصویر دیده میشود.

گذشته از آن که صراحی‌ها را بشکل مرغ میساختند، بکار بردن مجسمه با تصویر مرغ برای تزئین صراحی در دوره ساسانی بسیار رایج بوده است. در شکل ۵ و ۶ دو صراحی برتری دیده میشود که علاوه بر تزیینات برجسته بدنه و گلولوله آن بشکل مرغ ساخته شده است. شکل شماره ۷ صراحی دیگری است که بر بدنه آن تصویری از مرغ کنده کاری شده است.

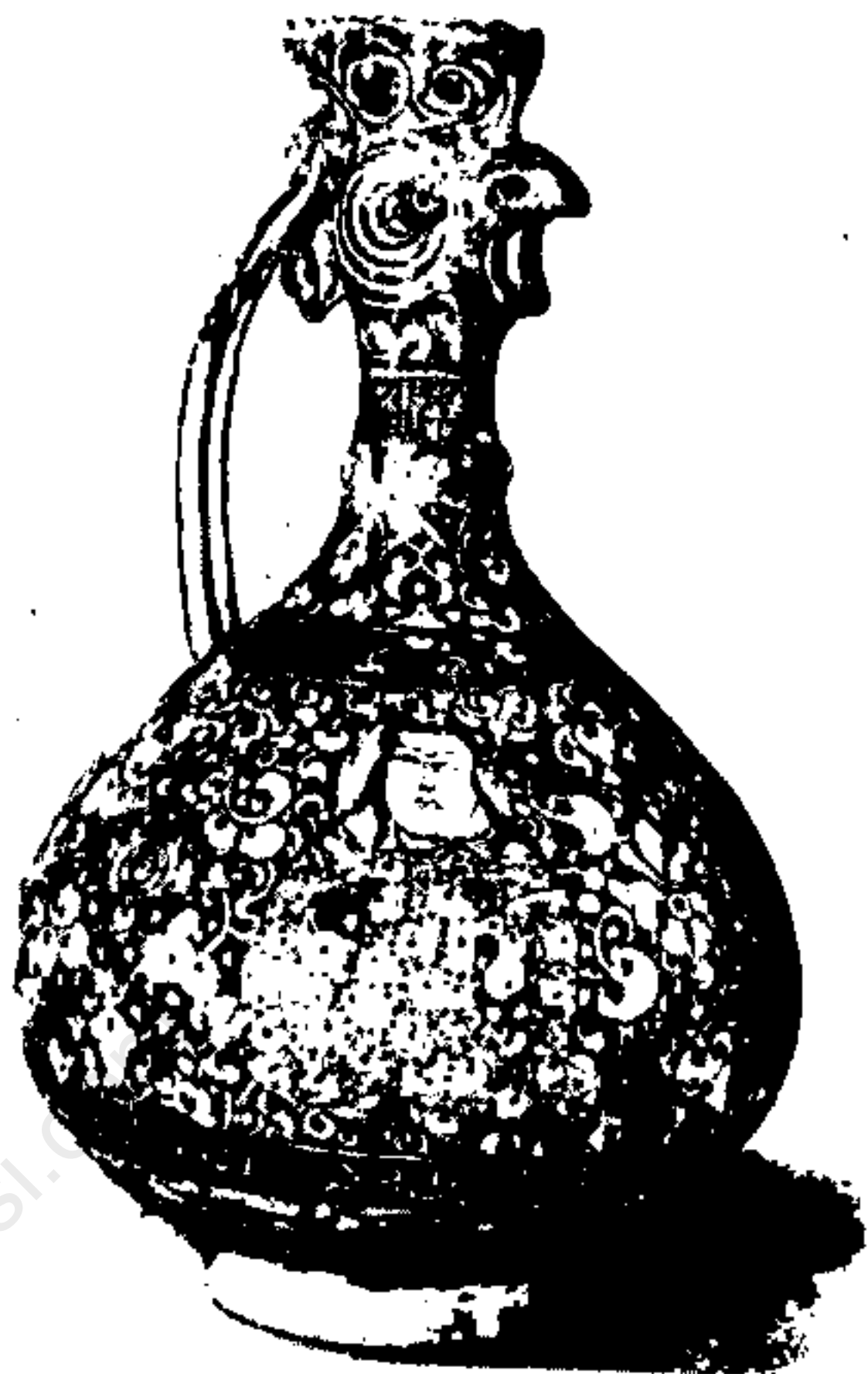
در میان آثار دوره اسلامی باینگونه صراحی‌ها بسیار برمیخوریم، که نمونه‌های آن شرح زیر است:

- ۱ - صراحی سفال لعابدار ترك ترك بشکل خروس (شکل ۸) کارگران، سده ششم هجری، موزه اصفهان.
- ۲ - صراحی سفال لعابدار ساده بشکل خروس (شکل ۹) کارگران، سده ششم هجری، موزه ایران باستان.
- ۳ - صراحی سفال لعابدار دو پوسته، کارگران، سده هشتم هجری، موزه ایران باستان (شکل ۱۰).
- ۴ - صراحی سفال لعابدار سده هفتم یا هشتم هجری، کار سلطان آباد، موزه ایران باستان (شکل ۱۱).
- ۵ - صراحی سفال لعابدار بشکل خروس، کاری سده ششم هجری (شکل ۱۲).
- ۶ - صراحی سفال لعابدار بشکل خروس، کار کاشان سده هفتم هجری (شکل ۱۳).

در ادبیات پارسی نیز بایات فراوانی از شعرای دوره‌های مختلف برمیخوریم که نشان‌دهنده این موضوع است، که «مرغ صراحی» در دوره‌های گوناگون ساخته میشده و بین مردم رایج و مورد استفاده بوده است.

- ۱ - ن. ک. بفرهنگهای فارسی چون فرهنگ معین، آندراج، لغت‌نامه دهخدا و جز آن.
- ۲ - ن. ک. بواژه بط در لغت‌نامه دهخدا.
- ۳ - کلیات سعدی، ص ۲۴۸ - تصحیح مرحوم فروغی.
- ۴ - خسرو شیرین چاپ شوروی، ص ۶۷.
- ۵ - دیوان حافظ چاپ انجمن شیرازی.
- ۶ - تذکره میخانه ساقی‌نامه حافظ.
- ۷ - گوش‌ماهی گوندای ساغراست و در فرصتی دیگر پیرامون گونه‌های دیگر صراحی و ساغر در ایران مطالبی خواهیم داشت.
- ۸ - ن. ک. بواژه بط در لغت‌نامه دهخدا.
- ۹ - دیوان صائب تبریزی - بکوشش امیری فیروزکوهی - چاپ خیام.

\* آقای سیدعلی امام شوشتری در کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی» زیر واژه «بط» می‌نویسد:  
«از این بط‌ها تا چندی پیش در برخی خاندانهای شوشتر وجود داشت که ساخت همان شهر بود و آنها را (گردن قاز) می‌گفتند» ص ۸۸ چاپ انجمن آثار ملی.



صراحی بشکل خروس - سفال لعابدار - کاشان - سده هفتم هجری

و پسین بطی که از آن یاد میکنیم بطی است از جنس چینی که در سده دهم هجری در ایران ساخته شده است (شکل ۳).  
چه بسا که در گوشه و کنار کشور عزیز خود ما، و یا در میان آثار تمدن ایران عزیز در دیگر کشورهای جهان، نمونه‌های بسیار از اینگونه بط‌ها موجود باشد که تاکنون ناشناخته مانده باشد\*.

گونه دیگری از صراحی‌ها چنانکه گفتیم بطور کلی بشکل مرغ ساخته شده‌اند، اینگونه صراحی‌ها گاهی با دسته و زمانی بدون دسته‌اند.

کهن‌ترین نمونه‌ای که از اینگونه صراحی در دست داریم، صراحی برتری دسته‌داری است که حدود اواخر سده هشتم میلادی، یعنی پس از ساسانیان، اما بسبب و شیوه کامل ساسانی ساخته شده، و در موزه برلین نگهداری میشود. (شکل ۴).

خاقانی شروانی شاعر گرانقدر سده هفتم هجری ابیات  
 زیر در وصف «مرغ صراحی» دارد:  
 گوهر می آتش است ورد خلیلت بخوان  
 «مرغ صراحی» گیل است باد میحش بدم  
 \*

در چه ساقی گرفت «مرغ صراحی» بدم  
 ز آتش صبح اوفتاد دانه دانه بقات  
 \*  
 و در بیت بسیار زیبای زیر «مرغ صراحی» بطوطی تشبیه  
 می کند:

رأس : صراحی شکل مرغ از شیشه ، کار شیراز ، سده ۱۱ هجری      میان : صراحی شکل مرغ از شیشه ، کار شیراز ، سده ۱۲ هجری  
 چپ : صراحی شکل مرغ از شیشه ، کار شیراز ، سده ۱۲ هجری



صراحی شد بچشم مست هشیار  
چو طوطی سبزرنگ و سرخ منقار

✱

«مرغ صراحی» کنده پر برداشته يك نیمه سر  
وز نیم منقار دگر یاقوت احمر ریخته  
این بیت اشاره ایست روشن بصراحی هائی که نمونه آن  
در شکل ۷ مشاهده میشود.

و این دوبیت زیبا نیز از خاقانی است:

آمد بچمن مرغ صریحا بشغب  
جان تازه کن از «مرغ صراحی» بطرب  
چون بینی هردو مرغ را گل بر لب  
منشین لب گل جوی و لب جوی طلب

و نظامی گنجوی گوینده شیرین سخن پارسی در وصف مجلس بزم  
خسرو گوید:

یکی شب از شب نوروز خوشتر  
چو شب کز روز عید اندوه کش تر  
سماع خرگهی در خرگه شاه  
ندیمی چند موزون طبع و دلخواه

صراحی چون خروسی ساز کرده  
خروسی کو بوقت آواز کرده  
ز رشك آنخروس آتشین تاج  
گهی تیهو بر آتش گاه دراج

اشاره نظامی گنجوی بصراحی خروس شکل و نمونه هائی  
چون صراحی های شماره ۵ و ۹ تا ۱۳ نشان دهنده این موضوع  
است که بیشتر صراحی ها بشکل خروس ساخته شده اند.  
عارف بلندپایه و شاعر توانا عطار نیشابوری در خسرو نامه<sup>۱۲</sup>  
خود بهنگام وصف جشن خسرو گوید:

نشسته شاه رومی همچو جمشید  
بسر بر افسری روشن چو خورشید  
بزرگان و وزیران معظم  
همه بر پای مانده دست بر هم

بسر بر نوخطان تاج مکمل  
کشیده حلقه چون خط مسلسل  
بدست آورده هریک جام زرین  
چو ماهی کاورد بردست پروین  
ز گلبن تا بگلبن می گرفته  
ز رنگ می رخ گل خوی گرفته

شراب زهرگین شکر فشانده  
ز می «مرغ صراحی» پر فشانده

صراحی همچو مرغان سحرخیز  
ز مقلب کرده در مجلس شکر ریز

در سده نهم هجری که سفال سازی در ایران روبانحطاط  
می رود، ساختن «مرغ صراحی» از سفال لعابدار نیز کم کم از  
رونق می افتد. اما حفظ سنت هرگز از رونق نمی افتد و سنت  
کهن ایرانی بگونه ای دیگر جلوه گر میشود. از این زمان بعد  
است که ما «مرغ صراحی» را از جنس شیشه می یابیم و بزودی  
مرغهای شیشه ای جای مرغهای سفالی را می گیرند.

این صراحی ها نیز از نظر شکل بصورت مرغ ساخته  
میشدند (شکل ۱۴). با این تفاوت که بدون دسته بودند و سر  
آنها نیز بطور کامل شبیه مرغ نبود، بلکه شامل نیمه ای از سر  
و منقار مرغ میشد. بهترین نمونه این صراحی ها در زمان صفویه  
و پس از آن در شیراز ساخته شده اند.

شکل شماره ۱۵ و ۱۶ نمونه های دیگری از «مرغ صراحی»  
ساخت شیراز است که در سده ۱۱ و ۱۲ هجری ساخته شده اند.  
آنچه در پایان این گفتار گفتنی است آنکه می بینیم که  
سده های بسیار سنت های هنری بوسیله هنرمندان ایرانی از پدر  
به پسر نقل شده همواره مورد احترام بوده است. و این حفظ  
سنت که خود از مبانی پایداری ملیت و کشور ما بوده درخور  
بسی ستایش است.

- ۱۱ - دیوان خاقانی شروانی - چاپ انجمن آثار ملی.  
۱۲ - خسرو شیرین نظامی - تصحیح وحید دستگردی.  
۱۳ - خسرو نامه عطار - چاپ انجمن آثار ملی.

# ملاطمت یه ز پتهای علم و دست نایر موسیقیرایه

دکتر برکشی  
استاد دانشگاه تهران

تا قرن چهارم هجری مدارك نوشته‌ای که مارا بچگونگی گام و دستگاههای موسیقی ایرانی هدایت کند در دست نداریم آنچه از اشعار و دیوانهای شاعران و آثار مورخین برمی آید تا اواخر ساسانیان در ایران دوره درخشانی از موسیقی پدیدار بوده است. شعرای ایران در وصف رزم و بزم و شکارگاهها پیوسته از گروههای نوازندگان و خوانندگان و انواع دستگاهها و سازهای گوناگون که نام آنها بر جای مانده است شعرها سروده اند. از قرن چهارم هجری نهضت علمی موسیقی در ایران دوباره از کندی آغاز شد. فارابی استاد ثانی کتابی عظیم به نام موسیقی الکبیر نوشت که نخستین و کاملترین کتاب صدانشناسی و موسیقی علمی در دنیا بشمار رفت. صداهای موسیقی فاصلهها و سازهای زمان خود را از قبیل نی، تنبور و عود و به ویژه تنبور خراسان تشریح و توصیف کرد که پایه و اساس مطالعات بعدی موسیقی شناسان قرار گرفت.

پس از او ابن سینا فیلسوف شهیر در موسیقی کتاب نوشت سپس صفی الدین ارموی در قرن هفتم هجری، علی جرجانی و قطب الدین محمود شیرازی در قرن هشتم و عبدالقادر مراغه‌ای در قرن نهم و دیگران کتابهای نفیسی در موسیقی از خود بیادگار گذاشته اند و پیروان فارابی و ابن سینا بشمار میروند.

این دانشمندان مجهز به اندیشه‌های علمی تحلیلی و تعلیمی قوانین و قواعد سنن موسیقی زمان خود را بنحو شایسته‌ای تنظیم و تشریح نموده اند. سنی که آثار آن تا کنون در مشرق زمین پابرجا مانده و در تحول افکار علمی و توجه به فلسفه شرق موسیقی شناسان و موسیقی دانان بنام را بدنبال موضوعهای تحقیقی جدید و یافتن عوامل تازه در آهنگسازی بسوی خود کشانده است.

خصوصیات این سنت بدست یاری آثار نفیس این دانشمندان و مطالعات جدید تحقیقی اکنون کم و بیش بر ما روشن است و ما میتوانیم مداومت تاریخی موسیقی خود را از قرن چهارم هجری تا کنون بخوبی درك کنیم.

اینك این سؤال در برابر ما مطرح است که چگونه اطمینان یابیم که موسیقی بعد از اسلام در ایران همان موسیقی دوره باستانی است و در تحولهای مختلف آن انتطاعی دست نداده است؟ درست است که بسیاری از نامهای فعلی گوشه‌ها و دستگاههای موسیقی ایران را می توان در مقامها و دستگاههای زمان ساسانیان که به بارید نسبت داده اند، یافت ولی از چگونگی فواصل و درجات آنها هیچگونه نشانه‌ای در دست نیست. یکی از ارکان موسیقی نزد هر ملت احساس ملاطمت فواصل موسیقی

است که گامها و تشکیل مایدها و گوشه‌ها بر آن استوار است. مطالعه‌ای بر چگونگی روش یافتن فواصل از راه احساس ملاطمت که بوسیله موسیقی شناسان مشرق تشریح شده است مارا مطمئن می سازد که این فواصل از دیر زمانی و شاید از دوره‌های باستانی ثابت و پابرجا مانده است و این یکی از نکات علمی است که مداومت تاریخی موسیقی ایران را از دوره‌های قدیم تا کنون تأیید میکند.

قضاوت غریبها که اصول موسیقی شرقی که فارابی و ابن سینا و پیروان آنها تشریح و تثبیت نموده اند از یونان گرفته شده است صحیح بنظر نمی رسد و دلائل و قرائنی موجود است که بعضی از اصول فوق از شرق به یونان رفته است. مثلاً گام فیثاغورث که بر پایه عدد ۳ استوار است و پایه گام ملدی غربی بشمار می رود از هزارها سال پیش در چین بشکل خاصی مورد استعمال بوده و مسلماً از قدیم در ایران وجود داشته و اقتباس از یونان نیست.

فارابی در شرح تنبور بغداد که گام آن را معرف موسیقی اعراب پیش از اسلام یعنی زمان جاهلیت می داند ابعادی از قبیل  $\frac{8}{7}, \frac{4}{3}, \frac{3}{2}, \frac{2}{1}$  را نام می برد که به ابعاد گام فیثاغورث ارتباط ندارد و اگر گام فیثاغورث از یونان به ایران آمده باشد باید نخست در بغداد نفوذ کرده باشد.

نظائر این گونه مثلها را می توان آورد. مسلم است که مباحث علمی موسیقی فارابی و ابن سینا و صفی الدین به موسیقی علمی و اصیل زمان خود تطبیق مینموده و این دانشمندان اسرار آنرا کشف و قوانین آنرا پی ریزی کرده اند.

روش این دانشمندان در بحث و تحقیق درباره موسیقی نشان می دهد که عقاید متقدمین یونانی قبل از خود یعنی پیروان مکاتب فیثاغورث، افلاطون و بطلمیوس را پیروی ننموده و بخصوص در مورد جستجوی رابطه‌ای بین اوضاع و احوال آسمان و خواص روح و ابعاد موسیقی عقاید آنانرا صحیح نپنداشته و فلسفه آنانرا سست و مندرس شمرده اند.

مثلاً ابن سینا در تشریح این موضوع معتقد است که یونانیان صفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را بجای هم گرفته اند و در شناختن حقایق راه صحیح نییافته اند آنجا که در مقدمه شفا می گوید:

«همچنین از جستجوی رابطه‌ای بین اوضاع و احوال آسمان، خواص روح و ابعاد موسیقی خودداری می کنیم و گر نه روش کسانی را که از حقیقت علم آگاهی ندارند پیروی کرده باشیم، اینان وارث فلسفه‌ای مندرس و سست می باشند

وصفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را بجای هم گرفته‌اند و خلاصه‌کنندگان نیز از آنها تقلید کرده‌اند ولی اشخاصی که فلسفه حقیقی را فهمیده و مشخصات صحیح اشیاء را درک کرده‌اند اشتباهاتی را که در اثر تقلید رخ می‌دهد، تصحیح نموده و غلطی‌هایی را که زیبایی‌های اندیشه‌های کهنه را می‌پوشاند پاک کرده‌اند. اینان سزاوار تحسینند . . . .»

در عبارت فوق از این سینا مقصود از فلسفه مندرس و سست همانا فلسفه یونانیان مانند افلاطون و بطلمیوس و غیره در تشخیص فواصل صداها از روی ارتباط با اوضاع آسمانی است و منظور از خلاصه‌کنندگان پیروان مکتب افلاطونی جدید است که هر دو دسته مورد انتقاد قرار گرفته‌اند و اشاره این سینا بآنان که فلسفه حقیقی را فهمیده و سزاوار تحسین‌اند، فارابی و پیروان اوست. عبارت فوق می‌رساند تا چه حد دانشمندان مشرق در تحقیق و تتبع استقلال رأی داشته و از تقلید قدمای یونانی خود دوری جستند. فارابی در برخورد به مسائل علمی و تحقیق و نتیجه‌گیری در آن روش‌های آفاقی بکار می‌برد. وجدان علمی دارد و قضاوت شخصی را در مسائل علمی و هنری صحیح نمی‌داند و شهادت عموم یعنی آزمایش‌های مکرر را قائل است و این همان روش جدید تحقیق در علوم طبیعی است که به گالیلو و بیکن که پانصد سال بعد از فارابی آمده‌اند نسبت داده‌اند و از دوره تجدد منشاء پیشرفت سریع علوم گردیده است.

فارابی استنتاج از مطالب و مسائل فنی را برپایه آزمایش استوار می‌داند نه بر اوضاع و احوال آسمانی چنانکه یونانیان معتقد بودند و بویژه قضاوت عموم و آزمایش‌های مکرر را در روش تحقیق قائل است و این همان روش جدید تحقیق در علوم طبیعی است. و حتی در کتاب موسیقی کبیر به پیش‌بینی و طرح اسبابی برای تجربه نتایج نظری اشاره می‌کند.

اینک بتشریح یکی از پایداهای علمی موسیقی ایران موضوع «ملایمت» که ساختمان گامها و روند مطلوب ملودی‌ها و تشکیل «انواع» و «اجناس» و دستگاهها بر آن استوار است می‌پردازیم: فارابی برای «فاصله آرمی» کلمه «اصطحاب» و برای «فاصله ملودی» کلمه «موالفت» اصطلاح کرده است. در عبارت زیر از فارابی اصطلاحات فوق و همچنین «کونسانس» و «دیسونانس» که در زبان موسیقی بین‌المللی استعمال میشود بخوبی تعریف و تشریح شده است.

«... چون بیشتر دقیق شویم مشاهده می‌کنیم که بعضی صداها قابل اصطحابند و برخی قابل موالفت. مقصود از اصطحاب اجتماع دو یا چند صداست که با هم نواخته شوند و منظور از موالفت ترکیب صداها است بنحوی که پی‌درپی بگوش برسند. از انواع اصطحاب بعضی کامل و طبیعی‌اند و احساس آن برای گوش عادی و خوش‌آیند است و برخی غیر عادی و ناخوش‌آیند. همچنین انواع موالفت...»

«... کمال اصطحاب قابل مقایسه است بنوع اختلاط خوش‌آیند رنگ‌شراب و جام حاوی آن و یا اختلاط درخشندگی الماس و رنگ طلای حامل آن دریک انگشتری و اختلاط متناسب رنگ فیروزه و عقیق دریک انگشتری. هنگامی که اصطحاب کامل باشد اجتماع را ملایم و در غیر این صورت غیر ملایم خوانند...»

چنانکه از عبارت فوق مفهوم میشود کلمه اجتماع مقابل «آکورد» و کلمه ملایم برابر «کونسونان» و غیر ملایم بجای «دیسونان» استعمال شده‌است و ملایمت را می‌توان با اصطلاح امروز «کونسونانس» نامید.

محمود شیرازی تعریف ملایمت را اینگونه کرده است: «مراد از ملایمت آنست که سامع امتزاج دو نغمه را مستلذ شمرد و غیر ملایم بخلاف آن بود و به ازاء این دو معنی اتفاق و عدم اتفاق نیز اطلاق کنند و همچنین اتفاق را به قسم اتفاق اول، اتفاق ثانی و اتفاق به اشتباه تقسیم کنند...»

از قدیم بین موسیقی‌شناسان و موسیقی‌دانان شرق و یونان بر سر درجات ملایمت اختلاف نظر بوده است.

خصوصیات مکتب یونان نزد یونانیان نسبت اعداد معرف فاصله چگونگی آنرا تعیین میکند. روش تعیین ملایمت هم ریاضی و هم آسمانی است. در فلسفه آنان اعداد حکمفرمایی می‌کنند و عدد اصل هر حقیقتی بشمار میرود. بعبارت دیگر در کنه هر شیئی عددی نهفته است که قدرت آن در گردش ستارگان نمودار در وجود انسان و عملیات او حاکم و بویژه در ملایمت فواصل موسیقی دخالت دارد.

«موسیقی حقیقی آنست که از حرکات و اوضاع ستارگان نتیجه شود و فهم آن میسر نیست مگر با مطالعه روابط صداها و آن با اوضاع آسمان و این روابط با نسبتهای عددی معرفی میشوند». (از تئون اسمیرنی Theon de Smyrne)

«هر چه نسبت معرف فاصله ساده‌تر باشد ملایمت فاصله کاملتر است. دو صدای ملایم مخلوط مشابهی می‌سازد و دو صدای غیر ملایم به خلاف آنند. پس طبیعی‌است که ملایمات باید با نسبتهای مضربی (multiple بصورت K.n و به اصطلاح فارابی نسبت امثال) و سوپر پارسیل (Superpartiel بصورت  $1 + \frac{1}{n}$  و با اصطلاح فارابی مثل و جزء) معرفی شوند...» (از اقلیدس).

مکتب فیثاغورث — دستور فوق در همه مکاتب یونان رعایت نشده‌است. در مکتب فیثاغورث ملایمات کامل از چهار عدد متوالی ۱ : ۲ : ۳ : ۴ بدست می‌آید که آنها را «سن‌کاترتر» Saint quaternaie (چهارگانه مقدس) نامیده‌اند زیرا از یکطرف مجموع اعداد فوق ۱۰ میشود و شایستگی آن در عالم اعداد مسلم است و از طرف دیگر ریشه و پایه سایر اعداد بشمار میروند. یعنی هر عددی را میتوان از ترکیب اعداد فوق بدست آورد.

ملایمات کامل بترتیب زیر طبقه‌بندی شده‌اند :

اکتاو (۱ : ۲) ، پنجم (۲ : ۳) ، چهارم (۳ : ۴) ،  
اکتاو باضافه پنجم یعنی دوازدهم (۳ : ۴) و اکتاو مضاعف  
یا پانزدهم (۴ : ۱) .

ابعاد کوچکتر از چهارم همگی غیر ملایم شناخته شده‌اند.  
ولی در ایجاد ملودی بکار می‌روند . بدیهی است از توالی  
فاصله‌های ملایم فوق نمی‌توان ملودی مطبوعی بدست آورد  
و برای بدست آوردن فاصله‌های ملودی یا باصطلاح فارابی ابعاد  
لحنی فواصل ملایم را بفاصله‌های کوچکتر تقسیم می‌کنند .

در مکتب یونان این تجزیه با رعایت این اصل انجام  
میشود که فاصله‌های تجزیه شده خود از جمع و تفریق فواصل  
ملایم چهارم ، پنجم و اکتاو بدست می‌آید .

$$\begin{array}{ccc} & 8 & 9 \\ 12 & & \end{array}$$

$$(12 : 8) = (3 : 2) = \text{پنجم}$$

$$(9 : 8) = \text{دوم} \quad (12 : 9) = (4 : 3) = \text{چهارم}$$

این فاصله با دو عدد ۸ و ۹ و نسبت (۹ : ۸) معرفی  
شده است که آنرا پرده و باصطلاح فارابی « طنینی » گویند .  
چون فاصله دوم بزرگ را دوبار از فاصله چهارم کسر  
کنیم بعد لحنی دیگری بنام نیم پرده ( Limma ) و یا  
باصطلاح فارابی « بقیه » بدست می‌آید که با دو عدد ۲۴۳ و  
۲۵۶ یا نسبت (۲۵۶ : ۲۴۳) معرفی شده است .

بنابراین تقسیم فوق فاصله ملایم چهارم از دو پرده (۹ : ۸)  
و یک نیم پرده (۲۵۶ : ۲۴۳) تشکیل یافته است .

هرگاه فاصله‌های فوق را روی یک سیم ایجاد کنند ،  
این نسبت‌ها که صورت آن بزرگتر از مخرج است معرف نسبت‌های  
فرکانسهای صداها می‌تولید شده و عکس آنها که صورت کوچکتر  
از مخرج است معرف نسبت‌های طولی قسمت‌های مرتعش سیم  
است و قدما فاصله‌ها را با این نسبت‌های طولی کوچکتر از واحد  
نمایش میدادند .

$$(3 : 2) = \text{چهارم}$$

$$\begin{array}{ccc} \text{نیم پرده} & (9 : 8) = \text{پرده} & (9 : 8) = \text{پرده} \\ (256 : 243) & & \end{array}$$

فاصله‌ای که با نسبت  $\left(\frac{8}{7}\right)$  معرفی میشود اکتاو باضافه

چهارم است که با اشکال در مکتب فیثاغورث بین ملایمات  
پذیرفته شده است زیرا با اصل تشکیل ملایمات که شرح آن  
در بالا رفت وفق نمیدهد و همین فاصله است که فارابی و ابن سینا  
ملایمت آنرا مورد تردید قرار داده‌اند و ما علت آنرا در آخر  
این بحث تشریح خواهیم نمود .

مکتب ارسطو خسنوسیه در مکتب اریستکسن ( Aristoxene )  
۳۰۰۰ سال قبل از میلاد که فارابی او را ارسطو خسنوسیه  
می‌نامد ، تأثیر توأم دو صدای تشکیل‌دهنده فاصله نیز در

درجه‌بندی ملایمات دخالت داده شده است و در آن هشت فاصله  
ملایم وجود دارد به ترتیب :

چهارم (۳ : ۴) ، پنجم (۲ : ۳) و اکتاو (۱ : ۲) که  
از مجموع دو فاصله اول بدست می‌آید و پنج فاصله دیگر که  
از اجتماع یکی از فاصله‌های فوق با اکتاو و دو اکتاو بدست می‌آید:  
اکتاو باضافه چهارم یعنی یازدهم (۳ : ۴) ، اکتاو  
باضافه پنجم یا دوازدهم (۳ : ۴) ، دو اکتاو یا پانزدهم  
(۴ : ۱) .

دو اکتاو باضافه چهارم یعنی هجدهم (۳ : ۴) و دو  
اکتاو باضافه پنجم یا نوزدهم (۴ : ۱) .

فاصله‌های کوچکتر از چهارم غیر ملایم شناخته شده‌اند .  
چنانکه ملاحظه میشود در این مکتب بعد اکتاو از این نظر  
ممتاز است که چون با بعد ملایم دیگری جمع شود حاصل  
فاصله ملایمی تشکیل میدهد در حالیکه این خاصیت برای  
فاصله‌های چهارم و پنجم وجود ندارد . چنانکه بعد هفتم کوچک  
مرکب از مجموع دو فاصله چهارم (۹ : ۸) و نهم بزرگ  
مرکب از دو فاصله پنجم (۴ : ۳) و چهاردهم کوچک مرکب از  
اکتاو باضافه دو چهارم (۳۲ : ۹) و شانزدهم بزرگ مرکب از  
اکتاو باضافه دو پنجم (۱۸ : ۴) غیر ملایم‌اند (تنها جمع چهارم  
و پنجم که اکتاو است ملایم است) .

مکتب افلاطونی جدید در مکتب افلاطونی جدید (قرن

دوم بعد از میلاد) ابعاد نخست بدو نوع سمفونی (Symphonie)  
و دیافونی (Dyaphonie) مقابل ملایم و غیر ملایم تقسیم میشود.  
آنگاه ابعاد سمفونی نیز بدو نوع آنتی فونی (Antiphonie)  
و پارافونی (Paraphonie) تقسیم میگردد . اختلاف دو نوع  
اخیر بر سر آنست که در نوع آنتی فونی میزان ملایمت بر تمام  
درجات متوالی ردیف صداها حاکم است در حالی که در نوع  
پارافونی میزان ملایمت بر بعضی از درجات متوالی ردیف صدا  
تطابق دارد . مثلاً فاصله اکتاو از نوع اول است چه اکتاو  
صدای پایه هشتم است و اکتاو درجه دوم نهم . اکتاو درجه  
سوم دهم ، اکتاو درجه چهارم یازدهم ، اکتاو درجه پنجم  
دوازدهم ، اکتاو درجه ششم سیزدهم ، اکتاو درجه هفتم  
چهاردهم و اکتاو درجه هشتم پانزدهم است و این درجات  
همگی جزء ردیف اصلی صداها است . در صورتی که فاصله  
چهارم را که جزء نوع دوم است نمیتوان روی همه درجات  
تطبیق نمود بدون آنکه حدود آن از درجات اصلی تجاوز نکند  
یعنی چهارم صدای پایه چهارم ، چهارم درجه دوم پنجم ،  
چهارم درجه سوم ششم است ولی چهارم درجه هفتم ، هفتم  
کوچک است که در ردیف صداها اصلی نظیر ندارد .

با تقسیم بندی فوق فواصل سمفونی آنتی فونی اکتاو و جوابهای  
آنست و فواصل سمفونی پارافونی چهارم و پنجم و فواصلی که  
از ترکیب این دو اکتاو و جوابهای آن بدست می‌آیند .

مکتب بطلمیوس اهمیت بطلمیوس (قرن دوم بعد از میلاد) از این بابت است که نظریه‌های فیثاغورثی‌ها را منظم ساخته و تحت قاعده درآورده است .  
در این مکتب صداها به دسته تقسیم می‌شود که به ترتیب اهمیت از این قرارند :

۱ - دسته هموفونی (Homophonic یکصدائی) که صداهای آن چون باهم نواخته شوند احساس صدای واحد می‌دهند از این دسته‌اند اکتاو و جوابهای آن یعنی اکتاوهای متوالی .  
۲ - دسته سمفونی (Symphonie همصدائی) که صداهای آن چون باهم نواخته شود احساس صدای واحد نمی‌دهند ولی احساس مشابهی می‌دهند و در آن اختلاط صداها کامل است یعنی اختلاف آنها نمودار نیست . از آن جمله‌اند چهارم و پنجم و ترکیبات آنها با صداهای دسته اول یعنی اکتاو باضافه پنجم یا دوازدهم (۲ : ۶) ، اکتاو باضافه چهارم یا یازدهم (۳ : ۸) .  
۳ - دسته امس (Emmèles) که تشکیل ابعاد لحنی می‌دهند و بیشتر بدسته دوم دسته سمفونی نزدیک‌اند . پرده ، نیم‌پرده ، سوم بزرگ ، سوم کوچک و غیره جزء فواصل این دسته‌اند که با نسبت‌های کوچکتر از (۳ : ۴) معرفی می‌شوند مانند (۴ : ۵) ، (۵ : ۶) و (۶ : ۷) و غیره . این نسبت‌ها بصورت مثل و جزء (سوپرپارسیل) اند و بین آنها هر یک ساده‌تر باشد ملایمتش بیشتر است .

بطلمیوس حدود فواصل این دسته را تعیین نمی‌کند ولی (پرفیر (Prophyre) ) پیرو او تا پانزده فاصله را ملایم دانسته است :

(۴ : ۵) ، (۵ : ۶) ، (۶ : ۷) ، (۷ : ۸) ، (۸ : ۹) ، (۹ : ۱۰) ، (۱۰ : ۱۱) ، (۱۱ : ۱۲) ، (۱۲ : ۱۳) ، (۱۳ : ۱۴) ، (۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۶ : ۱۷) ، (۱۷ : ۱۸) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) ، (۲۲ : ۲۳) ، (۲۳ : ۲۴) ، (۲۴ : ۲۵) و (۲۵ : ۲۶) .

در مکتب بطلمیوس فاصله‌هایی که جزء سه دسته فوق نباشند مطرود و غیر ملایم شناخته شده‌اند و آنها را اکملس (Ecmèles) می‌نامند .

چنانکه در نسبت‌های فوق نمودار است در این مکتب علاوه بر فاصله‌های اصلی ، ابعاد کوچک‌تر از نیم پرده وجود دارد مثلاً فاصله‌های (۲۳ : ۲۴) ، (۲۴ : ۲۵) و (۲۵ : ۲۶) که حدود ثلث ، ربع و خمس پرده‌اند .

خصوصیات مکاتب ایران چنانکه شرح آن گذشت پیروان مکاتب یونان بین ابعاد موسیقی و اوضاع و احوال آسمان ارتباطی برقرار ساخته و برای اعداد و نسبت‌های فاصله‌ها خواصی آسمانی قائل بودند . موسیقی‌شناسان ایران عقاید آنان را در این زمینه صحیح ندانسته و فلسفه آنها را مندرس و سست شمرده‌اند و معتقدند که آنان صفات اصلی و کیفیات اتفاقی اشیاء را بجای هم گرفته‌اند و در شناختن حقایق اشیاء راه صحیح

نیپموده‌اند . فلاسفه ایران باصل آزمایش‌های مکرر و احساس طبیعی در درك حقایق و تحقیقات علمی معتقدند و پیروی از همین اصل است که رهبران دوره تجدد را در اروپا به بسط علوم جدید راهنمایی کرده است و اگر مدعی شویم که رهبران تحقیقی دوره تجدد فلاسفه مشرق بوده‌اند ادعائی گزاف نباشد . در فلسفه فارابی و پیروان او روش‌های تحقیقی جدید نمودار است .

مکتب فارابی فارابی در انتخاب صداها و تشخیص ملایمت ابعاد و درجه‌بندی آنها موضوع اصطحاب و موافقت را به میان می‌آورد و صداهای طبیعی را با میزان اصطحاب یعنی درجه ملایمت طبعه‌بندی میکند . موضوع قابل ملاحظه اینست که در انتخاب ابعاد لحنی نیز موضوع امتزاج را در نظر می‌گیرد و معتقد است وقتی صدای اول یک فاصله نواخته شد هنوز ارتعاش آن در گوش خاموش نشده است که صدای دوم فاصله میرسد پس در موافقت (پی‌درپی بودن صداها) نیز ملایمت ابعاد شرط است . نزد فارابی ابعاد ملایم به سه دسته بزرگ ، متوسط و کوچک تقسیم شده‌اند :

اکتاو (۱ : ۲) و اکتاو مضاعف (۱ : ۴) و بطور کلی اکتاوهای متوالی یا بهتر بگوئیم مضاربی از اکتاو ابعاد ملایم بزرگ شناخته شده‌اند .

پنجم (۲ : ۳) و چهارم (۳ : ۴) و اکتاو باضافه پنجم یا دوازدهم (۱ : ۳) و اکتاو باضافه چهارم یا یازدهم (۳ : ۸) فاصله‌های ملایم متوسط‌اند .

دوم بزرگ یا پرده (۸ : ۹) و بطور کلی فاصله‌های کوچکتر از چهارم ابعاد ملایم کوچک شناخته شده‌اند .

مراحل ملایم کوچک یا ابعاد لحنی با روش خاصی از تجزیه و تقسیم ابعاد ملایم بزرگ و متوسط بدست می‌آیند و بصورت کلی مثل و جزء (سوپرپارسیل  $1 + \frac{1}{n}$ ) می‌باشند مگر بقیه (۲۴۳ : ۲۵۶) و ابعادی که از ترکیب ابعاد ملایم بزرگ و متوسط بدست آمده باشند .

ابعاد ملایم کوچکی را که فارابی در ترکیب «انواع» بکار برده است از این قرارند :

(۴ : ۵) ، (۵ : ۶) ، (۶ : ۷) ، (۷ : ۸) ، (۸ : ۹) ، (۹ : ۱۰) ، (۱۰ : ۱۱) ، (۱۱ : ۱۲) ، (۱۲ : ۱۳) ، (۱۳ : ۱۴) ، (۱۴ : ۱۵) ، (۱۵ : ۱۶) ، (۱۶ : ۱۷) ، (۱۷ : ۱۸) ، (۱۸ : ۱۹) ، (۱۹ : ۲۰) ، (۲۰ : ۲۱) ، (۲۱ : ۲۲) ، (۲۲ : ۲۳) ، (۲۳ : ۲۴) ، (۲۴ : ۲۵) ، (۲۵ : ۲۶) ، (۲۶ : ۲۷) ، (۲۷ : ۲۸) ، (۲۸ : ۲۹) ، (۲۹ : ۳۰) ، (۳۰ : ۳۱) ، (۳۱ : ۳۲) ، (۳۲ : ۳۳) ، (۳۳ : ۳۴) ، (۳۴ : ۳۵) ، (۳۵ : ۳۶) ، (۳۶ : ۳۷) ، (۳۷ : ۳۸) ، (۳۸ : ۳۹) ، (۳۹ : ۴۰) ، (۴۰ : ۴۱) ، (۴۱ : ۴۲) ، (۴۲ : ۴۳) ، (۴۳ : ۴۴) ، (۴۴ : ۴۵) ، (۴۵ : ۴۶) ، (۴۶ : ۴۷) ، (۴۷ : ۴۸) ، (۴۸ : ۴۹) ، (۴۹ : ۵۰) ، (۵۰ : ۵۱) ، (۵۱ : ۵۲) ، (۵۲ : ۵۳) ، (۵۳ : ۵۴) ، (۵۴ : ۵۵) ، (۵۵ : ۵۶) ، (۵۶ : ۵۷) ، (۵۷ : ۵۸) ، (۵۸ : ۵۹) ، (۵۹ : ۶۰) ، (۶۰ : ۶۱) ، (۶۱ : ۶۲) ، (۶۲ : ۶۳) ، (۶۳ : ۶۴) ، (۶۴ : ۶۵) ، (۶۵ : ۶۶) ، (۶۶ : ۶۷) ، (۶۷ : ۶۸) ، (۶۸ : ۶۹) ، (۶۹ : ۷۰) ، (۷۰ : ۷۱) ، (۷۱ : ۷۲) ، (۷۲ : ۷۳) ، (۷۳ : ۷۴) ، (۷۴ : ۷۵) ، (۷۵ : ۷۶) ، (۷۶ : ۷۷) ، (۷۷ : ۷۸) ، (۷۸ : ۷۹) ، (۷۹ : ۸۰) ، (۸۰ : ۸۱) ، (۸۱ : ۸۲) ، (۸۲ : ۸۳) ، (۸۳ : ۸۴) ، (۸۴ : ۸۵) ، (۸۵ : ۸۶) ، (۸۶ : ۸۷) ، (۸۷ : ۸۸) ، (۸۸ : ۸۹) ، (۸۹ : ۹۰) ، (۹۰ : ۹۱) ، (۹۱ : ۹۲) ، (۹۲ : ۹۳) ، (۹۳ : ۹۴) ، (۹۴ : ۹۵) ، (۹۵ : ۹۶) ، (۹۶ : ۹۷) ، (۹۷ : ۹۸) ، (۹۸ : ۹۹) ، (۹۹ : ۱۰۰) ، (۱۰۰ : ۱۰۱) ، (۱۰۱ : ۱۰۲) ، (۱۰۲ : ۱۰۳) ، (۱۰۳ : ۱۰۴) ، (۱۰۴ : ۱۰۵) ، (۱۰۵ : ۱۰۶) ، (۱۰۶ : ۱۰۷) ، (۱۰۷ : ۱۰۸) ، (۱۰۸ : ۱۰۹) ، (۱۰۹ : ۱۱۰) ، (۱۱۰ : ۱۱۱) ، (۱۱۱ : ۱۱۲) ، (۱۱۲ : ۱۱۳) ، (۱۱۳ : ۱۱۴) ، (۱۱۴ : ۱۱۵) ، (۱۱۵ : ۱۱۶) ، (۱۱۶ : ۱۱۷) ، (۱۱۷ : ۱۱۸) ، (۱۱۸ : ۱۱۹) ، (۱۱۹ : ۱۲۰) ، (۱۲۰ : ۱۲۱) ، (۱۲۱ : ۱۲۲) ، (۱۲۲ : ۱۲۳) ، (۱۲۳ : ۱۲۴) ، (۱۲۴ : ۱۲۵) ، (۱۲۵ : ۱۲۶) ، (۱۲۶ : ۱۲۷) ، (۱۲۷ : ۱۲۸) ، (۱۲۸ : ۱۲۹) ، (۱۲۹ : ۱۳۰) ، (۱۳۰ : ۱۳۱) ، (۱۳۱ : ۱۳۲) ، (۱۳۲ : ۱۳۳) ، (۱۳۳ : ۱۳۴) ، (۱۳۴ : ۱۳۵) ، (۱۳۵ : ۱۳۶) ، (۱۳۶ : ۱۳۷) ، (۱۳۷ : ۱۳۸) ، (۱۳۸ : ۱۳۹) ، (۱۳۹ : ۱۴۰) ، (۱۴۰ : ۱۴۱) ، (۱۴۱ : ۱۴۲) ، (۱۴۲ : ۱۴۳) ، (۱۴۳ : ۱۴۴) ، (۱۴۴ : ۱۴۵) ، (۱۴۵ : ۱۴۶) ، (۱۴۶ : ۱۴۷) ، (۱۴۷ : ۱۴۸) ، (۱۴۸ : ۱۴۹) ، (۱۴۹ : ۱۵۰) ، (۱۵۰ : ۱۵۱) ، (۱۵۱ : ۱۵۲) ، (۱۵۲ : ۱۵۳) ، (۱۵۳ : ۱۵۴) ، (۱۵۴ : ۱۵۵) ، (۱۵۵ : ۱۵۶) ، (۱۵۶ : ۱۵۷) ، (۱۵۷ : ۱۵۸) ، (۱۵۸ : ۱۵۹) ، (۱۵۹ : ۱۶۰) ، (۱۶۰ : ۱۶۱) ، (۱۶۱ : ۱۶۲) ، (۱۶۲ : ۱۶۳) ، (۱۶۳ : ۱۶۴) ، (۱۶۴ : ۱۶۵) ، (۱۶۵ : ۱۶۶) ، (۱۶۶ : ۱۶۷) ، (۱۶۷ : ۱۶۸) ، (۱۶۸ : ۱۶۹) ، (۱۶۹ : ۱۷۰) ، (۱۷۰ : ۱۷۱) ، (۱۷۱ : ۱۷۲) ، (۱۷۲ : ۱۷۳) ، (۱۷۳ : ۱۷۴) ، (۱۷۴ : ۱۷۵) ، (۱۷۵ : ۱۷۶) ، (۱۷۶ : ۱۷۷) ، (۱۷۷ : ۱۷۸) ، (۱۷۸ : ۱۷۹) ، (۱۷۹ : ۱۸۰) ، (۱۸۰ : ۱۸۱) ، (۱۸۱ : ۱۸۲) ، (۱۸۲ : ۱۸۳) ، (۱۸۳ : ۱۸۴) ، (۱۸۴ : ۱۸۵) ، (۱۸۵ : ۱۸۶) ، (۱۸۶ : ۱۸۷) ، (۱۸۷ : ۱۸۸) ، (۱۸۸ : ۱۸۹) ، (۱۸۹ : ۱۹۰) ، (۱۹۰ : ۱۹۱) ، (۱۹۱ : ۱۹۲) ، (۱۹۲ : ۱۹۳) ، (۱۹۳ : ۱۹۴) ، (۱۹۴ : ۱۹۵) ، (۱۹۵ : ۱۹۶) ، (۱۹۶ : ۱۹۷) ، (۱۹۷ : ۱۹۸) ، (۱۹۸ : ۱۹۹) ، (۱۹۹ : ۲۰۰) ، (۲۰۰ : ۲۰۱) ، (۲۰۱ : ۲۰۲) ، (۲۰۲ : ۲۰۳) ، (۲۰۳ : ۲۰۴) ، (۲۰۴ : ۲۰۵) ، (۲۰۵ : ۲۰۶) ، (۲۰۶ : ۲۰۷) ، (۲۰۷ : ۲۰۸) ، (۲۰۸ : ۲۰۹) ، (۲۰۹ : ۲۱۰) ، (۲۱۰ : ۲۱۱) ، (۲۱۱ : ۲۱۲) ، (۲۱۲ : ۲۱۳) ، (۲۱۳ : ۲۱۴) ، (۲۱۴ : ۲۱۵) ، (۲۱۵ : ۲۱۶) ، (۲۱۶ : ۲۱۷) ، (۲۱۷ : ۲۱۸) ، (۲۱۸ : ۲۱۹) ، (۲۱۹ : ۲۲۰) ، (۲۲۰ : ۲۲۱) ، (۲۲۱ : ۲۲۲) ، (۲۲۲ : ۲۲۳) ، (۲۲۳ : ۲۲۴) ، (۲۲۴ : ۲۲۵) ، (۲۲۵ : ۲۲۶) ، (۲۲۶ : ۲۲۷) ، (۲۲۷ : ۲۲۸) ، (۲۲۸ : ۲۲۹) ، (۲۲۹ : ۲۳۰) ، (۲۳۰ : ۲۳۱) ، (۲۳۱ : ۲۳۲) ، (۲۳۲ : ۲۳۳) ، (۲۳۳ : ۲۳۴) ، (۲۳۴ : ۲۳۵) ، (۲۳۵ : ۲۳۶) ، (۲۳۶ : ۲۳۷) ، (۲۳۷ : ۲۳۸) ، (۲۳۸ : ۲۳۹) ، (۲۳۹ : ۲۴۰) ، (۲۴۰ : ۲۴۱) ، (۲۴۱ : ۲۴۲) ، (۲۴۲ : ۲۴۳) ، (۲۴۳ : ۲۴۴) ، (۲۴۴ : ۲۴۵) ، (۲۴۵ : ۲۴۶) ، (۲۴۶ : ۲۴۷) ، (۲۴۷ : ۲۴۸) ، (۲۴۸ : ۲۴۹) ، (۲۴۹ : ۲۵۰) ، (۲۵۰ : ۲۵۱) ، (۲۵۱ : ۲۵۲) ، (۲۵۲ : ۲۵۳) ، (۲۵۳ : ۲۵۴) ، (۲۵۴ : ۲۵۵) ، (۲۵۵ : ۲۵۶) ، (۲۵۶ : ۲۵۷) ، (۲۵۷ : ۲۵۸) ، (۲۵۸ : ۲۵۹) ، (۲۵۹ : ۲۶۰) ، (۲۶۰ : ۲۶۱) ، (۲۶۱ : ۲۶۲) ، (۲۶۲ : ۲۶۳) ، (۲۶۳ : ۲۶۴) ، (۲۶۴ : ۲۶۵) ، (۲۶۵ : ۲۶۶) ، (۲۶۶ : ۲۶۷) ، (۲۶۷ : ۲۶۸) ، (۲۶۸ : ۲۶۹) ، (۲۶۹ : ۲۷۰) ، (۲۷۰ : ۲۷۱) ، (۲۷۱ : ۲۷۲) ، (۲۷۲ : ۲۷۳) ، (۲۷۳ : ۲۷۴) ، (۲۷۴ : ۲۷۵) ، (۲۷۵ : ۲۷۶) ، (۲۷۶ : ۲۷۷) ، (۲۷۷ : ۲۷۸) ، (۲۷۸ : ۲۷۹) ، (۲۷۹ : ۲۸۰) ، (۲۸۰ : ۲۸۱) ، (۲۸۱ : ۲۸۲) ، (۲۸۲ : ۲۸۳) ، (۲۸۳ : ۲۸۴) ، (۲۸۴ : ۲۸۵) ، (۲۸۵ : ۲۸۶) ، (۲۸۶ : ۲۸۷) ، (۲۸۷ : ۲۸۸) ، (۲۸۸ : ۲۸۹) ، (۲۸۹ : ۲۹۰) ، (۲۹۰ : ۲۹۱) ، (۲۹۱ : ۲۹۲) ، (۲۹۲ : ۲۹۳) ، (۲۹۳ : ۲۹۴) ، (۲۹۴ : ۲۹۵) ، (۲۹۵ : ۲۹۶) ، (۲۹۶ : ۲۹۷) ، (۲۹۷ : ۲۹۸) ، (۲۹۸ : ۲۹۹) ، (۲۹۹ : ۳۰۰) ، (۳۰۰ : ۳۰۱) ، (۳۰۱ : ۳۰۲) ، (۳۰۲ : ۳۰۳) ، (۳۰۳ : ۳۰۴) ، (۳۰۴ : ۳۰۵) ، (۳۰۵ : ۳۰۶) ، (۳۰۶ : ۳۰۷) ، (۳۰۷ : ۳۰۸) ، (۳۰۸ : ۳۰۹) ، (۳۰۹ : ۳۱۰) ، (۳۱۰ : ۳۱۱) ، (۳۱۱ : ۳۱۲) ، (۳۱۲ : ۳۱۳) ، (۳۱۳ : ۳۱۴) ، (۳۱۴ : ۳۱۵) ، (۳۱۵ : ۳۱۶) ، (۳۱۶ : ۳۱۷) ، (۳۱۷ : ۳۱۸) ، (۳۱۸ : ۳۱۹) ، (۳۱۹ : ۳۲۰) ، (۳۲۰ : ۳۲۱) ، (۳۲۱ : ۳۲۲) ، (۳۲۲ : ۳۲۳) ، (۳۲۳ : ۳۲۴) ، (۳۲۴ : ۳۲۵) ، (۳۲۵ : ۳۲۶) ، (۳۲۶ : ۳۲۷) ، (۳۲۷ : ۳۲۸) ، (۳۲۸ : ۳۲۹) ، (۳۲۹ : ۳۳۰) ، (۳۳۰ : ۳۳۱) ، (۳۳۱ : ۳۳۲) ، (۳۳۲ : ۳۳۳) ، (۳۳۳ : ۳۳۴) ، (۳۳۴ : ۳۳۵) ، (۳۳۵ : ۳۳۶) ، (۳۳۶ : ۳۳۷) ، (۳۳۷ : ۳۳۸) ، (۳۳۸ : ۳۳۹) ، (۳۳۹ : ۳۴۰) ، (۳۴۰ : ۳۴۱) ، (۳۴۱ : ۳۴۲) ، (۳۴۲ : ۳۴۳) ، (۳۴۳ : ۳۴۴) ، (۳۴۴ : ۳۴۵) ، (۳۴۵ : ۳۴۶) ، (۳۴۶ : ۳۴۷) ، (۳۴۷ : ۳۴۸) ، (۳۴۸ : ۳۴۹) ، (۳۴۹ : ۳۵۰) ، (۳۵۰ : ۳۵۱) ، (۳۵۱ : ۳۵۲) ، (۳۵۲ : ۳۵۳) ، (۳۵۳ : ۳۵۴) ، (۳۵۴ : ۳۵۵) ، (۳۵۵ : ۳۵۶) ، (۳۵۶ : ۳۵۷) ، (۳۵۷ : ۳۵۸) ، (۳۵۸ : ۳۵۹) ، (۳۵۹ : ۳۶۰) ، (۳۶۰ : ۳۶۱) ، (۳۶۱ : ۳۶۲) ، (۳۶۲ : ۳۶۳) ، (۳۶۳ : ۳۶۴) ، (۳۶۴ : ۳۶۵) ، (۳۶۵ : ۳۶۶) ، (۳۶۶ : ۳۶۷) ، (۳۶۷ : ۳۶۸) ، (۳۶۸ : ۳۶۹) ، (۳۶۹ : ۳۷۰) ، (۳۷۰ : ۳۷۱) ، (۳۷۱ : ۳۷۲) ، (۳۷۲ : ۳۷۳) ، (۳۷۳ : ۳۷۴) ، (۳۷۴ : ۳۷۵) ، (۳۷۵ : ۳۷۶) ، (۳۷۶ : ۳۷۷) ، (۳۷۷ : ۳۷۸) ، (۳۷۸ : ۳۷۹) ، (۳۷۹ : ۳۸۰) ، (۳۸۰ : ۳۸۱) ، (۳۸۱ : ۳۸۲) ، (۳۸۲ : ۳۸۳) ، (۳۸۳ : ۳۸۴) ، (۳۸۴ : ۳۸۵) ، (۳۸۵ : ۳۸۶) ، (۳۸۶ : ۳۸۷) ، (۳۸۷ : ۳۸۸) ، (۳۸۸ : ۳۸۹) ، (۳۸۹ : ۳۹۰) ، (۳۹۰ : ۳۹۱) ، (۳۹۱ : ۳۹۲) ، (۳۹۲ : ۳۹۳) ، (۳۹۳ : ۳۹۴) ، (۳۹۴ : ۳۹۵) ، (۳۹۵ : ۳۹۶) ، (۳۹۶ : ۳۹۷) ، (۳۹۷ : ۳۹۸) ، (۳۹۸ : ۳۹۹) ، (۳۹۹ : ۴۰۰) ، (۴۰۰ : ۴۰۱) ، (۴۰۱ : ۴۰۲) ، (۴۰۲ : ۴۰۳) ، (۴۰۳ : ۴۰۴) ، (۴۰۴ : ۴۰۵) ، (۴۰۵ : ۴۰۶) ، (۴۰۶ : ۴۰۷) ، (۴۰۷ : ۴۰۸) ، (۴۰۸ : ۴۰۹) ، (۴۰۹ : ۴۱۰) ، (۴۱۰ : ۴۱۱) ، (۴۱۱ : ۴۱۲) ، (۴۱۲ : ۴۱۳) ، (۴۱۳ : ۴۱۴) ، (۴۱۴ : ۴۱۵) ، (۴۱۵ : ۴۱۶) ، (۴۱۶ : ۴۱۷) ، (۴۱۷ : ۴۱۸) ، (۴۱۸ : ۴۱۹) ، (۴۱۹ : ۴۲۰) ، (۴۲۰ : ۴۲۱) ، (۴۲۱ : ۴۲۲) ، (۴۲۲ : ۴۲۳) ، (۴۲۳ : ۴۲۴) ، (۴۲۴ : ۴۲۵) ، (۴۲۵ : ۴۲۶) ، (۴۲۶ : ۴۲۷) ، (۴۲۷ : ۴۲۸) ، (۴۲۸ : ۴۲۹) ، (۴۲۹ : ۴۳۰) ، (۴۳۰ : ۴۳۱) ، (۴۳۱ : ۴۳۲) ، (۴۳۲ : ۴۳۳) ، (۴۳۳ : ۴۳۴) ، (۴۳۴ : ۴۳۵) ، (۴۳۵ : ۴۳۶) ، (۴۳۶ : ۴۳۷) ، (۴۳۷ : ۴۳۸) ، (۴۳۸ : ۴۳۹) ، (۴۳۹ : ۴۴۰) ، (۴۴۰ : ۴۴۱) ، (۴۴۱ : ۴۴۲) ، (۴۴۲ : ۴۴۳) ، (۴۴۳ : ۴۴۴) ، (۴۴۴ : ۴۴۵) ، (۴۴۵ : ۴۴۶) ، (۴۴۶ : ۴۴۷) ، (۴۴۷ : ۴۴۸) ، (۴۴۸ : ۴۴۹) ، (۴۴۹ : ۴۵۰) ، (۴۵۰ : ۴۵۱) ، (۴۵۱ : ۴۵۲) ، (۴۵۲ : ۴۵۳) ، (۴۵۳ : ۴۵۴) ، (۴۵۴ : ۴۵۵) ، (۴۵۵ : ۴۵۶) ، (۴۵۶ : ۴۵۷) ، (۴۵۷ : ۴۵۸) ، (۴۵۸ : ۴۵۹) ، (۴۵۹ : ۴۶۰) ، (۴۶۰ : ۴۶۱) ، (۴۶۱ : ۴۶۲) ، (۴۶۲ : ۴۶۳) ، (۴۶۳ : ۴۶۴) ، (۴۶۴ : ۴۶۵) ، (۴۶۵ : ۴۶۶) ، (۴۶۶ : ۴۶۷) ، (۴۶۷ : ۴۶۸) ، (۴۶۸ : ۴۶۹) ، (۴۶۹ : ۴۷۰) ، (۴۷۰ : ۴۷۱) ، (۴۷۱ : ۴۷۲) ، (۴۷۲ : ۴۷۳) ، (۴۷۳ : ۴۷۴) ، (۴۷۴ : ۴۷۵) ، (۴۷۵ : ۴۷۶) ، (۴۷۶ : ۴۷۷) ، (۴۷۷ : ۴۷۸) ، (۴۷۸ : ۴۷۹) ، (۴۷۹ : ۴۸۰) ، (۴۸۰ : ۴۸۱) ، (۴۸۱ : ۴۸۲) ، (۴۸۲ : ۴۸۳) ، (۴۸۳ : ۴۸۴) ، (۴۸۴ : ۴۸۵) ، (۴۸۵ : ۴۸۶) ، (۴۸۶ : ۴۸۷) ، (۴۸۷ : ۴۸۸) ، (۴۸۸ : ۴۸۹) ، (۴۸۹ : ۴۹۰) ، (۴۹۰ : ۴۹۱) ، (۴۹۱ : ۴۹۲) ، (۴۹۲ : ۴۹۳) ، (۴۹۳ : ۴۹۴) ، (۴۹۴ : ۴۹۵) ، (۴۹۵ : ۴۹۶) ، (۴۹۶ : ۴۹۷) ، (۴۹۷ : ۴۹۸) ، (۴۹۸ : ۴۹۹) ، (۴۹۹ : ۵۰۰) ، (۵۰۰ : ۵۰۱) ، (۵۰۱ : ۵۰۲) ، (۵۰۲ : ۵۰۳) ، (۵۰۳ : ۵۰۴) ، (۵۰۴ : ۵۰۵) ، (۵۰۵ : ۵۰۶) ، (۵۰۶ : ۵۰۷) ، (۵۰۷ : ۵۰۸) ، (۵۰۸ : ۵۰۹) ، (۵۰۹ : ۵۱۰) ، (۵۱۰ : ۵۱۱) ، (۵۱۱ : ۵۱۲) ، (۵۱۲ : ۵۱۳) ، (۵۱۳ : ۵۱۴) ، (۵۱۴ : ۵۱۵) ، (۵۱۵ : ۵۱۶) ، (۵۱۶ : ۵۱۷) ، (۵۱۷ : ۵۱۸) ، (۵۱۸ : ۵۱۹) ، (۵۱۹ : ۵۲۰) ، (۵۲۰ : ۵۲۱) ، (۵۲۱ : ۵۲۲) ، (۵۲۲ : ۵۲۳) ، (۵۲۳ : ۵۲۴) ، (۵۲۴ : ۵۲۵) ، (۵۲۵ : ۵۲۶) ، (۵۲۶ : ۵۲۷) ، (۵۲۷ : ۵۲۸) ، (۵۲۸ : ۵۲۹) ، (۵۲۹ : ۵۳۰) ، (۵۳۰ : ۵۳۱) ، (۵۳۱ : ۵۳۲) ، (۵۳۲ : ۵۳۳) ، (۵۳۳ : ۵۳۴) ، (۵۳۴ : ۵۳۵) ، (۵۳۵ : ۵۳۶) ، (۵۳۶ : ۵۳۷) ، (۵۳۷ : ۵۳۸) ، (۵۳۸ : ۵۳۹) ، (۵۳۹ : ۵۴۰) ، (۵۴۰ : ۵۴۱) ، (۵۴۱ : ۵۴۲) ، (۵۴۲ : ۵۴۳) ، (۵۴۳ : ۵۴۴) ، (۵۴۴ : ۵۴۵) ، (۵۴۵ : ۵۴۶) ، (۵۴۶ : ۵۴۷) ، (۵۴۷ : ۵۴۸) ، (۵۴۸ : ۵۴۹) ، (۵۴۹ : ۵۵۰) ، (۵۵۰ : ۵۵۱) ، (۵۵۱ : ۵۵۲) ، (۵۵۲ : ۵۵۳) ، (۵۵۳ : ۵۵۴) ، (۵۵۴ : ۵۵۵) ، (۵۵۵ : ۵۵۶) ، (۵۵۶ : ۵۵۷) ، (۵۵۷ : ۵۵۸) ، (۵۵۸ : ۵۵۹) ، (۵۵۹ : ۵۶۰) ، (۵۶۰ : ۵۶۱) ، (۵۶۱ : ۵۶۲) ، (۵۶۲ : ۵۶۳) ، (۵۶۳ : ۵۶۴) ، (۵۶۴ : ۵۶۵) ، (۵۶۵ : ۵۶۶) ، (۵۶۶ : ۵۶۷) ، (۵۶۷ : ۵۶۸) ، (۵۶۸ : ۵۶۹) ، (۵۶۹ : ۵۷۰) ، (۵۷۰ : ۵۷۱) ، (۵۷۱ : ۵۷۲) ، (۵۷۲ : ۵۷۳) ، (۵۷۳ : ۵۷۴) ، (۵۷۴ : ۵۷۵) ، (۵۷۵ : ۵۷۶) ، (۵۷۶ : ۵۷۷) ، (۵۷۷ : ۵۷۸) ، (۵۷۸ : ۵۷۹) ، (۵۷۹ : ۵۸۰) ، (۵۸۰ : ۵۸۱) ، (۵۸۱ : ۵۸۲) ، (۵۸۲ : ۵۸۳) ، (۵۸۳ : ۵۸۴) ، (۵۸۴ : ۵۸۵) ، (۵۸۵ : ۵۸۶) ، (۵۸۶ : ۵۸۷) ، (۵۸۷ : ۵۸۸) ، (۵۸۸ : ۵۸۹) ، (۵۸۹ : ۵۹۰) ، (۵۹۰ : ۵۹۱) ، (۵۹۱ : ۵۹۲) ، (۵۹۲ : ۵۹۳) ، (۵۹۳ : ۵۹۴) ، (۵۹۴ : ۵۹۵) ، (۵۹۵ : ۵۹۶) ، (۵۹۶ : ۵۹۷) ، (۵۹۷ : ۵۹۸) ، (۵۹۸ : ۵۹۹) ، (۵۹۹ : ۶۰۰) ، (۶۰۰ : ۶۰۱) ، (۶۰۱ : ۶۰۲) ، (۶۰۲ : ۶۰۳) ، (۶۰۳ : ۶۰۴) ، (۶۰۴ : ۶۰۵) ، (۶۰۵ : ۶۰۶) ، (۶۰۶ : ۶۰۷) ، (۶۰۷ : ۶۰۸) ، (۶۰۸ : ۶۰۹) ، (۶۰۹ : ۶۱۰) ، (۶۱۰ : ۶۱۱) ، (۶۱۱ : ۶۱۲) ، (۶۱۲ : ۶۱۳) ، (۶۱۳ : ۶۱۴) ، (۶۱۴ : ۶۱۵) ، (۶۱۵ : ۶۱۶) ، (۶۱۶ : ۶۱۷) ، (۶۱۷ : ۶۱۸) ، (۶۱۸ : ۶۱۹) ، (۶۱۹ : ۶۲۰) ، (۶۲۰ : ۶۲۱) ، (۶۲۱ : ۶۲۲) ، (۶۲۲ : ۶۲۳) ، (۶۲۳ : ۶۲۴) ، (۶۲۴ : ۶۲۵) ، (۶۲۵ : ۶۲۶) ، (۶۲۶ : ۶۲۷) ، (۶۲۷ : ۶۲۸) ، (۶۲۸ : ۶۲۹) ، (۶۲۹ : ۶۳۰

(۹:۱۰) حدود پرده ، (۱۱:۱۰) ، (۱۲:۱۱) ، (۷۵:۸۱) ، (۱۳:۱۲) و (۱۴:۱۳) در حدود سه ربع پرده و (۱۵:۱۴) ، (۱۶:۱۵) ، (۱۹:۱۸) ، (۲۰:۱۹) ، (۲۱:۲۰) ، (۲۲:۲۱) و (۲۴۳:۲۵۶) در حدود نیم پرده ، (۲۴:۲۳) ، (۲۵:۲۴) و (۲۸:۲۷) در حدود ثلث پرده و (۳۱:۳۰) ، (۳۲:۳۱) و (۳۶:۳۵) در حدود ربع پرده و (۴۹:۴۸) و (۴۹:۴۵) در حدود سدس پرده است. مکتب ابن سینا چنانکه شرح آن گذشت ابن سینا باصراحت روشن روش یونانیان را دریافتن رابطه‌ای بین ابعاد موسیقی و اوضاع آسمان و فلسفه فیثاغورث و وارثین آنها پیروان مکتب افلاطونی جدید و بخصوص بطلمیوس را مندرس و سست میدانند و روش فارابی را دریافتن ملایمات از روش احساس گوش می‌ستایند.

ابن سینا ابعاد ملایم را نخست بدو طبقه تقسیم میکند :  
**ابعاد ملایم طبقه اول :** شامل ابعاد ملایم بزرگ و متوسط و کوچک است.

ابعاد ملایم بزرگ اکتاو وجود بهای آنست یعنی (۲:۱) ، (۴:۱) و (۸:۱) و غیره .

ابعاد ملایم متوسط پنجم (۳:۲) و چهارم (۴:۳) است. ابعاد ملایم کوچک از چهارم کوچکتر و همگی بصورت مثل و جز ، (سوپرپارسیل  $1 + \frac{1}{11}$ ) میباشد و خود به سه دسته بزرگ متوسط و کوچک تقسیم میشوند .

ابعاد ملایم کوچک بزرگ از (۴:۳) آغاز و به (۱۳:۱۲) ختم میشود :

(۴:۳) ، (۵:۴) ، (۶:۵) ، (۷:۶) ، (۸:۷) ، (۹:۸) ، (۱۰:۹) ، (۱۱:۱۰) ، (۱۲:۱۱) ، (۱۳:۱۲) و (۱۴:۱۳) .

ابعاد ملایم کوچک متوسط از (۱۵:۱۴) آغاز و به (۲۸:۲۷) ختم میشود :

(۱۵:۱۴) ، (۱۶:۱۵) ، (۱۷:۱۶) ، (۱۸:۱۷) ، (۱۹:۱۸) ، (۲۰:۱۹) ، (۲۱:۲۰) ، (۲۲:۲۱) ، (۲۳:۲۲) ، (۲۴:۲۳) ، (۲۵:۲۴) ، (۲۶:۲۵) ، (۲۷:۲۶) ، (۲۸:۲۷) ، (۲۹:۲۸) .

ابعاد ملایم کوچک کوچک از (۳۰:۲۹) شروع و به (۴۶:۴۵) ختم میگردد .

(۳۰:۲۹) ، (۳۱:۳۰) ، (۳۲:۳۱) ، (۳۳:۳۲) ، (۳۴:۳۳) ، (۳۵:۳۴) ، (۳۶:۳۵) ، (۳۷:۳۶) ، (۳۸:۳۷) ، (۳۹:۳۸) ، (۴۰:۳۹) ، (۴۱:۴۰) ، (۴۲:۴۱) ، (۴۳:۴۲) ، (۴۴:۴۳) ، (۴۵:۴۴) و (۴۶:۴۵) .

در مکتب ابن سینا از بین ۴۲ بعد ملایم کوچک تنها ۲۳

بعد برای تشکیل ۱۶ نوع استفاده شده است که بترتیب عبارتند از :  
 (۵:۴) ، (۶:۵) ، (۷:۶) ، (۸:۷) ، (۹:۸) ، (۱۰:۹) ، (۱۱:۱۰) ، (۱۲:۱۱) ، (۱۳:۱۲) ، (۱۴:۱۳) ، (۱۵:۱۴) ، (۱۶:۱۵) ، (۱۹:۱۸) ، (۲۰:۱۹) ، (۲۱:۲۰) ، (۲۲:۲۱) ، (۲۴:۲۳) ، (۲۵:۲۴) ، (۲۶:۲۵) ، (۲۸:۲۷) ، (۳۱:۳۰) ، (۳۲:۳۱) ، (۳۶:۳۵) ، (۴۹:۴۸) و (۴۹:۴۵) .

و بین آنها (۵:۴) ، (۶:۵) ، (۷:۶) ، (۸:۷) در حدود سوم (دوپرده) ، (۹:۸) ، (۱۰:۹) در حدود پرده (۱۲:۱۱) ، (۱۳:۱۲) و (۱۴:۱۳) در حدود سه ربع پرده ، (۱۵:۱۴) ، (۱۶:۱۵) ، (۱۹:۱۸) ، (۲۰:۱۹) ، (۲۱:۲۰) ، (۲۲:۲۱) در حدود نیم پرده و (۲۵:۲۴) ، (۲۶:۲۵) و (۲۸:۲۷) در حدود ثلث پرده و (۴۹:۴۸) و (۴۹:۴۵) نزدیک سدس پرده است.

**ابعاد ملایم طبقه دوم :** ابعادی هستند که یکی از درجات بم یا زیر آن جزء درجات ابعاد ملایم طبقه اول باشند و درجه دیگر نصف یا مضاعف درجه دیگر و ممکن است از اکتاو بزرگتر یا کوچکتر باشند .

ابعاد ملایم این طبقه که از اکتاو بزرگتراند :

(۵:۲) ، (۷:۳) ، (۹:۴) ، (۱۱:۵) ، (۱۳:۶) ، (۱۵:۷) ، (۱۷:۸) ، (۱۹:۹) ، (۲۱:۱۰) ، (۲۳:۱۱) ، (۲۵:۱۲) ، (۲۷:۱۳) که بصورت  $(2 + \frac{2}{11})$  اند .

(۸:۳) ، (۱۶:۶) ، (۲۴:۹) ، (۳۲:۱۲) ، (۴۰:۱۵) ، (۴۸:۱۸) که بصورت  $(2 + \frac{2}{3})$  اند و (۱۲:۵) ، (۲۴:۱۰) ، (۳۶:۱۵) ، (۴۸:۲۰) ، (۶۰:۲۵) ، (۷۲:۳۰) که بصورت  $(2 + \frac{2}{5})$  اند .

ابعاد ملایم این طبقه که از اکتاو کوچکتراند :

(۵:۳) ، (۸:۵) ، (۷:۴) ، (۱۲:۷) ، (۹:۵) ، (۱۶:۹) ، (۱۱:۶) ، (۲۰:۱۱) ، (۱۳:۷) ، (۲۴:۱۳) و (۲۸:۱۵) .

مکتب صفی‌الدین ارموی صفی‌الدین ندهنهایک نظری دان جامع است بلکه در فن نوازندگی و ساختن آهنگ نیز بدرجه کمال نائل آمده و چنان شهرت یافته است که از اسحق موصلی به بعد کسی را در این فن بیایه او نمی‌گیرند و همین شهرت در ستوط بغداد و قتل عام شهر بدست هلاکو سبب نجات او گردیده است .

مهمترین ابداع او اعتدال گام شرق است بسببکی که از اصالت موسیقی کاسته نشود که خود یکی از پایداهای علمی موسیقی ایران را تشکیل میدهد و مجال دیگری درباره گفتگو از آن لازم است .

صفی‌الدین ابعادی را ملایم می‌داند که بصورت‌های  
 $(\frac{1}{n} + 1), 2, (\frac{1}{n} + 3), 3, (\frac{1}{n} + 2), 2, (\frac{1}{n} + 1)$   
 باشند و ابعادی را که بصورت  $(\frac{k}{n} + 1), (\frac{k}{n} + 2)$   
 $(\frac{k}{n} + 2m + 1)$  و  $(\frac{k}{n} + 2)$  که در آنها  $k$  بزرگتر از واحد  
 است غیر ملایم میدانند مگر در بعضی موارد.  
 ابعاد ملایم را به سه دسته بزرگ، متوسط و کوچک  
 تقسیم میکند.

ابعاد ملایم بزرگ عبارتند از اکتاو مضاعف (۴:۱)،  
 اکتاو باضافه پنجم (۳:۱)، اکتاو باضافه چهارم (۸:۳)  
 و اکتاو (۲:۱).

ابعاد ملایم متوسط عبارتند از پنجم (۳:۲) و چهارم (۴:۳).  
 ابعاد کوچکتر از چهارم مانند (۵:۴)، (۶:۵)،  
 (۷:۶) و غیره ابعاد ملایم کوچک‌اند.

ابعاد ملایم کوچک نیز بنوبه خود به سه دسته بزرگ،  
 متوسط، کوچک تقسیم میشوند.

بزرگ آنها عبارتند از (۵:۴)، (۶:۵) و (۷:۶).  
 متوسط آنها عبارتند از (۸:۷)، (۹:۸) و (۱۰:۹).

کوچک آنها از (۱۱:۱۰) آغاز میشود و خود به سه دسته  
 بزرگ، متوسط و کوچک تقسیم میگردند که بزرگ آنها از  
 (۱۱:۱۰) شروع و به (۱۶:۱۵) ختم میشود، متوسط آنها  
 ابعادی هستند که چون هر یک را چهار برابر ساخته از فاصله  
 چهارم کم کنیم باقی مانده از خود آن کوچکتر شود، و کوچک  
 آنها فواصل کوچکتر را گویند که آنها را «فضلات» (جمع  
 فضله) نامند نظیر کما.

صفی‌الدین پس از نقل عقاید ابن سینا در زمینه تقسیم‌بندی  
 فواصل اظهار عقیده میکند که ترد استادان فن تنها سه بعد  
 ملایم کوچک وجود دارد که بزرگتر از همه (۹:۸) و متوسط  
 آن (۱۳:۱۴) و کوچک آن لیما (۲۵۶:۲۵۳) است زیرا  
 ابعاد تردیک بهم در گوش تأثیرشان یکسان است مثلاً (۸:۷)  
 و (۹:۸) تأثیرشان مثل (۹:۸) است. همچنین (۱۳:۱۴)  
 بجای ابعاد ملایم کوچک متوسط و لیما بجای همگی ابعاد  
 ملایم کوچک کوچک بکار میروند. همین فکر است که صفی‌الدین  
 را باصل اعتدال گام راهنمایی میکند.

از طرف دیگر صفی‌الدین نیز مانند ابن سینا ابعاد ملایم  
 را بدو طبقه تقسیم میکند.

ابعاد ملایم طبقه اول آنهایی هستند که بین دو انتهای  
 هر یک نتوان صدائی یافت که با یکی از آن دو بعد اکتاو داشته  
 باشد. بعبارت دیگر ابعاد ملایم کوچکتر از اکتاو را جزء طبقه  
 اول میخوانند. از این طبقه‌اند ابعاد اکتاو، پنجم، چهارم  
 و ابعاد مثل و جزء  $(\frac{1}{n} + 1)$ .

ابعاد ملایم طبقه دوم آنهایی هستند که یکی از دو انتهای  
 هر یک از آنها با یکی از دو انتهای یکی از ابعاد ملایم طبقه اول  
 منطبق و انتهای دیگر نصف یا دو برابر انتهای دیگر آن بعد  
 ملایم طبقه اول باشد. از این طبقه‌اند:

اکتاو باضافه پنجم (۱۳:۱)، اکتاو باضافه چهارم  
 (۸:۳)، چهارم مضاعف (۱۶:۹)، اکتاو مضاعف (۴:۱)  
 و ابعادی که بصورت  $(\frac{1}{n} + 2), (\frac{2}{n} + 2), (\frac{1}{n} + 1)$   
 و  $(\frac{1}{n} + 2)$  باشند مانند اکتاو باضافه سوم (۵:۲)، اکتاو  
 باضافه چهارم (۸:۳) و ششم بزرگ (۵:۳) و ششم کوچک  
 (۸:۵) از بحث فوق نتایج زیر مستفاد میشود:

۱- یونانیان ابعاد موسیقی و نسبت‌های معرف آنها را  
 با اوضاع و احوال آسمان و حرکات ستارگان مربوط میدانستند.  
 ۲- ایرانیان عقاید آنان را در این زمینه مطرود شناخته  
 و هیچگونه ارتباطی را بین ابعاد موسیقی و اوضاع آسمان  
 نمی‌پذیرند.

۳- ملاک تشخیص ملایمت و درجات آن نزد یونانیان  
 چگونگی اعداد معرف نسبت‌ها است و اصل بر اینست که هر چه  
 نسبت ساده‌تر باشد میزان ملایمت بیشتر است.

۴- در مکاتب ایران آزمایش و عمل و تشخیص گوش  
 و شهادت عموم مورد نظر است و این نکته بسیار قابل توجه  
 است. چه همین فلسفه در مورد تحقیق مسائل علمی راه را  
 بسوی دوره تجدد و پیشرفت علوم و فنون باز کرده است و بجز نت  
 میتوان ادعا نمود که ایرانیان در هموار ساختن این راه سهم  
 بسزائی داشته‌اند در حالیکه مورخین علوم ابتکار این امر را  
 به اروپائیان منحصر دانسته‌اند.

۵- ابعاد ملایم نزد یونانیان بصورت  $\frac{1}{n} + 1$  است.

نزد ایرانیان انواع دیگری کشف شده است از آن جمله‌اند نسبت‌هایی  
 بصورت  $\frac{1}{n} + 2$  مانند  $\frac{2}{3}$  ششم بزرگ که در موسیقی ایران  
 اهمیت بسزائی دارد و یکم آن و ۳ فاصله  $\frac{1}{2}$  و  $\frac{2}{3}$   
 میتوان از راه احساس ملایمت در گوش تمام درجات گام  
 موسیقی ایران را بدست آورد.

۶- موضوع اعتدال گام که به باخ نسبت میدهند نخستین بار  
 در مورد موسیقی شرق بنحو کاملتری بوسیله صفی‌الدین بر معنای  
 درجه‌بندی تنبور خراسان اجرا گردیده است.

۷- نزد ایرانیان ابعادی در ساختمان انواع بکار رفته‌اند  
 که طبیعی بوده و ملایمتشان از لحاظ گوش مسلم باشد و این  
 وجه امتیاز موسیقی شرق از موسیقی غربی است و همین امر  
 یکی از دلایل علمی مداومت تاریخی موسیقی ایرانی است  
 و کوشش در معنوی ساختن آن از اصالت موسیقی ایران خواهد  
 کاست.

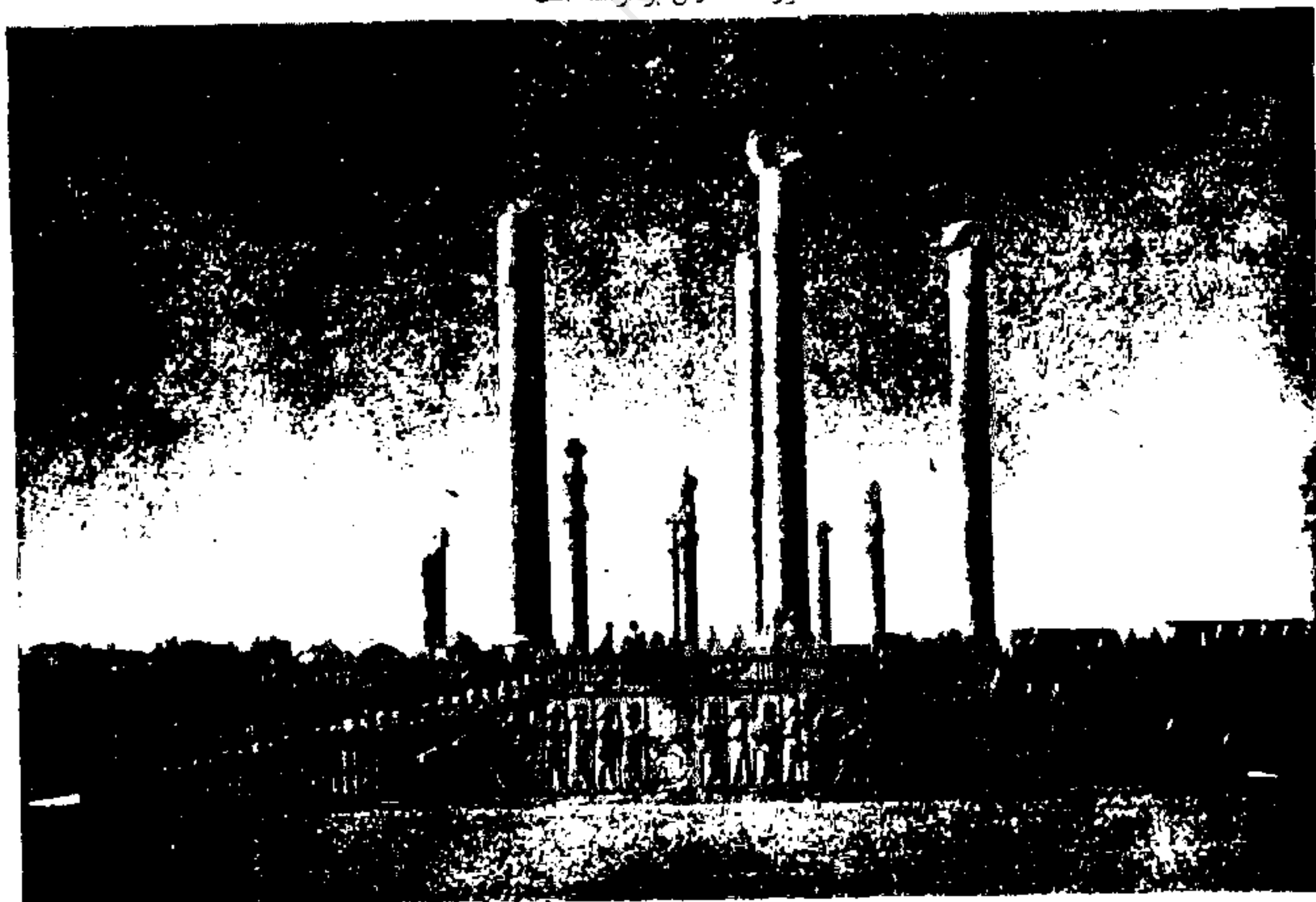
# شهابت های تخت جمشید ششپنجاهمین و صفهان عصر صفوی

دکتر عباس زمانی  
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
دانشگاه تهران

در کنار مرودشت فارس برافراشته است و از اطراف و اکناف عالم مورخین و جهانگردان را بجانب خود میخواند.  
ساختمان اصفهان عصر صفوی در نوروز سال ۱۰۰۶ هجری قمری به فرمان شاه عباس کبیر (۱۳۰۸ - ۹۹۵ ه) یکی دیگر از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت های تاریخی و ملی ایران شروع شد و اعتاب او هر یک بنوبه خود بناهای معظمی ایجاد کردند. آثار اصفهان عصر صفوی قریب چهارصد سال در مقابل

ساختمان تخت جمشید حدود سال ۵۲۰ قبل از میلاد به فرمان داریوش کبیر (۴۸۶ - ۵۲۲ ق م)، یکی از بزرگترین و مقتدرترین شخصیت های تاریخی و ملی ایران، صورت گرفت و اعتاب او هر یک بنوبه خود بناهای معظمی به آن افزودند. آثار این تخت قریب دوهزار و پانصد سال در مقابل حوادث طبیعی و صدمات و قساوتهای بشر پایداری کرده و هم اکنون چون روشن ترین و محکم ترین شواهد و مدارک تاریخی ایران

آثار تخت جمشید هخامنشی که قریب ۲۵۰۰ سال در مقابل حوادث مختلف پایداری کرده و چون روشن ترین شواهد و مدارک تاریخی ایران در کنار مرودشت فارس برافراشته است



حوادث مختلف مقاومت کرده و هم اکنون به عنوان گروه دیگری از روشن ترین شواهد و مدارك تاريخی ایران نام برده میشود و از اطراف و اکناف عالم مورخين و جهانگردان را بسوی خود میخواند.<sup>۲</sup>

تخت جمشید بیش از دوهزار و یکصد سال از اصفهان عصر صفوی قدیمی تر است اما ، با وجود این فاصله زمانی ، برادری این دو شهر و پدر و فرزندی بنا کنندگان و به عبارت دیگر پیوندهای تاریخی و ملی آن دو جلوه گراست .

ما این پیوندها را در سه قسمت بشرح ذیل بررسی می کنیم:

۱ - تخت جمشید و بنا کنندگان آن .

۲ - اصفهان عصر صفوی و بنا کنندگان آن .

۳ - پیوندهای تاریخی بین آن دو .

الف - تخت جمشید و بنا کنندگان آن - تخت جمشید ، بطوریکه اشاره شد ، در دوره هخامنشیان بنا گردید . جد هخامنشیان هخامنش نام داشت و نام خود را به این سلسله داد . اولاد هخامنش مدتی در فارس و خوزستان فعلی پادشاهی کردند و تابع پادشاهان ماد بودند . کمبوجیه اول ( ۵۵۹ - ۶۰۰ ق . م ) ، فرزند کوروش اول ( ۶۰۰ - ۶۴۰ ق . م ) ، با دختر آستیاگ ( Astyages ) پادشاه ماد ازدواج کرد و از این ازدواج کوروش بزرگ ( ۵۳۰ - ۵۵۹ ق . م ) بوجود آمد . کوروش پایتخت

خود را در بازار گاد قرارداد و به مطیع کردن قبایل پرداخت . او اتحادی با نبونید پادشاه بابل تشکیل داد و چون پادشاه ماد از این اتحاد که مخالف او بود آگاه شد ، کوروش را بهمدان احضار کرد ولی وی از فرمان سلطان متبوع خود سر باز زد . پادشاه ماد تصمیم به تنبیه کوروش گرفت و در اجرای این تصمیم محاربه سختی در دو مرحله صورت گرفت که دومی تحت فرماندهی شخص آستیاگ بود . در این جنگ آستیاگ مغلوب گردید و از تخت سلطنت بزی آورده شد<sup>۳</sup> .

کوروش با غلبه بر آستیاگ يك سلسله ملی ایرانی تشکیل داد که از ۵۵۹ تا ۳۳۰ قبل از میلاد سلطنت کرد . به علت وجود کوروش بزرگ ( ۵۳۰ - ۵۵۹ ق . م ) و مرد نیرومند دیگر این سلسله ، داریوش کبیر ( ۴۸۶ - ۵۲۲ ق . م ) ، سراسر آسیای غربی گشوده شد و بصورت نخستین امپراطوری یا شاهنشاهی ایران سازمان یافت و در قسمت مهمی از آسیا ، شمال شرقی افریقا ، جنوب شرقی اروپا دوره تاریخی جدیدی آغاز گردید . ثبات

- ۱ - معماری ایرانی . تألیف پوپ . ترجمه غلامحسین صدری افشار ، احمد ایرانی ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۲۶ و ۲۸ و ۳۴ .
- ۲ - آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف گدار فرانسوی ، ترجمه سید محمد تقی مصطفوی تهران ۱۳۱۸ .
- ۳ - ایران از آغاز تا اسلام ، تألیف ر . گیرشمن . ترجمه دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۳۶ .

قسنی از بناهای اصفهان عصر صفوی که قریب چهارصد سال در مقابل حوادث مختلف مقاومت کرده و به عنوان گروه دیگری از روشن ترین شواهد و مدارك تاريخی ایران برافراشته است



بی‌سابقه‌ای بدست آمد و شبکه ارتباطات و ایجاد شاهراههای طولیل، با استراحت‌گاههای لازم، موجب رونق بازرگانی و تولید ثروت گردید<sup>۴</sup>.

ثبات و ارتباط، در قسمتهای مختلف شاهنشاهی، موجب رفاه و آسایش عمومی و گسترش تمدن و ایجاد عوامل تمدن از جمله رواج فوق‌العاده رشته‌های مختلف هنر گردید و بین رشته‌های هنری، معماری بصورت بارزی تجلی کرد و آثار باشکوهی شکل یافت و الهام‌بخش هنرکاران و هنرمندان هم‌عصر و بعد گردید.

یکی از مجموعه‌های آثار پرشکوه دوره هخامنشی در تخت جمشید صورت گرفت. این بناها در روی سکوی عظیمی بمساحت تقریباً ۴۵۰ × ۳۰۰ متر و محصور در یک حصار بوده است و قسمتهای مهم آن که تا کنون شناخته شده بشرح ذیل است:

- ۱- پلکان دوطرفی که بدو در جهت مخالف، و بعداً در جهت موافق هم بسطح سکو راه میدهد.

- ۲- دروازه خشایارشا که مرکب از یک تالار چهار گوش شامل چهار ستون و سه درگاه است.

- ۳- آیادانا یا تالار بار که از طریق دروازه مزبور و حیاط شمالی بدان راه می‌یافته‌اند.

این تالار در بین سه ایوان ستوندار واقع در شمال، شرق و غرب خود قرار داشته و سقف آنرا شش ردیف ستون رفیع سنگی شش‌تایی، جمعاً ۳۶ ستون، تحمل می‌کرده است. سقف هر یک از ایوانها نیز در روی دور دیف ستون سنگی شش‌تایی قرار داشته است. در شمال و مشرق تالار آیادانا پلکان زیبایی، از دو حیاط جلو خود، به این تالار عظیم راه میداده است.

در دیوارهای یک جانب این دو پلکان نقوش تاریخی مشتمل بر مصف افسران و سربازان و عرابه‌ها و اسبهای شاهی و در جانب دیگر تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور شاهنشاهی هخامنشی در راه باریافتن بحضور شاهنشاه ایران دیده میشود. تصویر نمایندگان استانهای مختلف کشور هخامنشی از نظر اهمیت تاریخی و نمایاندن وضع لباس و هیأت کلی ساکنین هر استان بسیار مهم است<sup>۵</sup>.

- ۴- تالار سه دروازه که دارای چهار ستون و سه درگاه است و به کاخها و حرم راه دارد. این کاخ دارای پلکان دوطرفی زیبایی در سمت شمال است که نقوش سربازان و افسران پارسی و مادی بر جبهه‌های خارجی و داخلی آن نمایان است. از پلکان مزبور به ایوان دوستونی بلندی میرفته‌اند و از ایوان بدرون کاخ وارد میشده‌اند.

- ۵- تچرا، احتمالاً کاخ زمستانی داریوش، که مرکب از یک تالار ستوندار مرکزی، دو اطاق چهار ستونی و یک ایوان هشت ستونی و یک حیاط در سمت جنوب است.

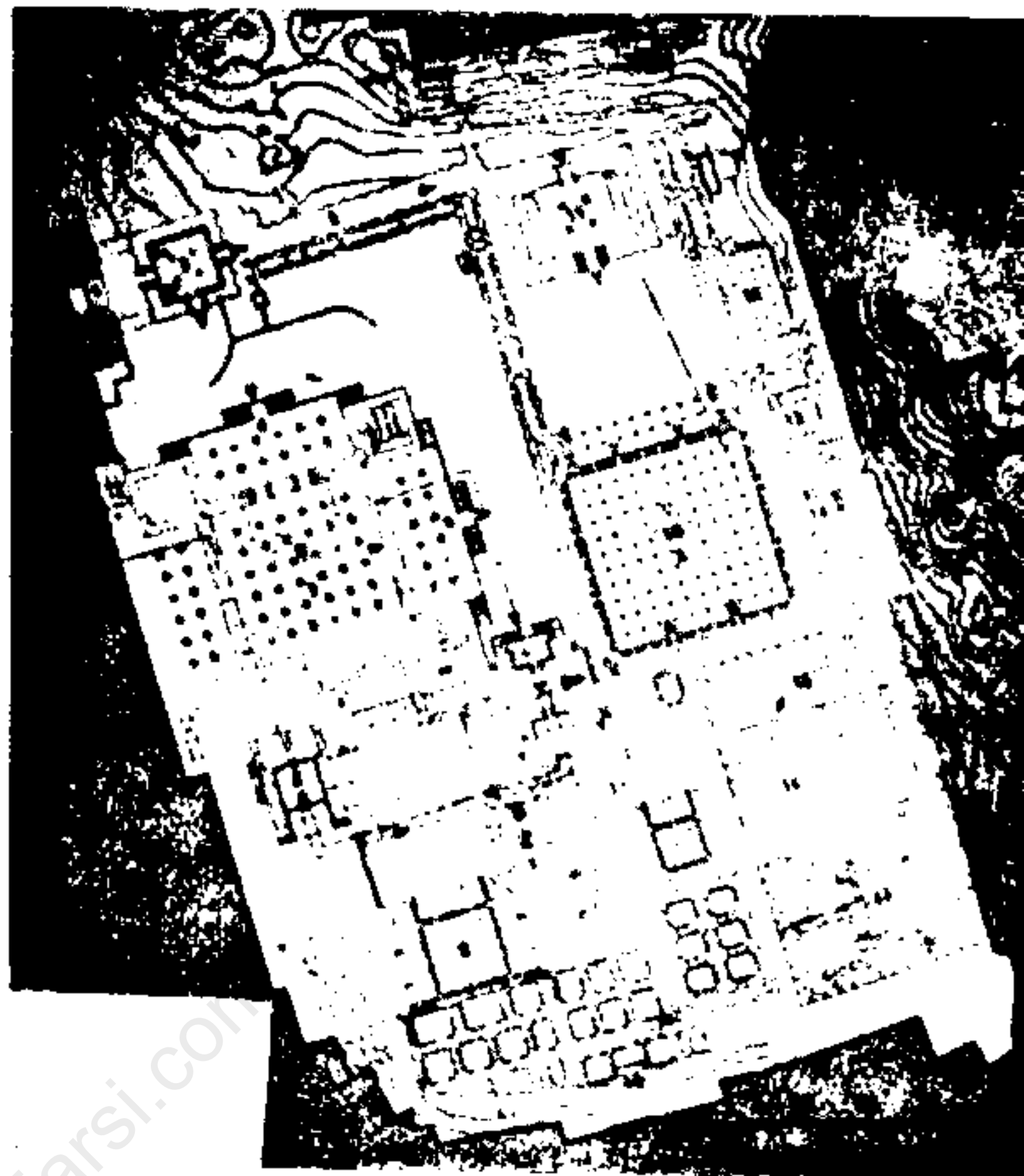
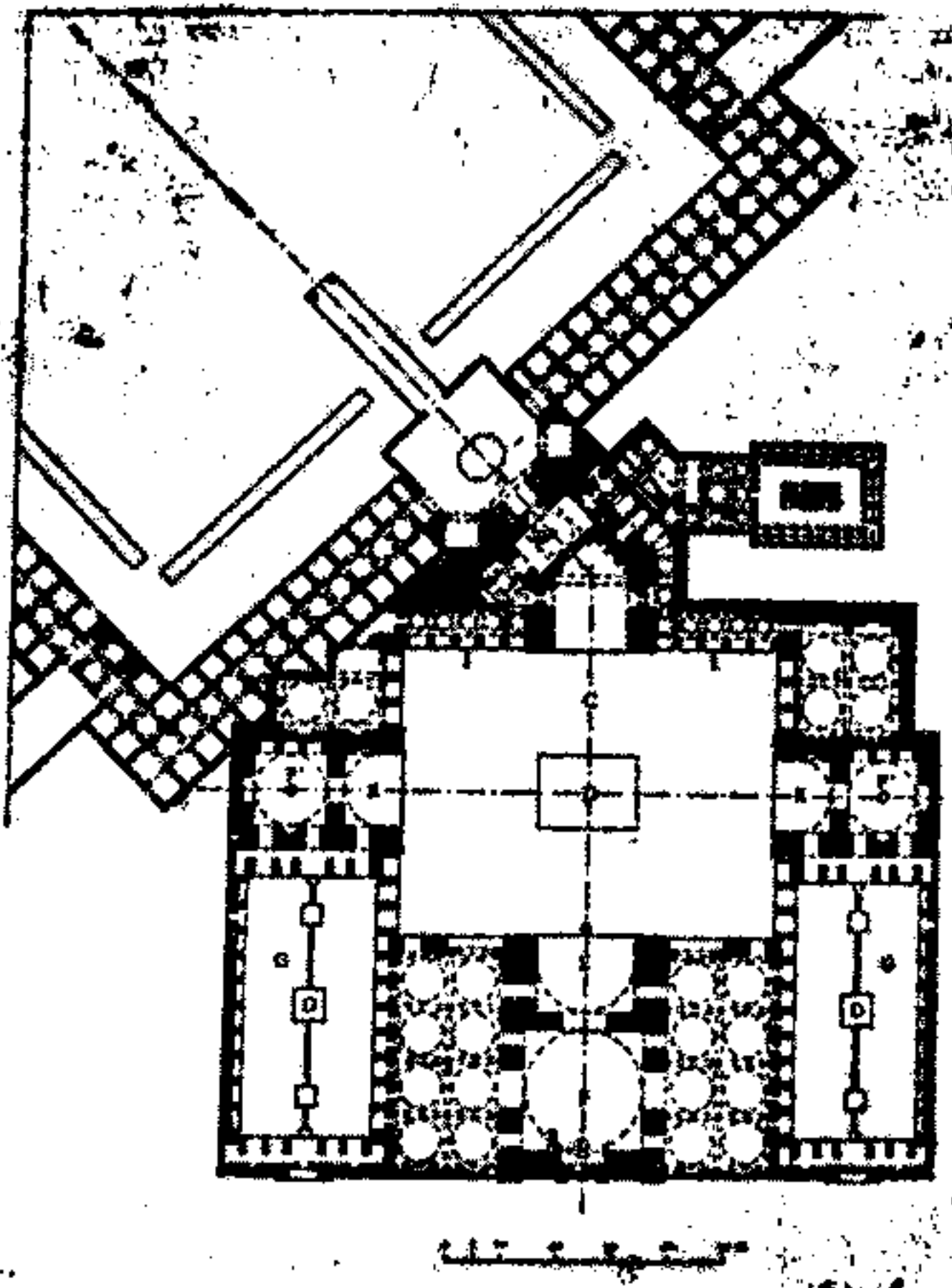
- ۶- کاخ خشایارشا که عبارت از یک تالار ستوندار و یک

ایوان ستوندار و چند اطاق در طرفین است.

- ۷- حرم سرا که شامل یک تالار ستوندار و یک ایوان ده ستونی و تعداد زیادی اطاقهای کوچک چهار ستونی بوده است.
- ۸- تالار سد ستون که در شمال شرقی تخت واقع بوده است و در شمال آن یک ایوان ۱۶ ستونی قرار دارد. در شمال این ایوان حیاط وسیعی وجود دارد که در شمال آن یک تالار مربع چهار ستونی نظیر دروازه خشایارشا تعبیه گردیده بوده است. اضافه بر بناهای مذکور آثار خزانه داریوش، که در پلانی مستطیل چند تالار ستوندار بزرگ و کوچک دارد، و آثار قسمتهای دیگری بنام کاخ اردشیر سوم، آرامگاه اردشیر دوم و سوم و استحکاماتی در منتهی‌الیه شمال شرقی تخت وجود دارد<sup>۶</sup>.

ب- اصفهان عصر صفوی و بنا کنندگان آن - اصفهان این عصر توسط سلسله صفوی توسعه یافته و در واقع بنا گردیده است. چند صفویان شیخ صفی‌الدین اردبیلی عارف مشهور است. یکی از اعیان شیخ صفی‌الدین، اسماعیل، در سال ۹۰۷ هـ، در پی یک سلسله مبارزات جدی تاج و تخت ایران را بدست آورد و شاه اسماعیل نامیده شد. وی سلسله صفوی را که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هـ در ایران سلطنت کرد تأسیس نمود. این سلسله مذهب تشیع را در ایران رسمی نمود و در راه اتحاد قبایل و همبستگی قسمتهای مختلف ایران و توسعه آن قدمتهای بلندی برداشت. ثبات لازم بدست آمد و موجب ایجاد شاهراهها و بنای کاروانسراها و رونق اقتصاد گردید. این شرائط رونق و تمرکز هنری در پی داشت و در بین رشته‌های مختلف هنری، معماری مقام ارجحندی احراز کرد. این هنر تقریباً بتمام سنتهای گذشته توجه نمود و گوئی میخواست تمام عظمت‌های گذشته از جمله عظمت‌های دوره هخامنشی را زنده کند و پیوندهای عصر خود و دوره هخامنشی را مستحکم سازد. قسمت عمده عملیات معماری عصر صفوی در شهر اصفهان صورت گرفت که برای شناسائی بیشتر مختصری از جغرافیای تاریخی آن بیان میشود.

اصفهان در جمله آبادیهائی است که گرد یکدیگر حلقه زده و در ارتفاع بیش از ۱۵۰۰ متر در پایه شرقی کوههای زاگرس قرار گرفته است. این شهر در امتداد شرقی کوهستان مزبور واقع گردیده و از روزگار پیشین پیوسته گذرگاه لشکریان و بازرگانان بوده است. این شهر از جمله اقامتگاههای سلطنتی شهریاران هخامنشی بوده و در تواریخ قدیم بنام گابا یا گبی و در پارس علیا معرفی گردیده است. اصفهان در دوره اشکانیان و در زمان سلطنت ساسانیان مراکز استان وسیعی بوده ولی از آثار آن وقت چیزی جز اسم این شهر باقی نمانده است. اصفهان در دو قرن اول هجری زیر سلطه خلفا بود و در سال ۳۱۹ هجری جزو قلمرو قدرت مردابیج زیاری گردید.



راست : پلان بناهای تخت جمشید هخامنشی ۱ - پلکان دوطرفی که بسطی تخت جمشید راه میدهد ۲ - دروازه خشایارشا ۴ - ایوان شمالی آبادانا ۵ - آبادانا یا تالار بارعام ۶ - ایوان شرقی آبادانا (تالار سه دروازه جنوب شرقی این ایوان بچشم میخورد) ۸ - تپه کاخ زمستانی داریوش کبیر ۱۰ - تالار صد ستون - پلان سایر بناها نیز مشخص شده است چپ : پلان مسجد شاه اصفهان که از نظر حیاطها ، ایوانها ، تالارهای مربع و ستوندار قابل مقایسه با پلان قسطنطینیای مهم تخت جمشید است

#### وبکارگماشت<sup>۷</sup>

یکی از مجموعه‌های ساختمانی مهم این شهر بناهای اطراف میدان شاه است. این میدان قبل از آنکه شاه عباس مقرر فرمانروائی خود را به اصفهان منتقل کند در مرکز آن شهر وجود داشت. شاه عباس مبلغ مهمی برای زیبائی و آرایش آن اختصاص داد<sup>۴</sup>. میدان شاه همواره مورد بازدید و تحسین مسافران و جهانگردان داخل و خارج ایران بوده و هست. بناهای اطراف آن عبارتست از :

- ۴ - معماری ایرانی ، تألیف پوپ ، ترجمه غلامحسین صدری افشار ، احمد ایرانی ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۲۲
- ۵ - ایضا معماری ایرانی ، ص ۳۴ و ۳۷
- ۶ - اقلیم پارس ، تألیف سید محمدتقی مصطفوی ، تهران ۱۳۴۳ ، ص ۲۲ تا ۳۶
- ۷ - آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف گدار فرانسوی ، ترجمه سید محمدتقی مصطفوی ، تهران ۱۳۱۸ ، ص ۲ تا ۱۹
- ۸ - ایضا آثار ایران ، ص ۷۹ و ۸۰

این شهر مدتی در تصرف آل بویه (۴۴۸ - ۳۲۰ هـ) بود و در سال ۴۴۳ هجری بدست طغرل سلجوقی افتاد و چندی بعد پایتخت امپراطوری وسیع سلجوقیان شد. سپس این شهر زیر نفوذ خوارزمشاهیان قرار گرفت و بالاخره بتصرف مغول درآمد. در اواسط قرن هشتم هجری بتصرف آل مظفر (۷۹۵ - ۷۱۳ هـ) درآمد و در ۷۹۰ هجری توسط لشکریان امیر تیمور لنگ قتل عام شد. آنگاه قره‌قوینلوها (۸۷۴ - ۷۸۲ هـ) و آق‌قوینلوها (۹۰۸ - ۷۸۰ هـ) آنرا تصرف کردند و پس از آن نوبت به دوره صفوی رسید<sup>۷</sup>.

در زمان شاه عباس کبیر ، پنجمین سلطان صفوی (۱۰۳۸ - ۹۹۵ هـ) ، اصفهان به عنوان پایتخت رسمی کشور ایران انتخاب و جشنهای نوروز سال ۱۰۰۶ هجری (۱۵۹۸ میلادی) در آن شهر برپا شد. شاه عباس تصمیم گرفت ، پایتخت خود را عالی‌ترین و باشکوه‌ترین شهرهای دنیا سازد. وی برای بزرگ کردن اولین کاخ خود ، عالی‌قاپو ، بهترین معماران و هنرمندترین استادان کاشی‌ساز را از نقاط مختلف ، حتی از هند ، آورد



چپ : عالی قاپو یا آستانه کاخ مهم عصر صفوی که ایوان بالای آن نیز از نظر ستونهای رفیع و سقف مسطح با ایوانهای دوره هخامنشی قابل مقایسه است

پائین : شکل تالار چهل ستون اصفهان عصر صفوی ، ستونهای رفیع شیاردار سقف مسطح آن را نگه میدارد  
راست : دروازه خشیارشا یا آستانه بزرگ تخت جمشید هخامنشی



۱ - عالی قاپو - شاه عباس جشنهای نوروز ۱۰۰۶ هجری را در این کاخ برپا داشت و بلافاصله بتوسعه آن پرداخت تا احتیاجات او را از حیث دربار و حرمسرای سلطنتی تأمین نماید. این بنا قبل از آنکه شاه عباس اصفهان را بیاینتختی انتخاب کند در کنار میدان شاه ، از زمان تیموری ، وجود داشت . شاه عباس ساختمانهایی بر قسمت جلو آن افزود و طبقاتی در روی آن ساخت و پس از اتمام کار دیوانخانه و حرمسرای خود را در طبقات مختلف آن قرار داد .

در هر طبقه این بنا يك تالار كوچك در وسط و راهروها و دهلیزهای متعدد در اطراف آن وجود دارد . در سمت میدان شاه ایوانهایی ساخته شده که در آنها می نشستند و بمیدان و مناظر اطراف نگاه میکردند .

زیبائی این کاخ بواسطه دیوارهای آن بوده ، که طبق



شکل بازسازی شده ایوان آپادانا  
تخت جمشید هخامنشی. ستونهای  
رفیع شیاردار سقف مسطح آن را  
نگه می‌دارد

۲- مسجد شیخ لطف‌الله - این مسجد در مقابل عالی‌قاپو واقع است. ساختمان آن در ۱۰۱۱ هجری آغاز شده و در ۱۰۲۸ خاتمه پذیرفته است. مدخل مسجد و راهرو و گنبد و محراب آن هریک بعزت کاشی‌ها و موزائیک‌های مرغوب از شاهکارهای هنری است. داخل تالار مربع مسجد نیز شامل کاشیهای زیبا و موزائیک‌های کم‌نظیر و کتیبه‌ها و قطاریچه‌های فیروزه‌ای و پنجره‌های مشبک کاشی می‌باشد. ارتفاع گنبد در حدود ۳۳ متر است و کاشیکاری زیرسقف آن با طرح لوزی و ریزه کاریهای خاص صورت گرفته است. محراب موزائیک و مقرنس کاری آن نیز از لحاظ هنر کاشی سازی در زمره آثار هنری مهم است.<sup>۱۰</sup>

۳- سردر قیصریه - این بنا که به سردر بازارشاهی نیز معروف است از بناهای زمان شاه عباس اول صفوی می‌باشد و در

گفته جهانگردان از جمله پیتر و دولاواله از بالا تا پائین زرین و با مذهب کاریهای عالی و رنگارنگ مزین بوده است. بر طبق گفته همین جهانگرد سقف‌های آن تماماً زرین و مشتمل بر نقوش برجسته زیبا بوده و بعضی اطاقها نیز با قطعه چوبتهای جفت و جور شده قرین یافتن بوده است.

نخستین مدخل کاخ همان عالی‌قاپو یا در بلند است که نام خود را بتمام بنا داده است. بر فراز این مدخل ایوان بزرگی قرار دارد که سقف مسطح آن بر روی سه ردیف ستونهای بلند که جمعاً ۱۸ عدد است، استوار گشته و در میانش حوض یشمی با سه فواره زیبا جلوه میکشده است. در همین ایوان شاه عباس بار میداده و از فراز آن در جشنهای برپاشده در میدان شاه شرکت میجسته و بتماشای مسابقه‌ها و چوگان بازی و تیراندازی و رژه ارتش میپرداخته است.<sup>۹</sup>



بائین ستون شیارداری از چهل ستون اصفهان صفوی

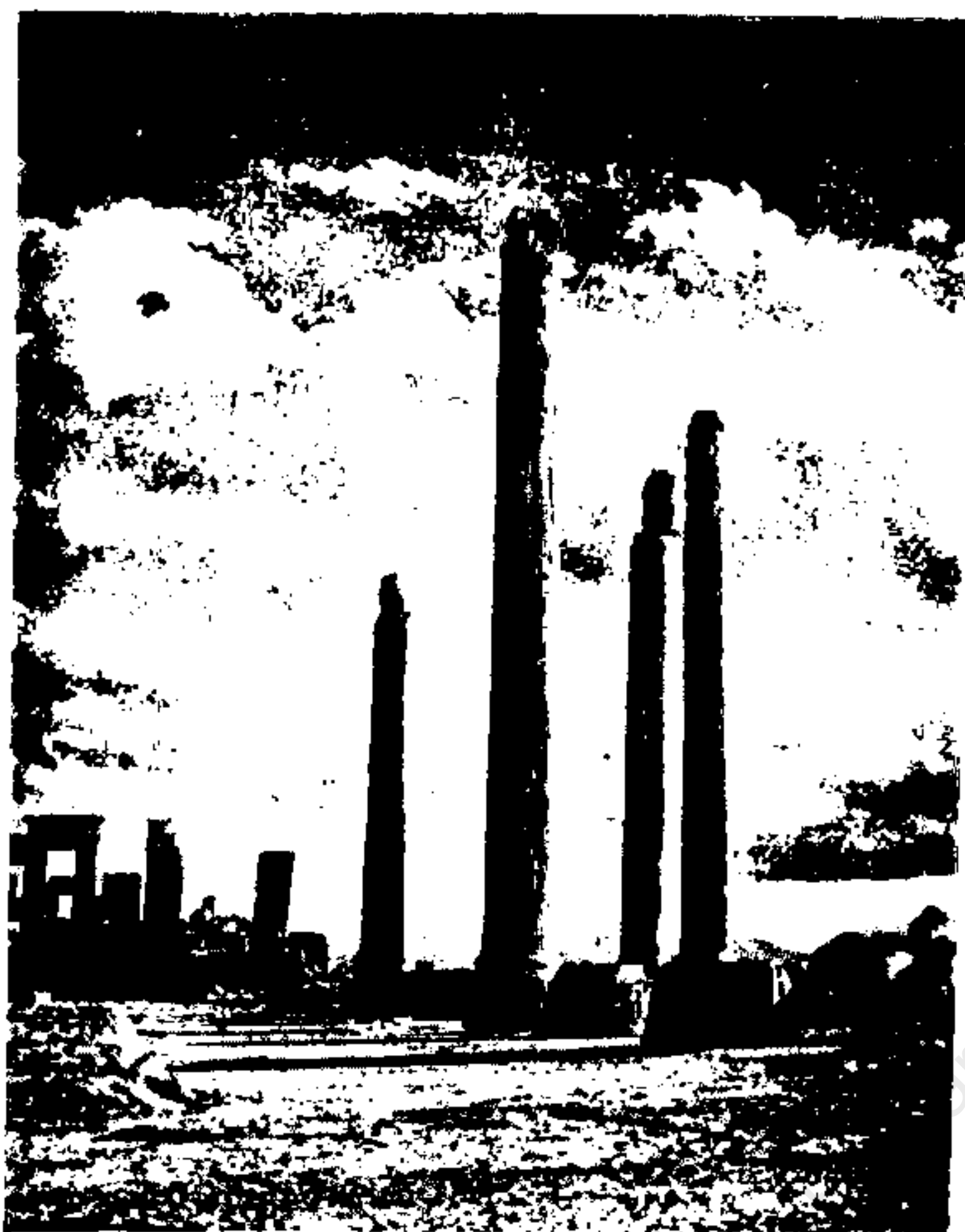


قسمتی از يك ستون شیاردار تخت جمشید هخامنشی

است .  
یکسال پس از شروع این سردر مشغول پی‌ریزی مسجد شدند و طبق حاشیه بزرگ ایوان غربی آخرین تاریخی که بین تاریخهای متعدد راجع باتمام مسجد نوشته‌اند ۱۰۴۰ هجری می‌باشد . عناصر مهم این مسجد عبارت است از :  
اول يك حیاط مستطیل شرقی غربی .  
دوم چهار ایوان در چهار ضلع حیاط .  
سوم سه تالار مربع در پشت ایوانهای جنوبی ، شرقی و غربی .  
چهارم دو تالار ستوندار در طرفین ایوان و تالار مربع جنوبی و دو حیاط مستطیل در طرفین دو تالار ستوندار مذکور .  
پنجم چهار مناره بالکن‌دار در طرفین سردر اصلی و طرفین ایوان جنوبی .

شمال میدان شاه در سالهای ۱۰۱۱ تا ۱۰۲۹ هجری ساخته شده است و اضافه بر کاشیکاریهای زیبا دارای نقاشیهای عالی است . در عقب طاق بزرگ نمای سردر و بردیوارهای بالا و طرفین مدخل بازار یکی از جنگهای شاه عباس با ازبکان نقاشی شده است<sup>۱۱</sup> .

۴ - مسجد شاه - این مسجد در سال ۱۰۲۱ هجری بدستور شاه عباس کبیر شروع شد . این تاریخ مربوط به آغاز سر در اصلی آن در جنوب میدان شاه است این سردر دارای دو کتیبه است : یکی متن معمولی و راجع به بنیاد بنا است و دیگری هنگام اتمام کلیه قسمتهای آن الحاق شده است . کتیبه اول بخط ثلث بوده و بزبان عربی در روی کاشی معرق سفید بر زمینه لاجوردی نگاشته شده و کتیبه دوم در وسط ، بهمان سبک ولی با حروف درشت ، در بالای در قرار گرفته



چند ستون از تخت جمشید که نظر را به بالا می کشاند و اعتلا را می رساند



مدخل و مناره های مسجد شاه اصفهان که نظر را به بالا می کشاند و اعتلا را می رساند

پلان این کاخ بدو قسمت مشخص تقسیم میشود :  
اول تالار چهل ستون که در روی سکو قرار دارد و دارای بیست ستون است که عکس آنها در آب استخر جلو آن منعکس میشود و جمعاً چهل ستون را نمایش میدهد . این تالار از سه طرف شمال و شرق و جنوب باز است و در واقع بصورت يك ايوان ستوندار است . سقف مسطح این تالار را ستونهای چوبی شیاردار تحمل می کنند .

دوم تالار مستطیل شمالی - جنوبی پشت تالار چهل ستون که با سقف های گنبدی پوشیده شده است . در این تالار ، که بیشتر

۹ و ۱۰ و ۱۱ - ایضاً آثار ایران ، ص ۵۶ تا ۶۷ و ۷۵ تا ۷۷

و ۹۱ تا ۹۳ .

۱۲ - ایضاً آثار ایران ، ص ۸۳ تا ۸۹ .

ششم راهروها و قسمتهای واقع در بین ایوانها و تالارها . داخل و خارج این مسجد با کاشیهای هفت رنگ و آجرهای لعابدار مزین شده و در سردر اصلی موزائیک بکار رفته است . موضوعات مهم تزئینی عبارتست از : مقرنس ها ، کتیبه های عربی و فارسی ، پیچهای تزئینی ، اسلیمی ها و گل بندها . مصالح عمده آن آجر و سنگ است ولی نسبت سنگ به آجر کم می باشد و قطعات نازک و بلند آن در روی دیوارها و جرزها نصب شده است<sup>۱۳</sup> .

اضافه بر بناهای اطراف میدان شاه ، در زمان شاه عباس کبیر و اعقابش ، بناهای مهم دیگری نیز در اصفهان ساخته شده که چند دستگاه آن شرح ذیل است :

چهل ستون - ساختمان این کاخ احتمالاً در حیات شاه عباس کبیر آغاز شده و در زمان اعقابش پایان رسیده است .

با معماری دوره ساسانی خویشی دارد، مجالس بزرگ در بالا و مجالس کوچک در پایین نقاشی شده و حاوی صحنه‌های تاریخی دوره صفوی است.<sup>۱۳</sup>

کاخ هشت بهشت - این بنا در یکی از باغهای بزرگ حاشیه خیابان چهارباغ اصفهان ساخته شده و در دوره قاجار مورد تصرف و تعمیر قرار گرفته است. پلان بنا اساساً چهار گوش است ولی چهار گوشه آن بریده شده و بشکل هشت گوش درآمده است بنحوی که طول اضلاعی که از بریده شدن گوشه‌ها حاصل شده کوتاه تر است.

قسمتهای مهم آن عبارتست از:

اول يك تالار مرکزی که از چهار ایوان واقع در چهار ضلع راه میگیرد.

دوم چهار ایوان که در روی چهار ضلع اصلی قرار دارد و هر يك بتالار مرکزی و قسمتهای طرفین خود راه میدهد.

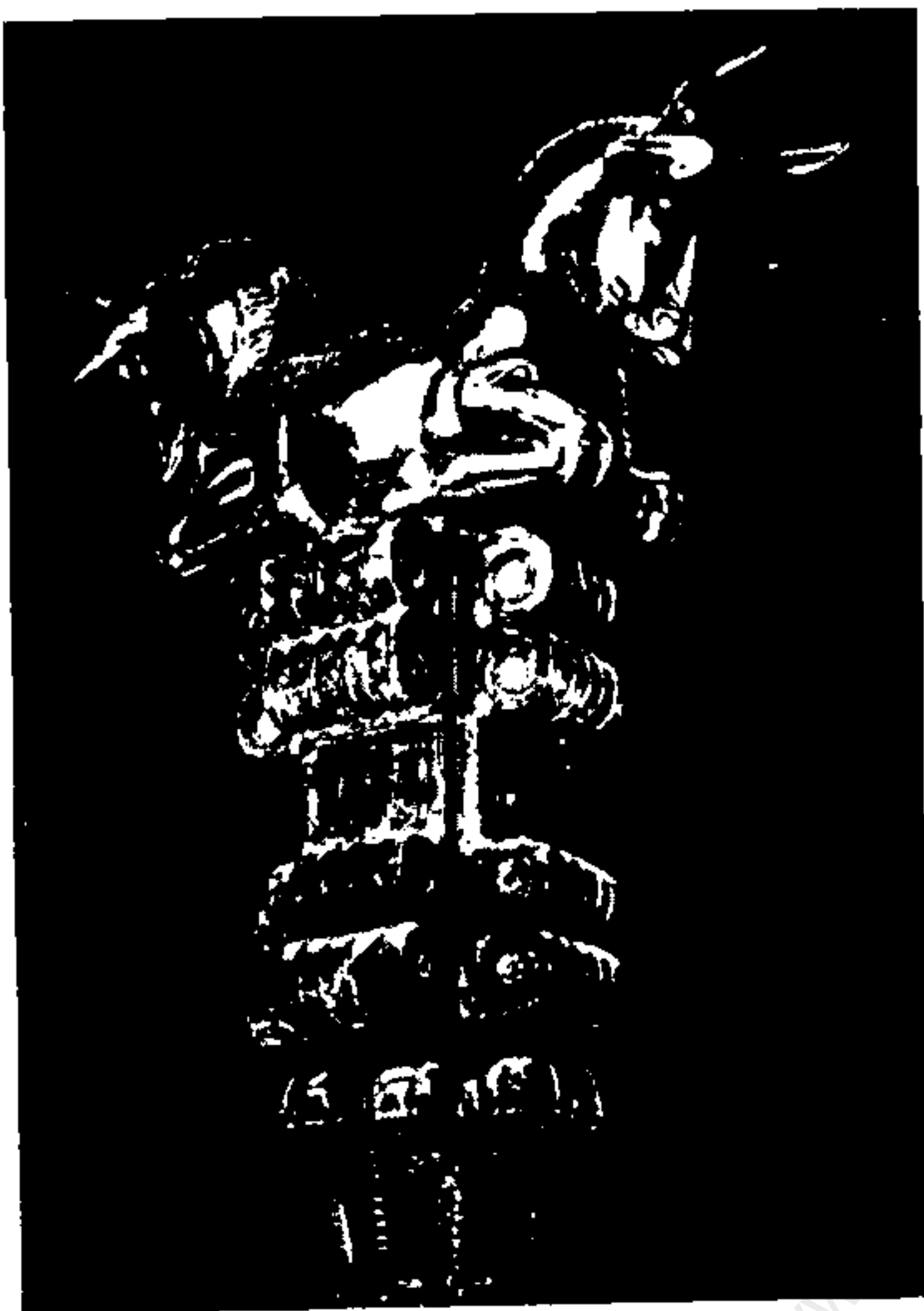
سوم چهار اطاق و راهروهای مجاور آنها که در چهار گوشه بنا قرار دارد. این چهار قسمت در دو طبقه تشکیل هشت قسمت را داده است که احتمالاً از نظر تزیینات زیبا و مجلل به هشت بهشت معروف گردیده است.<sup>۱۴</sup>

کلیه بناهای مذکور و واقع در اصفهان کم یا بیش باینهای تخت جمشید پیوند دارد و دنباله بررسی ما مربوط بهمین مطلب است.

ج - بررسی پیوندهای تاریخی تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی.

اول از نظر قدمت. در زمانی که تخت جمشید در پارس بنا شده و مقر شاهنشاهان هخامنشی بوده، اصفهان نیز در پارس علیا وجود داشته و یکی از اقامتگاههای شاهنشاهی هخامنشی بوده است. این دوشهر در عصری مقارن آباد و بنحوی مورد توجه هخامنشیان بوده است. تخت جمشید توسط قوای اجنبی زیر فرمان اسکندر ویران گردیده و نتوانسته است آبادی گذشته را بازیابد ولی اصفهان در فرازونشیبهای زمان پزندگی خود ادامه داده و در عصر صفوی شکوهی نظیر شکوه تخت جمشید هخامنشی بدست آورده و هنوز هم زنده است. این دوشهر بمنزله دو برادرند که یکی با سرعت باوج جلال میرسد و افول می کند ولی دیگری پس از گذشت بیش از دو هزار سال باوج جلال میرسد و افولی بمعنای برادر اول ندارد.

دوم از نظر موقعیت طبیعی - هر يك از دوشهر در انتهای و یا دامنه کوهستان و کنار دشت حاصلخیزی واقع است. تخت جمشید در غرب کوه رحمت و شرق مرودشت و اصفهان در شرق کوههای زاگرس و کنار جلگه اصفهان واقع است و اضافه بر آن هر دو در کنار شاهراه شمالی - جنوبی ایران واقع اند. سوم از نظر بنا کنندگان - هر يك از دوشهر بدست یکی از بزرگترین سلسلههای ملی ایران، که شور و شوق وطن پرستی



پنجای قلزی تریینی سرستونی از تخت جمشید هخامنشی

و عظمت و توسعه ایران را در سر داشته و در این راه تا جایی که شرایط زمان مساعد بوده موفق شده اند، ساخته شده و یا توسعه یافته است. این بنا کنندگان میخواستند شهر مورد توجه خود را بمنتهای جلال برسانند و برای این منظور از هنرکاران اطراف و اکناف استفاده کرده اند.

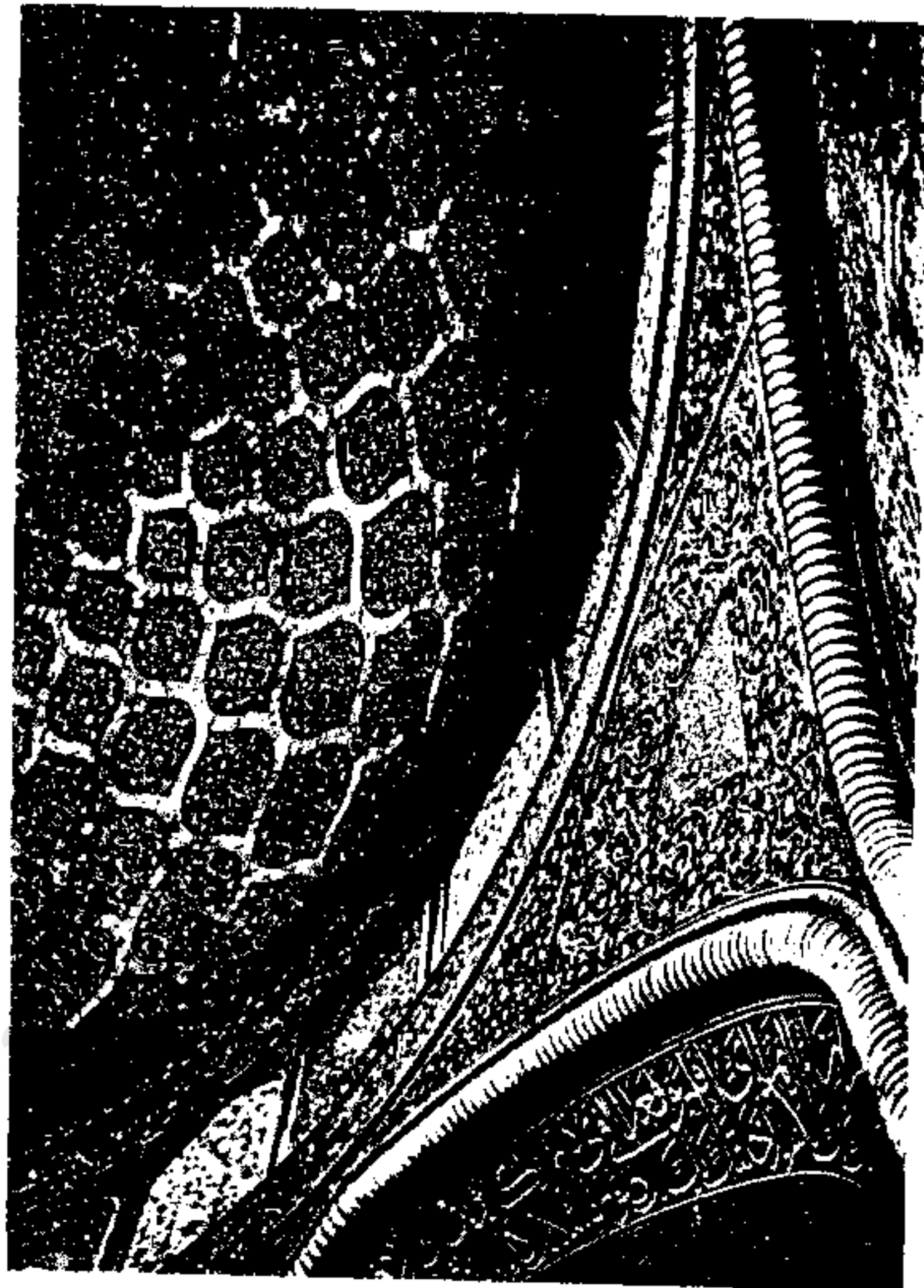
چهارم از نظر هدف ایجاد و توسعه - تخت جمشید یکی از پایتختهای هخامنشی و اصفهان یکی از پایتختهای صفوی بوده است ولی، اضافه بر جنبه پایتختی، این دوشهر جنبه قوی مذهبی نیز داشته است، بخصوص تخت جمشید که به عقیده بعضی از مورخین اصولاً يك پایتخت سیاسی نبوده است. پرفسور

اعیاد رسمی يك دليل سياسی است بازهم باهمیت مخصوص تخت جمشید بیشتر پی خواهیم برد زیرا مهمترین تشریفات مذهبی و ملی و سیاسی در آن شهر انجام میگرفتند است .

و اما درباره جنبه مذهبی عصر صفوی ، صفویه شدت از مذهب تشیع جانبداری میکردند و اضافه بر مرکزیت سیاسی و کشوری این شهر مرکزیت مذهبی نیز داشت ، بعلاوه بزرگترین اعیاد مذهبی و ملی ایران بخصوص عید نوروز ، همان طوریکه در تخت جمشید اجرا میشد در اصفهان نیز بعمل می آمد و دیدیم که جشنهای نوروز ۱۰۰۶ هجری در این شهر برگزار و از همان سال به پایتختی انتخاب گردید . صرف نظر از این موارد اصفهان محل پذیرائی نمایندگان کشورهای مختلف در عالی قاپو و سایر کاخها بود . تفاوتی که در اینجا بچشم میخورد اینست که در تخت جمشید نمایندگان ملل تابعه شاهنشاهی و در اصفهان نمایندگان کشورهای مستقل بار می یافتند ولی این موضوع بدان معنی نیست که در عصر صفوی نمایندگان ایالات مختلف ایران بدربار صفوی پذیرفته نمیشدند .

از طرف دیگر این دوشهر نمایشگر جلال و شکوه کشور ایران بود و به احتمال قوی بنا کنندگان آنها میخواستند آینه تمام قدی از عظمت و قدرت کشور در پیش روی خود و بینندگان بگذارند . در این باره راجع به تخت جمشید می توان بگفته پرفسور پوپ امریکائی : «تخت جمشید بدطرزی آشکار نمایشگر کشور بود : هنر آن در حقیقت هنر آنچنان حکومتی بود که به اقوام گوناگون خود به عنوان اعضای اجتماعی بزرگ غرور و اعتماد می بخشید»<sup>۱۶</sup> . و در مورد اصفهان به گفته آندره گدار فرانسوی : «شاه عباس اول مراسم جشن نوروز ۱۰۰۶ هجری (۱۵۹۸ میلادی) را در کاخ کوچکی که در اصفهان داشت و نقش جهان نامیده میشد ، برپا نمود . . . در همان زمان نیز تصمیم گرفت که پایتخت خود را عالی ترین و باشکوه ترین شهرهای دنیا سازد . . . شاه عباس فرمان میداد و خودش شخصاً عملیات مزبور را اداره و نظارت میکرد . . . و اصفهان نوینی سحر آسا بوجود آمد»<sup>۱۷</sup> .

پنجم از نظر صفا و طراوت - در تخت جمشید و اصفهان ، هر دو ، به باغهای سبز و خرم توجه بوده است . در مورد تخت جمشید محل باغها بنحوی روشن مشخص نشده ولی از خلال نوشته های بعضی از مورخین این موضوع استنباط میشود بعلاوه نقوش متعدد گل و گیاه از جمله درختان کاج که در جوار سایر



پیچهای فلزی تزیینی داخل تالار مسجد شیخ لطف الله ( اصفهان عصر صفوی )

پوپ امریکائی در این باره میگوید : « این نظریه عادی که گویا تخت جمشید در درجه اول تعدادی کاج باشکوه بوده که بمنظور توصیف قدرت سیاسی و خشنودی خاطر شاهان بنا شده بود ، طرز تفکر غربی است . . . تخت جمشید در حقیقت زیارتگاه ملی مقدسی بود که وقف هدف ویرمائی شده بود : به منظور پایگاه استواری برای برقراری جشنهای بهاران یا نوروز ، از طریق تمام منابع تظاهرات نمایی ، از قدرتهای آسمانی اعطای فراوانی و حاصلخیزی طلب میشد»<sup>۱۵</sup> .

اگر چنانچه بطور درست این نظریه را قبول نکنیم و بگوئیم حضور نمایندگان ملل مختلف در مواقع معینی از جمله

۱۳ و ۱۴ - اینها آثار ایران ، ص ۸۹ تا ۹۱ و ص ۱۱۱ و ۱۱۲ .  
 ۱۵ - معماری ایرانی ، تألیف پوپ ، ترجمه غلامحسین صدیقی افشار ، احمد ایرانی ، تهران ۱۳۴۶ ، ص ۳۰ .  
 ۱۶ - اینها معماری ایرانی ، ص ۴۰ .  
 ۱۷ - آثار ایران ، جلد دوم ، جزوه اول ، تألیف آندره گدار ، ترجمه سید محمد تقی مصطفوی ، ص ۱۴ و ۱۵ .

نقوش حجاری شده این نظرها تأیید می‌کند. پرفسور پوپ امریکائی به این ترتیب مختصراً به این مورد اشاره می‌کند: «معابد و باغها سرمشق نهائی این شهر مقدس هخامنشی است». در مورد باغهای اصفهان مدارك زیادی وجود دارد و محل باغها نیز بخوبی روشن است. مهمترین این باغها در خیابان چهارباغ فرمان شاه عباس ایجاد شده و اضافه بر آن بگفته‌گذار فرانسوی: «در حقیقت چهارباغ بیشتر برای اینکه باغ باشد ساخته شد، نه خیابان خاصه که این اسلوب خیابان سازی برای عبور و مرور در آن زمان مورد احتیاج نبوده است و از حیث هیأت و ترکیب طوری است که بیشتر برای محل گردش و تفرج بوده تا برای رفت و آمد شهر»<sup>۱۸</sup>.

ششم از نظر آثار تاریخی - آثار و بناهای تخت جمشید از لحاظ عوامل و عناصر معماری و تزیینات آن با آثار و بناهای اصفهان عصر صفوی وجود مشابه و به عبارت دیگر پیوندهای تاریخی دارد:

#### از لحاظ پلان:

۱ - بناهای تخت جمشید در روی سکوی عظیمی ساخته شده و هریک از آنها نیز می‌تواند سکوی جداگانه‌ای داشته باشد مانند تالار آپادانا. این سکو در بعضی از بناهای اصفهان چون تالار چهل ستون نیز بکار رفته است.

۲ - در بناهای تخت جمشید حیاط چهار گوش و ایوان و تالارهای مربع بشدت مورد توجه بوده مانند حیاط و ایوان کاخ اختصاصی داریوش و ایوان و حیاط شمالی تالار سدنتون و تالارهای مربع کاخ سه دروازه و اطاقهای مربع چهار ستونی حرمرای شاه. حیاط و ایوان و تالارهای مربع بکثرت در بناهای اصفهان بکار رفته است و حتی گاهی پلان این سه عنصر معماری در یک بنا قرار گرفته است مانند مسجد شاه اصفهان که دارای یک حیاط اصلی و دو حیاط جنبی، چهار ایوان، سه تالار مربع است. تالار مربع مسجد شیخ لطف الله مثال مجلل دیگری از تالارهای مربع عصر صفوی است. تفاوت موجود مربوط به پوشش بنا است به این معنی که چون سقف تالارها و ایوانهای هخامنشی مسطح بوده برای تحمل این نوع سقف استعمال ستون ضرور بوده است ولی در عصر صفوی که برای پوشش از گنبد و یا سقف گهواره‌ای استفاده میشده احتیاجی بستون نبوده است. بعلاوه در عصر صفوی ایوان ستوندار و دارای سقف مسطح نیز مورد توجه بوده است و مثال بارز ما ایوان بزرگ کاخ عالی قاپو است.

۳ - در بناهای مهم تخت جمشید معمولاً دروازه‌ای وجود داشته که در واقع از طریق آن از داخل بکاخ حاصل میشده و بنابراین دارای اهمیت و احترام خاص بوده است مانند دروازه خشایارشا. این مدخل و یا بطور بهتر آستانه در کاخهای اصفهان عصر صفوی نیز وجود داشته مانند مدخل عالی قاپو

اصفهان که به علت احترام و اهمیت خود این عنوان را به مجموع قسمتهای کاخ داده است.

۴ - تقریباً در همه بناهای تخت جمشید تالارهای ستوندار معمول و اکثر عظیم و وسیع بوده است مانند آپادانا و تالار ستون. این نوع تالارها در اصفهان عصر صفوی نیز معمول بوده و بهترین مثال ما چهل ستون اصفهان است.

#### از لحاظ فرم:

در این مورد بخصوص در پوشش بناها تفاوت وجود دارد به این معنی که سقف اکثر بناهای هخامنشی از جمله تخت جمشید مسطح بوده و روی ستونهای سنگی و یا چوبی قرار داشته است ولی در عصر صفوی از جمله بناهای اصفهان اکثر سقف‌های گنبدی و ضربی و یا گهواره‌ای بکار رفته است. در عین حال از این لحاظ هم کم و بیش تشابه و پیوند حفظ شده است.

۱ - بطوریکه گفته شد سقف اکثر بناهای تخت جمشید مسطح بوده و ستونهای سنگی یا چوبی آنها را تحمل میکرده است. در بعضی بناهای مهم اصفهان نیز سقف مسطح است و روی ستونها قرار دارد مانند ایوان عالی قاپو و چهل ستون.

۲ - در بناهای تخت جمشید ستونهای سنگی و چوبی بکثرت استعمال شده است. در بناهای عصر صفوی نیز ستون بکار برده شده است ولی این ستونها بیشتر چوبی و آجری است مانند ستونهای ایوان عالی قاپو و ستونهای چهل ستون و ستونهای آجری بعضی از مساجد اصفهان.

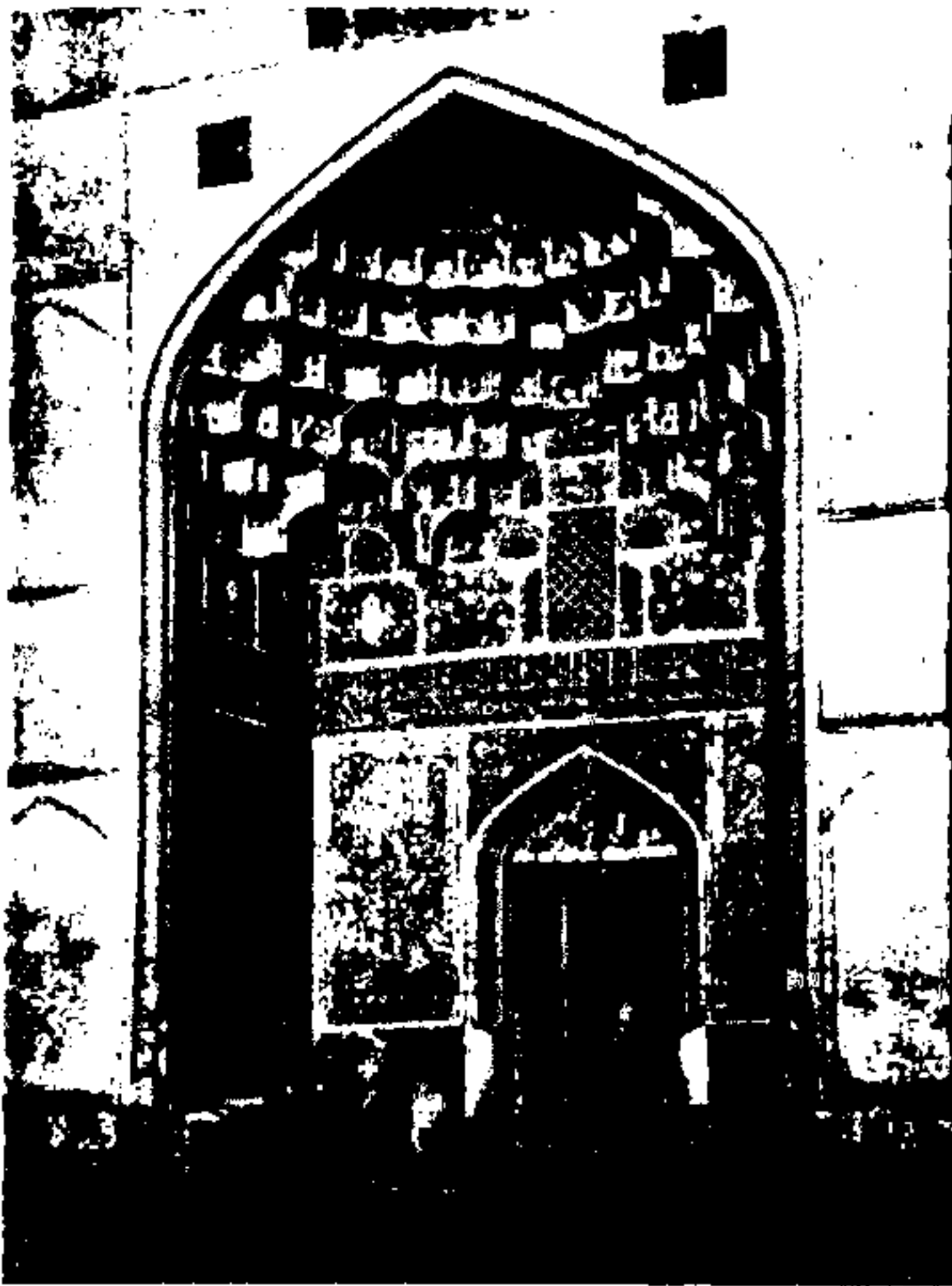
۳ - در معماری هخامنشی، بخصوص در ستونها، خطوط عمودی و احساسات ناشی از این خطوط جالب توجه است. این خطوط نظراً بی‌لامی کشاند و بسوی آسمان متوجه می‌کند. در اصفهان عصر صفوی نیز خطوط عمودی و احساس ناشی از آن در مناره‌های رفیع چون مناره‌های مدخل و طرفین ایوان جنوبی مسجد شاه منظور و وجه مشترکی از این لحاظ ارائه گردیده است.

#### از لحاظ مصالح:

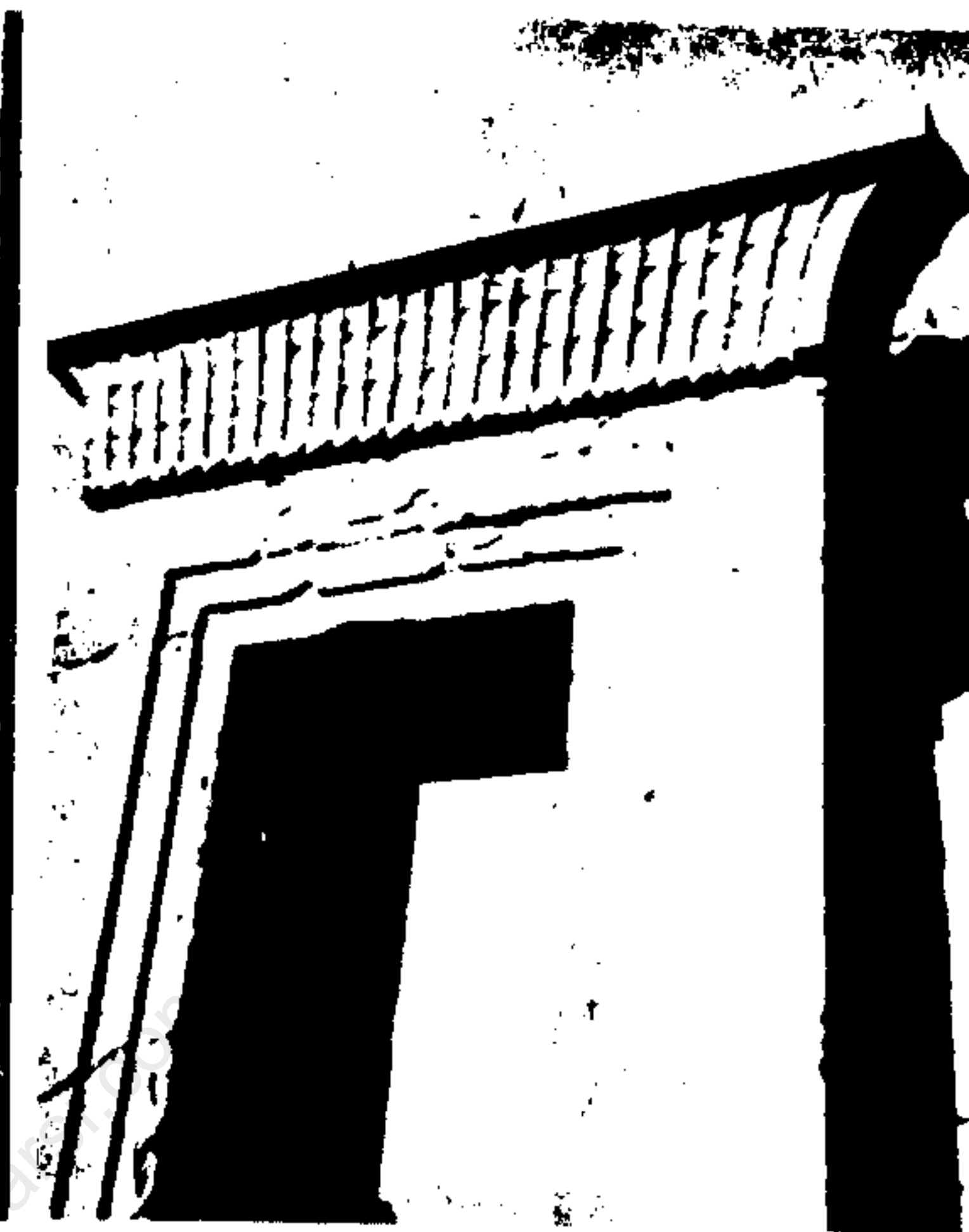
۱ - در تخت جمشید اکثر از سنگ استفاده شده و در اساس کار کمتر بمصالح دیگر توجه شده است. در دوره صفوی بیشتر از آجر استفاده شده ولی گاه و بیگاه سنگ نیز بکار رفته است مانند قطعات نازک و بلند سنگی که در روی دیوارها و جرزهای مسجد شاه نصب شده است.

۲ - در مواردی خشت خام نیز در بناهای تخت جمشید و اصفهان عصر صفوی بکار رفته است.

۳ - در بعضی بناهای تخت جمشید ستونها چوبی بوده مانند قسمت مربوط به خزانه و در سقف نیز تیرهای چوبی بکار رفته و قاب بندی آن با چوب صورت گرفته است مانند تالار



مقرنهای تزئینی بالای مدخلی از بناهای اصفهان عصر صفوی



مقرنهای تزئینی بالای مدخلی از تالار صد ستون تخت جمشید - هخامنشی

۴ - در تزئین بناهای تخت جمشید و اصفهان صفوی پیچ تزئینی فنی بکار رفته است مانند سرستونهای آپادانا و نبش جرزهای تالار مربع مسجد شیخ لطف الله . البته پیچ سرستونهای آپادانا در روی سنگ و افقی است و پیچ نبش جرزهای مسجد شیخ لطف الله کاشی و بیشتر عمودی می باشد .

۵ - در تزئین اکثر بناهای تخت جمشید صحنه هایی از حوادث تاریخی : جلوس ، پذیرائی ، رفتن بدربار و غیره نقش شده است . از این نوع صحنه های تاریخی در تزئینات بناهای اصفهان عصر صفوی نیز نشان داده شده است ولی صحنه های تخت جمشید ، مانند نقوش پلکان کاخ آپادانا ، با نقش برجسته و صحنه های اصفهان ، مانند سردر قیصریه و چهل ستون با نقاشی اجرا گردیده است .

۶ - در نقوش تخت جمشید با نمایش لباسها و هیأت نمایندگان ملل مختلف يك مسأله مردم شناسی مطرح است که در نقاشیهای عصر صفوی نیز مطرح می باشد .

۱۸ - ایضاً آثار ایران ، ص ۶۷ تا ۷۵ .

آپادانا . در اصفهان عصر صفوی نیز از ستونها و قاب بندی چوبی استفاده شده است و مثالهای بارز ما ایوان عالی قاپو و چهل ستون است .  
از لحاظ تزئینات :

۱ - در تخت جمشید نقوش برجسته روی سنگ بکثرت اجرا شده است . در دوره صفوی نقوش باین تفصیل و کثرت اجرا نشده ولی کار روی سنگ معمول بوده است مانند سنگهای حجاری شده مسجد شاه و پایه بعضی ستونهای کاخ و باغ چهل ستون .

۲ - در تزئین ستونهای تخت جمشید هخامنشی و اصفهان عصر صفوی شیار تزئینی بکار رفته است مانند ستونهای آپادانا و چهل ستون .

۳ - در مدخل بعضی بناهای مهم تخت جمشید و اصفهان مقرنس تزئینی بکار رفته است . ولی این تزئین در دوره هخامنشی باختصار در روی سنگ و در عصر صفوی بتفصیل با کاشی و موزائیک اجرا شده است مانند مدخلهای تالار صد ستون و کاخ سه دروازه تخت جمشید و مسجد شیخ لطف الله و مسجد شاه اصفهان .

# چگونگی استمرار شاهنشاهی ایران

## با نگاهی بر ارزشهای آن در تاریخ و فضاها

دکتر محمد جعفر محبوب

معلوم نیست که مهاجران هند و اروپایی و خاصه شاخه ایرانی آن که بعدها ساکن این سرزمین شدند (واحدلاً نام ایران هم از نام آن قوم گرفته شده است) از کدام طرف وارد خاک ایران شدند. در این باب دانشمندان اختلاف نظر دارند. گروهی منشأ مهاجرت اقوام هند و اروپایی را خاک سیبری می دانند. جمعی دیگر بعضی نواحی جبال اورال را مبدأ حرکت این قوم می شناسند و بعضی هم معتقدند که آریایی ها از شبه جزیره بالکان و از راه جبال قفقاز بدین سرزمین روی نهاده اند.

به هر صورت پس از آن که آریایی ها در این سرزمین مستقر شدند از همان راه که آنان وارد شده بودند، و نیز از راه های دیگری که ایشان نمی شناختند، دشمن بر سرشان هجوم آورد: در تاریخ بابل و آشور می خوانیم که سالیان دراز پادشاهان وحشی صفت آن سرزمین، به خاک ایران، خاصه آن نواحی که در همسایگی ایشان بود هجوم می آوردند، و شهرها را خراب می کردند و خواسته مردم را به تاراج می بردند، و زن و فرزند ایشان را برده خود می ساختند و مردان را از دم تیغ می گذرانیدند، یا آنان را به کارهایی وامی داشتند که بدرجات از کشتن شدن دردناک تر و بدتر بود، و غریب تر این که به این کار و کردار و حشیانه افتخار نیز می کردند و بالحنی مغرورانه و افتخار آمیز، در کتیبه ها می نوشتند که: من، فلان، پسر فلان، خاک فلان مملکت را توپره کش کردم و از ساکنان آن ناحیه جوی خون راندم و چنین و چنان وحشی گری ها کرده!

همین قبیل حمله های وحشیانه و ستم گری هاست که در حماسه ملی به صورت حمله ضحاک ماردوش به ایران و چیره شدن وی بر جمشید، و بریدن میان جمشید و دونیم کردن وی بااره، یاد شده است. در همین داستان ها می خوانیم که ضحاک هزار سال برای ایران سلطنت کرد و در این مدت، بر اثر نیرنگی که ابلیس در کار وی کرده بود، دو مار از شانه اش برآمد که هر یک از آنان روزی یک مغز سر آدمی خوراک می خواستند تا ضحاک

سرزمین ایران، چه آن قسمت که امروز آن را کشور شاهنشاهی ایران می نامیم، و چه آن سرزمین ها که در طی تاریخ بدنام ایران خوانده می شد و گاه از کراندهای سیحون و جیحون تا سواحل مدیترانه را در بر می گرفته و باز مرکز آن همین واحد جغرافیایی است که امروز ایران خوانده می شود، از دوران های بسیار قدیم محل برخورد نیروهای مخالف و میدان تاخت و تاز مهاجمان گوناگون بوده است.

ما تا سال جاری، شاهنشاهی ایران را یک تشکیلات اداری و کشوری دو هزار و پانصد ساله می شناسیم و مبدأ آن را عصر فرمانروایی کوروش کبیر قرار می دهیم. لیکن تردید نیست که هزاران سال پیش از بنیان گذاری این شاهنشاهی، در این سرزمین مردمی می زیسته و آثاری از زندگانی خود بر جای نهاده اند. صدها سال پیش از آن که اقوام ایرانی شاهنشاهی پارسی هخامنشی را بنانهند، خود از سرزمین های دیگر به این نقطه آمده اند. در واقع می توان گفت که قوم ایرانی نیز، یکی از اقوام متعددی است که در طول تاریخ و دوران های پیش از تاریخ به این سرزمین روی آوردند. لیکن به غلت های متعددی که اکنون مقام و مجال یاد کردن آن ها نیست، تمدنی در این ناحیه پایه گذاری کردند و این تمدن دوام و قوام یافت و به زودی چنان در اطراف و جوار ریشه دوانید که فتنه یونان و تازی و مغول و ترک نتوانست آن را ریشه کن سازد، و اقوام مهاجم بعدی، هر کدام به نحوی تابع تمدن قوم ایرانی شدند و رنگ ایرانی به خود گرفته و در آن مستحیل گشتند.

اکنون با اختصار تمام، و فهرست وار، بعضی از این هجوم ها و حملات را که از شمال و جنوب و شرق و غرب، از هزاران سال پیش تا کنون به خاک ایران شده و این سرزمین را - به قول امروزی ها - به صورت «چهارراه حوادث» در آورده است بررسی می کنیم تا بیشتر به اهمیت استمرار شاهنشاهی ایران و راز این دیرپائی واقف شویم.

را ناراحت نکنند، و ضحاک هم این خوراک را از مغز سرجوانان ایرانی تأمین می کرد...

داستان سلطنت هزارساله ضحاک، به قیام کاوه و گرد آمدن مردم بر فریدون و برداشتن او به پادشاهی، و حبس کردن ضحاک در دماوند پایان می یابد. این سلطنت هزارساله، انعکاس دوران تسلط طولانی و درازمدت است. چون فردوسی در شاهنامه ضحاک را از «دشت نیزه و ران» دانسته، و در طومارهای نقالان و داستان های سنتی که بین قصه خوانان دهان به دهان نقل می شود، وی را ضحاک عرب و اهل عربستان شناخته اند، بی شک داستان ضحاک کاشف از سلطه اقوام سامی، نظیر بابلیان و آشوریان بر ایران است. ظاهراً این چیرگی مربوط به دورانی سخت قدیم بوده است، چه اولاً باشواهدی که در دست داریم می دانیم که جم (جمشید) یکی از قهرمانان بسیار قدیم اساطیری و حماسی اقوام هند و اروپایی و مشترک بین ایرانیان و هندوان است و این امر نشان می دهد که جم در دورانی می زیسته که هنوز هندوان و ایرانیان از یک دیگر کاملاً جدا نشده بودند، و کسی که ضحاک بر او غلبه می کند، همین جمشید است؛ از طرف دیگر، وقتی فریدون بر ضحاک چیره می شود، هنوز کشور ایران از نظر سیاسی و اداری تشکیل نشده، یادست کم استقلال نیافته بوده است، چه در دنبال همان داستان می خوانیم که فریدون سرزمین های خود را بین سه پسرش ایرج و سلم و تور تقسیم کرد. توران را به تور، روم را به سلم و ایران را به ایرج واگذاشت و برادران بر ایرج که بدسال از ایشان کهنتر و به خلق و خوی بهتر، و به گمان ایشان قلمرو فرمانروایی او نیز آبادان تر و توانگرتر بود، رشک بردند و ناجوان مردانه او را بکشتند... تا آخر داستان.

کلمه توران بانام تور و ایران بانام ایرج ارتباطی روشن دارد. الف و نون آخر ایران و توران پساوند مکان است. کلمه توران یعنی سرزمینی که تورها، شاخه های از نژاد هندو اروپایی که در تمدن از ایرانیان پست تر بودند در آن می زیستند؛ ایران (یا به تعبیر اوستا: ایران و تیج، ایران و یج) یعنی سرزمین ایرانی ها یا اقوام آریا.

بنابه مراتب یادشده، داستان ضحاک مزدوش، یعنی داستان هجوم و حمله اقوام سامی ساکن سرزمین های غربی ایران به این مرز و بوم، مربوط به دورانی است پیش از بنیان گذاری شاهنشاهی ایران، پیش از روزگاری که فریدون قسمت مرکزی و بخش وسطای سرزمین هایی را که در زیر نگین دارد، به محبوب ترین فرزند خویش - ایرج - سپارد.

قصدهما فعلاً بحث در باب تعیین زمان تاریخی این حادثه نیست. فقط می خواهیم ثابت کنیم، که حتی پیش از تشکیل شاهنشاهی ایران، در روزگارانی که امروز بیش از بیست و پنج قرن از آن می گذرد، باز این سرزمین از شرق و غرب، و از

شمال و جنوب مورد حمله و هجوم قرار می گرفته است.

داستان شورش هایی که در شمال و جنوب و شرق و غرب ایران، در آغاز عصر سلطنت داریوش کبیر صورت گرفته، به تفصیل در سنگ نبشته بیستون مندرج است. داریوش در آغاز دوران فرمانروایی خویش ناگزیر شد یاغیان را که در شرق و غرب و شمال و جنوب کشور سر به طغیان برداشته بودند گوش مالی دهد. بی شک این شورشیان دیوانه نبودند، و پیش از آن که سر به شورش بردارند، دست کم راه گریز خویش را در صورت شکست خوردن، در نظر گرفته بودند و اینان در هر نقطه ای که سر به شورش برداشته اند، دست کم از پشت سر خاطرشان جمع بوده است، و همین نکته، این نتیجه را به دست می دهد که خاک فعلی ایران، از نظر تاریخی و جغرافیایی و سوق الجیشی طوری قرار گرفته بوده که در چهار سوی آن، دشمنان این مرز و بوم می توانسته اند مستقر شوند، و اسباب زحمت فرمانروایان ایران، و مردمی که در زیر فرمان داشته اند، فراهم آورند، و این ناراحتی، در تمام طول تاریخ، هر قرن و هر دوره از ظرفی، بروز کرده و مردم این سرزمین را به خود مشغول داشته است:

پیش از تشکیل حکومت هخامنشی، خاک هایی که امروز آن را ایران می نامیم از سمت غرب، از بین النهرین مورد هجوم و حمله قرار می گرفت و کارنامه بیدادگری و ستم کاری شاهان وحشی بابل و آشور را در کتیبه هایی که خود ایشان به یادگار نهاده اند، می توان خواند، و به شرح و بسط و دلیل و برهانی بیش از اعتراف خود ایشان نیاز ندارد!

وقتی دولت هخامنشی در ایران بر روی کار آمد، روزگار شوکت و حشمت شاهان بابل و آشور و نینوا سپری شده بود. شاهان آن دیار از بس خون ریخته و مال غصبی خورده و شکم خود را از مال یتیم و اسیر آکنده بودند، دیگر توانایی سواری و جنگ آوری نداشتند و ناگزیر همان ستم کشان که روزی قربانیان این پادشاهان خون ریز بودند، بساط حشمت و نعمت آنان را درهم نوریدند، پادشاهان ماد، و بعد از آن پارس، بابل و آشور را زیر نگین خویش درآوردند.

لیکن در این روزگار در شمال شرقی ایران، در سواحل کوهستانی دریاهای مدیترانه و سیاه و بحر اژه، دولتی دیگر قدم در راه رشد و توسعه می نهاد. دولت شهرهای آتن و اسپارت نضج می گرفت، و ایران که از سمت مغرب، از کرانه های غربی

۱- گروهی می پندارند که تورانیان ترك بودند. این پندار درست نیست. فردوسی نیز گاهی در شاهنامه به این نظر متمایل شده و تورانیان را ترکان دانسته است. تورانیان - چنان که گفتیم - تیره ای از اقوام هند و اروپایی هستند که محل زیست آنان به کنور ترکان نزدیک تر بود و از لحاظ تمدن در مرحله ای پایین تر بسر می بردند و در نتیجه این شبهه در مورد ایشان ایجاد شده است.

دجله و فرات خاطر خویش را آسوده ساخته بود، از شمال غربی، از طریق آسیای صغیر و سواحل دریای سیاه خود را با دولتی قوی بنجد روبرو می‌یافت؛ دولت لودیا (لیدی) در آسیای صغیر، دولتی مقتدر و توانگر بود. این دولت به آسانی مغلوب شاهان هخامنشی شد، لیکن با از بین رفتن لودیا، شاهان ایران خود را با دولت یونان همسایه یافتند. در تمام دوران دراز فرمانروایی دولت هخامنشی، بزرگ‌ترین رقیب شاهنشاهی ایران یونانیان بودند و بین این دو دولت جنگ و گریز و ستیز و آویز ادامه داشت. گاهی شاهان ایران تا قلب یونان پیش می‌راندند، و گاه یونانیان به کشور پارسیان می‌تاختند و دست به قتل و النهب می‌گشادند. سرانجام نیز، این کشت و کشتارها با شکست قطعی دولت هخامنشی، مغلوب‌شدن داریوش سوم و کشته شدن وی به دست سپاهیان اسکندر پسر فیلیپ مقدونی پایان یافت.

ایرانیان که فقط چند سالی پیش از تحمل شکست یونان بزرگ‌ترین و پهناورترین کشور دنیای عصر خویش را تسکیل می‌دادند، به این آسانی نمی‌توانستند چنین شکستی را باور کنند و بدان تن در دهند. حقیقت این است که یونانیان نیز این پیروزی نامنتظر را باور نمی‌کردند. به همین سبب هر دو قوم در باب این واقعه عجیب به داستان‌سرایی و افسانه‌سازی پرداختند؛ ایرانیان برای آن که این شکست تلخ و گزنده را قابل تحمل سازند، و آن را به نیروی تخیل و داستان‌پردازی طوری از آب درآوردند که گویی چنین شکستی اتفاق نیفتاده، و ملک ایران از برادری به برادر دیگر منتقل شده است!

یونانیان نیز درست هدفی عکس این داشتند؛ برای آنان چنین پیروزی عظیمی قابل تصور نبود؛ و برای آن که بتوانند آن را به مردم یونان بقبولانند، داستان شکست یافتن ایران از یونانیان را طوری ساختند که گویی حوادث مساعد در این راه ایشان را یاری کرده تا نتوانسته‌اند بدین فتح نمایان دست یابند. ایرانیان برای جلوگیری از جریح‌دار شدن غرور ملی خویش افسانه‌ای ساختند که قرن‌ها پیش از رواج اسلام در بین مردم رایج بوده، و در تمام کتاب‌های تاریخ، و کارنامه‌های پهلوی شاهان ایران راه یافته و از جمله هم فردوسی در شاهنامه، و هم مورخان مانند طبری و مسعودی و حمزه و دیگران در تاریخ‌های خود آن را نقل کرده‌اند. قرن‌های متوالی نیز نقالان و قصه‌خوانان این قصه را به همین صورت هم در شاهنامه، و هم در ضمن گفتن قصه اسکندر از روی اسکندرنامه برای مردم باز گفته‌اند. خلاصه آن داستان (که به همین صورت در شاهنامه و یاشاخ و برگ‌های فراوان در اسکندرنامه عوامانه تحریر دولت صفوی و هم قسمت اول آن در روایت یونانی داستان اسکندر نقل شده) این است که دارای دوم پادشاه ایران سال‌های دراز یونان را خراج‌گزار خویش داشت. روزی شنید که

فیلیپوس (این همان فیلیپ پدر اسکندر مقدونی است که تلفظ یونانی نام وی فیلیپوس می‌شود و این فیلیپوس در زبان فارسی رفته‌رفته فیلیفوس - به قاعده بدل شدن پ به ف - و سپس فیلقوس و سرانجام به قاعده تصحیف و تحریف فیلقوس و بالاخره فیلقوز (۱) شده است). با فیلقوس یا فیلقوز، شاه یونان (که در اسکندرنامه عوامانه فیلقوز حکیم خوانده می‌شود) دختری بسیار زیبا بدنام ناهید دارد. دارا، ناهید را از فیلقوس خواستگاری کرد و از شاه یونان خواست که دختر را در مهد زرین بنشاند و با مقداری بیضه زرین، به عنوان خراج، به دربار شاه ایران بفرستد.

فیلقوس که جز اطاعت چاره‌ی نداشت ناهید را با خراج معهود به دربار شاه ایران فرستاد. شاه دختر را بر طبق آئین جاری عقد کرد و ناهید شبی را در شبستان شاه ایران با وی بسر برد. شام را از او خوش نیامد (در روایت‌های داراب‌نامه طرسوسی و بیغمی و نیز در اسکندرنامه عوامانه عهد صفوی در باب علت این واقعه بسیار سخن گفته شده است)، و شاه رغبت آن نکرد که باردیگر به حجره وی رود، و او را پس از شبی به سر بردن با خویش، به خانه پدر فرستاد.

اما ناهید در همان يك شب از شاه ایران باز گرفته بود. و چون به ملک پدر (فیلقوس، فیلقوز حکیم) بازگشت آثار حمل در وی ظاهر شد. فیلقوس، این امر را برای پرهیز از رسوایی و سرشکستگی، شایع شدن این خبر، که دختر وی شاه ایران را خوش نیامده است، پنهان داشت. دختر که روزگار حمل را بدسر آورد، و پسری بزاد. فیلقوس آن پسر را اسکندر نام نهاد و وی را فرزند خویش خواند، در صورتی که اسکندر پسر دارای دوم پادشاه و نوه دختری وی بود و در همان اوان که وی نزد نیای مادری خویش بزرگ می‌شد دارا پسری دیگر یافت و او را دارای دارایان (داریوش سوم) نام نهاد. این دارای سوم و اسکندر - یکی در دربار ایران و دیگری در حکومت یونان - با هم بزرگ می‌شدند و چون دارا (= داریوش دوم) پادشاه ایران درگذشت سلطنت ایران به فرزندش دارای دارایان، برادر کهنتر اسکندر رسید.

تمام این مقدمات برای آن است که بگویند اگر داریوش سوم از اسکندر مقدونی شکست یافت، در حقیقت این مقدونیان نبودند که ایرانیان را شکست دادند؛ بلکه ملک ایران از برادر کهنتر به برادر مهتر رسید و اسکندر برادر بزرگ داریوش سوم و برای سلطنت بر ایران از دارای دارایان شایسته‌تر بود (چون بزرگ‌تر از وی بود) و گذشته از تمام این مسائل خیانت‌کاری وزیران دارا - جانوسیار و ماهیار - این فاجعه را به بار آورد و رنه لشکر ایران از یونانیان شکست یافتنی نبود!

تاریخ واقعی خلاف این نکته را ثابت می‌کند در حالیکه اسکندر پسر فیلیپ مقدونی بود و درباره نام و نسب وی

سخن‌ها گفته شده و حتی مادر او ( = المپیا) را زنی بدکار خوانده‌اند، اما در هر حال وی پسر پادشاه ایران نبوده و این قصه جز در منابع ایرانی در جای دیگر دیده نشده، و اتفاقاً در مراجع ایرانی از مراجع عصر ساسانی به بعد، هرچه از عمر این داستان می‌گذرد، شاخ و برگ آن افزایش یافته است و پیدا است که ذوق و قریحه ایرانی چون این قصه را ملازم طبع و موافق منفعت و صلاح قومی و نژادی خویش دانسته، پیوسته آن را بسط داده و هر روز شاخ و برگ آن تازه بر آن افزوده است. در مورد یونانیان - چنان که گفتیم - کار کاملاً به عکس است. ایشان باور نمی‌داشتند که روزی چنین پیروزی بزرگی نصیب یونان شود. به همین سبب در داستانهای خیالی و افسانه‌آمیز منسوب به اسکندر مطلب را چنان برداشت کرده و پرورده‌اند که گویی کمک‌هایی از عالم غیب، و بر اثر سرنوشت روشن و بخت مساعد به اسکندر رسیده و موجب شده است که وی از کوره سهمگین حوادث پیروز و سر بلند بیرون آید؛ و این گونه روایت‌ها را می‌توان در داستان‌های عوامانه‌یی که در ادب یونان به اسکندر مقنون منسوب است یافت!<sup>۳</sup>

پس از اسکندر، سلوکیان در ایران روی کار آمدند و حکومت ایشان که کم‌تر از یک قرن به طول انجامید و سرانجام بدست اشکانیان منقرض شد.

اشکانیان در حدود جهان قرن و نیم بر ایران حکومت کردند. لیکن حوادث دوران سلطنت ایشان در تاریخ ثبت نشده و در تاریکی فرو رفته است، و این امر دو علت دارد: نخست این که حکومت اشکانی دولتی عشایری و مبتنی بر اقتصاد شبانی و حکومت ایلی و نظام قبیله‌یی بوده، و این گونه حکومت‌ها به شهرنشینی و برپا کردن بنای یادبود و ایجاد کتیبه‌ها و آثار تاریخی و ساختمانی چندان اهمیت نمی‌دهند، و به همین سبب، آثار تمدن عصر اشکانی چندان نبوده است که در طی هزاران سال برقرار بماند.

علت دوم این است که ساسانیان با حکومت اشکانی در غایت مخالفت بوده‌اند: حکومت ساسانی دولتی بوده است روحانی که بر پشته‌بانی روحانیان از دولت متکی بوده است در صورتی که می‌دانیم دولت‌های عشایری، به اقتضای وضع چادرنشینی و بیابان‌گردی خویش نمی‌توانند تکیه زیادی به روحانیان و مردان دین و تعلیمات دینی داشته باشند. به همین سبب است که تقریباً ثلث شاه‌نامه فردوسی در شرح دوران سلطنت چهار قرن و نیمی ساسانیان پرداخته شده است؛ در صورتی که اشکانیان نیز تقریباً همین مدت در ایران سلطنت کردند و درباره دوران ایشان فقط ۲۰ بیت در شاه‌نامه فردوسی آمده که خلاصه آن ۲۰ بیت هم این یک بیت است:

از ایشان بجز نام نشنیدم

نه در نامه خسروان دیدم!

اما امروز، بر اثر پژوهش مورخان، و با تکیه به آثاری که تاریخ‌نویسان رومی و ارمنی بدیادگار نهاده‌اند، می‌دانیم که اشکانیان در طی بیش از چهار قرن و نیم دوران فرمان‌روایی خویش با شجاعت و جلالت تمام از میهن خود دفاع کردند و شیوه جنگ و گریز، و تیراندازی ایشان در حین سواری، که از کارهای عادی جنگی سواران صحرایی است، سپاه‌آراستند روم را مستأصل و پریشان کرد.

در تمام این مدت دراز ایرانیان و رومیان با هم در حال جنگ و جدال بودند. در حقیقت دولت یونان در شمال غربی ایران از میان رفته و دولتی توان‌تر و قوی‌تر، هم در شمال غربی ایران روی کار آمده بود آن دولت روم است. ایران و روم در مدتی دراز، قریب هزار سال، یعنی در تمام مدت سلطنت اشکانیان و ساسانیان، بر سر ناحیدای کوهستانی موسوم به ارمنستان با یکدیگر نزاع و اختلاف داشتند.

در حقیقت ارمنستان چندان اهمیت نداشت که دولت‌های بزرگی مانند ایران و روم هزار سال بر سر آن با هم جنگ کنند و تمام نیروی انسانی و اقتصادی خود را در این جنگ دراز مدت از دست بدهند و سرانجام هر دو کشور مغلوب نیروی اعراب مسلمان شوند! لیکن این ناحیه کوهستانی سردسیر، با گذر گاه‌های دشوار و سخت‌گذر و گردنه‌های پربرفی که داشت، دارای این امتیاز بود که هر کس بر آن فرمان‌روایی داشت می‌توانست کشور حریف را زیر نظر و سلطه دائمی خویش داشته باشد، و هر گاه که بخواهد بتواند آن را مورد تعرض قرار دهد و سپس به آسانی از ارمنستان عبور کرده به سرزمین خود باز گردد و گردنه‌های دشوار ارمنستان را با محافظت عده قلیلی سرباز بر روی حریف ببندد.

خلاصه، تسلط بر ارمنستان، کلید دروازه‌های کشور حریف را بدست دارنده آن می‌داد و به همین سبب این دو کشور هزار سال بر سر بدست آوردن آن بایکدیگر جنگیدند و نیروی خویش را به پایان آوردند و نتیجه اصلی این جنگ‌ها نصیب شاهان ارمنستان و سرداران اسلام شد که آنان در تمام این دوران دراز دوطرفه را ملحقه بازی‌های سیاسی خویش ساختند و اینان بی‌کوشش و تلاش فراوان توانستند بر ایران و روم مسلط شوند!

۲ - برای کسب اطلاع درباره نام و نسب و زندگی اسکندر رجوع کنید به ایران باستان مسیر الدوله: ۱۳۱۲ - ۱۹۵۷.

۳ - برای اطلاع بیشتر در باب روایت‌های افسانه‌آمیز زندگی اسکندر در میان یونانیان، رجوع کنید به کتاب:

La vie légendaire d'Alexandre le Grand, Traduction de Jacques Lacarrière, club des libraires de France.

این کتاب متضمن ترجمه جالب تشدید از سرگذشت اسکندر مقدم بر زندگی و جنگ‌ها و مرگ اوست، بر طبق روایت عوامانه که ۱۰ قرن با زدم میلادی به صورت سحرآمیزی خطی بدیادگار مانده است.

در هر حال ، خاطره دلیری ها و جنگ آوری های شاهان و شاهزادگان اشکانی را اگر از صفحات تاریخ بیرون رانند ، این خاطرات در ذهن مردم همچنان زنده و پایدار ماند . پهلوانانی که از عرصه تاریخ رانده شده بودند ، در صحنه رنگین و رؤیائی افسانه جلوه گری آغاز نهادند و پادشاهان دلیر اشکانی ، به صورت پهلوانان و مسند نشینان شاهان عصر افسانه درآمدند : در اوستا از پادشاهانی چون کی کاووس و کی خسرو و کی قباد یاد شده است . لیکن در دربار آنان هیچ گاه جهان پهلوانی چون رستم ، با پدیری زال نام و فرزندی به نام سهراب یا فرامرز و نواده ای موسوم به برزو و دامادی به نام گیو و نواده ای دختری موسوم به بیژن وجود ندارد . گیو و گودرز و بیژن و قارن و بهرام و رهام و بسیاری دیگر از پهلوانان حماسه ملی شاهزادگان اشکانی هستند که به علت رانده شدن از عرصه تاریخ در پهنه افسانه و حماسه درخشیدن گرفته اند . لیکن باز نکته اساسی این است که قدرشناسی ملت ایران از این دلیران ، و زنده نگاه داشتن خاطره گرامی ایشان به همین سبب بوده است که آنان توانسته اند چند صباحی راه هجوم بیگانه را بر خان و مان خویش ببندند و روزی چند مردم را در آسایش و آبادانی بدارند .

\*\*\*

در عصر ساسانی - که خوش بختانه تاریخ آن به طور دقیق ، هم در شاهنامه فردوسی و هم در تاریخ های دیگری که بعد از اسلام نوشته شده در دست است - کشور ایران از دوسو ، هم از شرق و هم از غرب مورد حمله و هجوم بیگانگان است . در غرب ایران دولت روم ، دشمن دیرین ایران ، به دشمنی یا این مرز و بوم ایستاده است . در عین حال دولت ساسانی از مرزهای شرقی خویش نیز ایمن نیست . گاه گاه هیاطله و هون ها و ازبکان و ترکان مرزهای کشور را از شرق مورد تجاوز قرار می دهند . داستان ساوه شاه ، قصه بهرام چوبین و جنگ او با ساوه شاه و پیروزی یافتن وی بر ترکان ، و سرانجام شوریدن او بر خسرو پرویز و پناه بردن به شاه ترکان ، همه حاکی از آن است که باز ایران در عصر ساسانی ، از شرق و غرب - هر دو - مورد تجاوز بوده است .

غلبه مسلمانان ، و تسخیر شدن سرزمین های ایران از طرف سپاهیان اسلام ضربه دیگری بود که از سوی «دشت نیمه ویران» بر این مرز و بوم وارد آمد . پس از آن ، از قرن چهارم هجری به بعد می بینیم که هجوم و حمله ترکان سلجوقی و سپس ترکان غز و بالاخره تاتار از شرق به خاک ایران آغاز می شود : نخست ترکان سلجوقی ، در پی حمله قدرت سلطان محمود ، حاضر می شدند که به امر شاه انگشت ابهام (= شست) ایشان بریده شود (تاتوانند تیر ببندازند) و به خراسان راه یابند . چندی بعد ، همین قوم با غلبه و ولوله و اعمال زور و تجاوز و شکستن نیروی دولتی ، به خراسان راه می یابند . تعداد این ترکان

چندان زیاد بوده که محمود را به وحشت افکنده است و وی برای ایمنی خویش رئیس ترکان سلجوقی را چندان در بند نگاه داشت که در همان جا بمرد . لیکن این تدبیرها مؤثر نیفتاد ، زیرا سرزمین خراسان آبادان و پر نعمت بود و ساکنان دشت های آسیای مرکزی می کوشیدند به هر قیمت که هست خود را بدین سرزمین بهشت آسا برسانند و رسانیدند ! نخست سلجوقیان به خراسان آمدند و بزرگترین حکومتی را که تا آن تاریخ سابقه داشت تشکیل دادند . از بی آنان ترکان غز به خراسان حمله ور شدند و قتل و غارتی در آن سرزمین به راه انداختند که اگر حمله مغول رخ نداده بود ، امروز ما هجومی مصیبت بارتر از حمله ترکان غز در تاریخ ایران نداشتیم . منتهی خوش بختی ترکان غز آن بود که پس از ایشان حمله تاتار و یورش های تیمور - از شرق - رخ داد و روی ترکان غز و جنایت های وحشیانه ایشان را سفید کرد !

چندی بعد از روی دادن این مصیبت ها ، دولت عثمانی در مغرب ایران تشکیل شد و قدرتی افسانه آمیز یافت و دولت ایران که اندکی از جانب شرق خیالش آسوده شده بود ، دوباره از سوی غرب ، با دولتی مقتدر درگیری یافت ! از آغاز تشکیل دولت صفوی دوباره جنگ های ایران و روم آغاز می شود . در این دوران دیگر اختلاف دین (مانند دوران های اشکانی و ساسانی) وجود نداشت . لیکن اختلاف های مذهبی ، تا به همین میزان که رومیان سنی و ایرانیان شیعه بودند ، کافی بود که آتش اختلاف را دامن بزند ، خاصه آن که صفویان نیز ، برای حفظ مرزهای ایران در بین دو همسایه مقتدر سنی مذهب شرقی و غربی ، می کوشیدند تا ایران را با ترویج و توسعه مذهب شیعه حفظ کنند و در حقیقت سیاست مذهبی آنان چیزی جز سیاست حفظ استقلال و حاکمیت ملی ایران نبود .

جریان اختلاف های سیاسی و مذهبی ایران با دولت های شرق و غرب در عصر صفویان ، در دوران های فترت افشاریان و زندیان و حتی در عصر قاجار نیز ادامه یافت .

آخرین حادثه ای که شاید بسیاری از جوانان و مردان امروزی کشور نیز آن را به خوبی به خاطر دارند ، واقعه شهریور ۱۳۲۰ است . در این حادثه نیز بار دیگر ، کشور ایران ، به علی کاملاً غیر از علت های سیاسی و تاریخی سابق ، از شمال و جنوب مورد حمله قوای بیگانه قرار گرفت . علت این امر آن بود که متفقین ، ایران را مناسب ترین راه برای رسانیدن کمک به جبهه شرقی خویش (جبهه ای که در اتحاد جماهیر شوروی گشوده شده بود) یافتند و مرزهای آن را مورد تجاوز قرار دادند .

امید است که دیگر نظیر این حادثه و حوادث پیش از آن ، در تاریخ ایران تکرار نشود ؛ لیکن با کمال تأسف باید اعتراف کرد که ایران از نظر وضع و موقع جغرافیایی همان است که در طی قرن های متوالی بوده است ! منتهی همین وضع خاص

موجب شد که مردم ایران، از قرن‌ها بل که از هزاران سال پیش، در برابر این حمله‌ها و تجاوزهای ناخوانده و ناگهانی راهی برای دفاع از قومیت و وحدت ملی خویش بجویند و تدبیری بیندیشند که از پاشیده شدن اساس وحدت قوم ایرانی جلوگیری کند.

تاریخ هر ملت، پراز شکستها و پیروزی‌ها، فرازها و نشیب‌ها و سختی‌ها و آسایش‌هاست. منتهی فقط ملت‌هایی توانستند از تنگنای حوادث تاریخ پیروزی بیرون آیند و شیرازه دفتر قومیت آنان بر اثر وزیدن تندباد حوادث گسسته نشود، که در مضایق، و هنگام فرارسیدن سختی‌ها و شکست‌ها بتوانند وحدت خود را حفظ کنند.

در آنچه تا کنون مذکور افتاد، قسمتی از حوادثی که فترتی در ایران پدید آورده‌اند یاد شد و در بعضی از آن‌ها اندک تفصیلی نیز رفت. اکنون گوییم که بهترین دلیل و مقبول‌ترین گواه برای اثبات مدعای ما همین است که امروز پس از ۲۵۰۰ سال، ملتی به نام ملت ایران، تقریباً با همان آداب و رسوم و سنت‌ها که در روز بنیان‌گذاری تشکیلات مملکتی خویش داشت (البته با در نظر گرفتن تحولات تاریخی و تغییراتی که این حوادث موجب آن شده‌اند) نه تنها هنوز به حیات سیاسی و اجتماعی خویش ادامه می‌دهد، بلکه مرحله‌ای تازه از این حیات را که روی در ترقی و تعالی دارد آغاز کرده است.

بدیهی است که در این گفتار نمی‌توان به بحث تفصیلی در باب این مطلب پرداخت که ایرانی چگونه قومیت و اصول ملیت و تشکیلات مملکتی خویش را در برابر هریک از این حوادث و فترات حفظ کرده است. لیکن یکی از این حوادث، یعنی مهم‌ترین حادثه‌ای را که در تمام طول تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران رخ داده است در نظر می‌گیریم و نحوه برخورد ملت ایران را با آن مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

در سراسر تاریخ ایران نقاط عطف بسیار وجود دارد: انقراض هخامنشیان و حمله اسکندر، سقوط اشکانیان و تأسیس حکومت ساسانی، غلبه مسلمانان بر ایران... تا آخرین نقطه عطف که انقلاب مشروطیت ایران و دنباله آن است که امروز شاهد و ناظر آن هستیم.

انقلاب مشروطیت و انقلاب ششم بهمن، و حوادث معاصر و دوران اخیر را فعلاً مورد بحث قرار نمی‌دهیم، چون کاری است که هنوز ادامه دارد، و بی‌شک نتایج قطعی آن که بسیار درخشان‌تر و قابل ملاحظه‌تر از اوضاع و احوال امروزی است، در آینده ظاهر خواهد شد.

لیکن در میان سایر حوادث تاریخی، از هجوم اسکندر گرفته تا حمله مغول و تیمور و طلوع نادر و سایر روی‌دادها، اگر بخواهیم یک حادثه را که از لحاظ داشتن تأثیر عظیم و عمیق در جامعه ایرانی بی‌نظیر بوده است در نظر بگیریم، بی‌شک بر روی

توسعه و رواج اسلام در ایران، و غلبه لشکریان مسلمان بر این سرزمین انگشت خواهیم گذاشت.

به خلاف آنچه بسیاری تصور می‌کنند ظهور اسلام، و وارد شدن لشکر مسلمانان در ایران، چندان خرابی و قتل و غارت به بار نیاورد. حتی تلفات مسلمانان را یک‌دهم بلکه یک بیستم تلفات حمله مغول نیز نمی‌توان دانست، و اصولاً قتل عام‌های وحشیانه، چنان که از حمله ترکان غر و مغول و یورشهای تیمور نقل شده، در مورد حمله مسلمانان سابقه ندارد و وحشیانه‌ترین تصمیمی که سرداران مسلمان گرفته‌اند، در برابر کارهای عادی لشکریان تاتار ناچیز می‌نماید!

لشکریان مسلمان، بیرون شهرهای ایران اردو می‌زدند، و نماینده خود را برای گفت‌وگو با ساکنان شهرها می‌فرستادند. اگر اهل شهر اسلام می‌آوردند، یا جزیه قبول می‌کردند - که اغلب نیز کار به همین دو صورت، یا درست‌تر بگوییم به صورت اول می‌گذشت - مطلقاً کاری با اهل شهر نداشتند و تنها نماینده‌ای به شهر می‌فرستادند تا آداب و رسوم دین اسلام را بدیشان بیاموزد یا جزیه اهل شهر را گردآوری کند؛ و در صورت مقاومت مردم شهر، تازه با سپاه‌یانی که از شهر بیرون آمده بودند، جنگ می‌کردند، و در هر صورت زن و بچه و مردم بی‌دست و پای شهر، و آنان که برای جنگ و ستیز بیرون نیامده بودند، از هر گونه مجازات و ناراحتی و حمله و هجوم، ایمن بودند.

با تمام این احوال، اسلام تا اعماق جامعه ایرانی نفوذ کرد؛ و تأثیر آن به حدی بود که تمام روابط انسانی، حقوق خصوصی و مدنی، ساختمان خانواده و قواعد مربوط به داد و ستد و اجاره و رهن و شرط و حتی اصول تشکیل خانواده را تغییر داد.

۴- در راحه‌الدور راوندی داستانی هست که محمود غزنوی در ملاقات با میکائیل بن سلجوق رئیس ترکمانان سلجوقی از او می‌پرسد که اگر از شما کمک بخواهیم چه اندازه می‌توانید به ما کمک کنید؟ میکائیل تیری از ترکش بیرون کشیده به محمود می‌دهد و می‌گوید: تیر را به دشت قبچاق بفرست، صد هزار سوار خواهد آمد. محمود گفت: اگر باز هم لازم باشد؟ میکائیل تیری دیگر به محمود داد و گفت: این تیر را هم بفرست، صد هزار دیگر خواهد رسید. محمود گفت: اگر به بیش از این میزان نیاز باشد؟ میکائیل کمان خود را از سر شانه بیرون آورد و به محمود گفت: این کمان را به دشت قبچاق بفرست، هر قدر سوار که خواسته باشی فرستاده خواهد شد! این سخن موجب وحشت محمود شد و چون از مجلس ملاقات با میکائیل بیرون آمد فرمان داد که او را فرو گیرند و میکائیل در حبس وی جان داد. لکن فرزندانش از زندان سلطان مسعود جان به سلامت بردند و به دشت قبچاق رفتند و هجوم به خراسان را آغاز نهادند و سرانجام در سال ۴۳۲ ه. ق. مسعود را در دندانقان مرو شکستی افتضاح‌آمیز دادند و او را به سوی هندوستان فراری ساختند و مسعود در ضمن همین فرار به دست غلامان خویش کشته شد و روزگار حشمت و نعمت و ایام درخشندگی دولت غزنویان به پایان آمد و دولت آل سلجوق استقرار قطعی یافت.

و - در مورد ایرانیان - زبان ایشان را نیز عوض کرد ، به حدی که تاپیش از ظهور اسلام زبان های نواحی مرکزی و غربی ایران (پهلوی) زبان رسمی بود در صورتی که بعد از اسلام زبان های نواحی شرقی (زبان دری ، فارسی دری) زبان رسمی شد ؛ و چنین تحول عمیق و همه جانبه ای را هیچ یک از وقایع و حوادث تاریخی ، هیچ فتح و هیچ شکستی در ایران پدید نیاورده است ! نتیجه این تحول ، هنوز هم در ایران به چشم می خورد ؛ و اگر چه ایرانیان پس از پذیرفتن آیین مقدس اسلام ، آن را بامقتضیات جامعه خویش وفق دادند و اسلام را بدان صورت که ملازم طبع ایرانیان بود (و البته اصول کلی شریعت سهل و سنجیده اسلام نیز اجازه می داد) در آورند ، لیکن انصاف باید داد که بدون هیچ تردید و شک و شبهه ای ، هیچ عامل قوی ، هیچ تحول تاریخی و انقلاب اجتماعی و سیاسی ، در سراسر طول تاریخ ایران ، به اندازه اسلام در جامعه ایرانی اثر نکرده است . با این حال و با تمام این تحول و دگرگونی همه جانبه ، باز ایرانیان بسیاری از صفات و خصوصیات قومی و ملی خویش را حفظ کردند ؛ به اسلام رنگ ایرانی دادند ، مذهب شیعه را که با تمایلات و خواست های قومی ایشان انطباق داشت پذیرفتند و اگر خود در تحت سیطره و تسلط اسلام تغییر کلی یافتند ، اسلام را نیز به رنگ مقتضیات ملی و محیطی خویش - البته تا آن جا که انعطاف پذیری آن آئین مقدس و آسمانی اجازه می داد - در آورند .

البته این کار چندان ساده نبود . دین و آیینی که اساس سخن گفتن و خانواده تشکیل دادن ، و خرید و فروش کردن ، و خلاصه ، آخرین سنگ های بنای جامعه ایرانی را زیر و رو کرد ، چیزی نبود که به آسانی بتوان بر آن ظفر یافت . تمام اقوامی که مسلمانان بر آنان چیره شده بودند ، ملیت و قومیت خویش را از دست دادند ، زبان و نژاد خویش را از یاد بردند . ملت کهن سالی مانند ملت مصر ، زبان قدیمی شش هزار ساله خویش را فراموش کرد و به عربی سخن گفت و مصریان خود را عرب و عرب زاده و عرب نژاد خواندند ؛ لیکن ایرانیان دو بیست سال - دو قرن تمام - با این عامل نورسیده سرگرم جنگ و سبزه و آویز و بازی آشکار و نهان بودند . در این مدت شعوبیان ، طرفداران برتری عجم بر عرب ، سخت به کار خود سرگرم بودند . در قرن اول تسلط نیروهای اسلام حکومت بنی امیه روی کار بود . این حکومت ، معتقد به برتری مصری و عربی بر تمام مردم دیگر دنیای اسلام بود ، و عرب را شریف ترین اقوام و شایسته هر نوع برتری و ریاست می دانست و بر اساس این عقیده باطل انواع ستم ها را نه تنها بر اقوام غیر عرب ، بلکه بر اعراب و حتی قریشیان غیر اموی و خاندان رسول اکرم (ص) روا می داشت . ایرانیان در برابر این برتری طلبی پوچ و بی بنیاد که با روح آئین اسلام مغایرت و منافات داشت به مبارزه برخاستند

و در این راه جان ها باختند و خون ها از مردم آزاده این مرز و بوم ریخته شد . تصویر نیم رنگ و مبهم از این جان بازی و فداکاری در داستان عوامانه ابومسلم نامه منعکس شده است . در این کتاب پیش بینی شده که امویان در حدود هزار ماه بر مسلمانان حکم رایی خواهند کرد ، و در این مدت نه تنها ایرانیان و اقوام غیر عرب را خوار و بی مقدار خواهند داشت ، بلکه از عربان نیز ، فقط خاندان اموی را شایسته ریاست خواهند دانست و حتی خاندان رسول اکرم را نیز طرد خواهند کرد و بر سر منبر هاب و فرزندان علی و فاطمه (ع) یعنی نواده های رسول و فرزندان عم وی ابوطالب ناسزا خواهند گفت ، و این یبدادگری را چندان ادامه خواهند داد که رادمردی از ایران برخیزد و بر این ظلم و بیبادی غلبه کند . در همین داستان گفته شده است که پیش از خروج و قیام ابومسلم ، هفتاد و یک خروج از طرف خاندان رسول اکرم (ص) یا هواداران این خاندان صورت خواهد گرفت و تمام این قیام ها در هم شکسته خواهد شد (قیام حضرت سیدالشهدا ، امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام نیز ، یکی از این هفتاد و دو قیام دانسته شده است) و کسی که «صاحب خروج هفتاد و دوم» است ، یعنی هفتاد و دومین قیام را هدایت خواهد کرد ، توفیق خواهد یافت و این درخت ستم را از بیخ و بن بر خواهد کند . به همین سبب در ضمن سرگذشت افسانه آمیز ابومسلم بارها گفته شده است که وی در هنگام وارد شدن در فلان حادثه و ماجرای مشکل نیت کرده که «اگر من صاحب خروج هفتاد و دوم هستم ، این مشکل بر دست من حل خواهد شد و کلید گشایش آن به دست من خواهد بود» .

در هر حال ، ابومسلم ، صاحب خروج هفتاد و دوم شناخته می شود ، و همان گونه که تاریخ نیز گواهی می دهد ، آخرین خلیفه اموی مروان حمار ، به دست وی ریشه کن می شود و نخستین خلیفه عباسی که برگزیده و برگزیده سباه حامکان خراسان است به جای وی می نشیند .

البته ابومسلم این قیام و اقدام را به منظور بازگرداندن دوران مجد و شرف و عظمت ایرانیان انجام داد . لیکن پس از مدتی کوتاه معلوم شد که تازیان هیچ گاه از خلق و خوی اصلی خویش باز نخواهند گشت<sup>۹</sup> . خاندانی که ابومسلم آنان را روی کار آورده و پیشوای عالم اسلام ساخته بود ، نخست بار زهر خود را به ابومسلم ریختند ؛ ابو جعفر منصور دوانیقی ، چند لحظه پیش از آن که دستور دهد جان داران و محافظان وی تبع در ابومسلم ، سردار رشید و دلیر ایرانی نهند ، بدو گفت که هیچ کس را دشمن تر از وی ندارد ؛ و این سخن در جواب تقاضای ابومسلم بود که در آخرین دم زندگی گفته بود : مرا برای روبرو شدن با دشمنان خویش نگاه دار ! و منصور گفته بود : هیچ کس را برای بسط قدرت و توسعه نفوذ خویش از تو دشمن تر ندارم ! در هر حال ، خطای اصلی ابومسلم و یاران وی این بود

دادند، چه گونه سنت های ملی خویش را حفظ می کنند، و آنها را به همان صورت که در دوران های قدیم بوده است، نگاه می دارند.

آری، از روزگار استقلال یافتن یعقوب، و تشکیل حکومت های صفاری و سامانی به بعد، تا عصر سلطه غزنویان و سلجوقیان؛ و بالاخره فرمانروایی خواجه نظام الملک و عمید الملک کندی و شمس الدین صاحب دیوان و رشیدالدین فضل الله وزیر، دیگر آن چه ایرانیان در قوه داشتند، برای زنده کردن آثار و مآثر گذشتگان خویش، انجام دادند، و همین وحدت قومی و ملی است که توانسته است ما را در تنگنای حوادث دست گیر و مددکار باشد و ایرانی بودن ایرانیان را در صفحه تاریخ ثابت نگاه دارد.

در نقش های تخت جمشید، تصویر سربازان، سرداران و حتی پادشاهان ایرانی بر روی سنگ کنده شده است و آن تصویرها را ما ایرانیان درهمه جا، حتی در کتاب های تاریخ دبستانی، دیده ایم.

چهل پنجاه سال پیش دیوار قهوه خانه ها و حمام ها و اماکن عمومی را با کاشی هایی به ابعاد  $25 \times 25$  یا  $30 \times 30$  سانتی متر می آراستند. بر روی هر یک از این کاشی ها تصویرهایی از شاهان و سرداران بزرگ افسانه ای یا تاریخی ایران باستان، از رستم و گئو و گودرز گرفته، تا بهرام گور و یزدگرد و انوشیروان و خسرو پرویز، نقش شده بود. از عجایب روزگار یکی این است که نقش این کاشی ها، با آن چه در حدود دوهزار سال پیش از ساخته شدن این کاشی ها، در تخت جمشید بر روی سنگ کنده شده یکی است و حکایت از آن می کند که این تصویرها همه از روی اصلی ثابت و اصیل گرفته شده اند.

البته ما اکنون نقش های اصلی و اساسی این شخصیت های تاریخی و حماسه ای را درست ترس نداریم و به علت حرام بودن نقاشی و صورت گری در اسلام، اسناد قدیم و پیش از اسلام ایران در هنگام غلبه مسلمانان از میان رفته و مثلاً کتاب هایی که تصویر شاهان ایرانی در آن نگاشته و در خزانه شاهان نگاه داری می شده دست خوش فنا و نابودی گردیده و اثری از آن برجای نمانده است. لیکن این یک نواختی عجیب اولاً نشان دل بستگی مردم ایران به آثار ملی خویش و ثانیاً اصیل بودن این نقش ها و آثار است و همین امر نشان می دهد که با وجود داشتن منع دینی،

۵ - وقتی ابو مسلم در ری مستقر بود و منصور توانایی او را با حيله و نیرنگ و وعده و وعید نزد خویش می خواند، گروهی از یاران ابو مسلم بدو اشارت کردند که از ری بیرون نیاید و به بغداد نروند. لیکن ابو مسلم که به نیروی خویش اعتماد داشت و گمان این همه نامردی و بی وفایی در عباسیان نمی برد بمسوی بغداد رفت و همان موقع یکی از یارانش گفت «ترکت الرأی بالری» یعنی عقل خود را در ری جا گذاشتی و این عبارت ضرب المثل شد.

که ازید اصل چشم بهی می داشتند و گمان می بردند که اگر این خاندان عربی از کار بیفتند و آن خاندان دیگر که امروز هم رسیده و مظلوم می نماید روی کار آید، شیوه این قوم تغییر خواهد کرد؛ و نتیجه این اشتباه آن بود که حکومت اعراب بیش از پنج قرن دیگر ادامه یافت و عباسیان پایه های این حکومت تنگین را بر مسموم ساختن و خفه کردن و از میان بردن صمیم ترین خدمت گزاران خویش قرار دادند و هر که بیشتر بدیشان خدمت می کرد، او را سخت تر می آزرده و شدیدتر ریشه کن می کردند، تا معارضی برای ایشان در راه ادامه این فرمانروایی شوم و سیاه باقی نماند!

با تمام این احوال، آن چه را که عباسیان، هرگز به ریشه کن ساختن آن توفیق نیافتند، راه و رسم حکومت و آداب ملک داری و آیین معدلت بود. دربار عباسی رونوشتی دقیق بود از دربار شاهان ساسانی، و تمام تشریفاتی که در دربار ساسانیان انجام می یافت، در دربار اسلامی خلفای عباسی و امیران مؤمنان و جانشینان رسول اکرم (ص) نیز به دقت اجرا می شد. برقراری جشن هایی از قبیل نوروز و مهرگان و سده و مانند آن ها، قرار دادن آیین شرفیابی و باریافتن به پیشگاه شاهان ساسانی، برقرار کردن دیوان ها و ادارات گوناگون، به همان صورت که در عصر ساسانی وجود داشت و به کار مشغول بود، همه رونوشت هایی از راه و رسم حکومت در ایران پیش از اسلام بود!

در بین محققان و دانش مندان ایرانی و اروپایی و عرب، درباره اصل و منشأ تمدن اسلامی اختلاف بسیار وجود دارد. ایرانیان اساس و بنیان تمدن اسلام را تقلیدی از تمدن خویش می دانند و این امر را در جمیع شؤون اداری و اجتماعی و علمی و دینی جامعه اسلامی نافذ می شمارند. اعراب به خلاف این عقیده دارند و تمدن اسلامی را پدیده بی «عربی» می شمارند که از یونان و روم و مصر و ایران و سایر جامعه ها نیز چیزهایی به عاریت گرفته است. و دانش مندان اروپایی نیز هر یک به تناسب سلیقه خویش چیزی می گویند؛ اما آنچه مسلم است، این است که تمام محققان، اعم از ایرانی و عرب و اروپایی، در یک امر، در این که آداب کشور داری، و حقوق اداری، و تشکیلات مملکتی، و سازمان دیوان ها و وزارت خانه های گوناگون از سازمان اداری ایران پیش از اسلام گرفته شده است، اتفاق نظر دارند و همه آنان، دربار عباسی، و حکومت خلفای اسلام را رونوشتی از دربار ساسانی ایران می دانند و چون در این باب هیچ گونه اختلاف نظری وجود ندارد، می توانیم آن را به عنوان حقیقت مسلم تاریخی بپذیریم.

اگر در مورد نخستین قرن های تسلط و توسعه اسلام، حال بدین منوال باشد، بدیهی است که وقتی ایرانیان حکومت هایی مستقل و خارج از محیط سلطه و فرمانروایی خلفای بغداد تشکیل

مردم چندان آثار ملی خویش را دوست می‌داشته‌اند که آن‌ها را با تمام فترت‌ها و سختی‌هایی که بر آن‌ها گذشته است، حفظ کرده‌اند.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بقای ملت ایران و برجای ماندن تشکیلات اداری و مملکتی این قوم از دو هزار و پانصد سال پیش تا کنون مربوط به رفتار این مردم در دوران‌های پیروزی و روزگاران فتح و برتری نیست، بلکه سربلای پر جا ماندن شاهنشاهی ایران، در روش و منش ایرانیان در دوره‌های شکست نهفته است. این ملت هر بار که به‌زمین می‌خورده و مغلوب حوادث گوناگون و مهاجمان رنگارنگ می‌شده، بی‌درنگ از جا برمی‌خاسته و می‌کوشیده است تا به نیروی معنویت و نشان دادن برتری فکری و عقلی و علمی خویش مردم غالب را به‌رنگ خود درآورد، و همواره در این کار توفیق نیز یافته است.

مردم ایران در عصرهای شکست و ناکامی هر یک به نحوی، و هر کدام تا حدی که در قوه داشتند، می‌کوشیدند تا این وحدت و یگانگی را حفظ کنند. مبارزات شعوبیان برای حفظ قومیت و ملیت مردم ایران از صفحات زرین و درخشان تاریخ ایران است. این گروه در هر لباس که بودند و در هر کاری که وارد می‌شدند می‌کوشیدند تا نتیجه کارشان به نفع وحدت و یگانگی مردم ایران تمام شود. دانش‌مندان می‌کوشیدند تا به زبان فارسی کتاب تألیف کنند و این زبان را از نظر سرمایدی‌های علمی و ادبی غنی و مایه‌ور سازند. شاعران شعوبی هم تاروژی که اجباراً به عربی شعر می‌گفتند در شعر خویش می‌کوشیدند تا مفاخر و مآثر نیاگان خویش را به دیگر اقوام و ملت‌ها عرضه کنند؛ و روزی که شعر فارسی نضج و قوامی یافت، مردانی مانند فردوسی (که تربیت شده مکتب شعوبیان بود) کوشیدند با سرودن اشعار و پدید آوردن کتاب‌های بزرگی مانند شاه‌نامه گنجینه شعر فارسی را وسعت و غنابخشند در نتیجه فعالیت‌های مداوم این بزرگان است که امروز ما در ادب فارسی کتاب‌هایی از قبیل شاه‌نامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولانا، جلال‌الدین رومی، حدیقه سنائی، مثنوی‌های متعدد عطار و بوستان سعدی داریم؛ در صورتی که در زبان پهلوانی مانند عربی، با آن که قرن‌ها زبان علمی تمدن اسلامی بود (و هنوز هم هست) و تعداد

متکلمان بدان زبان به مراتب بیش‌تر از تعداد فارسی‌زبانان بود (و هست) نظیر هیچ‌یک از کتاب‌هایی که نام بردیم، دیده نمی‌شود!

سرداران شعوبی مانند ابومسلم و مرداویج و دیگران به قیام بر ضد حکومت‌های جابر عربی اقدام کردند؛ و رجال و وزیرانی که تربیت و فکر شعوبی داشتند، مانند خاندان برمکیان و خواجده نظام‌الملک و صاحب دیوان و دیگران، کوشیدند سیره و سنت‌های ایران باستان را در دربارهایی که خدمت‌گزار آن بودند محفوظ دارند.

بدین ترتیب، با مجاهدت فرد فرد مردم ایران، این آداب و این سنت‌ها و این تشکیلات ۲۵۰۰ ساله از بوتۀ سوزان تاریخ پیروز و درخشان بیرون آمد، و دوام و قوام آن به اثبات رسید، عامل این ثبات و دوام همان نیروی ایمان است و رنه کدام عامل دیگر ممکن بود مردانی چون سنیاد و استادسیس و مقنع و ابومسلم و بسیاری را مردان دیگر را برانگیزد که جان پر کف گیرند و در راه برپاساختن حکومت از دست‌رفته ایرانی شمشیر بزنند و شکست‌های گذشته را تلافی کنند.

امیدواریم از این به بعد وضع گیتی چنان باشد که هیچ کشوری، و از جمله میهن عزیز ما ایران مورد هجوم و حمله مهاجمان بیگانه قرار نگیرد. لیکن سی سال پیش که در جریان جنگ جهانی دوم کشور ما از شمال و جنوب مورد حمله نیروهای بیگانه واقع شد، دوباره همان حس وحدت و یگانگی، همان نیرویی که همواره ایرانیان را در روزهای سخت و اندوه‌بار شکست گردهم آورده و از میثلاشی شدن ایشان جلوگیری کرده است، ظاهر شد و ایرانیان، یک دل و یک جهت، تا آن جا که در خور امکان‌شان بود در برابر نیروهای بیگانه ایستادگی کردند و تاروژی که آخرین فرد لشکریان بیگانه خاک ایران را ترک گفته بود، از پای نشستند!

تازمانی که این نیروی لایزال گرد آورنده و الهام‌بخش مردم ایران در حفظ وحدت و یگانگی قومیت خویش است، ایران و ایرانی نیز در عرصۀ تاریخ پایدار خواهند بود. این تجربه‌ی است که دو هزار و پانصد سال تاریخ، صحت آن را تأیید می‌کند.

# اثرات هنر و معماری هخامنشیان در خلق شایکارهای بنسری عصر آشوکا امپراطور بزرگ هند

دکتر مهدی غروی  
معاون راینری فرهنگی سفارت  
شاهنشاهی در هند و نپال

« . . . سرستون معروف سارانات زیبا و پرشکوه با سنگتراشی عالی، از لحاظ سبک و تکنیک در هند بی نظیر است و بنظر من از هر لحاظ که تصور شود در سراسر جهان قدیم بی همتاست، این سرستون با سه مجسمه شیر و نقش چهار حیوان و هیئت زنگوله‌ای، از رده تخت جمشیدی و معرف کامل نفوذ هنری ایران در هند است . . . »  
سرجان مارشال<sup>۱</sup>

زودریش فرارسید، همه آنچه رشته بود پنبه شد. چاندرا گوپتا Chandra Gupta، نیازی نداشت که از اسکندر، راه ورسم بی‌افکندن امپراتوری و اداره آنرا فراگیرد، او و همشهریانش سالها بود که با دستگاه عظیم امپراتوری هخامنشی آشنائی و مراوده داشتند و تحت تأثیر این امپراتوری بود که موفق به تشکیل چنان حکومتی در هند شدند، ایشان از بومیان هند نبودند و بدون شك خصوصیات غیر هندی چاندرا گوپتا یونانی نبود، بلکه ایرانی بود.<sup>۲</sup>

عصر تاریخی هند از اواخر قرن هفتم پیش از میلاد آغاز می‌شود، درین دوران کشور به حکومت‌های کوچک مختلف بخش شده بود که هریک استقلال داشت، ساطنت ماگادها Magadha، در قرن پنجم پیش از میلاد در نواحی شمالی و شرقی هند درخشید، در سال ۳۷۵ پایتخت افسانهای ماگادها از

شاید گروهی تصور کنند که وارث حقیقی امپراتوری هخامنشی، یونانیان بوده‌اند و گروهی نیز معتقد باشند که با پیروزی اسکندر بر ایران و لشکرکشی وی بر شرق، هند موفق به تشکیل بزرگترین امپراتوری تاریخ خود گردید، اما آنچه ناگفته نباید گذاشت اینست که وارث حقیقی امپراتوری هخامنشی موریائیهای Maurians هند بودند نه سلوکیها.

چاندرا گوپتا مؤسس این سلسله بود و عصر طلائع این سلسله با ساطنت سومین نفر از پادشاهان بزرگ آن آشوکا درخشش یافت، درست مانند سلسله هخامنشی که توسط کوروش تأسیس شد و توسط داریوش به اوج عظمت رسید، میان داریوش و آشوکا نکات مشترک فراوان یافت می‌شود که ما باز بدان اشاره خواهیم کرد.

ورود اسکندر به هند نیز سبب تشکیل امپراتوری موریائی در هند نشد، مدتی دانشمند پارسی هند درین باره چنین می‌نویسد: (امپراتوری موریائی، آنطور که برخی مورخان نوشته‌اند، اثر همه جانبه درخشش اسکندر نبود، بلکه اسکندر درین میان فقط یک ناقل یا واسطه بود، وی در طی نوزده ماه که در هند بسربرد، سراسر بجنگ سرگرم بود و همینکه زمان مرگ

۱ - گزارش سالیانه باستانشناسی هند ۱۹۰۵ - ۱۹۰۴، ص ۳۶.  
سرجان مارشال باستانشناس معروف و رئیس کل باستانشناسی هند ۱۹۳۲ - ۱۹۰۲.  
۲ - سردکتر جی. جی. مدی Modi، مجموعه مطالعات آسیائی مقاله پاتالی پوترا، بمبئی ۱۹۱۷.



۱ - سرستون سارانات

راج گیرها به پاتالی پوترا منتقل شد .  
لشکرکشی داریوش به هند در ۵۱۲ و وفات بودا در ۴۸۶ ، دو اتفاق مهم تاریخ هند باستان است . و هردو مدتها بعنوان مبدأ تاریخ مورد استناد بود . کوروش (۵۵۸/۵۳۰) نواحی جنوبی هندوکش را تصرف کرد و داریوش ۵۲۲/۴۸۶ که سند و پنجاب را گرفت هردو از معاصران پادشاهان این سلسله بودند . اسکندر از سال ۳۲۷ تا ۳۲۵ در هند بود و درست یکسال پس از مرگ وی چاندرا گوپتای موریائی موفق شد که از غرب هند بسوی شرق پیشروی کند و دولت ماگادها را براندازد (۳۲۲) و سپس نواحی غربی هند را که اسکندر تصرف کرده بود ضمیمه امپراتوری خود سازد . مگاستنس Megasthenes سفیر سلوکوس در دربار چاندرا گوپتا از خود سفرنامه جالبی بیادگار گذاشته است که از قدیمی ترین منابع مربوط به تاریخ موریائیهای هند و روابط ایران و هند شمرده می شود . جانشین وی بیندوسارا Bindosara بود که با سلوکوس روابط دوستانه داشت .

در سال ۲۷۳ آشوکا بجای بیندوسارا به پادشاهی رسید . وی بودائی بود و در راه گسترش آئین بودا از هیچ کوششی دریغ نداشت . درین عصر امپراتوری هند شامل سراسر شبه قاره هندوستان و افغانستان و بلوچستان بود و فقط بخش کوچکی از جنوب شبه جزیره بتصرف آشوکا درنیامد . دولت موریائی هند بتقلید هخامنشیان قدرت مرکزی را تقویت کرد و آثار برجای مانده آشوکا را می توان آئینه تمام نمای جهانگیری و جهاننداری وی دانست . در سال ۲۳۲ آشوکا وفات کرد و انحطاط این سلطنت عظیم هند قدیم آغاز شد و پنجاه سال بعد بکلی پرافتاد .

از آثار هنری چاندرا گوپتا که مورد بحث ما نیز نیست ، اثر مهمی برجای مانده است ، اما از آشوکا قدیمی ترین و گرانبها ترین میراث هنری هند برجای مانده است ، بطور کلی آثار هنری برجای مانده از آشوکا را می توان این چنین رده بندی کرد :

۱ - بقای تالار مدستون وی در پاتالی پوترا برای باستان ، نزدیک شهر پتنا در مشرق هند .

۲ - معابد زیرزمینی یا غارهای مقدس .

۳ - ستونهای یادبود ، که حامل فرمانهای مقدس آشوکا بوده اند و کتیبه های وی بر سینه کوهها ، برخی ازین کتیبه ها و کتیبه های دیگر آشوکا به خط خاراشتی که توسط دبیران ایرانی در هند معمول شد ، نوشته شده است .

۴ - اشیاء دیگر که در حفاریهای نواحی مختلف از جمله تاکسیلا (در غرب هند) و پاتالی پوترا (در شرق هند) بدست آمده است ، آثار و بقایای تالار مدستون آشوکا را در کنار شهر پتنا ، در محل شهر باستانی پاتالی پوترا یافته اند .

نخستین کسی که در پاتالی پوترا به تجسس پرداخت دکتر کلنل وادل<sup>۱</sup> Waddell بود پس از وی دکتر اسپونر Spooner باستانشناسی انگلیسی با بودجه ای که از طرف تاتا سرمایه دار پارسی هندی اهدا شده بود به حفاری پرداخت و تالار آپادانای پاتالی پوترا را کشف کرد ، وی علاوه بر گزارشی که به اداره باستانشناسی داد<sup>۲</sup> مقاله مفصلی نیز درین باره نوشت و به اثبات رساند که این بناها الگوئی جز تخت جمشید نداشته است و حتی مهر و نشانه های شبیه مهرها و نشانه های هنرمندان و سازندگان تخت جمشید یافت و معتقد شد که این بناها را معماران ایرانی طرح کرده بکمک هنرمندان هندی پرکشیده اند<sup>۳</sup> . پس از وی و برای آخرین بار در سالهای ۱۹۵۰/۵۵ دو دانشمند هندی آلتکار Altkar و میسرا Mishra به حفاری پرداختند<sup>۴</sup>

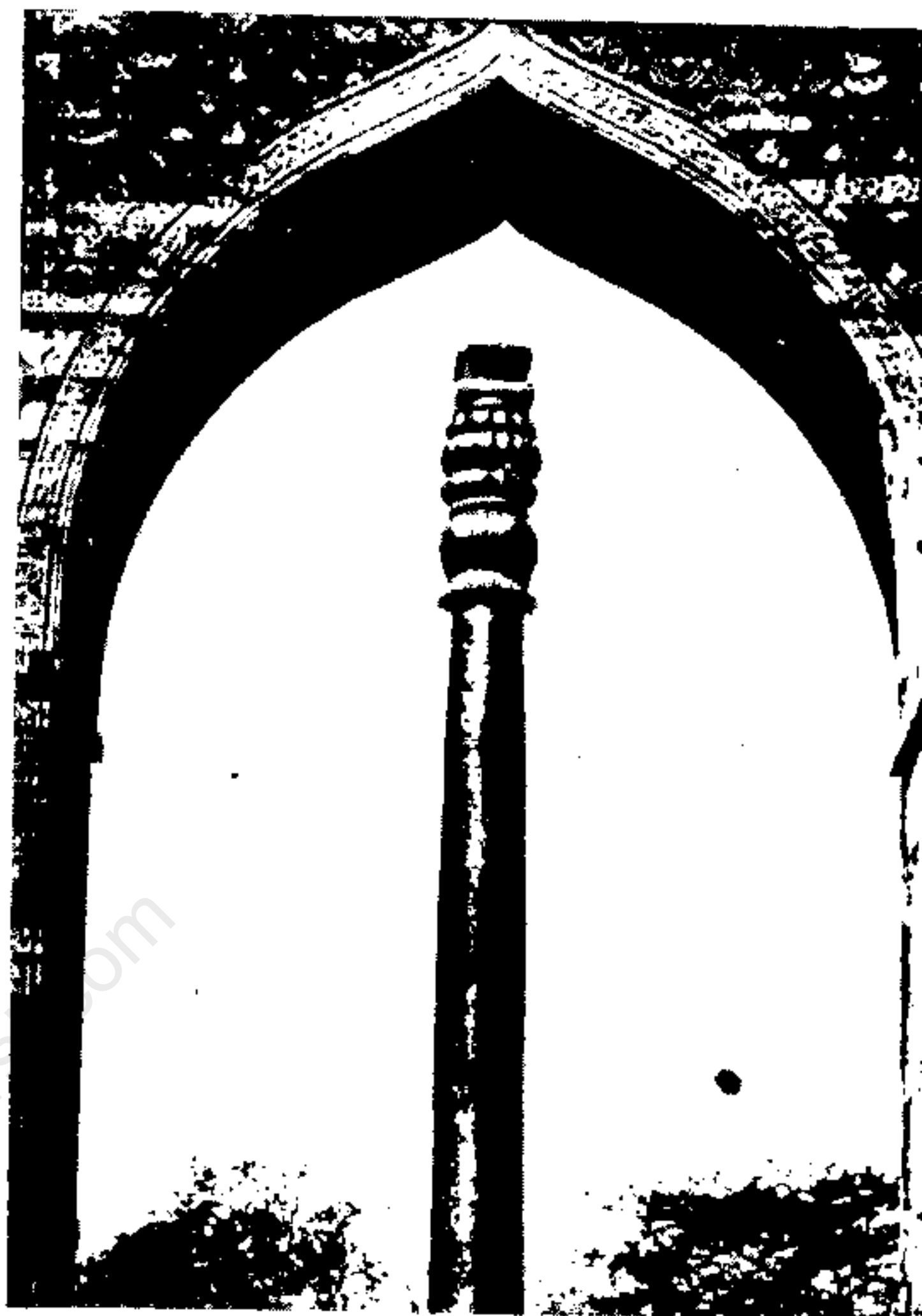
بناهای پرشکوه ایران در عصر هخامنشیان می‌اندازد و برین مدعا نوشته‌های نویسندگان کلاسیک و خود آثار برجای مانده و سنگ‌نوشته‌ها گواهی می‌دهند و بقول ایرن گجر هنرشناس معاصر<sup>۷</sup>، عظمت قصرهای موریائی درپاتالی پوترا، با طلاکاریها و تزیینات خیال‌انگیزش فقط با تالارهای هخامنشیان و مآدها در شوش و اکباتان قابل قیاس است<sup>۸</sup>.

آشوکا يك سازنده بی‌نظیر بود، درافسانه‌های هندی ساختمان ۸۴۰۰۰ استوپا (بناهای گنبدی شکل بودائی) بدو نسبت داده شده است و هیون تسانگ Huen Tsang سیاحتگر چینی که در قرن هفتم میلادی به هند آمده است صدها استوپای منسوب به آشوکا را در هند و افغانستان دیده است و می‌نویسد که بیشتر این بناها خراب شده و فقط بعضی از آنها سرپا هستند، این بناهای تمام هندی که به عقیده برخی از هنرشناسان اجداد بناهای گنبدی در شرق بشمار می‌روند درین مقاله مورد بحث ما نیست.

غارها یا معابد زیرزمینی آشوکا نیز حاوی آثار هنری مهمی نیستند که می‌توان در آن اثر دست نفوذ هنر و معماری هخامنشی را دید از آن جمله است غارهای موریائی برای Brabar و نگار جونی Nagarjuni که در کوه کنده شده‌اند.

از غارهای نگر جونی، غارهای مقدس گوپیکا Gopika واهی یا کا Vahiyaka و وداتیکا Vadathika دارای سنگ نوشته‌هایی از داسارثها Dasartha، نواده آشوکاست و از چهار غار برابر سه غار کارنا Karna، سوداما Sudama و وپسوا جوپری Uisva jhopri دارای سنگ نوشته از خود آشوکاست. چهارمین غار ازین گروه غار لماس ریشی Lomas Rishi است که دارای سنگ نوشته و تاریخ معین نیست اما با بررسی هنرشناسان معلوم شده است که يك غار آشوکائی است و در مدخل آن قدیمی‌ترین کنده کاری سنگی در سراسر هند موجودیت یافته است.

این کنده کاریها در دو ردیف است: يك ردیف نقش فیلان است که در برابر استوپاهای مقدس نیایش می‌کنند، در ردیف بالائی نقشهای هندسی منظم حک شده است، بنظر میرسد که در اینجا نفوذ معماری و هنر غرب و بخصوص ایران هخامنشی، بطوری تحت تأثیر هنر بومی هند قرار گرفته است که آثار آن بکلی نامحسوس شده، همیشه جائیکه تحت تأثیر سنن ملی و شعائر مذهبی فیل جای حیوانات دیگر را می‌گیرد، این وضع پیش



۲ - ستون فلزی آشوکا که اکنون در محوطه قطب منار در حومه دهلی نصب شده است

و متأسفانه چیز تازه‌ای آنچنان چشم گیر که اسپونر یافته بود نیافتند و معتقد شدند که شهر پاتالی پوترا توسط پادشاهان ماگادها پیش از موریائیها ساخته شده و ارتفاع ستونهای تالار آپادانای آن ۳۲/۵ پا بوده است (اسپونر اعلام داشته بود که بلندی ستونها ۲۰ پا بوده است).

گروهی از دانشمندان معتقدند که تالار تاجگذاری موریائیها در پاتالی پوترا الگوئی جز تالار آپادانای تخت جمشید نداشته است و دسته‌ای نیز با این نظر سخت مخالف‌اند، اما همه دانشمندان و شرقشناسانی که در معماری و هنر هند قدیم اجتهاد دارند بر آنند که تالارها و بناهای پاتالی پوترا هر بیننده‌ای را بی‌اختیار بیاد

۳ - Report on excavation in Pataliputra

۴ - گزارش سالیانه باستانشناسی هند. سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۱۲.

۵ - مجله سلطنتی آسیائی انگلستان سال ۱۹۱۵

۶ - گزارش سالیانه باستانشناسی هند ۱۹۵۴ - ۱۹۵۱.

۷ - Iren N. Gajjar هنرمند قدیم و غرب، ص ۸۰.

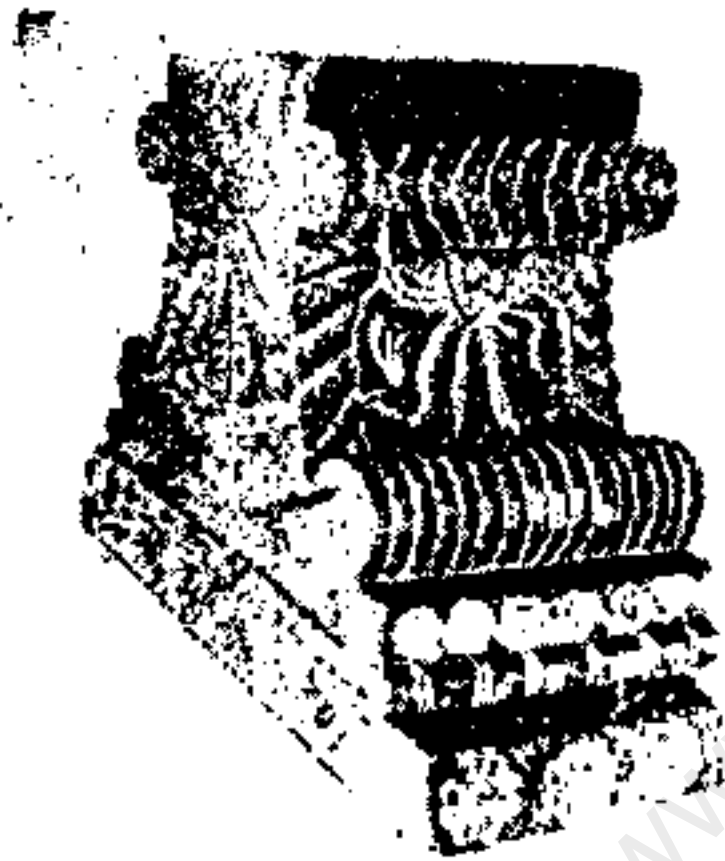
۸ - Wheeler هند و پاکستان باستانی، ص ۱۷۷.



۳



۵



۴

می آید. نقش فیل از کارهای هنری اصیل هند است و سابقه‌ای طولانی دارد، با اینکه درین مرحله آنرا باید یک نوع تجدید حیات هنری بشمار آورد نه ادامه مستقیم.

بررسی بناها و ساختمانها و سنگ‌نویسی‌های آشوکا از حوصله این مقاله خارج است، درین گفتار ما از نفوذ ایران در آثار هنری هند آشوکا بحث می‌کنیم و درین مرحله سرستونها بهترین وقوف‌ترین گواه بر وجود این نفوذ مؤثر بشمار می‌روند. نخستین سرستون آشوکائی را کلنل وادل در پاتالی پوترا یافت، درین سرستون اثر شدید هنر مغرب آسیا و بخصوص ایران هخامنشی نمودار است. خود کلنل وادل درباره این سرستون می‌نویسد: این سرستون یک پدیده کاملاً تخت‌جهمشیدی (پرس‌پلیس) است، البته حامل اثرات هنر یونان نیز هست، اما ازین لحاظ با مجسمه‌های هندی و یونانی که در پنجاب یافته شده قابل قیاس نیست. این سرستون در محوطه قصر خود آشوکا که در پاتالی پوترا ساخته شده بود، یافته شده و با احتمال قوی بدستور خود او و توسط هنرمندان در پارس ساخته و پرداخته شده است.<sup>۹</sup>

ویلر Wheeler درباره این سرستون عقیده جالب و قاطعی دارد. وی می‌نویسد: این سرستون نمونه خوبی است از اقتباس و تقلید هنرمندان موریاائی از کارهای نخستین هخامنشیان و حتی می‌توان گفت که ساخته شده دست هنرمندان پارسی است.<sup>۱۰</sup> این حکم ویلر صحنه‌گراری جالبی است بر رأی و عقیده آنکسان که معتقدند هنرمندان ایرانی در دستگاه آشوکا کار می‌کرده‌اند و گروه گروه پس از انقراض هخامنشیان و ازهم پاشیدن بساط آن شاهنشاهی پارس سفر بر بستند و بهند آمدند، درست مانند عصر مغولان که هنرمندان و شاعران ایرانی از ایران گریختند و به هند پناه بردند، اما در مورد رأی بالا یک اشکال

۳ - مدخل غار لومار ساریشی نخستین نمونه سنگ‌نگاری هند از سالنامه باستان‌شناسی هند

۴ - سرستون پاتالی پوترا

۵ - سرستونهای هخامنشی (پرس‌پولیس) تخت‌جهمشید آپادانا از هرتسفلد

۶ - سرستون چوبی از قم

۷ - سرستون چوبی سبزوار

۸ - سرستون چوبی طاق بستان



۸



۷



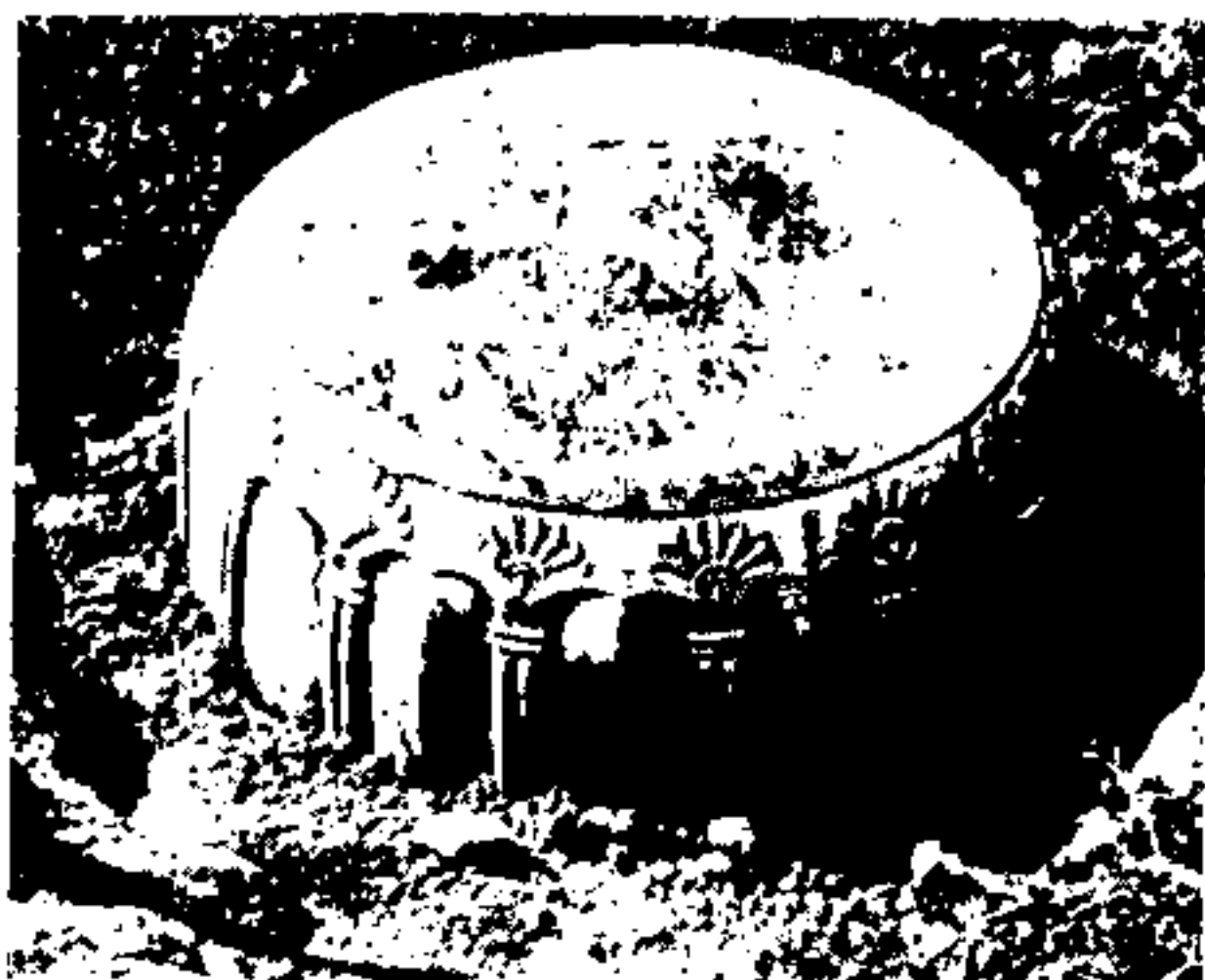
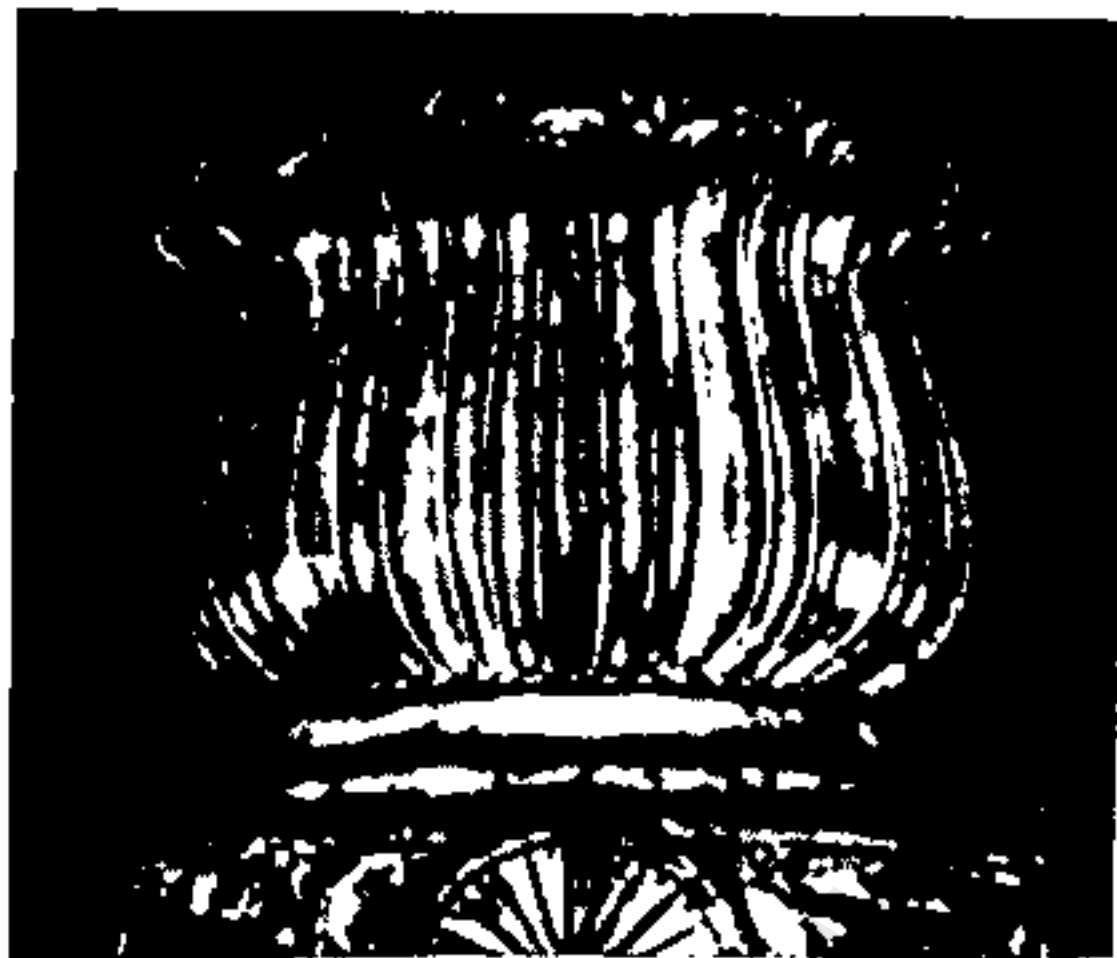
۶

وجود دارد و آن اینست که اگر این سرستون و نظائرش را ایرانیان ساخته‌اند چرا اثرات نفوذ یونان در آن اینچنین فراوان است، جواب این سؤال نیز ساده است و باید گفت، هنر هخامنشی یک گلچینی مطلوب از هنر باستان بود با ترکیب و شکل واحد بر پایه هنر هخامنشی، بنابراین اقتضای بعضی از مظاهر هنر یونان درکنده کاریها و معماری هند موریائی ازین راه بسیار ساده و منطقی بنظر می‌رسد. اما حکم قطعی اینست که این سرستون و ستونی که در زیرش قرار داشته است اگر فرزند و فرزندانده ستونهای تخت جمشید نباشد، تقلیدی از همان ستونهاست که تکامل یافته و به این صورت جلوه گر شده‌است. رولند Benjamin Rowland درباره این سرستون نظریه جالب‌تری دارد و می‌گوید: این سرستون را با سرستونهای جدیدی که در کردستان یافت شده مقایسه کنید تا مشابهت آنها را با همدیگر بسادگی دریابید، سرستونهای کردستان پدیده‌های نوینی هستند بر پایه سنتها و روشهای هنری باستانی درنواحی غربی ایران و در میان مردمی که بیش از هر گروه ایرانی دیگر سنتهای باستانی را نزد خود عزیز و گرامی داشته و در حفظ آن کوشیده‌اند.

هرتسفلد<sup>۱۱</sup> نیز هنگام بررسی هنر ایران باستان به این سرستونها اشاره می‌کند و می‌نویسد: این سرستونها آثار همان هنر قدیمی است که دوباره شکوفان شده و البته آثار هنر یونان نیز در آن هویداست، ساختن این سرستونها در کردستان از قرن هفتم بعد آغاز شد و سپس در نواحی دیگر ایران معمول گردید<sup>۱۲</sup>.

- ۹ - وادل گزارش درباره پاتالی پوترا کلکته ۱۹۰۳ .  
 ۱۰ - هند و پاکستان باستانی، ص ۱۷۷ .  
 ۱۱ - هرتسفلد Iran in ancient east سال ۱۹۴۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱، شکل ۳۲۱ .  
 ۱۲ - رولند The Art and Architecture of India سال ۱۹۵۳، ص ۴۶ .

۱۱



۱۲

- ۹ - سرستون راهپوروا - عوزه کلکته  
 ۱۰ - سرستون راهپوروا  
 ۱۱ - زیر سرستون سارانات  
 ۱۲ - زیر ستون زنگوله‌ای تخت جمشید



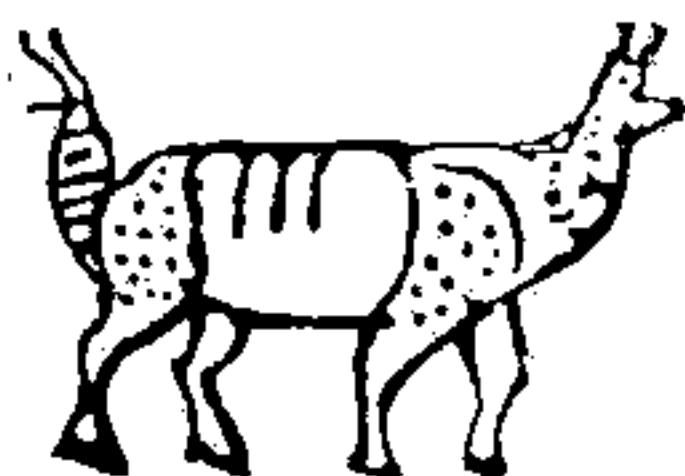
۱۰



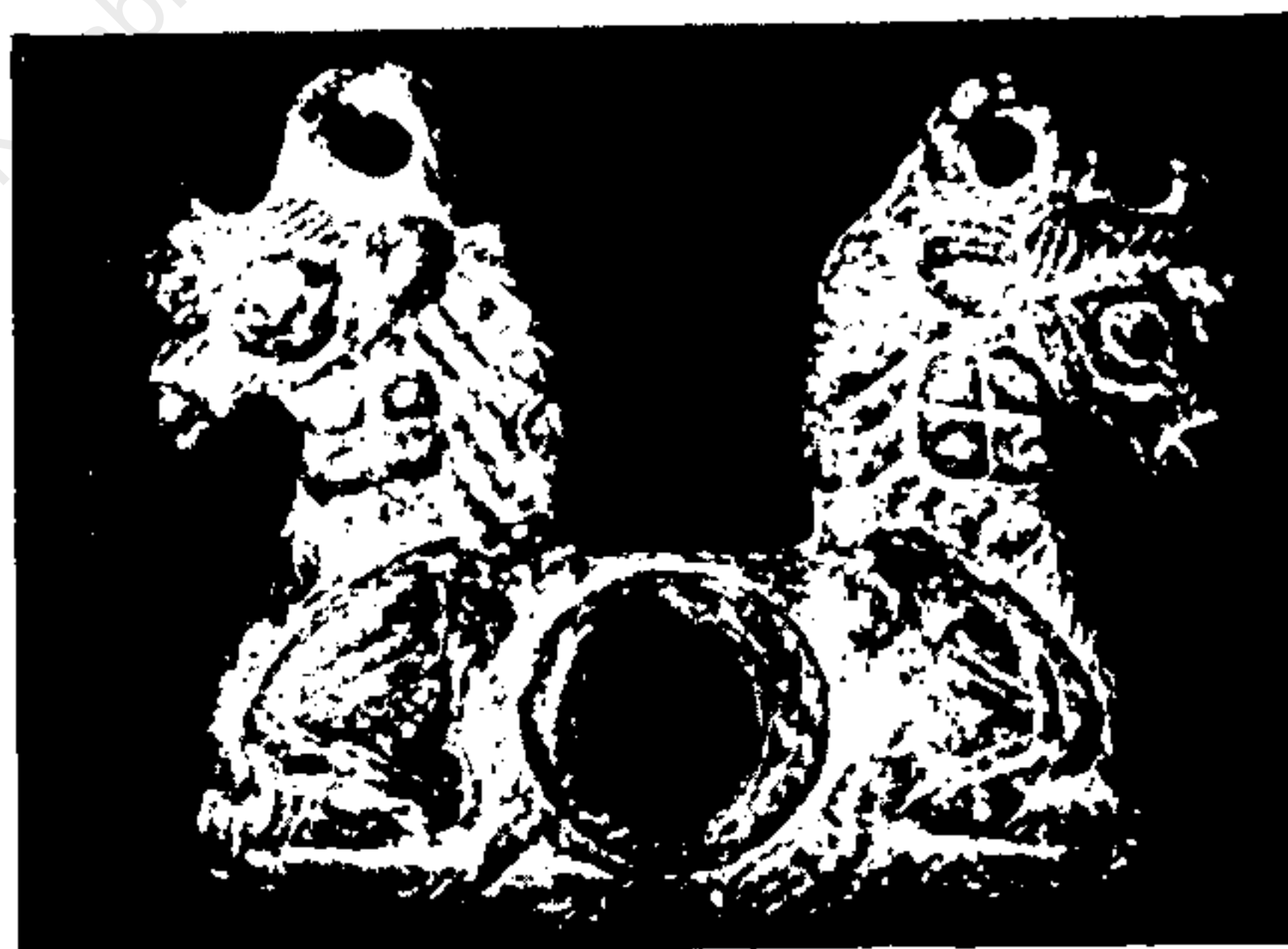
۹



۱۲



۱۰



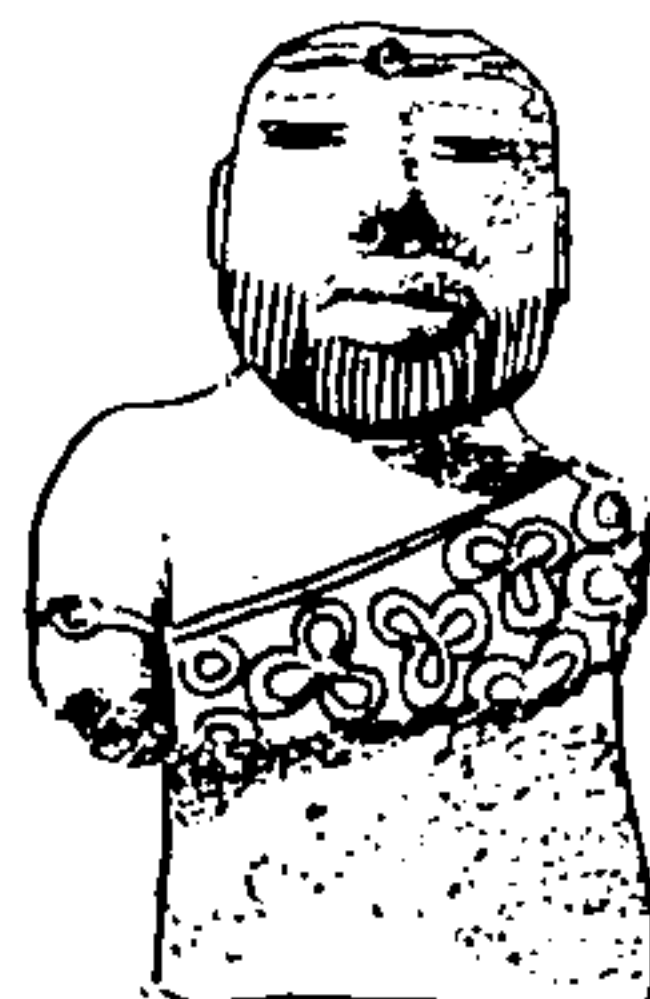
۱۸



۱۶



۲۱



۱۹



۲۰

۱۸ - سرستون با پیکره حیواناتی مختلف از جمله فیل و انسانهای افسانه‌ای

۱۹ - مجسمه از موهنجودارد (پاکستان)

۲۰ - کنده کاری در سنگ از بیار هوت ، قرن اول میلادی

۲۱ - سرستون سانچی و تختك ساده آن

۱۳ - زیر ستون تخت جمشید

۱۴ - تربکوتا از هارپا (هند قدیم)

۱۵ - اشیاء فلزی از موهنجودارد (پاکستان) از گزارش عارثال

۱۶ - مهر از ایران قدیم

۱۷ - مجسمه برنزی دوسر از اسنان قرن ۷ و ۸ پیش از میلاد موزه بروکسل

معروفترین و جالبترین آثار هنری که از آشوکا برجای مانده است، ستونهای منفرد سنگی است که بدان ستون یادبود یا ستون فرمان نام نهاده‌اند. داریوش نیز هنگام عبور از داردانل فرمان داد که ستونی از مرمر سفید در کنار این دریا نصب کنند و بر آن شرحی مبنی بر عبور وی و لشگریانش از داردانل کنده‌کاری کنند. در حوالی ترعه سوئر نیز قطعات ستونی که داریوش بر آن کنیه‌ای نویسانده بود پیدا شده‌است. آثار نفوذ هنر آسیای غربی (به‌خصوص ایران هخامنشی که وارث و تکمیل‌کننده مجموع تمدنهای این سرزمینها بوده‌است) و یونان را در شکل کلی ستون، سبک تهیه آن و تکنیک اجرای آن می‌توان مشاهده و بررسی کرد.

این نفوذ هنری و اثرگذاری، که باید در درجه اول و بمعنای وسیع کلمه آفرانفوذ هنر هخامنشی دانست، مانند نفوذ هنر ایران در تکوین آثار سقایی (سرامیک) هند ایجاد یک مشکل می‌کند. سرامیک، ابتدا در بین‌النهرین بوجود آمد، در هند و ایران توسعه و تکامل یافت. یک تکامل متوازی، آیا در مورد ستونها و سرستونها نیز این تکامل متوازی قابل قبول است؟ البته شاید بتوان گفت که تکامل در ایران مراحل

عالی‌تری را پیموده باشد، در مورد ستونها نیز این وضع کم و بیش وجود داشته است، اما آیا در مورد شکل زنگوله‌ای سرستونها که با شکل گل لاله‌آبی (لوتوس) گل مقدس هند، شباهت فراوان دارد، می‌توان گفت که تکوین این شکل یک امر اتفاقی است؟ بعقیده بعضی از دانشمندان مظاهر این هنر و جنبه‌های خلاقه آن در دو سرزمین مورد بحث تقریباً یکسان است در حالی که برخی معتقدند پیدایش و تکامل آن در ایران مراحل عالی‌تری را پیموده است.

مشکل دیگر که درین مورد وجود دارد و باید بررسی شود اثر هنر یونان است، که در شاخه‌های این مکتب هنری آریائی در آسیا، بیشتر بچشم می‌خورد. در ایران میان مکتب یونانی و مکتب آسیای غربی یک تلفیق بوجود آمد و ما نمی‌دانیم اثر یونان که در هنر موریائی دیده می‌شود اثر مستقیم هنر یونانی است، یا این اثرگذاری در مرحله دوم و توسط هنر هخامنشی که حاوی هنر یونان نیز بود صورت گرفته، فرضیه دوم طرفدار بیشتر دارد.

ستونهای فرمان آشوکا از سنگ هاسه بسیار خوب تراشیده شده و ساب آنها عالی‌است و همین ساب هنرشناسان را وادار

۲۳



۲۲



- ۲۲ - شیر عسار - موزه پتا
- ۲۳ - ساغر طلانی همدان - شیر بالدار  
قرن پنج پیش از میلاد
- ۲۴ - پیکره شیر تخت جمشید ایوان  
بزرگ قرن پنجم

۲۴





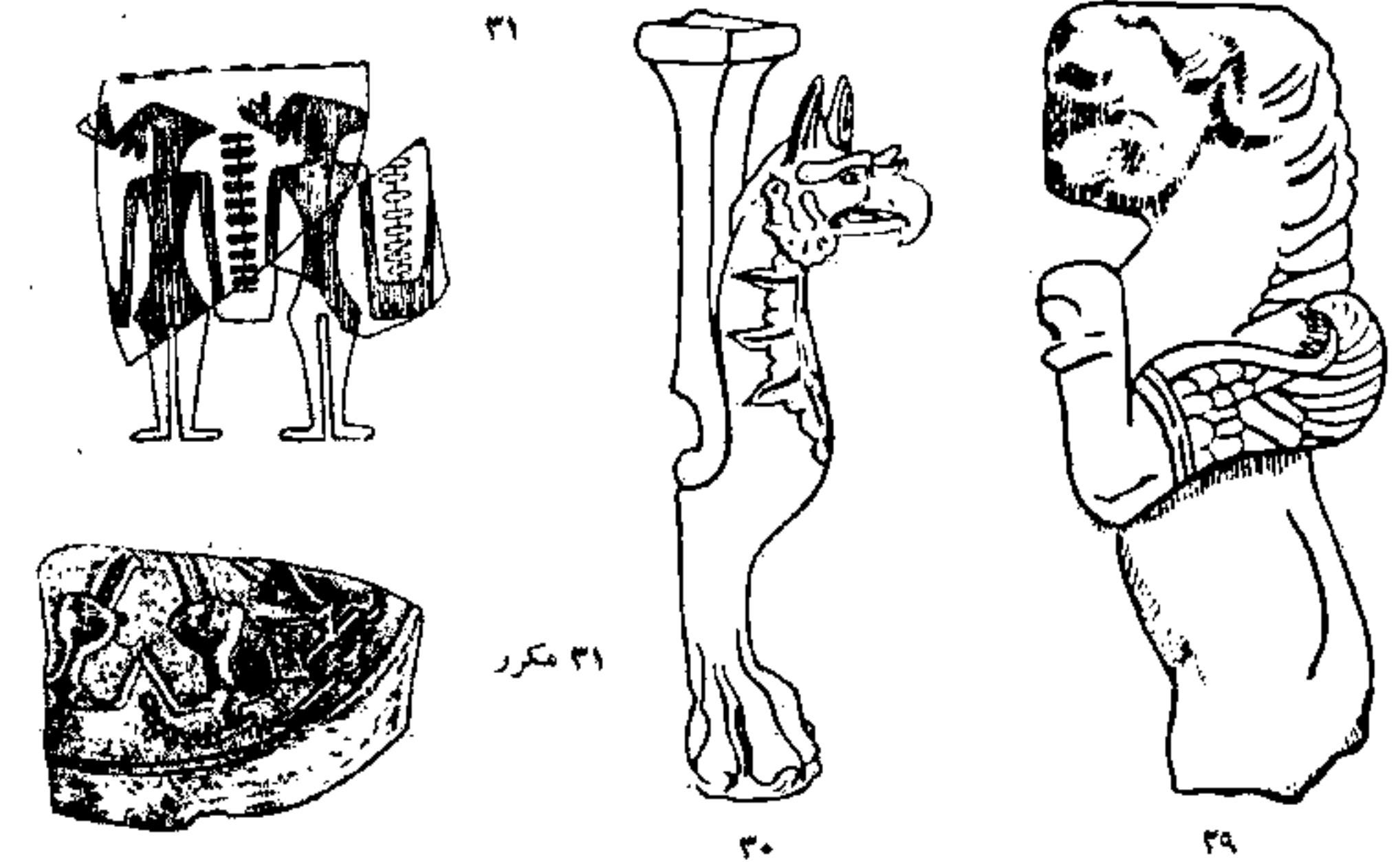
- ۴۵ - تخت جمشید پیکره شیر از قرن ششم پیش از میلاد بقول گدار  
اثرات هنری آسور در آن  
۴۶ - شیرهای سارانات  
۴۷ - شیر سانچی در گوشه شمال غربی عکس  
۴۸ - مجسمه شیر در جنوب هند متعلق به قرن هشتم و نهم که عظمت یافته  
اما اصالت خود را از دست داده است در حالیکه هنوز اثر هنر هخامنشی  
و موریانی در آن دیده می شود

می سازد که اعتراف کنند هنرمندان موریانی درین کار از  
هنرمندان هخامنشی تقلید می کرده اند و شاید ازیشان تعلیم  
می گرفته اند، اگرچه هندشناسان معتقدند که ستونهای یادبود  
در هند مخصوص آشوکاست و پیش از وی وجود نداشته، اما  
آشوکا در هفتمین ستون یادبودش، به سابقه امر اشاره می کند  
و می نویسد که این کار یعنی تهیه ستون نوشتندار پیش از وی  
نیز معمول بوده است.<sup>۱۳</sup> اما این ستونهای موجود دارای سبک  
ویژهای هستند و از روی این سبک و سبک خاص هنری ما همه  
را آشوکائی میدانیم حتی اگر چند نمونه از آن بدلائل مختلف  
مربوط به عصر پیش از آشوکا باشد.<sup>۱۴</sup>

از سر ستونهای آشوکا که از لحاظ کار فعلی ما قابل توجه اند  
این چند عدد را نام می بریم: ستونهای سارنات Sarnath

۱۳ - Basak، کتیبه های آشوکا ۱۹۵۹، ص ۱۱۳ - ۱۱۱.  
۱۴ - گجر، هنر هند قدیم و غرب، ص ۸۲.





۳۹ - گری فین از پاتالی پوترا - ۳۰ - قستی از تاج پیگو

۳۱ - طرح کاشی ماقبل تاریخ - ۳۱ مکرر - نقش سرامیک شکسته از هند - ۳۲ - مجسمه تخت جواهر نشان از ایران گران تورنگ تپه - دوهزاره اول پیش از میلاد - موزه فیلا دلفیا

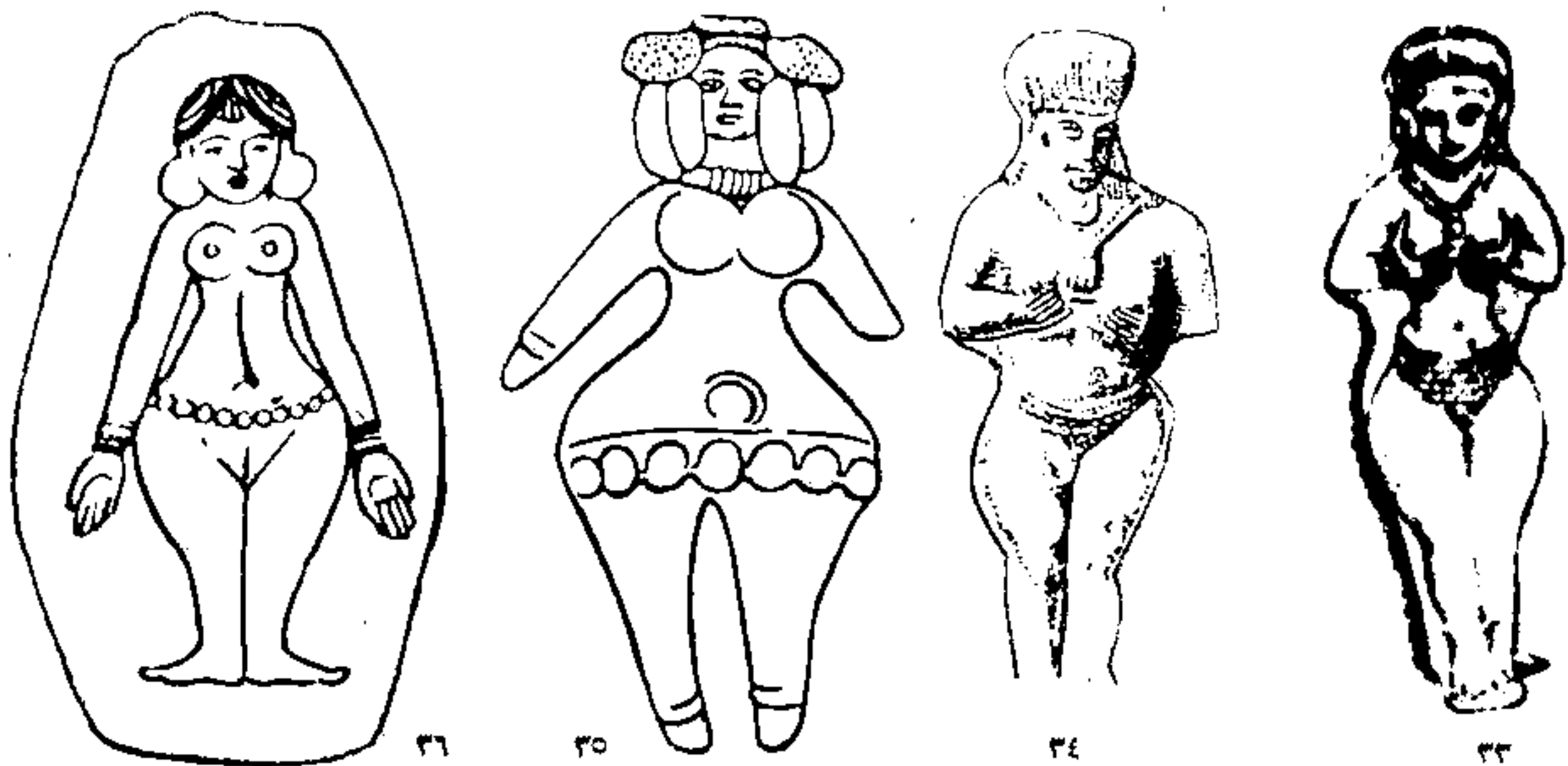
۳۲

اختلاف موجود میان دو رده ستون مورد بحث ماست. در ستونهای هخامنشی در زیر ستون يك تپه ستون بشکل زنگوله‌ای (تخت جمشیدی) قرار دارد و در هند این شکل زنگوله‌ای به بالای ستون و زیر تختك منتقل شده و ما نمی‌دانیم که این اقتباس از هنر هخامنشی است و یا نفوذ هنر بومی هند یعنی شکل گل لوتوس.

با بررسی اساطیر و سنن مجر و هند به این نتیجه می‌رسیم که این هر دو ملت به این شکل بستگی و علاقه معنوی داشته‌اند.<sup>۱۵</sup> هدف هخامنشیان را در طرح این شکل نمی‌توانیم تعیین کنیم و هرگز نمی‌توانیم اظهار کنیم که قصد هنرمندان ایرانی در این طرح تقدیس و تجلیل گل لوتوس، که در هند از مقدسات است بوده باشد.<sup>۱۶</sup> اما در هند این گل از لحاظ سنن و شعائر مذهبی دارای ریشه‌های عمیق است چه از لحاظ فرهنگ و تمدن و دانی و چه از لحاظ آئین بودائی. کوماراسوامی Coomaraswami معتقد است که این طرح دارای يك اساس و پایه و دانی است.<sup>۱۷</sup> در حالیکه میترا Mitra آنرا بکلی رد می‌کند.<sup>۱۸</sup> در هر صورت بطور قطع نمی‌توان گفت که این طرح در دو نقطه مختلف یکی یکی ظاهر شده یا ظهور و تکامل آن در هر منطقه به منطقه دیگری بستگی داشته است. آنچه مسلم است اینست که در هر دو منطقه نمونه‌هایی از آن پیدا شده است با این تفاوت که در طرح‌های

سانچی Sanchi، ویسالی Vaisali، سانیسیا Sankissa، دو ستون در رامپوروا Rampurva و ستونهای لوریا نادان گره Laurya Nadangarh که همه دارای سرستونهای کنده کاری شده هستند. مشابهت میان این سرستونها و سرستونهای کنده کاری شده و مجسمه‌دار هخامنشی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: شکل کلی سرستونها، جلای فوق العاده عالی آن، حالت ندا کننده حیوانات سرستونها و جزئیات بسیار در هر سه مورد که بدان اشاره نمی‌کنیم.

تفاوتهای اساسی میان این ستونها و سرستونها با ستونها و سرستونهای هخامنشی عبارتند از: نقش خود ستون در هند ستونها صاف و بشکل استوانه کامل هستند و در تخت جمشید ستونها دارای سطح قاشقی هستند یعنی فرورفتگیهای ناو مانند از بالا به پائین دارند. ستونهای بازار گاد نیز مانند ستونهای هندی صاف و بدون نقش می‌باشند. ستونهای پاسار گاد و تخت جمشید هم ستونهای ساختمانی هستند و حامل سقف اند در صورتیکه ستونهای آشوکا ستونهای منفرد خبر دهنده یا فرمان می‌باشند. در ستونهای تخت جمشید سرستون مستقیماً بروی ستون قرار داده شده است در صورتیکه در ستونهای هند حیوان را روی يك سکوی کوچک یا سینی یا تختك قرار داده‌اند و این تختك روی قسمت زنگوله‌ای ستون قرار گرفته است و این مهمترین



۳۳ - مجسمه سوفالی از ایلام - ۳۴ - مجسمه از شوش - ۳۵ - مجسمه از شمال غربی هند از گانگولی و گواسی - ۳۶ - طرح روی يك قطعه سراميك

به مخلوقات خود رنگ هندی داده‌اند .  
ستونهای هخامنشی با آن سرستونها و آن زیر ستونهای  
شکل گل لوتوس یا زنگوله (معروف به ستونهای تخت جمشیدی)  
را هنرمندان هندی دیدند و پذیرفتند و سرمشق قرار دادند .  
این مشاهده درین هنرمندان اثری بزرگ گذاشت و این اثر را  
درسبك و تكنيك بیش از شكل کلی می‌توان یافت<sup>۱۹</sup> . این عامل  
یعنی اثرگراری هنری هخامنشیان بر موریائیها توأم بود با  
الگو قرار گرفتن نظامات اداری و روشهای سیاسی شاهنشاهی  
ایران برای امپراتوری موریائی و این عامل دوم بود که اقتباس  
هنری را اجتناب ناپذیر می‌ساخت ، موریائیها می‌خواستند ،  
دربارشان مانند هخامنشیان از لحاظ هنر نیز ممتاز شود ، در  
هر دو دربار هنرمندان تشویق می‌شدند و با حقوقهای گراف  
بکارگماشته می‌شدند و حتی اسپونر می‌نویسد که آشوکا برای  
حمایت از هنرمندان خارجی که در دربارش کار می‌کردند و البته

هندی انحنای آن بیشتر و دارای شکم دادگی است اما از مشاهده  
و مقایسه آنها می‌توان دریافت که دارای اصل و ریشه مشترك است .  
ایران و هند از اعصار خیلی کهن با هم ارتباط هنری  
داشته‌اند و چون اصل و منشأ هر دو یکی بوده‌است تشخیص  
اثرات هنری یکی بر دیگری مشکل است ، اما از طرف دیگر  
چون هند بیشتر از طرف غرب متأثر بوده‌است می‌توان گفت که  
اثر ایران بر هند خیلی بیشتر بوده‌است ، بخصوص که می‌دانیم  
امپراتوری هخامنشی تا سند و پنجاب گسترش یافته بود و ایران  
برین قسمت از هند تسلط و حکمرانی داشت و موریائیها هنگامی  
برپا خاستند و شکوه یافتند که هخامنشیان غروب کردند و اینان  
در خود يك نوع جانشینی آن شاهنشاهان را احساس کردند  
و خواهی نخواهی هنرمندان موریائی هنگام خلق آثار هنری  
موریائی تحت تأثیر هنر و نظامات حکومتی هخامنشی قرار  
داشتند ، اگرچه می‌خواستند که این نفوذ و انگیزه بزرگ را  
ندیده بگیرند و تا حدود امکان فرمها و شکلهای تازه بسازند ،  
یعنی این آثار هنری در عین حال که حامل سنن معنوی و جلوه‌های  
تکاملی هنر آریائی درین قسمت از جهان است ، آن جلوه‌های  
مشترك هنری را که طی قرنهای درمیان آریائیهای این دو منطقه  
وجود داشته و گسترش و تکامل یافته و حالتی بالاتر و قوی‌تر  
از هنر و سنت پیدا کرده ، حفظ می‌کند و حتی بعضی از خصوصیات  
قراردادی و اصولی هنر آسیای غربی نیز درین آثار هنری  
بیچشم می‌خورد ، در حالیکه هنرمندان هندی آنچه را که  
بسادگی قابل تغییر بوده ، تغییر داده‌اند و هرچه توانسته‌اند

- ۱۵ - Mitra ، مقاله‌ای درباره شکل زنگوله‌ای سرستونها در  
مجله تاریخی هند ، شماره ۱۰ ، ص ۱۳۳ ، سال ۱۹۳۴ .  
۱۶ - پوپ ، فصل ۱۶ ، ص ۲۲۵ .  
۱۷ - کوماراسوامی مقاله‌ای درباره اصل و منشأ سرستونهای  
زنگوله‌ای در مجله تاریخی هند ، ۱۹۳۰ ، شماره ششم ، ص ۳۷۳-۳۷۵ .  
۱۸ - میترا مقاله‌ای درباره هنر موریائی در مجله تاریخی هند  
۱۹۲۷ ، شماره سوم ، ص ۵۴۱ .  
۱۹ - Banerjee مقاله‌ای درباره مکتب هنری پاتالی پوترا در  
مجله موزدهای هند ، دوره هشتم ، سال ۱۹۵۲ ، ص ۶۱ .



۳۸ - مدال از بهاروت ، موزه کلکته



۳۷ - مدال از بهاروت ، موزه کلکته

می‌شود مقایسه و تطبیق می‌کند و سرانجام نتیجه می‌گیرد که سرچشمه اصلی آن‌را باید در يك اعتقاد مذهبی اولیه که بر اساس پرستش و احترام به درخت متکی است جستجو کرد<sup>۴۰</sup>. در تعویذهای گلی پخته شده پیش از باستان هند نیز نمونه‌های جالبی که می‌تواند مبدأ و منشأ این پدیده‌ها باشد، یافت می‌شود<sup>۴۱</sup>. حال اگر بدوره‌های قدیمی‌تر برگردیم مشاهده می‌کنیم که در ایران نیز نقش حیوانات تقدیس شده در علائم مجسمه‌های سنگی هخامنشی و حتی بعضی اشیاء فلزی پیش از هخامنشی دیده می‌شود، در حالیکه در هند در آثار سوفالی پیش از باستان و بخصوص در میان تعویذها نقش این حیوان‌های مقدس دوسر زیاد دیده می‌شود.

در میان اشیاء سوفالی و فلزی مکشوفه در آسیای غربی و دره سند (موهن جودارو) نیز پیکره‌های کوچک از حیواناتی دوسر وجود دارد.

شبهات این اشیاء به سنجاقهای فلزی تزیینی لرستان نیز قابل توجه است و ما می‌دانیم که عصر درخشش تمدنهای کهن آسیای غربی، دره سند و لرستان بر عصر شکوه تمدنی هخامنشیان و موریائیان تقدم داشته است.

اکنون اگر بتوانیم ثابت کنیم که پدیده اصلی که هنرمندان عهد هخامنشی را به خلق این سرستونها رهبری کرد این آثار هنری بوده است، این مسئله نیز خود ثابت می‌شود که همین پدیده‌ها، چه در هند و چه در آسیای غربی الگوی نهائی و انگیزه اصلی طرح حیوانات تقدیس شده که بر فرق سرستونها عظیم آشوکائی نشانده شده‌اند، نیز بوده است. از طرف دیگر هر تسنلد طرح ریشه این ستونهاى تخت جمشیدى را به عصر پیش از

بیشتر از همه ایرانیان بودند، قانون خاصی وضع کرده بود. این امپراتوران می‌خواستند که مانند شاهنشاهان هخامنشی عماراتی بسازند که معرف قدرت، عظمت و تقوای مذهبی ایشان باشد اعتقاد به خدا و عوامل ناشیه از آن، در هر دو فرمانروا مشترک بود. بنابراین می‌توان گفت که نفوذ همدانیه هخامنشیان در خلق این آثار هنری موریائی غیر قابل انکار است.

روش و سبك هنر و معماری موریائیان يك سبك خاصى بود که با سبکهای قبل و بعد بکلی متمایز شمرده می‌شود. اما قدر مسلم اینست که این اسلوب در خلق اسلوبهای بعدی هندی اثرات فوق العاده داشت. با بررسی اسلوب معماری بناهای بهارات و سانچی که متعلق به اعمار بعدی است نفوذ و اثر ستونهاى یادبود آشوکا، سرستونهاى زنگولداى یا استکانی، حیوانات متوج و جزئیات دیگر کاملاً مشهود است اما آثار انحطاط نیز در آن دیده می‌شود.

درباره حیوانات متوج که بر فرق ستونهاى آشوکا قرار داده شده‌اند این مسئله مهم است که این حیوانات چگونه آمدند و بر سرستونهاى آشوکا نشستند؟ آیا در محل و توسط هنرمندان هندی دربار موریائیان خلق شدند و یا مستقیماً از سرستونهاى هخامنشی تقلید و نمونه برداری گردیدند، درباره هیچیک از دو احتمال نمی‌توان نظر قطعی داد، یعنی با اینکه اثر معماری و هنر سرستونهاى هخامنشی بسیار مهم و مؤثر بوده است، ناگفته نباید گذاشت که آثاری از این حیوانات مقدس در سنن و شعائر و ادبیات فولکلوریک بومی قدیم نیز می‌توان یافت.

رامپراساد چاندا Ramprasad Chanda این حیوانات را یکی یکی با حیوانات مهمی که در میتولوژی برهمنی یافت

هخامنشیان متعلق می‌دانند<sup>۴۲</sup> و بطوریکه دیدیم در هنر باستانی هند نیز آثاری مشابه با این پدیده‌ها می‌توان یافت و چون ستونهای آشوکا برخلاف ستونهای تخت جمشید حامل سقف نیست از لحاظ تکنیک نیز نمی‌توان گفت ستونهای آشوکا تقلید از ستونهای هخامنشی است.

پس این دو رده ستون، هخامنشی و موریائی هر دو از يك ریشه و منشأ بوده‌اند و هر دو تکامل متوازی داشته‌اند، اما در اجرا ملاحظه می‌کنیم که در ستونهای آشوکا علائمی شبیه علائم معماران و هنرمندان هخامنشی حاکم شده‌است، آیا این فرضیه درست نیست که این سرستونهای ایرانی حامل هیكلها و پیکره‌هایی بود که برای هنرمندان هندی شناخته شده و آشنا بود، آنچه که از هنرمندان ایرانی یاد گرفتند و در کار خود ارائه کردند عبارت بود از طرز تنظیم عوامل تشکیل‌دهنده این مجموعه هنری، نکوین قیافه و هیكل اعلام‌کننده و ندادهنده حیوان سرستون و مقداری از جزئیات دیگر، آنچه مسلم است اینست که این چرخ آشوکا انعکاسی است از يك نشانه مقدس و فولکلوریک تاریخ پیش از باستان هند، که آثار و شواهدی نیز از فرم اولیه آن در بعضی آثار متعلق به این عهد دیده می‌شود و بعدها همین اثر و نشانه مقدس در کارهای هنری مذهبی براهمنائی و بودائی نیز جلوه‌گر شد و در عصر موریائیها به کمال رسید. هنر موریائی در عصر آشوکا را می‌توان جلوه‌ای از هنر سنتی هند دانست که با شدت بسوی آسیای غربی و بویژه

ایران گرایش دارد و اثرگیری کرده‌است، یعنی اگر از قدیم‌ترین زمانها پیدایش دوجلوه را مقارن و معاصر بدانیم، هر دو بایك تکامل متوازی پیش‌رفته‌اند منتها در تمام اعمار این تکامل متوازی با اثرگذاری شاخه غربی بر شاخه شرقی توأم بوده‌است. ناگفته نباید گذاشت که اگر منشأ و سرچشمه این دو مکتب هنری مشابه را آثار سوفالی قدیمی بدانیم باید به بررسی بین‌النهرین و سند و پنجاب نیز درین مورد بخصوص بپردازیم.

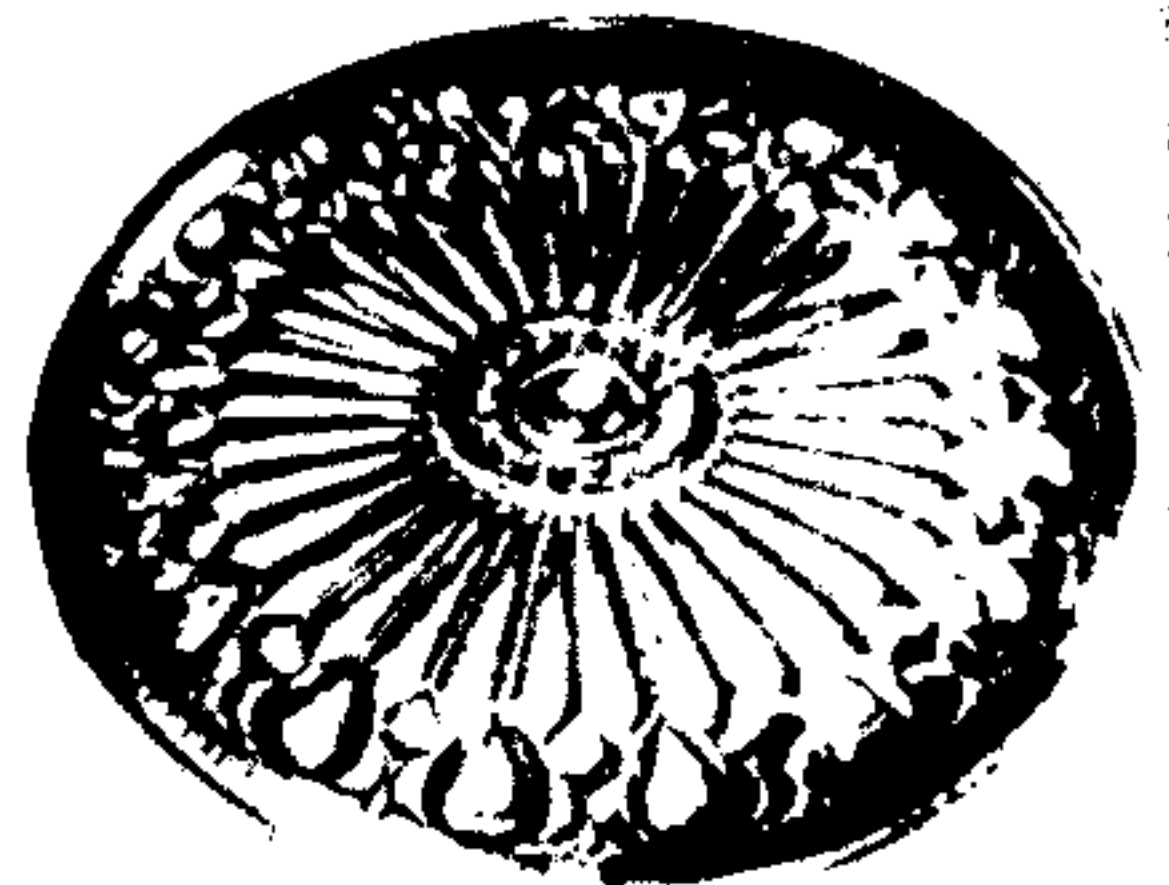
هنر هخامنشی و هنر موریائی از يك ارتباط و مشابهت دائمی برخوردار بوده‌است، اگر حیوان‌های موجود در سرستونهای دو مکتب معماری هندی و ایرانی را بررسی کنیم می‌بینیم که در شاخه ایرانی چهار حیوان دیده می‌شود: شیر، گاو، گر، شیر افسانه‌ای و انسان بالدار. در مقابل موریائیها این شکلها را بکار برده‌اند: شیر تنها، شیر دوسر یا دوشیر که پشت بهم داده‌اند، گاو، گر و فیل که همه دارای هیئت حقیقی بوده‌اند و البته در هنر هند قدیم پیش از موریائیها نیز بی‌سابقه نبوده‌اند، منتها بواسطه اینکه از مواد اولیه سست تهیه شده‌اند دوام نیافته از بین رفته‌اند و البته نکات مشترک مهمی نیز با آثار هنری

- ۲۰ - جاندر: آغاز هنر در هند غربی، جلد سی‌ام خاطرات باستانشناسی هند ۱۹۲۷، ص ۳۳.  
۲۱ - گجر: هنر هند قدیم و غرب، ص ۸۶.  
۲۲ - هرتسفلد: ایران در شرق باستان ۱۹۴۱، ص ۲۰۸.



۴۰ - سرستون اماراوتی یا شیر، قرن سوم، نوزده کوبه پاریس، از کتاب گیرشمن

۳۹ - دوری هخامنشی از کتاب گیرشمن



آسیای غربی داشته‌اند. اما با دقت در جزئیات این آثار، می‌توان ساید هنر آسیای غربی و ایران را بسادگی دریافت که از آن جمله است چشمان شیر سارنات و این اثر مشهود در درجه اول متعلق به ایران است، سپس بین‌النهرین و یونان.

این مجسمه‌های آشوکائی را می‌توان بدو رده تقسیم کرد: گروهی مانند شیر سارنات که در حد اعلاهی هنرموریائی است و اثر هنر خارجی در آن کاملاً مشهود است، گروه دیگری مانند فیل سانکیسا Sankissa که چهره‌ای کاملاً بومی و محلی دارد.

همانطور که ذکر شد این آثار هنری دارای يك رشد متوازی و هم‌آهنگ بوده‌اند، بعضی اوقات درین رشد اثر شدید شاخه غربی شدت خودنمایی می‌کند و اثر شاخه شرقی را تحت الشعاع قرار می‌دهد. يك نمونه کامل ازین اثرگیری، مجسمه‌ای است گلی که در مغرب شبه قاره پاکستان فعلی یافت شده و بسیار سومری است.

برجستگی خاص و تفاوت اساسی موجود میان ستونهای آشوکا و ستونهای داریوش وجود آن سکوی کوچک یا تختک است که در ستونهای آشوکا زیر پای حیوان یا حیوان‌ها قرار داده‌اند. این سینی یا تختک را در ستونهای تخت جمشید نمی‌توان یافت. در ستونهای آشوکائی این تختک خلق و ابداع شده است و شک نیست که این خلق بیش از هر چیز به منظور حفظ و تقویت سنتهای مذهبی قدیم صورت گرفته. در میان هر تختک‌های موجود، تختک زیر پای شیرهای آشوکا در سرستون سارنات جلب توجه می‌کند، این قطعه سنگ کوتاه استوانه در پهلوهایی خود نقش چهار حیوان دارد که چهار چرخ آشوکائی را از هم جدا می‌کنند. این چهار حیوان عبارتند از: شیر، گاو، اسب و فیل. بعقیده رولاند این حیوانات یادگار سنن عمر و دائی و تمام ستون بطور کلی واحدی است خلق شده بر اساس معماری و هنر آسیای غربی و شکل اسب اثر نفوذ هنر یونانی است.<sup>۴۳</sup>

شیر گاونر اثر هنر هخامنشی و فیل باید مربوط باشد به فیل شاختار که در سکه‌های سلوکی دیده می‌شود.<sup>۴۴</sup>

تختک زیر پای حیوانات درین سرستون بقدری تحت تأثیر هنر غرب آفریده شده که می‌توان گفت توسط هنرمندان نواحی غربی امپراتوری هخامنشی یا یونان اجرا شده. سنتهای هنری و اصول فنی معماری آسیای غربی و بخصوص ایران هخامنشی درین سرستون کاملاً مشهود است و وقتی که این مسئله یعنی نفوذ هنری را با نفوذ سیاسی و اجتماعی هخامنشیان در دستگاه موریائیها توأم سازیم بی‌اختیار به گفته ویلر ایمان می‌آوریم که نوشت<sup>۴۵</sup>:

پس از سقوط هخامنشیان، هنرمندان ایرانی و صنعتکاران درباری دستگاه امپراتوری موریائی را بعنوان دربار جانشین

هخامنشی برای بروز نبوغ هنری خویش مناسب یافتند و بدین کشور کوچ کردند. نتیجه این کوچ خلق اینهمه اثر هنری ممتاز بود. اما درین مورد نیز ناگفته نباید گذاشت که حتی اگر این شاهکارها توسط ایرانیان هم ساخته شده باشد، اصالت هندی خود را حفظ کرده است. هنرمندان بدستور امپراتوران ذوق و سلیقه هندیان را در نظر داشتند و مظاهر سنتی ایشان را در خلق این آثار گنجانده‌اند. این يك تقلید نبود يك اقتباس کلی و جامع بود.

یکی ازین مظاهر خلق و ابداع برافراشتن ستونهای فرمان بود که مخصوص آشوکاست. ستونهای نوشتندار با نقش‌ها و پیکره‌ها بمنظور تبلیغ آئین بودائی و بزرگداشت شیوه‌های مقدس امپراتوری، بنابراین باید گفت که هنرمندان ایرانی با آثار هنری ایران در مورد خلق این ستونها يك همکاری و اثرگذاری محدود ولی قوی و مؤثر داشته‌اند.

اما در مورد گروه دیگر ازین تختک‌ها باید گفت که آنها کاملاً هندی هستند، مانند آنکه زیر پای شیر رامپورو است و تختک‌های سرستون‌های لوریا و سانچی.

برای يك بررسی کلی و خلاصه کردن آنچه تا بحال گفته‌ایم باید نمونه‌های مختلف را با هم مقایسه کنیم:

دربر آورد همانندیها نخست باید از سبب خاص هخامنشی که در هر دو دسته رده‌بندی شده مشترك است نام ببریم، این جلای اعجاب‌آور شاهکارهای خلق شده و خاص مکتب هنری هخامنشی است که در هند تقلید شده.

دوم برداشت عمومی این ستونها و مفهوم کلی ساختمانی آنهاست.

سوم جزئیات در طرحها و پیکره‌ها، مثلاً در چهره شیر و حیوانات دیگر و طراحی خاص گلها و گیاهان خاندهای گرد و شکلهای شبیه چرخ و سبک هنری خاص حیوانات چهارگانه روی سطح خارجی تختک، در سرستون سارنات و حتی هیئت عمومی و شکل حیوانات اصلی سرستونها.

بدیهی است در میان نقش‌ها و پیکره‌ها تفاوتهای اساسی نیز موجود است، نخستین فرق اساسی عبارتست از هدف اصلی سازنده در برداشت کلی، ستونهای تخت جمشید ستونهای ساختمانی است، در حالی که ستونهای آشوکا را می‌توان ستونهای آگهی یا یادبود خواند.

متأسفانه تاکنون يك ستون کامل ساختمانی از دوره موریائیهها نیافته‌ایم اما با تحقیقات هنرشناسان و دانشمندان که درباره هند باستان مطالعه می‌کنند به این نتیجه رسیده‌ایم که آن ستونهای ساختمانی موریائی از هر لحاظ تحت تأثیر هنر و معماری هخامنشی ساخته شده‌اند، در حالیکه این اثر را در ستونهای منفرد فرمانی آشوکا کمتر می‌توان یافت.

تفاوت اساسی دیگر فقدان کامل تختک در ستونهای

تخت جمشید است، قراردادادن تختك در زیرپای حیوانها از ابتکارات خاص هنرمندان عصر آشوکاست.

سوم فقدان کامل زیرستون در ستونهای هند است، درحالیکه می دانیم ستونهای تخت جمشید بر فراز زیرستونهای زنگوله ای شکل معروف به پرس پلیسی نهاده شده اند، ستونهای بازارگاد نیز زیرستون، مانند تخت جمشید نداشت اما مانند ستونهای موریائی نیز نبود که مستقیماً روی زمین قرارداده شود، آنها روی سکوی مربع سنگی نهاده شده بوده اند.

چهارم تفاوت اساسی از لحاظ هیئت عمومی، تناسب وزیائی و ترکیب است. بعضی از هنرشناسان ستونهای آشوکا را ازین لحاظ درسراسرجهان بی نظیر و ممتاز می دانند.

آنچه که در هر دو مکتب مشترك است عبارتست از: شکل زنگوله ای سرستونها که در محفل باستانشناسان بدان تخت - جمشیدی گفته می شود و دارای منشاء سنتی و باستانی است، برای هر دو ملت و ما نمی دانیم که در ایران نیز هدف تجسم گل لوتوس بوده است یا چیز دیگر، و به احتمال قوی منشاء اصلی برای همه همان گل لوتوس بوده است.<sup>۲۶</sup>

حیوانهای مقدس نیز در سنت های هنری هر دو شاخه وجود دارد که در بالا بدان اشاره کردیم و دلیل برین است که در هر دو سرزمین تمدنهای قدیمی وجود داشته و با ریشه های مشترك و ارتباط دائم تکامل یافته در قرنهای ششم تا سوم پیش از میلاد شکوفان شده است.

درباره ریشه عوامل مشترك، هنوز نمی توان بطور کامل اظهار نظر کرد، اگر در بررسی این مظاهر اشتراك ابران هخامنشی را اصل و منشاء بدانیم و هنرهای سنتی را مهمترین عوامل فرض کنیم، باید به ترکیب و نحوه اجرای هنری که کاملاً هندی است، نیز توجه داشته باشیم و اعتراف کنیم که در جریان ارتباطات هنری، هند بیشتر گیرنده بوده است و این مطلب از تاریخ خود موریائیا نیز برآورده می شود. دولت هخامنشی در عصر اعتلا يك دولت جهانی بود و سنتهای هنری هخامنشی که در عصر اول هخامنشیان به اوج رسید، در عصر افول و سقوط ایشان درسراسرجهان متمدن آنروز گسترش داشت و مطلوب شمرده می شد. بویژه در هند که از استانهای پرخیز و برکت این شاهنشاهی بود، خاک طلای هند به ایران می رفت و عاچ سند مورد استفاده هنرمندان ایران قرار می گرفت<sup>۲۷</sup> در دربار شاهنشاهان هخامنشی نیز هنرمندان خارجی فراوان بودند و بدون شك هندیان نیز بوده اند، دلیلی نداریم که وجود هنرمندان ایرانی را در دربار موریائیا نپذیریم، نفوذ ایران بر هند نتیجه يك مبادله فرهنگی بود، مبادله ای که هند بیشتر گیرنده بود و ایران دهنده.

امپراتوری آشوکا از لحاظ جنبه جهانی که داشت شبیه و هم آهنگ با امپراتوری داریوش بود با این تفاوت که در

امپراتوری آشوکا دین عامل مهمتری شمرده می شد، آشوکا الگوی نظامات اداری خود را از هخامنشیان گرفته بود اما آنرا بر پایه سنن ملی هند و آئین بودا استوار و هم آهنگ ساخت. مظاهر سازندگی و معماری آشوکا نیز اثر مستقیم و غیر مستقیم تمدن هخامنشی بود، آشوکا هم می خواست نامش مانند داریوش بعنوان يك امپراتور مقدس جاودان گردد و برای رسیدن به این هدف راهی بهتر از سنگ نویسی و خلق آثار پر شکوه از مواد سر سخت یعنی سنگ نیافته بود، همان راهی که داریوش در آن قدم گذاشت و موفق شد. بنابراین در بررسی کلی به منظور کشف ریشه اشتراك باید این عوامل را در نظر داشت:

۱ - سابقه فرهنگی مشترك.

۲ - ارتباط هنری و فرهنگی دائمی.

۳ - مشابهت از لحاظ جزئیات.

ازین مراحل که بگذریم باید به موارد افتراق که نتیجه سنن خاص، وضع جغرافیائی و عوامل بومی و محلی است اشاره کنیم، در مقابل عوامل مهم ارتباطی، مهاجرت ها، جنگها،

۲۳ - رولاند، هنر و معماری هند، ص ۴۵.

۲۴ - دکتر نیهارانجان رای Dr. Niharanjan Ray، مقاله

هنر موریائی، مجله تاریخی هند ۱۹۲۷، ص ۵۶۰ - ۵۴۱.

۲۵ - ویلر: پاکستان و هند باستانی ۱۹۵۹، ص ۱۷۳.

۲۶ - نیهارانجان رای، هنر موریانسونکا کلکت ۱۹۴۸

ص ۳۲.

۲۷ - گیرشمن، ایران ۱۹۵۴، ص ۱۶۶.

۴۱ - سرستون شیردار از ماتهورا





۴۲



۴۳



۴۴

۴۲ - استوای شماره ۳ سانچی جنگ با حیوان هیولا ۴۳ - تخت جمشید، جنگ با حیوان هیولا ۴۴ - کنده کاری روی عاج

کششهای دینی و روابط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که دولت با هم برقرار کرده بودند.

برای یافتن اصل و منشأ حیوانهای مقدس که بر کرسی ستون نشاندۀ شده اند باید به بررسی هنرهای سنتی هند بپردازیم، درین بررسی متوجه خواهیم شد که چهار نوع پیکره در هند قدیم وجود داشته و هنرمندان را به خلق این پیکره ها رهنمون شده است:

۱ - پیکره های کوچک حیوانات.

۲ - مجسمه های کوچک مقدس از وجودهای بشری.

۳ - نگین های کوچک که بشکل پیکره و نقشی تجسم می یافته است.

۴ - اشیاء سوفالی.

بعضی ازین اشیاء با نمونه های ایرانی شباهت فراوان دارند از آنجمله است يك سر شیر که درماسار Masarh ایالت بهار یافته شده و اکنون درموزه پتناست، آنرا با سر شیر در ساغر طلائی معروف همدان مقایسه کنید<sup>۴۸</sup>، سپس این سرها را با سر شیرهای تخت جمشید و ستونهای آشوکا مقایسه می کنیم و درمی یابیم که دوتایو بهمدیگر شباهت بسیار دارند. سر گاوهای مقدس را با مجسمه های مشابه آن در عصرهای نخستین هخامنشی مقایسه می کنیم. درنواحی غربی هند پیکره هایی مشابه این مجسمه ها یافت شده، بخصوص در معابد زیرزمینی سانچی که کنده کاریها و سنگتراشیهای برجسته در ورودی آن حاوی نقشهای بسیار جالب است.

وقتی که بررسی خود را ادامه دهیم و کوشش کنیم که نمونه های اصیل این آثار را که الگوی بومی و محلی سرستونها شده اند پیدا کنیم، متأسفانه موفقیت چندان نداریم و خواهی

نخواهی متوجه فرضیه هر تسفد می شویم که معتقد است الگوی اساسی مجسمه های هخامنشی نمونه های چوبی بوده است که از بین رفته، درینصورت آیا نمی توان گفت که در هند نیز چنین وضعی وجود داشته و نمونه های اصلی را که با مواد فسادپذیر می ساخته اند از بین رفته است؟ یا اینکه اینان مستقیماً از ایران اقتباس کردند، اما با کشفیات اخیر مسلم شده است که این هنر و این پیکره ها در هند پیش از موریانیها نیز سابقه داشته است. وادل در کاوشهای خود موفق شد که در پائالی پوترا يك

جفت گری فین (شیرافسانه ای) کوچک پیدا کند، پیگو Piggot این گریفین ها را معرفی کرد و اعلام داشت که باید قسمتی از يك تاج باشند و افزود که در يك کنده کاری سنگی در نقش رستم نیز يك تاج دیده می شود که حاوی گری فین است و به این گری فین شباهت بسیار دارد<sup>۴۹</sup> پیگو توجه ما را بیک گری فین دیگر که در افغانستان پیدا شده و بنظر وی واسطه است میان هنر ایرانی و هندی جلب می کند<sup>۵۰</sup>. وی موارد دیگری نیز برای این مقایسه و مطابقه یافته است. در مورد شباهت این گری فین با آن شیئی که در تاج پادشاهان هخامنشی هست نمی توان اظهار نظر قطعی کرد که آیا این تقلید از آن است یا خود هیئت تکامل یافته يك هنر سنتی هند آریائی است.

بنظر می رسد که در ایران و هند، در هزاره اول پیش از میلاد، میان آثار هنری بخصوص نقش ها و پیکره های انسانی شباهت ها و اشتراك های چشم گیر وجود داشته است، از شباهت میان يك قطعه سوفال شکسته هندی با نقش کاشیهای ماقبل تاریخ در ایران این مطلب روشنتر جلوه گری می کند، آنکه از هند است به دره سند تعلق دارد و آنکه از ایران است از نواحی غربی است. مورد دیگر یافته شدن پیکره های کوچک زن است

که در هند و ایران وجود داشته و سیر تکاملی آن کاملاً محسوس است. یافته شدن این مجسمه‌ها دلیل بر این مدعاست که ازین لحاظ يك نوع تكامل هنری متوازی در ایران و هند وجود داشته است و هند آنقدر که ما تصور می‌کنیم از ایران قرض نکرده است و دست‌کم مایه اصلی از خود هند بوده است و نکته‌ها و الهامات جدید ایران، نقشها و طرحهای قدیمی را پر جلوه‌تر و زنده‌تر ساخته است، عبارت بهتر هنر موریائی هند دارای دو منبع مهم بوده است:

الف: سنن و شعائر ملی و آئینی هندو، مربوط به عصر ودائی و مظاهر هنری این سنن و شعائر که البته در اصل با هنرهای اولیه و بومی ایران قرابت و در آغاز وحدت داشته است. ب: هنر و معماری شاهنشاهی هخامنشی که خواهی نخواهی هند را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. اکنون از مطالب مذکور در چند برگ گذشت نتیجه‌گیری می‌کنیم: تریکوتا‌های (مجسمه‌های سفالی آرایشی) هندی با تریکوتا‌های آسیای غربی دارای مشابهت و هم‌آهنگی است و حتی مظاهر نفوذ هنری فولکلوریک نیز درین مرحله مؤثر بوده است و مادرین مورد شواهد بسیار داشته‌ایم. درین میان تزیینات و کنده‌کاریهای اصولی و قراردادی مانند نقش‌کندوی زنبور عسل، مهره، چرخ و گل‌های زینتی که در روی يك نوار ترسیم می‌شوند و بعضی جزئیات دیگر از جمله چشم‌های مثلث حیوانات در هر دو مکتب یکسان است و این دلیل بر ارتباط دائمی و اثرات دوجانبه مهاجرت‌ها و رفت و آمد بازرگانان است، درینصورت باید قبول کنیم که بواسطه بکار بردن چوب و مواد سست دیگر آثار هنری پیش از آشوکا ازین رفته است.

از لحاظ فنی و اجرای هنری هنرمندان موریائی سخت تحت تأثیر آنهم تأثیر مستقیم هخامنشیان قرار داشته‌اند. چهره درخشان امپراتوری موریائی و جنبه‌های مختلف آن از جمله جنبه هنری مرهون این ارتباطات فرهنگی و هنری با ایران بوده است.

در عصر درخشش تمدنی دره سند نیز، قرن‌ها پیش از عصر درخشش موریائیا، يك چنین وضعی وجود داشت، اما این مطلب بهیچوجه دلیل بر عدم استقلال این اعصار از لحاظ هنر هند نیست و نمیتوان گفت که هنر هند در عصر موریائی فقط متکی بخارج بوده است، با بررسی این آثار هنری بخوبی برداشت می‌شود که هنرمندان کوشش فراوان داشته‌اند که از تقلید کاملاً پرهیز کنند، این بناهای عظیم و این شاهکارهای هنری همه تحت تأثیر هنر هخامنشی خلق شد اما هیچیک تقلید صرف نبود و هنرمندان هند پیش از هر چیز از هنر بومی و محلی خود برای برکشیدن این بناها و تراشیدن هیكلها و نقر و نقش سنگها بهره‌جوئی کردند و کامیاب شدند.

مشابهت میان آثار موجود از دو مکتب مورد بحث و میان

مکتب هند موریائی و مکتب‌های آسیای غربی و یونان بهیچوجه دلیل برین نیست که هند چیزی را براستی قرض کرده باشد. درباره فرم و شکل این آثار باید گفت که اولویت با آسیای غربی است نه هند، هنرمندان هندی گاهی با اقتباس مستقیم يك اثر هنری را خلق و ایجاد کرده‌اند، مثلاً در مورد شکل زنگوله‌ای سرستونها، چون درین مورد ما از عصر مقدم هخامنشی آثار و شواهد بسیار در دست داریم اما از عصر پیش از موریائیا هنر اثری نمی‌یابیم، خواهی نخواهی حق تقدم را به آسیای غربی و ایران می‌دهیم، مگر اینکه این فرضیه را قبول داشته باشیم که درین عصر هنرمندان از چوب استفاده می‌کردند و چوب فسادپذیر بود و ازین رفت.

در ارزشیابی اثرات هنر ایرانی بر هنر هند موریائی باید متوجه این مطلب باشیم که این اثرگذاری در يك محیط خالی و معمولی صورت نگرفت، ما دیدیم که هنرمندان موریائی از الگوهای ایرانی استفاده کردند و به خلق آثار جدید پرداختند زیرا از طرفی امپراتوران و اداره‌کنندگان امپراتوری نگران غرب بخصوص ایران هخامنشی بودند و از طرف دیگر زمینه هنری از لحاظ سنتها و شعائر ملی و مذهبی و هنرهای وابسته بدان آمادگی داشت. مبادلات هنری، پیش ازین هم میان مکتب‌های اولیه سوفالسازی و فلزسازی در ایران پیش از باستان و هند کهن پیش از موریائیا وجود داشت و با هم به مرحله اوج رسید، ولی هرگز نمی‌توان گفت که این هردو مکتب هنری هند هاراپانا (پیش از موریائی) و موریائی سایه و شبی کاملاً از مکتب‌های آسیای غربی است. این اثر وجود داشت اما زمینه‌ای بسیار مساعد و غنی هم فراهم بود.

درین میان نقش یونان را هم نباید فراموش کرد، تمدن و فرهنگ یونانی که در سراسر آسیای غربی اثرگذاری کرد البته در هند نیز عامل مؤثر، مهم و سازنده بود، بخصوص در درباره موریائیا که موجودیتشان در عصر اسکندر قوام گرفته بود، تمدن یونانی عامل بزرگی بود، یونان درین عصر علاوه بر اینکه فرهنگ و تمدن یونان را نقل می‌کرد و اشاعه می‌داد، خواهی نخواهی حامل تمدن و فرهنگ ایران هخامنشی نیز بود. بدیهی است این عامل در روش جهانگیری و جهاننداری خود اسکندر نیز اثر داشت اما این اثر در دوره جانشینی وی در ایران، عصر سلوکیها بیشتر شد و این حکومت که ارتباط نزدیک با موریائیا داشت رنگی کاملاً ایرانی بخود گرفت. حقیقت امر اینست که موریائیا و سلوکیها هردو ادعای جانشینی هخامنشیان را داشتند اما هیچیک نتوانستند آن درخشش عالی هخامنشیان را داشته باشند و عصر انحطاط هردو گروه خیلی زود فرارسید.

۲۸ - گیرشن، ایران از آغاز تا عصر اسکندر، ص ۲۹۰.  
۲۹ و ۳۰ - پیگو، قلعات تاج مکشوفه در پاتالی پوترا، ضمیمه کتاب ویلر: ایران و هند پیش از اسلام، ص ۱۰۳/۱۰۱ و ص ۱۰۲.

اکنون که به پایان گفتار خود رسیده‌ایم به نقل رأی و نظر چند نفر از هندی‌شناسان می‌پردازیم :

دانشمند هندی و کوماراسوامی معتقد است که عوامل ایرانی موجود در آثار هنری موریائی، در عصر پیش از موریائیتها به هند منتقل شده است.<sup>۳۱</sup>

نظر وی در عصر پیش از نفوذ تمدن یونانی، میان مکتب‌های هنری و تأسیسات خاص اداری و اجتماعی ملل آسیای غربی و آریائیهای هند روابط چشم‌گیر وجود داشته است. تمدنهای : سومری، هیتی، آسوری، کرت، تروا و نواحی دیگر آسیای صغیر، فنیقی و سرانجام هخامنشی و اسکیت که هر دو گسترش بسیار داشتند اما درخشش اولی بیشتر بود، به هنرمندان هند مایه فراوان دادند و عوامل هنری بسیار به این کشور ارسال داشتند که اهم آنها عبارت بود از :

شیرهای بالدار، هیكلهای رؤیائی گریفون (مهرغ افسانه‌ای سیمرغ یا عنقا که نیمی شیر و نیمی مرغ شکاری است) حیوانات نقاشی شده، جانوران جنگجو، اراکه خورشید با چهار اسب، حلقه‌های گل، تاج به اشکال مختلف، درخت زندگی، جریان آب در کوهستان، نخل، کندوی زنبور عسل، لوتوس آبی رنگ (نیلوفر، لاله آبی)، گل و بوته‌های حاشیه‌ای و نواری، گل‌های پنج پر (لوتوس سرخ) تزیینات کنگره‌ای و دندانهای چرخها، مهرها، نقشها و طرحهای زنگوله‌ای یا استکانی که در هند آراکه گل لوتوس مربوط می‌دانند و دانشمندان بدان تخت جمشیدی لقب داده‌اند. علائم موجود در روی سکه‌های فشاری، شکلهای هنری حزنونی، نقشهای پیچکی، لایبرنتی و صلیب شکسته، به عقیده این دانشمند طرح زنگوله‌ای یا گل لوتوس که در آثار هر دو مکتب دیده می‌شود اصلاً در آسیای غربی خلق و ابداع شده که البته مورد تصدیق همه هنرشناسان نیست.

بنجامین رولند Benjamin Rowland معتقد است که هنر عصر آشوکا هنری است وارداتی و حتی امپراتور برای اجرای آن نیز از هنرمندان خارجی استفاده می‌کرده است. درین عصر گروهی بیشتر از هنرمندان و صنعتکاران در استخدام امپراتور آشوکا بوده‌اند.<sup>۳۲</sup>

دکتر رای تقریباً با رولند هم‌مصاد است و می‌نویسد : درباره موریائیتها در راه تکمیل هنر اصیل هندی نقش برجسته‌ای نداشت و به این تکامل کمک نکرد، جز اینکه این آثار را که تابحال با مواد سست و بی‌دوام ساخته می‌شد با مواد سخت جاودانی ساخت، چوب به سنگ تبدیل گردید.<sup>۳۳</sup>

دربار موریائیتها درین عصر توجهی به هنر عامیانه هند که نخست در بهار هوت Bahrhut درخشید، نداشت. درباره نفوذ خارج می‌گوید که طرحهای تزیینی از آسیای غربی گرفته شده است، حیوانات متوج ستونها، شکل و قیافه کلی سنگ.

تراشیها، تحت تأثیر هنر هخامنشی خلق و ابداع شده‌اند. نفوذ یونان درین مرحله پس از ایران است.<sup>۳۴</sup>

سر جان مارشال که سی سال ریاست باستانشناسی هند را بر عهده داشت می‌نویسد که حتی اجرای بعضی از آثار هنری موریائی توسط هنرمندان یونان صورت گرفته است، اما اثر هنر هخامنشی نیز قابل انکار نیست.<sup>۳۵</sup>

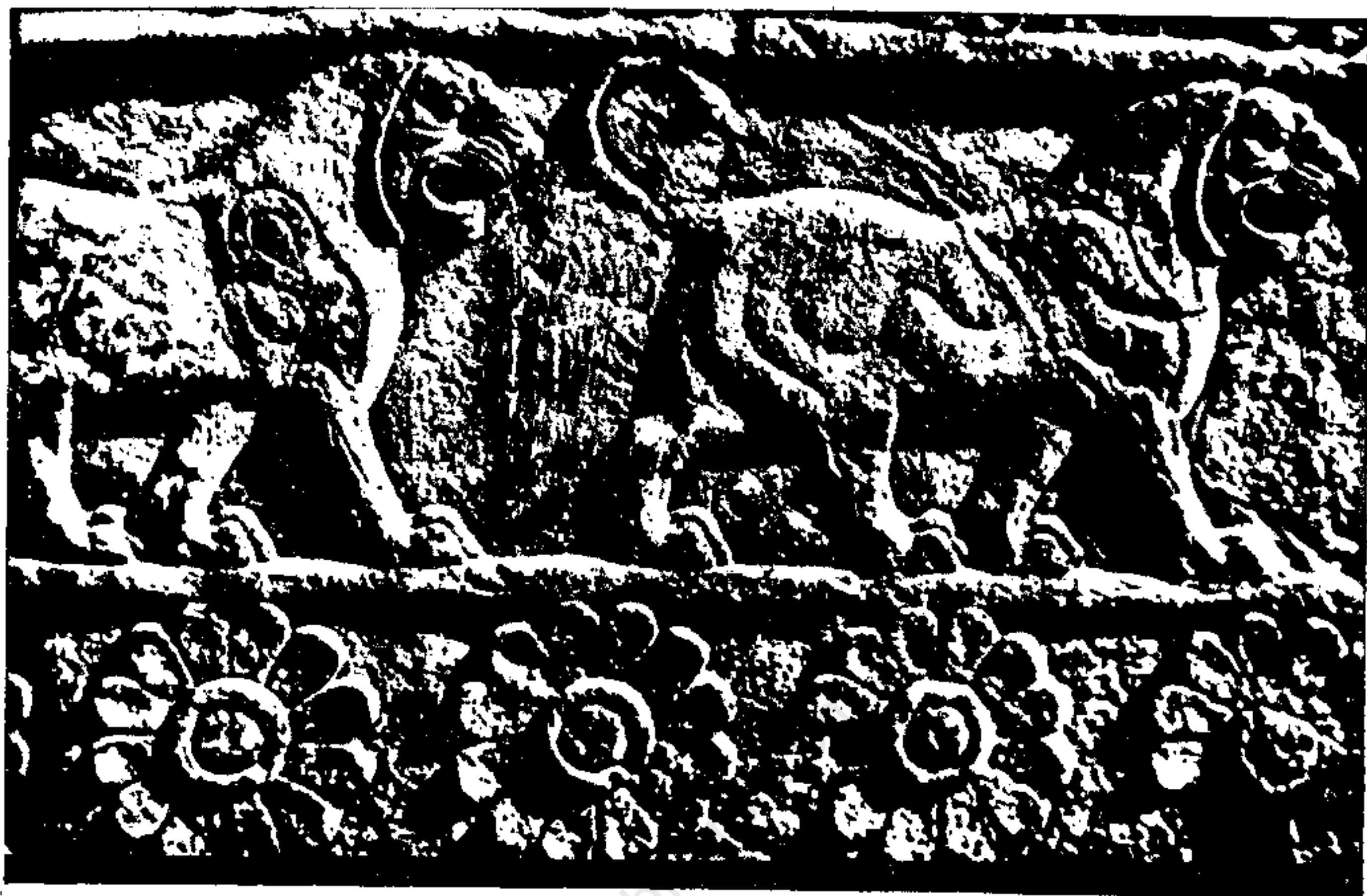
اسمیت Vincent Smith با تصدیق نظر مارشال می‌افزاید که حتی بعضی از شاهکارهای هنری موریائی از الگوی اصلی آن که در عصر هخامنشیان تهیه شده بهتر ارائه شده است.

مارشال پیش از هردانشمند دیگر به تأثیر هنر دولت باختر (در مرکز آسیا) در تکوین هنر موریائی ایمان دارد و می‌گوید : هر بخشی که مطرح شود، چه درباره موازین جغرافیائی و چه درباره روابط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی میان هند و آسیای غربی و چه درباره اثرات هنر درهم آمیخته ایران و یونان، در قاره آسیا، دلیل بر اهمیت و شدت تأثیر فرهنگی و هنری باختر بر هند موریائی است.<sup>۳۶</sup>

مارشال طی حفاریهای خود در تاکسیلا و نواحی دیگر شبه قاره هند به اکتشافات بسیار مهم نایل گردید. تاکسیلا در حوالی راولپندی کنونی در عصر داریوش مرکز هند ایرانی بود، سپس به تصرف اسکندر درآمد. باختریتها، اسکیت‌ها و موریائیتها نیز در پایه‌گذاری تمدن درخشان تاکسیلا سهیم بودند، تمدنی که در اصل مایه هندی داشت و سه قرن مرکز ساتراپیهای شرقی شاهنشاهی ایران بود. اکتشافات مارشال اهمیت نقش ایران را در تکوین تمدنهای شرقی هخامنشی که بتدریج رنگ محلی پذیرفتند، آشکار و بیش از پیش مؤکد می‌سازد.

دانشمند دیگر زیمر Zimmer است که نفوذ هنر هخامنشی را مستقیماً موجد هنر موریائی می‌داند و می‌نویسد : جنبه هنری تمدن عصر آشوکا نیز مانند جنبه‌های دیگر آن دارای هیئت خاص امپراتوری بود، که تا آن زمان در هند سابقه نداشت. گسترش جهانی تمدن هخامنشی که بر پایه تأسیسات امپراتوری استوار شده بود در هند باعث خلق هنر موریائی شد.<sup>۳۷</sup> اما زیمر در جای دیگر به هنر بومی موریائیتها اشاره کرده است و قدرت و شدت تأثیر و عمق آنرا ستوده است.<sup>۳۸</sup>

استلا کرامریش Stella Kramrisch چنین می‌نویسد : البته اثر یونان در هنر هند غیر قابل انکار و شدید است (به خصوص در ویسالی قدیم) اما اثر ایران هخامنشی را نیز باید در نظر داشت که بیش از هر عامل دیگر در تکوین هنر آشوکائی مؤثر بوده است. ریشه و منشأ اصلی مجسمه‌ها و پیکره‌های این عصر همان مکتب هنری باستانی حوزه رودخانه سند است. با در نظر گرفتن این نکته که هند موریائی، ایران و یونان هر سه آریائی بودند و فقط چند قرن از جدائی ایشان



۴۵ - نقش شیر در تخت جمشید

همه ظرافت و زیبایی توسط هنرمندان هندی به تنهایی خلق شده باشد، چنین نظریه‌ای غیرطبیعی و غیرمنطقی است.<sup>۴۲</sup>

گرونودل Grunwedel<sup>۴۳</sup> و فرگوسن Fergusson<sup>۴۴</sup>

- ۳۱ - تاریخ هنر در هند و اندونزی ۱۹۲۷، ص ۱۱/۱۴.
- ۳۲ - رولند، هنر و معماری هند ۱۹۵۳، ص ۴۷.
- ۳۳ - رای، هنر موریانیها، فصل نهم، ص ۳۸۸.
- ۳۴ و ۳۵ - رای، موریای و سونگا و هنرشان Maurya and Sunga Art ۱۹۴۵، ص ۳۴.
- ۳۶ - مارشال، راهنمای سانچی ۱۹۵۵، ص ۱۰۳.
- ۳۷ - زیر: The Art of Indian Asia ۱۹۵۴، ص ۲۳۱.
- ۳۸ - زیر: Myths and Symbols in India Art and Civilization ص ۱۶۹.
- ۳۹ - کرامیش: مجسمه‌های هندی ۱۹۳۳، ص ۱۱.
- ۴۰ - زیر: The Art of Indian Asia، ص ۲۳۱.
- ۴۱ - هاول: Ideals of Indian Art، ص ۱۷.
- ۴۲ - آگراوالا Agrawala، هنر هند ۱۹۶۵، ص ۱۰۹.
- ۴۳ - خاندالاولا، مجسمه و نقاشی هندی، ص ۱۱.
- ۴۴ - گرون و دل، هنر بودایی در هند، ص ۱۸ - ۱۷.
- ۴۵ - فرگوسن: تاریخ معماری هند و شرق زمین، ص ۵۸/۵۹.

می‌گذشت<sup>۴۹</sup>. بنظر این بانوی دانشمند اثر ایران و یونان هر دو مهم است، اما این اثر بطور غیر مستقیم وجود داشته است نه مستقیم، هنر آشوکائی ریشه هندی دارد و به دره سند می‌رسد و تمدن دره سند نیز با تمدن آسیای غربی دارای اشتراك تمدنی و سنتی است.

اکنون مدت نیم قرن از آغاز اظهار نظر هنرشناسان درباره هنر موریائی گذشته است. درین مدت گروه بسیاری بد اظهار نظر پرداخته‌اند. عده‌ای آنرا شعبه‌ای از هنر هخامنشی دانستند و در مقابل هنر و معماری امپراتوری ایران که جهانی بود آنرا استانی یا ولایتی قلمداد کردند<sup>۴۰</sup>. گروهی از جمله هاول Havell<sup>۴۱</sup> آنرا مظهر توسعه و تکامل هنر آسیای غربی می‌دانند، در مقابل عده‌ای آنرا منشاء ابداع و خلاقیت هنر در آسیای غربی می‌دانند و گروهی علت مشابهت مظاهر دو مکتب هنری را وجود هنرمندان هندی در کارگاه‌های هخامنشی فرض می‌کنند<sup>۴۲</sup>.

خاندالاولا Khandalavala می‌نویسد که نفوذ غرب در خلق این آثار غیر قابل انکار است و نمی‌توان گفت که این

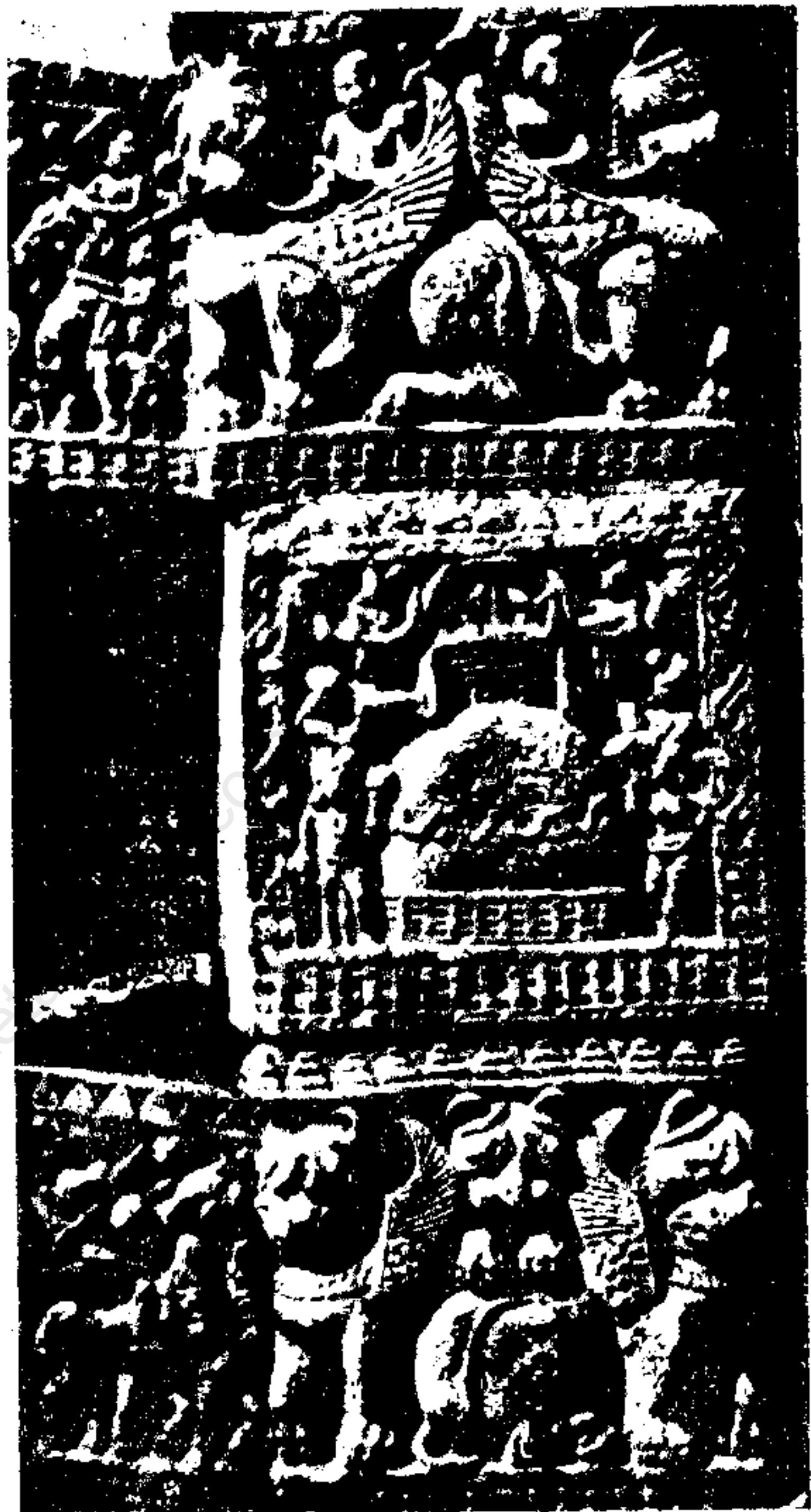
به جنبه‌های قراردادی و اصل هنر هند درین دوره توجه دارند و منشاء این جنبه‌های کلاسیک هنر را به تمدن آسوری می‌رسانند اما هیچیک ازیشان منکر نفوذ قوی و دامنه‌دار هخامنشیان در هنر و معماری عصر آشوکا و سلسله‌اش نیستند.

رولاند<sup>۴۶</sup> ستونهای سارانات را مورد بررسی قرار می‌دهد و حیوانهای منقوش در روی تختک را اثر مستقیم نفوذ هنر آسیای غربی و تمدن یومی هند و دائی می‌داند، اما حالت خیر دهنده شیر و شکل سر و حالت چشمان وی را ایرانی و هخامنشی می‌داند.

هاول با تصدیق اثر شدید هنر آسیای غربی در خلق ستونهای آشوکا، آنها را از لحاظ اصالت و عوامل سنتی هندی می‌داند، او پایه و مایه کار را ودائی و آریائی معرفی می‌کند و معتقد است که این همان مایه‌ای است که در هنر آریائی بین‌النهرین نیز وجود داشته و راه تکامل پیموده و در هنر ودائی هند اثر گذاری کرده است، وی درباره سرستونها می‌نویسد:

بواسطه شکل زنگوله‌ای سرستونها که معر وف بدستونهای تخت جمشیدی است، این تفاهم بوجود آمده است که این ستونها را هنرمندان به تقلید از ستونهای تخت جمشید ساخته‌اند، اما حقیقت امر اینست که این ستونها در سرزمین هند که سرزمین گل لوتوس است با الهام از گل لوتوس که از قدیم مورد تقدیس و تجلیل هندیان بود ابداع شد و این احتمال نیز هست که آریائی‌ان کنار رود فرات در حالیکه با ایران و مصر نیز تماس داشتند آنها ابداع و تکمیل کردند، همانگونه که آریائیهای ایران آثار عظیم و کامل چون تخت جمشید بوجود آوردند، می‌دانیم که این بناهای پر شکوه هخامنشی توسط ایرانیان اما با الهام از کارهای بسیار قدیمی آسوریان و سبک معماری یونانی ساخته شد، حال چگونه ممکن است که سرستونها و ستونهای چوبی قصرهای پادشاهان بزرگ بین‌النهرین را نیز که دارای همان شکل و هیئت بوده است تخت جمشیدی بدانیم؟<sup>۴۷</sup>

سیونارا مامورتی Sivaramamurti نظرش اینست که هنر موریائی البته دارای يك اصالت محلی و هندی است که عوامل خارجی را در خود جذب و حل کرده است، بنظر وی ستونهای آشوکا از لحاظ کلی تقلیدی است از لوحه‌های مقدس بنام دهاواجا Dhavaja که در جلو معابد هندی نصب می‌شده و یا دست کم ازین لوحه‌ها الهام گرفته، اما جزئیات تکمیل کننده آن همه خارجی و متعلق به آسیای غربی است<sup>۴۸</sup>. بنابراین می‌توان گفت که عصر آشوکا و آثار آشوکا پدیده‌های گنگ و مبهمی است، پدیده‌هایی که بر پایه عوامل داخلی و یومی خلق و تحت تأثیر عوامل خارجی تزئین و تکمیل شده است، این عوامل خارجی نیز آنطورها که از نامشان برمی‌آید خارجی نیستند زیرا با عوامل بومی و محلی، هندی دارای ریشه‌های سنتی مشترک می‌باشند.



۴۶ - نقش شیر در استوپای سانی

- Indian Arts : V.S. Agrawala  
Banares 1965
- Report on Kumbharahar  
Excavation 1951 - 5 :  
A. S. Altekar and  
V. Mishra  
Patna 1959
- Ashokan Inscription : Basak  
Calcutta 1959
- Budhist records of the western  
World : S. Beal 1906
- Indian architecture:  
Perey Brown, Bombay 1942
- The Beginning of Budhist Art :  
A. Foucher Paris 1917
- Persia : R. Ghirshman  
London 1964.
- The Art of Iran : A. Godare  
London 1965.
- Hand-Book of Indian Art :  
E.B. Havell London 1920.
- Iran in the Ancient East :  
E. Hertzfeld Oxford 1941.
- Maurya and Sunga Art. Nihar-Rayan Ray  
Calcutta 1945.
- The Art and Architecture of India B. Rowland.  
London 1953.
- Perspolice E.F. Schmidt  
Chicago 1953
- A guide to Calcutta Museum C. Sivaramamurti.  
Calcutta 1956

مجلدهای باستانشناسی هند ، موزه های هند ، آسیائی  
سلطنتی و ماهنامه تاریخ هند .  
راهنمائیهای شفاهی آقای مارشال رئیس کتابخانه دانشگاه  
بمبئی و دکتر موتی چاندرا رئیس موزه پرنس آف ویلز بمبئی .

- ۴۶ - رولاند ، هنر و معماری هند ، ص ۴۷ .  
۴۷ - هاوِل : راهنمای هنر هند ، ص ۴۴ .  
۴۸ - سیوارا مامورتی ، مجسمه های هندی ، بمبئی ۱۹۶۱ ،  
ص ۱۸ - ۱۶ .  
۴۹ - کومارا سوامی : منشاء گل لوتوس و سرستونهای زنگوله ای  
مجله تاریخی هند ۱۹۳۰ م ص ۳۷۳/۳۷۵ .

بعبارت بهتر طرحهای مشترك ، علائم و نشانه های هنری  
مشترك ، همه میراث هنری مشترك این ملل است و ما در بررسیهای  
خود ملاحظه کردیم که هنرهای سنتی و ملی این ملل در نقاط  
مختلف جهان قدیم با جلوه های مختلف شکوفان شد ، سفالیندهای  
کوچک ، اشیاء چوبی ، فلزی و سنگی که هر یک برای هدف  
خاصی ساخته می شد اما تشابه و توافقی آنها با همدیگر غیر قابل  
انکار بود ، و بعضی پدیده ها که در آسیای غربی تکامل بیشتر  
داشت بسوی هند کشانده شد ، مانند حاشیه های گلدار ، نقشهای  
نباتی که از غرب بسوی هند آمد و فقط کومارا سوامی معتقد  
است که این منشاء در غرب ، آسور بوده است نه ایران ، ایرانی  
که جانشین آسور شد ، اما نه آسور تنها بلکه همه دولت های  
متمدن آسیای غربی ، به عقیده این دانشمند ارتباط هنری میان  
هند و آسور در چهارصد سال میان ۱۲۰۰ تا ۸۰۰ پیش از میلاد  
پیش از عصر هخامنشیان بود . اما این عقیده طرفدار ندارد<sup>۴۹</sup> .  
بطوری که ذکر شد ، بعضی معتقدند که هنرمندان بین النهرین  
پس از سقوط این حکومتها به هند رفتند و حتی برخی میگویند  
که هنرمندان یونانی به هند رفتند و آثار یونانی همانند آن نقش  
اسب بر بدنه تختک سرستون سارنات را خلق و متجلی ساختند ،  
اما آنچه قطعیت بیشتر دارد اینست که هنرمندانی که به هند  
رفتند ، هنرمندان دربار هخامنشیان بودند که با سقوط شاهنشاهی  
بزرگ هخامنشی در جستجوی محل مناسبی برای عرضه کردن  
هنر خود بودند و دربار موریائیه را بدین منظور مناسب دانستند .  
کار کشتگی و نبوغ این هنرمندان و طراحان ایرانی با استفاده  
از امکانات محلی و تشویقهای امپراتوران هند و صرف پولهای  
گراف باعث خلق این شاهکارهای پر شکوه هنری شد ،  
شاهکارهایی که بر پایه وحدت اولیه هنرهای سنتی ، اصالت  
تمدنی و ارتباط دائمی و دوستانه ایران و هند خلق شدند  
و هنرشناسان جهان را بشگفتی دچار ساختند .  
منابع = برای تهیه این مقاله از منابع زیر استفاده شده است :

#### Ancient Indian Art and The West

Irene N. Gojjar,  
Bombay 1971.

این کتاب که حاوی تحقیقات عالمانه مربوط به نفوذ غرب  
(ایران ، آسیای غربی ، مصر و یونان) بر هند است بیش از  
هر کتاب دیگر مورد استفاده قرار گرفت و در حقیقت این مقاله  
بر اساس تحقیقات نویسنده این کتاب موجودیت یافته است .

# شاهنشاهی ایران نقش سکه

چراغعلی اعظمی سنگری

به اورشلیم که در یهود است بنا نمایم . . . رؤسای آباء وقت آمدین ایشان بخانه خداوند که در اورشلیم است برای خانه خدا به ارادت هدیه‌ها را عرضه کردند تا آنکه آنرا در مکانش برپا نمایند . بر طبق قابلیت خودشان بخزانة کار شصت و یک هزار «دریک طلا» و پنج هزار «منا» نقره و یکصد جامه کاهنان رسانیدند . . .

منظور از سال اول سلطنت کوروش اولین سال فتح بابل (۵۳۹ ق م) است و او در همان سال فرمان آزادی یهودیان اسیر بدست نبوکد نصر پادشاه بابل و بازگشت آنها را به اورشلیم بشرحیکه گذشت صادر و همچنین ظروف طلا و نقره متعلق به معبد اورشلیم را مسترد داشت و باز در همان سال تجدید بنای اورشلیم بدست یهودیان با وجوه و اعانات جمع آوری شده آغاز و در سال ۵۳۶ ق م پایان یافت . چون وفات کوروش در سال ۵۲۹ ق م واقع شده ، دیگر نمیتوان در رواج سکه در زمان کوروش و بنام او که بنیاد گزار شاهنشاهی ایران بوده است تردید کرد .

در زمان جانشینان کوروش کبیر نیز سکه‌های طلا و نقره همچنان «داریک» یا سکه شاهنشاهی نامیده میشد .

۲- اشکانیان که در سال ۲۵۰ ق م بیا خاسته یونانیان را از ایران رانده و مرزهای میهن را از وجود بیگانه پیراستند در نقش سکه‌ها خود را «شاه بزرگ آرشاک» مینامیدند و از دوران اشک ششم مهرداد اول (۱۷۱-۱۳۸ ق م) سکه‌ها بخط و زبان کتابت آن زمان دارای عباراتی نظیر «شاهانشاه آرشاک بزرگ» میباشد . بعدها همین عبارت بخط آرامی بر روی سکه‌ها منقوش شده است . مثلاً بعضی از سکه‌های بلاش چهارم (۲۰۱-۱۹۱ میلادی) دارای عبارت «ولگشی ملکین ملکا» یعنی «اشک بلاش شاهانشاه» است و این روش تا پایان این دوره پرشکوه یعنی سال ۲۲۶ میلادی ادامه مییابد .

چون در این سال فرخنده جشن بیست و پنجمین سده بنیانگذاری شاهنشاهی ایران بدست کوروش بزرگ برگزار میگردد ، بیمناسبت نیست بدانیم که شهریاران ایران از شاهنشاهی خویش بر نقش سکه‌ها ، که گویاترین اسناد میباشند ، چگونه یاد میکرده‌اند .

## پیش از اسلام

### آغاز ضرب سکه در زمان کوروش بزرگ

۱- ضرب سکه بنام شاهنشاهان ایران از زمان کوروش بزرگ (۵۴۶-۵۲۹ ق م) آغاز گردیده و برخلاف آنچه تاکنون تصور کرده‌اند انتساب این امر به داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۶ ق م) صحیح نیست . در زمان کوروش سکه طلا و نقره بنام شاهنشاه ضرب میشده و بدینجهت «دریک» یا «داریک» نامیده میشده است و داریک یا دریک مقتبس از «دارا» است که بمعنی شاه یا شاهنشاه نیز میباشد و در ادبیات ایران باین معنی بکرات آمده است .

داریک یا سکه شاهنشاهی در دوران پرشکوه کوروش رواج کامل داشته و معتبرترین وسیله برای دادوستد بوده است . ثورات که گذشته از جهات مذهبی ، از مآخذ تاریخی ایران در زمان هخامنشیان بشمار میآید این عقیده را تأیید مینماید مثلاً در کتاب عزرا چنین آمده است :

«در سال اول سلطنت کوروش ملک فارس بخصوص تکمیل کلام خداوند از دهان ارمیاء ، خداوند زوح کوروش ملک فارس را برانگیزانید تا آنکه در تمامی ممالک خود فرمانی صادر کرده بدین مضمون در کتاب نوشته شود که کوروش ملک فارس چنین میفرماید که خداوند خدای آسمانها تمامی ممالک زمین را بمن داده است و او مرا مأمور ساخته که بجهت او خانه‌ها را

حتی در سکه‌های «آرتاوازد» آخرین شاهزاده اشکانی (۲۲۸-۲۲۷ میلادی) که مدعی تاج و تخت ایران بوده و چندین بار پادشیر اول شاهنشاه ساسانی جنگیده است، بخط آرامی از او بدینگونه یاد شده است «ارتزو ملکا»: آرتاوازد شاه.

در اینجا ناگزیر از ذکر این مطلب است که گرچه خط یازبان مخصوص سکه‌ها یونانی و یا آرامی بوده است در موقع خواندن آنرا بفارسی میخواندند مثلاً «مینوشند» «مژدات ملکان ملکا» ولی میخواندند «مژداد شاهنشاه». «یامینوشند Bazileoz Bazileon Arzakoy» و میخواندند «شاهنشاه اشک».

۳- پادشاهان محلی فارس نیز که از نوادگان هخامنشیان و نگاهبان آتش مقدس آتشکده استخر بودند و بدینجهت آنها را «فراته‌دارا» نامیده‌اند در سکه‌ها بخط آرامی خود را «ملکا» یعنی شاه نامیده‌اند مثلاً «داریو ملکا» یا «واتاف رادات ملکا» یا «آرتاچتر ملکا».

۴- در اوایل دوران خجسته ساسانی که از سال ۲۲۶ میلادی آغاز میشود اسم و القاب شاهنشاهان بر روی سکه‌ها با عباراتی همراه است که از مزدایرستی آنان حکایت میکند. مثلاً:

یک- سکه اردشیر اول (۲۲۶-۲۴۱ میلادی) «مزدیسنی بغی آرتاچتر ملکان ملکا ایران مینوچتری من ایزدان» یعنی: مزدایرست خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران مینوچهر ایزدان.

دو- سکه شاهپور اول (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) نیز دارای عبارتی باین مضمون است:

«مزدیسنی بغی شاهپوری ملکان ملکا ایران و انیران مینوچتری من ایزدان» یعنی: مزدایرست خدایگان شاهپور شاهنشاه ایران و آنسوی ایران مینوچهر ایزدان - بطوریکه ملاحظه میشود شاهپور به استیلاي خود بر مرزوبوم خارج ایران نیز اشاره کرده است.

سه- سکه هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳ میلادی) پسر شاهپور، عبارت سکه پدر را با تغییر نام تکرار میکند و پس از او نظیر همین عبارت با مختصر دگرگونی در زمان دیگر شهریاران ساسانی تا بهرام پنجم ادامه مییابد.

چهار- از زمان بهرام گور (۴۲۱-۴۳۸ میلادی) که همان بهرام پنجم است گرچه پاره‌ای از القاب حذف میشود اما عبارت شاهنشاه همچنان بر روی سکه‌ها مذکور است. مثلاً باین ترتیب «ورهران ملکان ملکا» یعنی: بهرام شاهنشاه. پنج- با آغاز شهریاری قباد (۴۸۸-۴۹۶ و ۴۹۹-۵۳۱ میلادی) پدر خسرو یکم انوشیروان بر روی سکه‌های بیشتر به ذکر نام شاه اکتفا میکردند گرچه، باز هم برخی از سکه‌های خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) از او بعنوان «خسرو ملکان ملکا» یعنی: شاهنشاه خسرو یاد میکند.

شش- پس از وفات یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) گروهی از فرمانروایان محلی طبرستان که از فرزندان گیل گویاره و شاهزاده ساسانی بودند همچون سپهبد فرخان (۹۳-۱۱۰ هجری) سپهبد دازمهر (۱۱۰-۱۲۳ هجری) و سپهبد خورشید (۱۲۳-۱۴۴ هجری) بمدت یکصد و چهار سال با استقلال باقی بودند و بسبب ساسانی سکه زدند اما در سکه‌های آنان که بسیم و نیم‌درمی است فقط به ذکر نام و کلمه «افزود» یا «افزون» بخط پهلوی میپرداختند.

### پس از اسلام

۱- از تسلط اعراب بر ایران تاملتی ضرب سکه بانام شاهنشاهان ایران یعنی خسرو پرویز و یزدگرد گاهی با کلمات عربی که دال بر ادعای بریکتائی خداوند بود ادامه یافت و گروهی از حکام عرب بنام خود اما بسبب ساسانی سکه زدند اما از زمان عبدالملک بن مروان، دومین خلیفه اموی از شاخه مروانیان سکه‌ها شکل اسلامی بخود گرفتند و پادشاهان ایران نیز که مسلم بودند در ابتدا بر روش اسلامی سکه زدند.

۲- در زمان سامانیان در روی سکه از شاه بعنوان «ملك» بالقبای چون «مؤید» و غیره یاد میکردند اما دیلمیان علاوه بر ذکر «ملك» القاب و کنیه خود را نیز اضافه مینمودند مثلاً «الملك عضدالدوله و تاج‌الملک ابوشجاع» (۳۳۸-۳۷۲ هجری). دیلمیان اولین شهریارانی بودند که بعد از اسلام «شاهنشاه» را بفارسی بر روی سکه‌ها ضرب کردند مثلاً بهاءالدوله دیلمی (۳۷۹-۴۰۳ هجری) که خود را «ضیاءالملک ابونصر - شاهنشاه - قوام‌الدین» مینامد یا ابوالجبار مرزبان (۴۱۵-۴۴۰ هجری) از خود چنین یاد میکند «شاهنشاه فخرالدین‌اله شرف‌الملوک . . .» در دوره دیلمیان در یکی دو مورد نیز جنبشی برای احیای روش ساسانی و ضرب سکه با شکل پادشاه پدید آمد که طراح آن با احتمال قوی ابوالفضل الکاتب ابن‌العمید (اول) وزیر باتدبیر دیلمیان بود.

۳- سلاطین غزنوی نیز بیشتر به ذکر القاب میپرداختند و گاهی فقط در سکه‌ها به کنیه اکتفا میشد. مثلاً سکه‌های سلطان محمود (۳۸۸-۴۲۱ هجری) که از او بعنوان «الامیر السید - سیف‌الدوله - یمین‌الدوله - ناظم‌الدین - نظام‌الدین ولی امیر المؤمنین» یاد میکند. جانشینان او نیز بر روی سکه القاب مختلفی دارند مثلاً از ابراهیم (۴۵۱-۴۹۲ هجری) بعنوان سلطان اعظم - ظهیرالدوله - قاهرالملوک - سید السلاطین یاد شده است.

۴- اغلب پادشاهان سلجوقی کلمه «شاهنشاه» را بفارسی قبل یا بعد از القاب مانند بدرالدین و الدین یا ملک‌الاسلام و غیره بر سکه‌های خود ضرب میکردند.

مظهر المعجائب - تجده عوناً لك في النوائب - كل هم و غم  
سینجلی - بولایتك یا علی یا علی یا علی .

شاه اسمعیل دوم (۹۸۴ - ۹۸۵ هجری) بر سکه خود  
نوشته است «ز مشرق تا بمغرب گر امام است - علی و آل او  
ما را تمام است» .

سکه‌های دوران صفوی کلاً بازگوکننده ایمان سرشار  
این سلسله به‌خاندان نبوت است که مثالهایی از آنها مذکور افتاد.  
۹- اینک با ذکر سکه‌های نادرشاه افشار (۱۱۴۸ -  
۱۱۶۰ هجری) باین مقاله پایان میدهد - سکه‌های این شاهنشاه  
بزرگ بیشتر حاکی از جهان‌گشائی او میباشد که علاوه بر  
شهرهای ایران امروز در ضرابخانه‌های قلمرو آنروز ایران  
چون بخارا - کابل - پشاور - قندهار - دهلی - داغستان  
و غیره ضرب شده است و اغلب باین عبارت است :

سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان  
نادر ایران زمین و خسرو گیتی‌ستان

یا

هست سلطان بر سلاطین جهان  
شاه شاهان نادر صاحبقران

مثلاً «شاهانشاه اجل طغرل» (۴۲۹ - ۴۵۵ هجری) یا  
«شاهانشاه آلب ارسلان» (۴۵۵ - ۴۶۵ هجری) یا «شاهانشاه  
ملکشاه» (۴۶۵ - ۴۸۵ هجری) .

۵- خوارزمشاهیان علاوه بر ذکر القاب «خوارزمشاه»  
را نیز بر سکه می‌آوردند .

۶- گورکانیان مانند پادشاهان قبل از خود علاوه بر  
القابی مانند «غیاث‌الدین» و «غیره» ، «مالك رقاب‌ام»  
و «خلداله ملکه» را ذکر میکردند و عبارت «پادشاه روی زمین»  
و «خداوند عالم» نیز گاهی بر سکه‌هایشان منقوش است .

۷- سربداریان (۷۳۷ - ۷۸۳ هجری) که از قریه‌باشین  
سبزوار علیه حکام مغول سرشورش برداشته و شهرهایی چون  
سمنان - دامغان - اسفراین - جویین - جرجان و سبزوار را  
در تصرف داشتند نام ائمه هدی و مهدی منتظر را زینت سکه  
میکردند و از بکار بردن نام خود پرهیز داشتند .

۸- نام ائمه اطهار بر سکه‌های صفوی علی‌الخصوص در  
روزگار اولین شاهنشاهان این خاندان بسیار دیده میشود ،  
بعلاوه از جهت رهبری روحانی از آنها بعنوان «هادی» یاد  
شده و بعضی خود را «غلام علی بن ابی طالب» یا «غلام امام  
محمد مهدی» نامیده‌اند .

سکه‌هایی از شاه اسمعیل اول (۹۰۷ - ۹۳۰ هجری)  
اخلاص او را بآستان شاه مردان چنین بازگو میکند «نادعلیاً

www.KetabFarsi.com



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر  
مراجعه فرمایند :

|                                |                                    |
|--------------------------------|------------------------------------|
| ژ کفر                          | خانه آفتاب                         |
| خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت | خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی |
| امریکا - شماره ۳۸۹             | شماره ۱/۱۵۴                        |
| شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر    | انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن     |
| کتابفروشی ابن سینا             | خانه کتاب                          |
| خیابان سعدی شمالی              | خیابان شاهرضا - روبروی دانشگاه     |
| کتابخانه چهر                   |                                    |
| روبروی دانشگاه                 | کتابفروشی سخن                      |
| کتابخانه سنائی (شماره ۱)       | خیابان نادری                       |
| خیابان شاه آباد                | کتابفروشی دهخدا                    |
| کتابخانه سنائی (شماره ۲)       | روبروی دانشگاه                     |
| خیابان آذر روبروی دادگستری     | کتابفروشی طهوری                    |
| دفتر مجله هنر و مردم           | روبروی دانشگاه                     |
| خیابان حنوقی شماره ۱۸۲         |                                    |

